



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

دوره علوم و معارف اسلام ۲

هو العليم

امام شناسی

جلد نهم

(غدیر: ۴ - احتجاجها به حدیث غدیر - عید غدیر)

تألیف:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین

حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزّکیة



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هُوَ الْعَزِيزُ

إِمَامٌ شِنَاسِي

بحث‌های تفسیری، فلسفی، روائی تاریخی، اجتماعی

دربارهٔ امامت و ولایت بطور کلی

و دربارهٔ امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن

أَبِي طَالِبٍ

و أئمة معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص

درس‌های استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم

و روایات وارد از خاصه و عامه؛ و ابحاث حلّی و

ونقدی

پیرامون ولایت

لمؤلفه الحقییر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عُفِيَ عَنْهُ

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره علوم و معارف اسلام

جلد نهم

از قسمت

إمام شناسی

شامل مطالب:

۱ - استدلال و استشهادها به حدیث غدیر (حدیث

ولایت)

۲ - شان نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ؛ و آیه

فَأَمْطَرَ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ،

درباره انکار کننده حدیث غدیر.

۳ - عید غدیر، عید بزرگ اسلام و روز تهنیت

است.

۴ - عِمَامَه بَسْتَن رَسُوْل خَدَا صَلَى اللّٰه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ

بر سر امیر المومنین علیه السلام در روز عید

غدیر.

درس صد و بیست و یکم تا

درس صد و سی پنجم

درس صد و بیست و یکم تا صد و بیست
و هفتم : استدلال‌ها و استشهاد‌ها به
حدیث غدیر (حدیث ولایت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ؛ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الَّذِينَ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ
نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.^١

«و اینست حجّت و برهان ما، که آن را به

إبراهیم دادیم تا بر دلیل قومش فائق آید. ما هر

کس را که بخواییم به درجات و مراتب رفعت

می دهیم، بدرستی که پروردگار تو حکیم و علیم

است.».

أشعار ابن مكي نيلي مؤدّب در وصف

أمير المؤمنين عليه السلام

^١ آیه هشتاد و سوم از سوره انعام: ششمین سوره از قرآن کریم.

۱- «آن ماهی که بواسطهٔ زیبائی اندام و حسن قامت خود، قیامت مرا بر پا کرده است؛ چرا به حقّ خود و به حرمت خود، این فعل پسندیده را برای روح من و جان من نمی‌کند؟»

۲- من جگر خود را به او سپردم و او با جمال بهجت و شادابی و سرور و تازگی چهره‌اش و نیکوئی گفتارش خون دل مرا ریخت.

۳- و نیز با دندان‌های ثنایای دلنشین و خوشایندی که گویا با آب دهانش همچون منظرهٔ عسل تصفیه نشده را که با مخلوط شرابش ذوب شده، و بهم درآمیخته بود، حکایت می‌کرد،

۴- و با دیدگان پرکرشمه و ناز و چشمان سیاهی که سیاهیش در سپیدیش می‌درخشید، چون به نگاه مداوم نظر می‌کرد، دل‌ها را با تیرهای مژگان خود، به دام خود می‌انداخت.

۵- و گویا که خطّ عذار و موئی که بر محاذات گوشش روئیده است؛ در زیبائی و

جمال چهره و سیمای او، خورشید طالع و متجلی است که در زیر حجاب لثام و نقاب، درآمده است.

۶- و بنابراین صبح که طلوع می کند و در افق، پرده از رخ برمی گیرد، از نور رخشان پیشانی اوست. و شب تار که روی می آورد، از سیاهی و مشکینی موهای فراوان و پرپشت سیه فام اوست.

۷- نگاه چشمان زیبای آهوی وحشی، همانند نگاه چشمان زیبای او نیست؛ و نیکوئی و اعتدال شاخه نیکوی درخت، همانند نیکوئی و اعتدال قامت رعناى او نیست.

۸- ماهی است که از شدت زیبائی، گویا هر جزو از اجزاء او، عاشق یکدیگرند و بعضی از آن بر بعض دیگر عشق می بازند. و بنابراین، این حسن و

زیبائی بر قسمت کننده او را به اجزاء و اعضاء
معاونت دارد.

۹ - و بنابراین، حسن و زیبایی از مواجّه با
او، و از پشت سرش، و از سمت راستش، و از
سمت چپش، و از طرف جلو و مقابلش، و از
همه اطراف و جوانب اوست.

۱۰ - و از شدت تنعم و نازپروردگی، آن قدر
کمر باریک شده است که گویا چون بخواهد برپا
بایستد استخوان‌های خاصه‌اش بشکند.

این ابیات از ابن مکی نیلی متوفی در سنه
۵۶۵ هجری است. سعید بن أحمد بن مکی نیلی
مؤدّب از اعلام شیعه و شعرای عالی مقام و راقی
کلام و متفانی در محبت و ولأء عترت طاهره و
اهل بیت رسول الله است، و درباره غدیر گوید:

۴

۶

۱ - «آیا شما نمی‌دانید که پیامبر: محمد، هنوز

نمرده بود و در میان قبر

ساکن نگشته بود که دربارهٔ حیدر وصیت کرد؟!!

۲- و به مردم گفت: درحالی که قوم قریش در

غدیر خم همگی حاضر بودند و پیامبر می خواند

آنچه را که دربارهٔ او بود؛ و درحالی که قوم با

یکدیگر به پنهانی سخن می گفتند و اظهار آراء

خود را نمی کردند:

۳- علی بن ابی طالب، آن قدر به من نزدیک

است که همانند تکمهٔ من است که در پیراهن من

است، و او نصیر و یاور من است، و مثال او با

من مثال هارون وصی حضرت موسی است

نسبت به موسای پیغمبر.

۴- آیا شما ندیدید آن مار عظیم را که نزد

علی آمد و علی را شفیع خود در نزد خداوند قرار

داده، استشفاع می نمود، و آن حیوان معصوم زبان

خود را درآورده و به علی می مالید و می لیسید.

۵- و به برکت شفاعت آن حضرت به مقام

اولیئهِ خود برگشت و همانند طاووس زیبائی

پرواز کرد. گویا او در میان پادشاهان استعلا و

بلندپروازی کرده بود و بدین جهت مستحق

حبس گردیده بود.^۱

^۱ و این داستان را ابن حمّاد، بنابر نقل ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱، ص ۴۵۷ در ابیات خود ذکر کرده است:

وَ مَنْ نَاجَاهُ تُعْبَانٌ عَظِيمٌ * * * بِبَابِ الظُّهْرِ أَلْقَتْهُ السَّحَابُ

۶ - آیا علی آن دست را بعد از جدا شدنش

رد نکرد و به جای خود متصل

رَأَهُ النَّاسُ فَانْخَفَلُوا بِرُغْبٍ ** وَ اُغْلِقَتِ الْمَسَالِكُ وَ الرَّحَابُ

فَلَمَّا اَنْ دَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ ** تَدَانَى النَّاسُ وَاِنْحَشَدَ الْحُبَابُ

فَكَلَّمَهُ عَلِيٌّ مُسْتَطِيلاً ** فَأَقْبَلَ لَا يَخَافُ وَ لَا يَهَابُ

وَرَنَّا رَنَّةً وَ اَنْسَابَ فِيهِ ** يَقُولُ وَ قَدْ تَسَرَّهَ الثِّيَابُ

اَنَا مَلِكٌ مُسِيحٌ وَ اَنْتَ مَوْلَى ** دُعَاؤُكَ اِنْ مَنَنْتَ بِهِ عَجَابُ

اَتَيْتُكَ تَائِبًا فَاشْفَعْ اِلَى مَنْ ** اِلَيْهِ مِنْ جِنَايَتِي الْمَتَابُ

فَأَقْبَلَ دَاعِيًا وَ اَتَى اَخُوهُ ** يُؤَمِّنُ فِي الدُّعَاءِ لَهُ اَنْسِكَابُ

فَلَمَّا اَنْ اُجِيبَ اَظَلَّ يَعْلُو ** كَمَا يَعْلُو لَدَى الْجَوِ الْعُقَابُ

نَبْتُهُ بِرِيَشِ طَاوُوسٍ عَلَيْهِ ** جَوَاهِرُ زَانِمَا التَّبْرِ الْمَذَابُ

يَقُولُ لَقَدْ نَجُوتُ بِاَهْلِ بَيْتِ ** بِهِمْ يُصَلِّي لَظِي وَ بِهِمْ يُثَابُ

نمود؟! و آیا آن چشم را پس از آنکه نورش رفته بود و نابینا شده بود، بازنگردانید و بینا نکرد؟! و صاحب بن عبّاد گوید:

۵

۱ - «علی آن کسی است که پیغمبر در دوران کودکی کفیل او بوده و تربیتش نمود و به علم و حکمت او را غذا داد.

۲ - و در فتح مکه بر روی دوش خودش او را بلند کرد و در مسجد خودش او را سهیم کرده و با خود مساوی قرار داد.

۳ - و در روز غدیر خمّ او را بر روی دست بلند کرده و ندا در داد درحالی که بازویش را برافراشته بود؛

۴ - و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست.

۵ - بار پروردگارا، صاحب اختیار آن کس باش که علی را صاحب اختیار خود داند، و دشمن آن کس باش که علی را دشمن دارد.»

أشعار مهيار ديلمی درباره بیعت غدیر

و مهيار ديلمی^۱ گوید:

۴

۱- «و من از ایشان می پرسم که: در روز غدیر خمّ که پیمان ولایت را با علی بستند، چرا آنها خیانت کردند؟ و چرا آن قائد را قبول نکردند و محور ولایت را تغییر دادند؟»

۲- گفتارشان در آن روز صحیح بود، ولی در نیت‌هایشان فساد و خرابی بود البته صیقل به شمشیر کار نمی‌کند و فائده‌ای نمی‌بخشد آنجا که شمشیر را زنگار فرا گرفته است.

۳- ای امیر مؤمنان، انکار ایشان ولایت تو را پس از آنکه اعتراف کرده بودند، همچون جامه ننگی بود که پوشیدند، و اعتراف آنها چون زرهی بود که در تن خود کرده و روی عیوب خود را می‌خواستند با آن بپوشانند.

۴- و شکستن ایشان وصیت رسول خدا را

^۱ «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۰.

دربارهٔ تو بواسطهٔ انحراف و میلی بود که در آنها
پدیدار شد سوگند به جان تو، دین و شریعت
تازه‌ای بود که برای خود

ساختند پس از آنکه رسول خدا برای ایشان شریعت آورد.»

ابن شهر آشوب گوید: صاحب «جُمهرة» در باب خاء و میم گفته است که: خُمّ موضعی است که در آنجا پیامبر صلی الله علیه و آله نصّ بر ولایت علی علیه السّلام کرد. و این داستان را عَمْرُو بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ در مفاخرت خود آورده است، و حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ در شعر خود ذکر کرده است. و در روایتی از حضرت باقر علیه السّلام وارد است که قَالَ: لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ خُمٍّ غَدِيرٍ بَيْنَ أَلْفٍ وَثَلَاثِمِائَةِ رَجُلٍ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ - الخبر.

«فرمودند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خمّ در بین یکهزار و سیصد مرد گفت: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست...» تا آخر حدیث.

وَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُعْطِي حُقُوقَ النَّاسِ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ، وَ مَا أُعْطِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّهُ بِشَهَادَةِ عَشْرِ أَلْفِ نَفْسٍ يَعْنِي الْغَدِيرَ -^۱

«و از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که فرموده است: ما حقوق مردم را به

^۱ «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۲۹.

شهادت دو شاهد می‌دهیم؛ و لیکن حق
أمیرالمؤمنین به شهادت ده هزار نفر یعنی
مجتمعان در روز غدیر داده نشد.»

احتجاج‌ها به حدیث غدیر در برابر منکران و

اعتراف ایشان

باری، اینک بحث ما در احتجاج‌هایی است
که در پیرامون حدیث غدیر که به حدیث ولایت
مشهور است، تحقق پذیرفته است، یعنی
استدلال‌ها و استشادهائی که به حدیث ولایت
نموده‌اند. و این البته خود مستقلاً سند مهمی، چه
از جهت ورود و چه از جهت دلالت، برای
حدیث غدیر است.

ما در جلد سوّم از «امام‌شناسی» ضمن مجلس
چهلّم تا چهل و پنجم که از آیه تطهیر بحث
می‌نمودیم، از جمله مطالب، فصلی درباره
احتجاج‌ها به آیه تطهیر آورده شد که در آن مبین
شد کسانی که از زمان رسول خدا تا سایر زمان‌ها
به این آیه درباره طهارت خصوص اهل بیت
علیهم السّلام که عبارتند از مُحَمَّد، عَلیّ،

فاطمه، حسن و حسین^۱ استدلال کرده‌اند چه کسانی بوده‌اند؟ و احتجاجی همچون احتجاج رسول الله و امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و بسیاری از صحابه و تابعین، خود مدرک عظیمی برای مفاد و مدلول آیه تطهیر است. و علماء و بزرگان نیز همانند مجلسی رضوان الله علیه و شیخ طبرسی صاحب «احتجاج» فصل مستقلاً در احتجاج‌ها دارند. و علامه امینی هم در کتاب ارزشمند و نفیس «الغدیر» در ج ۱، از ص ۱۵۹ تا ص ۲۱۳ در بیست و دو مورد که به حدیث غدیر احتجاج و استدلال شده است، از طرقی که در نزد عامه مقبول است و از کتابهایی که در نزد آنها مسلم است ذکر کرده است؛ و لیکن ما در اینجا به چند احتجاج مهم که در کتب شیعه و عامه آمده است اکتفا می‌کنیم، و امید است به حول و قوه الهی موجب ارشاد و هدایت برادران سنی ما گردد.

^۱ ما در آن بحث آورده‌ایم که: روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه از طریق شیعه و چه از عامه، وارد شده است؛ أصحاب کساء را که آیه تطهیر برای خصوص آنها وارد شده است، منحصر در پنج تن می‌داند. و لیکن به ضمیمه اجماع قطعی و مناط کلی، و روایات متواتره، همه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را فرا می‌گیرد.

حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ از

صدر اوّل اسلام و در قرون اوّل تا این زمان از اصول مسلمّه بوده است. موالیان و شیعیان به آن در بحث و مناظره پناه می بردند، و دشمنان و معاندان را یارای انکار در صدور آن نبوده است، و به استشهاد و استدلال به این حدیث، مجادله ها و مخاصمه ها پایان می پذیرفته است. و به همین جهت می بینیم که: احتجاج ها به این حدیث از بدو امر بسیار بوده است و در میان صحابه و تابعین رواج داشته و در عهد خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و پیش از آن و بعد از آن، احتجاج به این حدیث، شایع و ذایع بوده است. و تا امروز که در احتجاج ها مشاهده می کنیم: این حدیث در عنوان استدلال ها و در مطلع استشهادها، همچون خورشید طالع از پس افق درخشش دارد و پرتو می افکند.

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام به حدیث

غدیر در نزد ابوبکر

آنچه تاریخ نشان می دهد اولین احتجاجی که

به این حدیث شد، از خود

أمیر المؤمنین علیه السّلام پس از رحلت رسول
الله صلی الله علیه و آله در مسجد در حضور جمعیت
در وقتی که از دستگاه ابوبکر و عمر آن حضرت را
برای بیعت به مسجد آوردند، صورت گرفته است.
و سپس احتجاج‌های دیگری تحقّق یافته و تاریخ
ذکر کرده است.

احتجاج أوّل: در کتاب «سُلیم بن قیس هلالی
کوفی»^۱ است که چون قضایا و وقایع پس از

^۱ سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی از أصحاب
أمیر المؤمنین علیه السّلام است و در حدود سنه ۹۰
فوت کرده است از نقطه نظر جلالت و وثاقت و ورع
در بین اصحاب تراجم و رجال شیعه و عامّه جای
تردید نیست، همگی او را به عظمت و عدالت و زهد
توصیف می‌کنند. کتابی دارد که به نام «کتاب سلیم»
معروف و در بین اعظام مشهور است و بزرگان از
شیعه و عامّه از کتاب او روایت می‌کنند. از حضرت
صادق علیه السّلام روایت است که: مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ
مِنْ شَيْعَتِنَا وَ مُحِبِّينَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ
فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَ لَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْئًا

وَ هُوَ أُنْبَجَدُ الشَّيْعَةَ، وَ هُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

سلیم در این کتاب خود، بلاواسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام و از سلمان و مقداد و ابو ذر و نظائر هم از اصحاب رسول خدا روایت می کند، و روایاتی را که از یکی از اصحاب نقل کرده است به نظر دیگران رسانیده و آنها نیز صحّه گذارده اند. سلیم علاوه بر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت امام حسن و امام حسین و امام سجّاد و امام باقر علیهم السلام را ادراک کرده است و در سفری که به مدینه نمود این احادیث را به نظر حضرت سجّاد رسانیده و گواهی بر صحّت آنها را گرفته است. و چون حجّاج بن یوسف ثقفی به عراق آمد و او را تعقیب کرد او فرار کرد و به ابان بن اَبی عیّاش وارد شد و ابان او را پناه داد و در منزل او بود تا وفات یافت. سلیم کتاب خود را به ابان می دهد و به او اجازه روایت می دهد که به ثقات از شیعه و حفاظ روایت کند. فلذا تمام روایاتی را که ابان از سلیم روایت می کند از این کتاب است. کتاب سلیم از مهم ترین اصول شیعه محسوب و در عصرهای قدیم کتاب او مورد اعتماد در بین محدثین شیعه و عامّه بوده است.

بسیاری از قدماء اصحاب در کتب خود مثل کتاب «إثبات الرجعة» و «احتجاج» و «عیون المعجزات» و «من لا یحضره الفقیه» و «بصائر الدرجات» و «کافی» و «خصال» و «تفسیر فرات بن ابراهیم» و «تفسیر محمد بن عبّاس بن ماهیار» و «الدرر النّظیم فی مناقب الأئمة اللّهامیم» از سلیم نقل کرده اند با سندهای متعدد، و از اعظم عامّه مثل حاکم حسانی در «شواهد التنزیل» و امام حموئی در «فرائد السّمطین» و سیّد علی شهاب الدین همدانی در «مودّة القربی» و قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة» و غیر از ایشان از کتاب «سلیم» روایت کرده اند.

درباره این کتاب محمد بن اسحق وراق معروف به ابن ندیم در کتاب «فهرست» خود ص ۲۷۵ طبع دانشگاه طهران گوید: «سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که چون حجّاج او را طلب کرد که بکشد فرار کرده و به ابان بن اَبی عیّاش پناه برده و چون وفاتش رسید، به ابان گفت: تو بر من حقّ داری، و ای پسر برادر من اینک مرگ من فرا رسیده است. از جریان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین و چنان شد! و به ابان کتابی را داد که همان کتاب سلیم بن قیس هلالی مشهور است. ابان این کتاب را از سلیم روایت می کند و غیر از آن را روایت نمی کند. و سلیم پیرمردی بود که نور از چهره او ساطع بود؛ و اوّلین کتابی که برای شیعه ظهور کرد کتاب سلیم بن قیس هلالی بود». انتهى.

و مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۹۸ و ۱۹۹ گوید: و قطعیه

رحلت رسول خدا را شرح می‌دهد و داستان بیعت ابو بکر را بیان می‌کند، شرح مفصّل به مسجد بردن امیرالمؤمنین علیه السّلام را ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: چون علی علیه السّلام را به نزد ابو بکر آوردند و علی

می‌گفت: سوگند به خدا اگر شمشیرم در دستم بود می‌دانستید که شما هیچ یارای دست‌رسی به من را نداشتید! سوگند به خدا که من خودم را در جهاد با شما ملامت نمی‌کنم، و اگر متمکن بودم که چهل نفر را با خودم همدست کنم تمام جمعیت شما را می‌گسستم و متفرّق می‌نمودم. و لیکن خداوند لعنت کند قومی را که با من بیعت کردند و پس از آن دست

یعنی کسانی که به امامت موسی بن جعفر توقّف نکرده و از آن گذشته‌اند دوازده امام قائلند. و اصل ایشان در حصر امامان در این عدد، روایتی است که سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود که ابان بن اَبی عیّاش از او روایت می‌کند روایت کرده است؛ و آن روایت اینست که: پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام فرمود: أَنْتَ وَ أَثْنَا عَشَرَ مِنْهُ وَ لِدِكَ أُمَّةٌ الْحَقُّ. و این حدیث را غیر از سلیم کسی دیگر روایت نکرده است. و امام ایشان که انتظار ظهورش را دارند در این زمان که همزمان با کتابت این کتاب است (التّنبیه و الاشراف) محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسن بن علی بن اَبی طالب رضوان الله علیهم أجمعین است. و قاضی بدرالدین سبکی در کتاب خود «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» گوید: اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد کتاب «سلیم بن قیس هلالی» بوده است. انتهى.

از یاری من برداشتند. و چون ابو بکر چشمش به

علی افتاد، فریاد زد: او را رها کنید!

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا

تَوَثَّبْتُمْ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ!

بِأَيِّ حَقٍّ وَبِأَيِّ مَنْزِلَةٍ دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِكَ؟ أَلَمْ

تُبَايِعَنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَآمَرَ رَسُولِ

الله صلی الله علیه و آله؟!!

«پس علی علیه السلام گفت: ای ابابکر چقدر زود شما را در استیلاءِ عُدْوَانی بر رسول خدا سرعت کردید! و چه به سرعت ظلم و ستم خود را بر رسول خدا فرو ریختید! به کدام حقّ و به کدام منزله و درجه، تو مردم را به بیعت خودت دعوت می کنی؟! آیا تو دیروز با من به ولایت من، به امر خدا و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر بیعت نکرده ای؟!»

و این گفتار حضرت در حالی بود که قنُفذ - لعنه الله - فاطمه سلام الله علیها را که می خواست بین او و بین شوهرش فاصله شود و ممانعت از بردن به مسجد کند با شلاق تازیانه زده بود. و عمر به قُنُفُذ پیام فرستاده بود که: اگر فاطمه بین تو و علی حائل شد، او را بزن! و قنُفذ فاطمه را به چهارچوب در خانه اش زد و او را دور کرد و فشار داد و استخوان پهلویش را شکست، و فاطمه از شکم خود جنینی را سقط کرد. و از این به بعد فاطمه مریض و بستری شد تا اینکه از دنیا رفت شَهِیدَة مَظْلُومَة صلی الله علیها.

و چون علی را به نزد ابو بکر رساندند، عمر او را زَجْر نموده و گفت: بیعت کن و دست از این اَباطیل بردار! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟! گفتند: می کشیم تو را از روی

ذلت و مسكنت و حقارت! حضرت فرمود: در
این صورت بنده خدا، و برادر رسول خدا را
کشته‌اید!

أبو بکر گفت: أمّا بنده خدا را قبول داریم؛ و
امّا برادر رسول خدا را، ما به این امر اقرار
نداریم.

قَالَ: اتَّجَحِدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ أَخِي بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَعَادَ ذَلِكَ
عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ
أُنشِدُكُمْ اللَّهُ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذَا وَ كَذَا؟ فَلَمْ يَدَعْ عَلَيْهِ
السَّلَامُ شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُمْ إِيَّاهُ!

قَالُوا: نَعَمْ! فَلَمَّا تَخَوَّفَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَنْصُرَهُ
النَّاسُ وَ أَنْ يَمْنَعُوهُ، بَادَرَهُمْ فَقَالَ: كُلُّ مَا قُلْتُ حَقٌّ
قَدْ سَمِعْنَاهُ بِأَذَانِنَا وَ وَعْتَهُ قُلُوبُنَا وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ هَذَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطَفَانَا اللَّهُ
وَ أَكْرَمَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَ إِنَّ

اللَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخِلاَفَةَ.

«علی علیه السّلام گفت: آیا شما انکار می کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین من و بین خودش عقد اُخوَّت بست؟! ابو بکر گفت: آری انکار می کنیم! و حضرت سه بار این گفتار را برای ابو بکر تکرار کردند.

و سپس علی علیه السّلام رو کردند به مردم و گفتند: ای جماعت مسلمین و مهاجرین و أنصار؛ شما را به خداوند سوگند می دهم آیا شما شنیدید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ چنین و چنان گفت. و حضرت هیچیک از مناقب و گفتاری را که رسول خدا درباره او در روز غدیر فرموده بود، رها نکرد مگر آنکه همه را به آن جمعیت مستمع تذکر داد و یادآوری نمود.

همه گفتند: آری. در این حال چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری کنند و از او پیروی نمایند و از او دفاع کنند، مبادرت کرده گفت: آنچه را که می گوئی حقّ است، ما از رسول خدا با گوش های خود شنیده ایم و دل های ما آن را پذیرفته و حفظ کرده است. و لیکن پس از این از رسول خدا شنیدم که می گفت: ما اهل بیتی هستیم که: خداوند ما را برگزیده است و ما را

گرامی داشته است و برای ما آخرت را بر دنیا
اختیار کرده است، و خداوند هیچوقت سنتش بر
آن قرار نگرفته است که برای ما اهل بیت، نبوت
و خلافت را جمع کند.»

علی علیه السلام به او گفتند: آیا از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از تو کسی
هست که در این مطلب با تو گواه باشد؟!
عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست
می گوید، من هم از رسول خدا شنیدم، همانچه
را که ابو بکر گفت. و ابو عبیده و سالم موالی
ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: ما به همین
نهج از رسول خدا شنیده ایم.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمْ

الَّتِي تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكَعْبَةِ إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ مَاتَ

لَتَزُونَنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ - الحديث^۱.

«در این حال علی علیه السلام فرمود: آری

سوگند به خدا که شما به صحیفه و نامه ای

^۱ «کتاب سلیم» ص ۸۵ و ۸۶.

که در کعبه نوشتید و با یکدیگر هم پیمان شدید
که اگر خدا محمد را بکشد و یا محمد بمیرد، ما امر
ولایت را از اهل بیت او برمی گردانیم، وفا کرده‌اید!»

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

غدیر در روز شوری

احتجاج دوم: در روز شورائی است که عمر

برای تعیین خلیفه پس از خود ترتیب داد:

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید: این

مطلب، إجماعی است که روز هجدهم از ماه

ذوالحجه روز غدیر خم است و پیامبر امر کرد که ندا

کنند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و گفت: مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. و

سپس دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ،

وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. و مؤکد این

مطلب آنست که: امیرالمؤمنین علیه السلام در یوم

الدار (روز شوری) بدان استشهاد کردند چون

فضائل خود را می شمردند گفتند: آیا در میان شما

کسی هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ گفتند: نه. و همگی به این

فضیلت و منقبت اعتراف کردند و ایشان جمهور

أَخْطَبِ خُطْبَاءِ خَوَارِزْمٍ: مُوَفَّقُ بْنُ أَحْمَدَ فِي كِتَابِ

«مناقب» خود ابونجیب سعد بن عبدالله همدانی مروزی

با دو سند، یکی از حافظ ابوعلی حسن بن أحمد، و

دیگری از حافظ سلیمان بن محمد روایت می کند، و هر

دو سند را متصلأ به ابوطیفیل: عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ می رساند

که: قَالَ: كُنْتُ عَلَى الْبَابِ يَوْمَ الشُّورَى مَعَ عَلِيٍّ فِي الْبَيْتِ

وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَهُمْ: لَا حُتَجْنَ عَلَيْكُمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ

عَرَبِيُّكُمْ وَ لَا عَجَمِيُّكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ! ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهَ

أَيُّهَا النَّفْرُ جَمِيعًا أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي؟! قَالُوا: لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدْكُمْ اللَّهَ هَلْ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ

جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ؛

لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدْكُمْ اللَّهَ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي

حَمْزَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ

غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

^۱ «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۰.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ

زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟!!

قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانٌ مِثْلُ

سِبْطِيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيَّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَاجَى

رَسُولَ اللَّهِ مَرَّاتٍ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاهُ صَدَقَةً

قَبْلِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

مَوْلَاهُ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ

نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ غَيْرِي؟!!

قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا - الْحَدِيثُ مَفْصَلًا^۱.

«أبو طفیل گوید: من در روز شوری با علی

علیه السلام که در خانه برای شوری حضور پیدا

کرده بودند بر در خانه بودم، و شنیدم که علی به

ایشان می گفت: من با شما احتجاجی می کنم که

نه عربی شما و نه عجمی شما قدرت بر تغییر آن

^۱ «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷، و طبع حروفی، ص

۲۲۱ و ص ۲۲۲ و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰ از «مناقب خوارزمی».

را نداشته باشد! و پس از آن فرمود: من با سوگند
به خدا، ای نفراتی که در اینجا هستید از همه شما
می‌پرسم: آیا در میان شما یک نفر هست که خدا
را قبل از من به توحید شناخته باشد و گواهی بر
توحید داده باشد؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما
می‌پرسم: آیا از شما کسی هست که برادری مثل
جعفر داشته باشد که با فرشتگان در بهشت پرواز
کند؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما
می‌پرسم: آیا از شما کسی هست که عمویی مانند
حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سید و سالار
شهیدان داشته باشد، غیر از من؟! گفتند: بار
پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما
می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که
زوجه‌ای داشته باشد همانند زوجه من: فاطمه
دختر محمد، سیده زنان اهل

بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که دو سَبِط داشته باشد مثل دو سَبِطِ من حسن و حسین، دو سیّد و سالار جوانان اهل بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که با رسول خدا نجوی کرده، و به تنهایی سخن گفته باشد و قبل از نجوای خود صدقه داده باشد و این عمل را چندین بار تکرار نموده باشد، پیش از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که دربارهٔ او رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته باشد: «کسی که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، علی ولیّ و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا! ولایت و صاحب‌اختیاری کسی را به عهده بگیر که او ولایت و صاحب‌اختیاری علی را به عهده گرفته است، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد، و یاری کن هر که را که علی را یاری کند، و ذلیل و خوار گردان کسی را که علی را ذلیل کند. و باید این مطالب و گفتار را شاهدان به غائبان برسانند» غیر از من؟! گفتند:

بار پروردگارا! نه.» تا آخر این احتجاج که مفصل است و ما در اینجا تا شاهد گفتار را که احتجاج به ولایت باشد ذکر کردیم.

علامه امینی پس از نقل این احتجاج از خوارزمی گوید: امام حمّوئی در «فرائد السّمطین» در باب ۵۸ از تاج الدین علی بن محبّ بن عبد الله خازن معروف به ابن ساعی، این حدیث را از خوارزمی با دو سند خود نقل کرده است.^۱

و آنچه ما در «فرائد السّمطین» یافتیم، حدیث مناشده در ایّام خلافت عثمان است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد رسول الله در حضور جمعی از قریش که افتخارات خود را بیان می‌کردند، بیان داشته‌اند؛ و حمّوئی در باب ۵۸ از سِمَطِ

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۰.

أول روایت کرده است^۱، نه حدیث مناشده در روز شوری، آنهم با سندی دیگر غیر از این سندی که صاحب «الغدیر» آورده است.

فخر رازی در تفسیر خود، اعتراف به احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به حدیث غدیر نموده است. او در ذیل تفسیر آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** که شیعه می گوید: درباره امیرالمؤمنین و تصریح آیه به ولایت آن حضرت در موقع بخشیدن انگشتی به فقیر سائل بوده، نازل شده است، می گوید: علی بن ابی طالب به تفسیر قرآن از این جماعت رافضی ها داناتر است، و اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت، در محفلی از محافل به آن استشهاد و احتجاج می نمود. و شیعه نمی تواند بگوید: امیرالمؤمنین به جهت تقیه از احتجاج به آن خودداری کرده اند، زیرا شیعه از امیرالمؤمنین نقل می کند که: در روز شوری به حدیث غدیر تمسک کرد، و به خبر مباحله تمسک کرد، و به جمیع مناقب و فضایل خود تمسک کرد، ولی به این آیه در اثبات امامت

^۱ «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۵۸، از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸.

خود تمسک نکرده است.^۱

و صاحب «الغدیر» این کلام را بعینه و به عین الفاظ آن از طبری در تفسیر خود ج ۳، ص ۴۱۸، نقل می‌کند.^۲ با آنکه در تفسیر طبری چنین مطلبی ذکر نشده است، و گویا طبری با فخر رازی اشتباه شده است.

احتجاج أميرالمؤمنين عليه السلام در روز شوری به حدیث غدیر، همان طور که فخر رازی گفته است، مسلم است. و أما آنچه درباره آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** گفته است و در تفسیرش خواسته است با تمام قوا، آیه را از أميرالمؤمنين عليه السلام بگرداند، صحیح نیست. و ما بحمد الله و قوته در جلد پنجم از «امام‌شناسی» ضمن مجلس هفتاد و دوم تا هفتاد و پنجم، درباره آیه ولایت، و شأن نزول آن درباره أميرالمؤمنين و ردّ فخر رازی بحث کافی نموده‌ایم و موارد

^۱ «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۲۰ و ص ۶۲۱.

^۲ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۲.

احتجاج‌ها و استشهادهای امیرالمؤمنین علیه

السّلام را به این آیه مبرهن و روشن ساخته‌ایم. وَالْحَمْدُ

لِلَّهِ وَحْدَهُ.

ابن ابی الحدید نیز احتجاج امیرالمؤمنین علیه

السّلام را به حدیث غدیر، در روز شوری در ذیل

شرح کلام آن حضرت در «نهج البلاغه» چون

أجزاء شوری تصمیم گرفتند که با عثمان بیعت

کنند آورده است.

و کلام آن حضرت این است: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي

أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي: وَ وَاللَّهِ لِأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ

الْمُسْلِمِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً،

الْتِمَاسًا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ، وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ

مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرِجِهِ.^۱

«سوگند به خدا شما دانسته‌اید که من در امر

ولایت سزاوارترم به آن از غیر خودم، و سوگند

به خدا من خلافت را می‌سپارم هنگامی که امور

مسلمین مقرون به سلامت بوده و از ضرر فتنه

محفوظ باشد و جور و ستمی بر کسی وارد نشود

مگر بر خود من به تنهایی که اِمّارت را سپرده‌ام.

و این تسلیم به جهت طلب کردن پاداش و ثواب

^۱ «نهج البلاغه» خطبه ۷۲.

و فضل آن است، و به جهت بی رغبتی در آنچه شما در آن سبقت می جوئید و از یکدیگر پیشی می گیرید، از زینت‌های گول زننده و غرورآفرین و خیالی‌های که در امارت و حکومت است، می باشد».

ابن ابی الحدید گوید: ما در اینجا آنچه را که از روایات مستفیضه در مناشده آن حضرت با اصحاب شوری وارد شده است و در آن مناشده خصائص و فضائل خود را شمرده و برای آنها و غیر آنها اظهار کرده است، ذکر می کنیم، زیرا مردم در این باره روایات زیادی آورده‌اند، و آنچه در نزد ما صحیح است آن است که حقیقت امر، طبق آن تعدیلات طویل نیست، و لیکن امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه عبد الرحمن بن عوف و بقیه حاضران با عثمان بیعت کردند و آن حضرت توقف کرد و بیعت نکرد، گفت: **إِنَّ لَنَا حَقًّا إِنْ نُعْطَهُ نَأْخُذَهُ وَإِنْ نُمْنَعُهُ نَرْكَبُ أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى**^۱.

^۱ سُرَى سیر کردن در شب را گویند. و أعجاز جمع عجز، آخر چیزی را گویند. و أعجاز ابل یعنی بر روی شتر در سمت آخر آن که به دم که نزدیک است و سوارشدن بر روی آن سخت است. و این مثالی است که در عرب زده می شود که ما در پشت طرف مؤخر شتر سوار می شویم و تحمل مشقت و خواری را می نمائیم و اگر چه سیر و حرکت شبانه بر روی شتر به طول انجامد و زحمات و رنج‌های وارده بر ما زیاد گردد.

«برای ما حقی است که اگر به ما داده شود،
آن را می‌گیریم، و اگر ما از آن منع شویم ما بر
مرکب ذلّ و مشقت سوار می‌شویم اگر چه زمان
به طول انجامد».

این جملات را حضرت در گفتاری که اهل
سیره ذکر کرده‌اند و ما بعضی از آن را سابقاً ذکر
کرده‌ایم، آورده‌اند.

ثُمَّ قَالَ: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ أَخِي رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ حَيْثُ
أَخِي بَيْنَ بَعْضِ الْمُسْلِمِينَ وَبَعْضِ غَيْرِي؟! فَقَالُوا: لَا.
فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ غَيْرِي؟! فَقَالُوا:
لَا.

فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.
قَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ أَوْثَمَنَ عَلَى سُورَةِ بَرَاءَةِ، وَقَالَ
لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ لَا يُودِي
عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.
قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرُّوا عَنْهُ فِي مَاقِطِ الْحَرْبِ فِي
غَيْرِ مَوْطِنٍ، وَمَا فَرَرْتُ قَطُّ؟! قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا؟! قَالُوا:

بَلَىٰ.

«و پس از آن فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در هنگامی که میان بعضی از مسلمانان با بعضی دیگر عقد اخوت بست، بین او و خودش عقد اخوت بسته باشد، غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او گفته باشد: هر کس من مولی و صاحب اختیار اویم پس این

مرد، مولی و صاحب اختیار اوست، غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر به او گفته باشد: نسبت توبه من همان نسبت هارون پیامبر است با برادرش موسای پیامبر، با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد بود غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که در فرستادن سوره براءت و قرائت آن برای مشرکان مکه، مورد امانت رسول الله واقع شده باشد و پیغمبر درباره او گفته باشد: این پیام را، هیچکس نمی‌تواند برساند، مگر آنکه خودم باشد و یا مردی از من باشد، غیر از من؟! گفتند: نه.

فرمود: آیا شما نمی‌دانید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری در حال جنگ از جای پیغمبر فرار کردند و از پیغمبر دور شدند، غیر از من که ابداً هیچوقت فرار نکردم؟ گفتند: آری.

فرمود: آیا نمی‌دانید که من اولین کسی هستم که اسلام آورده‌ام؟! گفتند: آری.»
و سپس فرمود: پس کدام يك از ما نسبتش به

رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است؟! گفتند:
تو. در این حال عبدالرحمن بن عوف سخن آن حضرت
را برید و گفت: يَا عَلِيُّ أَبِي النَّاسِ إِلَّا عَلَى عُثْمَانَ، فَلَا
تَجْعَلَنَّ عَلِيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا.

«ای علی مردم نمی خواهند بیعت کنند مگر با
عثمان؛ و تو راه ضعف و انکسار را بر خودت باز
مکن.»

حضرت به عبد الرحمن فرمود: ای ابو طلحه،
عمر به تو چه دستور داده است؟ گفت: به من
دستور داده است که هر کس با ایتلاف و اجتماع
جماعت مخالفت کند و آن را خراب کند، او را
بکشم.

و عبد الرحمن گفت: ای علی بیعت کن و
گر نه از غیر راه مؤمنین تبعیت و پیروی کرده‌ای! و
آنچه که عمر به ما دستور داده است درباره تو تنفیذ
می‌نمائیم. حضرت فرمود: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا
مِنْ غَيْرِي تَا آخِر جملاتی را که نقل

کردیم و سپس دست خود را دراز کرده و با
عثمان بیعت کرد.^۱

روایت یوسف بن حاتم شامی در احتجاج به

حدیث غدیر در شوری

و از جمله کسانی که حدیث غدیر را در
احتجاج یوم الشُّورای امیرالمؤمنین علیه السّلام
روایت کرده‌اند یوسف بن حاتم شامی در کتاب
الدَّرُّ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ اللَّهَامِيمِ^۲ است. او از

^۱ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶،
ص ۱۶۶ تا ص ۱۶۸. و طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۱.
^۲ لَهُموم بر وزن عَصْفُور، مرد جواد و سخی را گویند، و نیز بارانی که دانه‌های
درشت داشته باشد، و جمع آن لَهُامیم است و لَهُامیم الناس أَسْخِیاءُ وَّهُم و
أَشِیَاحُهُم. و در وصف کتاب «الدَّرُّ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ اللَّهَامِيمِ» مرحوم
علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی رضوان الله علیه استاد حدیث و اجازة
حقیر در جلد هشتم «الذریعة» در ص ۸۸ فرموده است: این کتاب از شیخ
جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلّی متوفای ۶۷۶ و مُجاز
از سیّد رضی الدین علی بن طاووس حلّی متوفای ۶۶۴ است. و این کتاب
در باب خود بسیار جلیل است و در آن از کتاب «مدینه العلم» و کتاب «النبوة»
که هر دو از شیخ صدوق بوده و فعلاً موجود نیستند نقل می‌کند، و معلوم
می‌شود که نسخه‌ای از این دو کتاب نزد او بوده است. یک نسخه از «الدر
النظیم» نزد علامه مجلسی موجود بوده که از آن در «بحار الانوار» نقل
می‌کند. و نسخه‌های موجود «الدرّ النظیم» بنابر اطلاعی که من دارم فقط سه
نسخه است که یکی از آنها در کتابخانه کُبه بود و او را طهرانی در سامراء
خرید - الی آخر ماه ذکر درباره دو نسخه دیگر.

أقول: چون مطلب به اینجا رسید داستانی را خوب است ذکر کنیم. گویند
از صدر اسلام تا بحال در سیره رسول خدا کتابهای مختلفی نوشته شده است
ولی در سیره ائمه دوازده گانه شیعه کمتر کتابی تألیف شده است، و کتاب
«الدَّرُّ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ اللَّهَامِيمِ» از آن کتابهای نادر و نفیس است که

در این رشته تحریر شده است. و نسخ این کتاب به تدریج از بین رفته و فقط چند نسخه‌ای از آن در دست است که یکی از آنها متعلق به کتابخانه کبه بود که بعد از رحلت آن مرحوم به کتابخانه مرحوم دائی پدر ما: آیه الله علامه آقا میرزا محمد طهرانی - رضوان الله علیه - نزیل و مقیم سامراء منتقل شد. دائی زاده پدر ما: حجة الاسلام آقای حاج میرزا ابوالحسن شریف عسکری دام توفیقه برای حقیر نقل کرد که: بعد از ارتحال مرحوم کبه می خواستند کتابخانه او را حراج کنند. مرحوم پدرم از سامراء مرا برای خریدن بعضی از مخطوطات از جمله همین کتاب به کاظمین فرستاد و فرمود: به هر قیمتی که شده است این کتاب را بخر. من به کاظمین آمدم و در موقع حراج کتابخانه، این کتاب را به قیمت گزافی خریدم و با سایر کتابهای خریداری شده به سامراء آوردم و جزء کتابهای کتابخانه پدرم شد. مدتی زیاد نگذشته بود که یک روز کلیددار حرم عسکریین علیهما السلام که مرد سنی مذهب بود به من گفت: یکی از مستشرقین آمده است و در منزل ما وارد شده که از پدر شما سؤالاتی درباره علوم دارد. شما از پدرت اجازه بگیر تا به خدمتش برسد. من به پدرم مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی گفتم. پدرم فرمود: مانعی ندارد، هر وقت می خواهد بیاید. من به کلیددار گفتم. و فردا صبح آن روز کلیددار در معیت آن مستشرق به منزل پدرم آمد و در کتابخانه پدرم که محل مطالعه و کتابت او بود، وارد شدند و نشستند. و آن مستشرق درباره بعضی از علوم و کتب، مطالبی پرسید و ایشان جواب گفتند، و در آخر الأمر از کتاب «الدرّ النظیم» و مؤلف آن و خصوصیات محتوای آن پرسید و ایشان جواب دادند، و سپس گفت: آیا شما آن کتاب را دارید؟! پدرم فرمود: آری. گفت: آیا می شود من ببینم؟ فرمود: آری! أبو الحسن برخیز و فلان کتاب را که در فلان نقطه از قفسه فلانی است به ایشان بده! من برخاستم و کتاب را برداشتم و در برابر او گذاردم. او کتاب را برداشت و صفحات آن را به دقت ملاحظه کرد، و کاغذ و جدول کشی شده و صفحات و جلد آن را به دقت دید و سپس کتاب را بست و روی زمین گذارد و گفت: این کتاب را می فروشید؟! پدرم فرمود: نه! گفت: من از شما خواهش می کنم به هر قیمتی که شده است به من بفروشید! پدرم فرمود: نه، نمی شود! گفت: شما ملاحظه قیمت آن را نکنید به هر قیمتی که بفرمائید و به هر میزان که بالا باشد، من خریدار این کتابم. پدرم فرمود: این کتابخانه را می بیند؛ اگر از فرش تا سقف آن را از ابریز صافی (طلای خالص) کنید نمی فروشم. آن مرد مأیوس شد و برخاست و با کلیددار رفت و من کتاب را برداشته و در جای خود گذاردم. فردای آن روز کلیددار به من گفت: این مرد طالب این کتاب است و از مغرب اروپا برای خرید این کتاب آمده است و چون می دانسته اند که این کتاب جزو مکتبه مرحوم کبه است و اینک به مکتبه آقا میرزا محمد طهرانی انتقال یافته

طریق حافظ ابن مردویه با سند دیگری غیر از دو

سند

خوارزمی، عین آنچه را که از خوارزمی ذکر کردیم، روایت می کند.

او می گوید: روایت کرد أبو المظفر عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شیده المقری، از عبدالرزاق بن عمرِ طهرانی، از ابوبکر احمد بن

است لذا با توسط مقامات بغداد یکسره به سامراء آمده و در منزل ما وارد شده است و از من تقاضا کرده است که این کتاب را وساطت نموده و برای او بخرم و مطمئن باشید که هر مقداری که شما بخواهید و بگوئید، او خریدار است. من در جواب کلیددار گفتم: این کتاب، ناموس است ناموس اسلام است. آیا کسی ناموس خود را به اجنبی می فروشد؟! آیا شما حاضرید ناموس خود را، زن و حرم خود را بفروشید گرچه به گزافترین قیمت‌ها باشد؟! گفت: نه. من گفتم: اهمیت این کتاب از ناموس خانوادگی بیشتر است. چون این ناموس دین و شریعت و ناموس اسلام است و کتاب خطی منحصر به فرد است. کلیددار از خریدن این کتاب مأیوس شد و به مستشرق قضیه را گفت. او هم فهمید که پدرم تعصب دین دارد و به هیچ وجه کتاب را نخواهد فروخت فلذا از سامراء رفت. من که این گفتگوی خود را با کلیددار برای پدرم بازگو کردم، فرمود: اینک باید جای این کتاب را تغییر داد. آن را در فلان قفسه و فلان نقطه بگذار! چون ایشان جای کتاب را دانسته‌اند و بعید نیست در اوقاتی که در اینجا رفت و آمد است با لطائف‌الحیلی کتاب سرقت شود.

باری بعد از رحلت مرحوم میرزا دائی: آقا میرزا محمد طهرانی، ورثه آن مرحوم تمام کتابهای وی را وقف کردند و مهر وقف بر آنها زدند و اینک همین کتاب با سایر کتب به کاظمین منتقل شده و اداره اوقاف باستان‌شناسی عراق بر آنها نظارت دارند و از کتب ممنوعه الخروج از کشور عراق شناخته شده است.

موسی حافظ (ابن)

مردویه) از ابو بکر أحمد بن محمد بن أبي دام،^۱ از منذر بن محمد، از عمویش، از پدرش، از أبان بن تغلب، از عامر بن واثله که گفت: من در روز شوری، نگهبان در بودم و علی در خانه بود و شنیدم از او که می گفت (عین الفاضی را که از خوارزمی آوردیم، تا اینکه گفت)

قَالَ: اُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ اَمِنْكُمْ مَنْ نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ لِلْوَلَايَةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللّٰهُمَّ! لَا.

«أمیر المؤمنین گفت: من با سوگند به خدا از شما می پرسم، آیا از شما کسی هست که رسول خدا او را در روز غدیر خمّ به ولایت نصب نموده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و شیخ طوسی از أحمد بن محمد بن صلت، از أحمد بن محمد بن سعید^۳، از علی بن محمد

^۱ در نسخه‌ها این طور آمده است. و لیکن صحیح آن ابي دارم است. و او ابي دارم کوفی است، که تلْعُكْبَرِي از او در سنه ۳۳۰ حدیث شنیده است و از او اجازه روایتی دارد.

^۲ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۰.

^۳ أحمد بن محمد بن سعید همان أبو العباس معروف به ابن عُقْدَه است که در حفظ و إتقان و جلالت از اکابر به شمار می رود. ترجمه او را در «تنقیح المقال» ذکر کرده است؛ و از أبو الطَّيِّب بن هرثمه آورده است که او گفت: در مجلس او بودم و سخن از حدیث به میان آمد و یک مرد هاشمی در پهلوی او نشسته بود، ابن عقده گفت: من سیصد هزار حدیث در شأن أهل بیت دارم غیر از احادیثی که درباره غیر ایشان روایت می کنم، و دست خود

بن حبیبہ کندی، از ابو خیلان: سَعْدُ بْنُ طَالِبٍ
شیبانی، از اسحق، از ابو طفیل روایت کرده است
که: من در روز شوری در خانه بودم و می شنیدم
علی علیه السلام می گفت: اُنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ جَمِيعًا هَلْ
فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْقَبْلَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.

«من از شما با سوگند به خدا می پرسم از همه
شما: آیا در میان شما کسی هست که به هر دو
قبله با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نِمْز
خوانده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا!
نه.»

آنگاه چند فضیلت و منقبت اختصاصی خود را
به نحو منا شده ذکر می کند تا می رسد به اینکه
می گوید: اُنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ،

را به آن هاشمی زد. و از دار قطنی نقل کرده است که: اهل کوفه بر این اتفاق
دارند که از زمان عبد الله بن مسعود تا زمان ابو العباس ابن عقده حافظتر از
او نیامده است. و از شیخ طوسی در «فهرست» و از «رجال نجاشی» نقل
کرده است که او شیعه زیدیه جارودیّه بوده است و با همین مرام هم مرده
است ولی به جهت کثرت حفظ و امانت و صدق و اختلاط با اصحاب ما
امامیه، بزرگان ما روایات او را معتبر می شمردند، و از او روایت می کنند. او
کتابهای بسیاری نوشته است و کتاب «من روی غدیر خم» از جمله
کتابهای اوست. او در سنه ۳۳۳ در کوفه وفات کرده است.

اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهٖ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، غَيْرِيْ؟! قَالُوْا:
اَللّٰهُمَّ! لَا.

و پس از این جمله، فقط دو منا شده به

حدیث منزلت و حدیث طَیْر می کند.^۱

ابن حَجْر هَیْتَمِی آورده است که: دار قُطَنِی

تخریج کرده است که: علی علیه السّلام به آن شش نفری

که عمر امر ولایت را به طور شوری در میان آنها

گذارد، کلام طویلی را بیان کرد؛ از جمله آنکه: اُنشِدْکُمْ

بِاللّٰهِ هَلْ فِیْکُمْ اَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ

آلِهٖ وَ سَلَّمَ: يَا عَلِيُّ اَنْتَ قَسِیْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ،

غَیْرِی؟! قَالُوْا: اَللّٰهُمَّ! لَا.^۲

«من با سوگند به خدا از شما می پرسم: آیا در

بین شما یک نفر هست که رسول خدا صلی الله

علیه و آله به او گفته باشد: ای علی تو قسمت

کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، غیر از

من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و همچنین ابن حَجْر آورده است که: دار قُطَنِی

^۱ «أمالی طوسی» طبع سنگی، ص ۲۱۲. و طبع نجف ص ۳۴۲ و هر دو در مجلس ۱۲ ذکر کرده اند.

^۲ «الصواعق المحرقة» ص ۷۵.

تخریج کرده است که: علی علیه السّلام در روز شوری
بر اهل آن احتجاج کرد و گفت: اُنْشِدُكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِیْكُمْ
أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِی
الرَّحِمِ مِنْی، وَ مَنْ جَعَلَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ
نَفْسَهُ، وَ أَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَ نِسَاءَهُ نِسَاءَهُ، غَیْرِی؟! قَالُوا:
اللّٰهُمَّ! لَا - الْحَدِیْثُ.^۱

«من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در

بین شما یک نفر هست که از

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۹۳.

جهت رحم بودن و نسب و قرابت به پیامبر، از من نزدیکتر باشد؛ و کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نفس خود قرار داده باشد، و پسران او را پسران خود، و زنان او را زنان خود قرار داده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و همینطور که ملاحظه شد: ابن حجر، این دو فقره از مناشده را از دارقطنی به مناسبت مطلب نقل می کند، با تصریح به آنکه مناشده بسیار بوده است و این جملات در ضمن آن بیان شده است.

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

غدیر در مسجد رسول الله

احتجاج سوّم: خطبه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد فرموده‌اند در محضر دویست نفر از مهاجر و انصار که هر یک فضیلتی برای قریش و انصار بیان می کرده‌اند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن مجمع بوده‌اند می‌خواهند که ایشان هم سخن گویند. آنگاه حضرت مفصلاً مزایا و خصائص اهل بیت و خودشان را بیان می‌کنند، و آن جماعت هم یکایک را تصدیق می‌کنند. از جمله استشهاد به حدیث غدیر است.

شیخ الإسلام: إبراهيم بن محمد حمّوئی در
 «فرائد السمطين» از سیّد نسّابه: جلال الدین عبد
 الحمید بن فخر بن معد موسوی رحمه الله از
 پدرش: سیّد شمس الدّین فخر موسوی - رحمه
 الله - به اجازه روایتی از شاذان بن جبرئیل قمّی،
 از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش از ابو
 جعفر محمد بن علی بن بابویه قمّی، از محمد بن
 حسن، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید،
 از حمّاد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن
 اَبی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی روایت
 می کند که او می گوید: علی علیه السّلام را در
 مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله در زمان
 خلافت عثمان دیدم، و جماعتی در آنجا با هم
 گفتگو داشتند و از علم و فقه سخن به میان آمده
 بود، و از قریش و فضائل آنها و سوابق آنها و
 هجرت آنها و آنچه را که از فضیلت درباره آنها
 رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته بود، مثل
 اینکه: ائمه از قریش هستند، و مثل اینکه: مردم
 تابع قریش هستند، و قریش ائمه عرب است، و
 قریش را سب نکنید، قدرت یک مرد قرشی به
 قدر قدرت دو مرد از غیر آنهاست، هر کس
 قریش را مبعوض دارد، خداوند او را مبعوض
 دارد، و کسی که پستی و ذلّت قریش را بخواهد،
 خداوند او را پست و ذلیل می کند، با هم به بحث

پرداخته بودند.

و همچنین از أنصار و فضائل آنها و سوابق آنها و نصرت آنها، و آنچه را که خداوند در قرآن آنها را ستوده است و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به آنها بیان کرده است، و دربارهٔ سَعْد بن عُبَادَة و غَسِيل الملائكة (حَنْظَلَة) سخن به میان آمده بود، و از بیان هیچیک از آن فضائل دریغ نکرده بودند تا به جائی که هر قبیله‌ای می‌گفت: فلان و فلان از ماست.

و قریش می‌گفت: از ماست رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ماست حمزه، و از ماست جعفر، و از ماست عُبَيْدَة بن حَرْث و زید بن حارثه و أبوبکر و عُمَر و عُثْمَان و أَبُو عُبَيْدَة و سَالِم (مولی ابی حذیفه) و ابن عَوْف.

و هیچیک از دو گروه مهاجر و أنصار از ذکر یک نفر که دارای سابقه بوده است خودداری نکردند مگر آنکه آن را نام بردند. و در این حلقه از مجتمعی بیش از دویست نفر بودند که در میان آنها عَلِيّ بنُ أَبِيطَالِب علیه السَّلَام سَعْد بن ابی وقاص، عَبْد الرَّحْمَن بن عَوْف، طَلْحَة، زُبَيْر، مِقْدَاد، أَبُو ذَرٍّ، هَاشِم بن عَثْبَة، ابن عُمَر، حَسَن و حُسَيْن علیهما السَّلَام، ابن عَبَّاس، مُحَمَّد بن ابی بکر، و عبدالله بن جَعْفَر حضور داشتند.

و از أنصار در این حلقه ابی بن کَعْب، زَیْد بن ثَابِت، أَبُو أَيُّوب أنصاری، أَبُو هَیْثَم بن تَهَّان،

محمد بن مُسَلِّمَة، قَيس بن سَعْد بن عُبَادَة، جابر بن عبدالله، أَنَس بن مالك، زَيد بن أَرْقَم، عبدالله بن أبي أَوْفَى، أَبُو لَيْلَى و با او بود پسرش: عَبْدُ الرَّحْمَنِ که در کنارش نشسته بود، و جوانی خوش صورت بود که هنوز محاسن درنیاورده بود. و در این حال أبو الحسن بصری آمد، و با او فرزندش حسن نیز همراه بود. حسن نیز جوانی مُرد و خوش صورت و معتدل القامه بود.

سَلِيم می گوید: من به این دو جوان نگاه می کردم (عبد الرحمن بن أبي لَيْلَى و حسن بن ابوالحسن) و نفهمیدم کدامیک جمیل ترند؟ مگر اینکه حسن جثّه اش بزرگتر و قامتش بلندتر بود. و این جماعت سخن را در تعریف قریش و أنصار به درازا کشاندند، و این موضوع از صبح تا زوال ظهر طول کشید، و عثمان در خانه اش بود و اطلاعی از جریان نداشت، و علی بن أبي طالب ساکت بود و نه او و نه یک نفر از اهل بیت او

سخن نمی گفت.

جماعت حضار رو کردند به أمير المؤمنين عليه السلام و گفتند: ای ابو الحسن چه مانع شده که هیچ نمی گوئی؟

حضرت فرمود: هر کدام یک از دو طائفه مهاجرین و انصار فضائی را ذکر کردند و حق گفتند، و من از شما ای جماعت قریش و انصار سؤالی دارم و آن اینست که: به واسطه چه کسی خداوند به شما این فضیلت را عنایت کرد؟! آیا به نفوس خودتان و اهل بیوتتان و قوم و طائفه و عشائرتان، یا به غیر شما؟!!

گفتند: بلکه بواسطه محمد صلی الله علیه و آله و عشیره او خداوند به ما عنایت کرد نه با نفوس خودمان و عشائرممان، و نه به اهل بیت هایمان!

حضرت فرمود: راست گفتید ای معشر قریش و انصار! آیا ندانسته اید که آنچه را که به شما رسیده است از خیر دنیا و آخرت بواسطه ما اهل بیت بخصوصه بوده است نه به غیر ما؟ و پسر عموی من: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با اهل بیت نوری بودیم که در برابر خداوند پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند به چهارده هزار سال حرکت می کرد و لمعان داشت. و چون خداوند آدم را خلق کرد آن نور

را در صلب او قرار داد، و در زمین نازل کرد، و پس از آن، آن نور را در کشتی در صلب نوح علیه السّلام حمل کرد، و سپس آن نور را در صلب ابراهیم علیه السّلام به آتش انداخت. و همینطور خداوند عزّ و جلّ پیوسته و بطور مداوم ما را از أصلاب کریمه به أرحام طاهره منتقل کرد، و از أرحام طاهره به أصلاب کریمه از پدران و مادران منتقل کرد، و هیچیک از آنها هیچگاه بر زنا و عمل زشت دیده نشدند.

در این حال رجال سابقه‌دار و قدیم الإسلام و أهل بدْر و أهل أُحُد گفتند: آری! ما این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم!

احتجاج أميرالمؤمنين عليه السلام و بیان

کیفیت خطبه رسول خدا حدیث غدیر را

و پس از این علی علیه السّلام فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می‌کنم: آیا می‌دانید که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خودش در بسیاری از آیات، شخص مُقَدَّم و سابقه‌دار را بر شخص غیر مُقَدَّم و غیر سابقه‌دار تفضیل داده و برتری بخشیده است، و در این امّت در سبقت به سوی خداوند عزّ و جلّ و به سوی رسول او هیچکس از من مُقَدَّم نیست؟ گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون آیه: **وَالسَّابِقُونَ** **الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ** (آیه ۱۰۰، از سوره ۹: توبه) و آیه: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** (آیه ۱۰، از سوره ۵۶: واقعه) فرود آمد، درباره مفاد و تفسیر آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند، رسول خدا فرمود: خداوند این آیات را درباره انبیاء و اوصیای آنها نازل نموده است، و من افضل انبیای خدا و رسل خدا هستم، و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیای پیامبران است؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می‌کنم: آیا می‌دانید که: چون آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء) و آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** (آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده) و آیه: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ** (آیه ۱۶، از سوره ۹: توبه) نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا این آیات اختصاص به بعض مؤمنین دارد و یا شامل جمیع آنها می‌شود؟! در

این حال خداوند پیغمبرش را امر کرد که والیان امر خود را به مردم معرفی کند و بشناساند، و بهمانگونه که نمازشان و زکوتشان و حجشان را تفسیر کرده است امر ولایت را نیز برای ایشان تفسیر کند. و بر این اساس رسول خدا مرا در غدیر خم نصب کرد و خطبه خواند و گفت: خداوند مأموریتی به من داده است که از انجام آن سینه من تنگ شده است: چون پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. و او مرا بیم داد که یا باید آن مأموریت را به مردم برسانم و یا مرا عذاب می کند. فلذا امر فرمود تا مردم مجتمع شوند و ندای الصَّلَاةُ جَامِعَةً در دادند و خطبه خواند و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ
 أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا:
 بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ يَأْتِي عَلِيًّا فَقُمْتُ. فَقَالَ: مَنْ
 كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ
 عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

«ای مردم آیا می دانید که خداوند عز و جل و
 ولی و صاحب اختیار من است، و من ولی و
 صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من به آنها
 اولویتم از آنها به خودشان

بیشتر است؟! گفتند: آری ای رسول خدا: گفت:
 ای علی برخیز! و من برخاستم. رسول خدا گفت:
 هر کس که من مولی و صاحب اختیار امور او هستم،
 پس علی، این علی مولی و صاحب اختیار امور
 اوست. بار پروردگارا تو والی و صاحب اختیار کسی
 باش که او در ولایت و صاحب اختیاری علی است!
 و تو دشمن بدار کسی را که علی را دشمن داشته
 است»!

پس سلمان از میان جمعیت برخاست و
 عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَلَا أَعْ كَمَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَا أَعْ
 كَوْلَايَتِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِهِ
 مِنْ نَفْسِهِ!

«ای رسول خدا این ولایتی که به علی اعطا
 شده است، چگونه ولایتی است؟ نوعش و
 خصوصیتش کدام است؟ رسول خدا فرمود:
 ولایتی است همانند ولایت من! هر کس که من
 نسبت به او، از او به خود او سزاوارترم، پس علی
 نسبت به او از او به خود او سزاوارتر است.»

و به پیرو این انتصاب، پروردگار تعالی ذکره
 این آیه را فرستاد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ**
أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ
دِينًا. (آیه ۳، از سوره ۵: مائده) «امروز من برای

شما دین شما را کامل کردم، و برای شما نعمتم
را تمام نمودم، و پسندیدم که اسلام دین شما
باشد!»

و چون این آیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و
آله تکبیر گفت و گفت: **اللهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ نُبُوَّتِي وَ تَمَامُ
دِينِ اللهِ وَ لَآئِهِ عَلَيَّ بَعْدِي.**

«خداوند بزرگتر است از آنکه توصیف شود.

تمامیت نبوت من و تمامیت دین خدا، ولایت و
إمامت و إمارت علی است پس از من.»

و به دنبال نزول این آیات، أبو بکر و عمر
برخواستند و گفتند: ای رسول خدا! این آیات
فقط اختصاص به علی دارد؟! پیامبر گفت: بلکه
درباره او و درباره اوصیای من است تا روز
قیامت! گفتند: ای رسول خدا برای ما بیان کن!
پیامبر گفت: علی است برادر من و وزیر من
و وارث من و وصی من و جانشین من در میان
أُمَّتِ مَنْ وَ وُلِيِّ وَ صاحب اختیار هر مؤمنی بعد
از من، و پس از او پسر من حسن است، و پس از
او حسین، و سپس نه نفر از پسر من حسین، یکی
پس از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن
هستند. ایشان از قرآن جدا نمی شوند، و

قرآن هم از ایشان جدا نمی‌شود، تا در روز قیامت در عالم حشر در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. تمام جمعیت گفتند: بار پروردگارا: آری ما اینها را شنیدیم و گواهی می‌دهیم بر آنکه گفتی، بدون کم و بیش. و بعضی گفتند: بیشتر آنچه را که گفتی ما در حفظ داریم نه همه آن را! و این جماعتی که همه آن را در حفظ دارند اخیار ما و افاضل از ما هستند.

حضرت فرمود: راست گفتید! همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند. من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که هر کس از شما که تمام این مطالب را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیده است برخیزد و به آن خبر دهد.

زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ وَ بَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ

مُقَدَّادَ وَ عَمَّارَ بَرَخَاسْتَنَدَ وَ كَفَتُنَدَ: مَا دَرِ حِفْظِ دَارِيْمٍ كَفَتَارِ پِيْغَمْبَرِ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا دَرِ حَالِي كِه بَر مَنبَرِ اِيْستَادِه بُوْد وَ تُو دَر كِنَارَشِ اِيْستَادِه بُوْدِي وَ مِي كَفْت: أَيُّهَا النَّاسُ! خَدَاوَنَد عَزَّ وَجَلَّ بِه مَن اَمْر كَرْدِه اِسْت كِه: اِمَامَتَان رَا وَ قَائِم بِه اَمُورَتَان رَا پَس اَز خُودَم، وَ وَصِيَّ خُودَم وَ جَانَشِيْن خُودَم وَ اَن كَس رَا كِه خَدَاوَنَد عَزَّ وَجَلَّ بَر مُؤْمِنِيْن دَر كِتَابِ خُودِ وَاجِب كَرْدِه اِسْت

إِطَاعَتِ او رَا، و إِطَاعَتِ از او رَا مَقْرُونِ بَه إِطَاعَتِ
خودش و إِطَاعَتِ مِنْ دَاشْتَه اسْت و شَمَا رَا أَمْرٌ بَه
وَلَايَتِ او نَمُودَه اسْت بَرَايِ شَمَا نَصَبِ كُنْم، و مِنْ بَه
پَرُورْدِگَارِمِ از تَرَسِ و دَهَشْتِ طَعْنَةُ أَهْلِ نِفَاقِ و
تَكْذِيبِ أَنهَآ رَجُوعِ كَرْدِم، و خَدَاوَنْدِ مَرَا تَوَعِيدِ كَرْدِ كِه
يَا بَايِدِ تَبْلِيغِ كُنْم و يَا مَرَا عَذَابِ مِي كُنْد.

و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! خَدَاوَنْدِ دَرِ كِتَابِشِ بَه شَمَا
أَمْرٌ كَرْدَه اسْت: نَمَازِ بَخْوَانِيد؛ و مِنْ نَمَازِ رَا بَرَايِ شَمَا بِيَانِ
كَرْدِم و تَوْضِيحِ دَادِم. و أَمْرٌ كَرْدَه اسْت بَه زَكَاتِ و رُوزَه
و حَجِّ؛ و مِنْ بَرَايِ شَمَا بِيَانِ كَرْدِم و تَوْضِيحِ دَادِم. و أَمْرٌ
كَرْدَه اسْت بَه وِلَايَتِ - و دَرِ اَيْنِ حَالِ پِيَا مَبْرِ دَسْتِشِ رَا
بَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَذَارْدَه و فرمود - و مِنْ
شَمَا رَا گِوَاهِ مِي گِيرِم كِه وِلَايَتِ اِخْتِصَاصِ بَه اَيْنِ مَرْدِ
دَارِد، و پَسِ از او بَرَايِ دُو پَسْرِشِ و سِپَسِ بَرَايِ
أَوْصِيَايِ بَعْدِ از أَنهَآ از فَرَزَنْدَانِ أَنهَآ كِه مَفَارَقَتِ بَا قُرْآنِ
نَدَارِنْد، و قُرْآنِ نِيْزِ مَفَارَقَتِ بَا أَنهَآ نَدَارِد تَا دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ
دَرِ كِنَارِ حَوْضِ كَوْثَرِ بَرِ مِنْ وَا رِدِ شَوْنِد.

أَيُّهَا النَّاسُ: من برای شما پناهگاه و دلیل و هادی

و امامتان را بعد از خودم بیان کردم، و اوست برادر من
علی بن ابی طالب. و منزله او در میان شما، همین منزله
من است در میان شما. دین خودتان را بر دوش او
ببفکنید و بدو بسپارید، و در جمیع امورتان از او اطاعت
کنید، زیرا که در نزد اوست آنچه را که خداوند از
علمش و حکمتش به من تعلیم نموده است. از او
پرسید و از او تعلیم بگیرید و از اوصیای پس از او
پرسید و تعلیم بگیرید، و به آنها چیزی را نیاموزید و بر
آنها پیشی نگیرید و از آنها عقب نیفتید، زیرا که آنها با
حق هستند و حق با آنهاست، نه حق از آنها جدا می شود
و نه آنها از حق جدا می شوند. و در این حال این
گویندگان نشستند.

سَلِّمِمْ می گوید: در این حال علی علیه السلام

فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! آیا می دانید که: خداوند در کتاب

خود نازل کرده است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ**

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (آیه ۳۳، از

سوره ۳۳: احزاب).

«اینست و جز این نیست که: خداوند اراده

کرده است از شما اهل بیت، هر گونه پلیدی و رجس را ببرد و شما را تطهیر کند و به طهارت و پاکی علی نحو الإطلاق برساند.»

چون این آیه فرود آمد، رسول خدا، مرا و فاطمه را و دو پسر حسن و حسین را جمع کرد و پس از آن، کسائی را بر روی ما انداخت و گفت: بار پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند و گوشت من هستند، به درد می‌آورد مرا آنچه ایشان را به درد آورد، و آزار می‌دهد مرا آنچه ایشان را آزار می‌دهد، و به حرج و تعب می‌افکند مرا آنچه ایشان را به حرج و تعب می‌افکند. پس تو از ایشان رجس و پلیدی را بزدا و آنان را تطهیر کن تطهیر کردنی.»

أمّ سلمة گفت: من هم ای رسول خدا با ایشان هستم؟! رسول خدا گفت: تو بر راه خیر و خوبی هستی، و لیکن این آیه درباره من (و درباره دخترم) و درباره برادرم علی بن ابی طالب و درباره دو پسر و درباره نه فرزند از پسر حسن بالخصوص نازل شده است، و هیچکس با ما در آن شریک نیست.

حضار همه گفتند: ما همه شهادت می‌دهیم

که امّ سلمه این داستان را برای

ما گفت و چون از رسول خدا پرسیدیم او هم همانند امّ سلمه برای ما بیان کرد.

پس علی علیه السّلام فرمود: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که خداوند چون فرود آورد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** (آیه ۱۱۹، از سوره ۹:

توبه) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را پیشه گیرید و با صادقین بوده باشید»، سلمان پرسید: ای رسول خدا! این آیه عمومیّت دارد یا آنکه مخصوص به افرادی است؟! پیغمبر فرمود: اَمَّا مُؤْمِنِينَ هَمَّهُمْ أَنَّهُمْ هَسْتُمْ كَمَا أَمْرٌ شَدَّاهُ، وَ أَمَّا صَادِقِينَ، خُصَّصَ بَرَادِرِمْ عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ. پس از علی تا روز قیامت هستند؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی علیه السّلام گفت: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: من به رسول خدا در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا با خود نمی‌بری و در مدینه گذاشتی؟! فرمود: مدینه در این زمان صلاحیت ندارد مگر آنکه یا من و یا تو باید در آن بوده باشیم، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی علیه السّلام گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون خداوند در

سوره حجّ فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. (آیه ۷۷ و ۷۸، از سوره

۲۲: حج) پس سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا این کسانی که تو بر آنان شاهی و ایشان شاهدان بر مردم هستند، کیستند که خداوند آنها را برگزیده است و در دین برای آنها حرجی قرار نداده است و ایشان بر طریقه و ملت ابراهیم هستند؟!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از این آیه سیزده مرد را بخصوصه إرادة کرده است نه همه اُمّت را. من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

احتجاج به حدیث غدیر و اقرار صحابه در

زمان عثمان

علی علیه السّلام گفت: من با سوگند به خدا

از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: رسول خدا صلی

الله علیه و آله به خطبه برخاست و بعد از آن خطبه‌ای

نخواند و آخرین خطبه او بود، و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ!

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي،

فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ (الْخَبِيرَ)

أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ.

و عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بِهِ مِثَابَهُ مَرْدٍ غَضَبِنَاكِي

برخاست و گفت: آیا مراد از عترت، تمام اهل

بیت تو هستند؟! پیامبر فرمود: نه، و لیکن

أَوْصِيَايَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ هَسْتَنْدُ: أَوْلَىٰ أَشْيَانِ

برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه و جانشینم در

أُمَّتِي و وَلِيِّ و صَاحِبِ اخْتِيَارٍ هَرِّ مَوْمِنٍ بَعْدَ مِنِّي،

می‌باشد.

علی أَوْلَىٰ أَشْيَانِ است، و پس از او پسر

حسن، و پس از او پسر حسین، و سپس نه

فرزند از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری

می‌آیند و آنها در حوض کوثر بر من وارد

می‌شوند. ایشانند شُهَدَايِ خُدا در زمین خدا و

حجّت خدا بر خلق خدا و خزانة داران علم خدا و معدن‌های حکمت خدا، کسی که از آنها پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که مخالفت آنها را بنماید مخالفت خدا را نموده است؟! همه گفتند: شهادت می‌دهیم که رسول خدا چنین گفت.

و سؤال‌ها و مناشده‌های علی همینطور به طول می‌انجامید، و از هیچ موضعی درباره خود از مناقب و فضایل دریغ نکرد مگر آنکه به آنها احتجاج و مناشده نمود و تا آخرین منقبت خود را بیان کرد و آنچه را که رسول خدا درباره او بسیار می‌فرمود. و آن جمعیت در هر یک از آنها علی را تصدیق می‌کردند و شهادت به حقیقت او می‌دادند.^۱

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

غدیر در رجب کوفه

احتجاج چهارم: مناشده امیرالمؤمنین علیه

^۱ «فرائد السمطين» ج ۱، باب ۵۸ از سِمَطِ أَوْلٍ، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸. و «کتاب سُلَيم» ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۴ با تغيير بعض از ألفاظ و اضافه برخی از مواد. و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶. و در «غاية المرام» قسمت اول، در زمرة أحاديث منزلت: أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى، ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷، حدیث چهل و یکم از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است. و نیز در «غاية المرام» ص ۱۳۷ و ص ۱۳۸، در حدیث چهل و دوم، دنباله مناشده حضرت را بعد از کلام طلحه مفصلاً ذکر می‌کند.

السَّلام در رُحْبَه^۱ است. و این مناشده در بَدْوِ خِلافت
صوری آن حضرت صورت گرفته است. چون در
روایت یَعْلَى بن مُرَّة آمده است که: چون
أمیرالمؤمنین علیه السَّلام به کوفه وارد شد این
احتجاج را نمود، و معلوم است که آن حضرت در
سنه ۳۵ وارد کوفه شدند. در ابتدای خلافت آن
حضرت چون به ایشان خبر دادند که مردم در آنچه

^۱ رُحْبَه قریه‌ای است نزدیک کوفه به فاصله هفت فرسخ که دارای زراعت
خوب است و هندوانه‌های بسیار بزرگ آن که بعضی اوقات به ۲۰ کیلو
می‌رسد شهر نجف اشرف را در تابستان اداره می‌کند، و در سابق شهری
بوده و اینک خراب شده است، و أمیرالمؤمنین علیه السَّلام در حین ورود به
کوفه در «رُحْبَه» این احتجاج را نموده‌اند. و گاهی اوقات به آن «رُحْبَه کوفه»
گویند تا از رُحْبَه‌های دیگر امتیاز پیدا کند. در «مراصد الاطّلاع» ج ۲، ص
۶۰۸ گوید: رُحْبَه به ضمّ اول و سکون ثانی و باء موخّده به سه محلّ اطلاق
می‌شود: ۱- قرب قادسیّه به فاصله یک مرحله (دو منزل که هر منزل دو برید
و هر برید ۴ فرسخ است) از کوفه در طرف چپ جاده برای مسافرین حجّ
می‌باشد که فعلاً خراب شده است. ۲- قریه‌ای است در صنعاء یمن به فاصله
شش میل. و آنجا وادی است که طلح می‌روید و دارای باغها و قریه‌هاست.
۳- ناحیه‌ای است بین مدینه و شام از وادی القری و در کنار لجة از توابع
صلخد، که در آنجا قریه‌ای است که به آن رُحْبَه گویند.

و چون رُحْبَه به معنای مکان وسیع و فضای باز و بدون ساختمان است ممکن
است مراد از رحبه فضای باز و وسیع در مسجد کوفه و یا جلوی قصر دار
الإمارة باشد و احتجاج حضرت در آنجا صورت گرفته باشد، و شاهد این
احتمال کلام ابن ابی الحدید است در ج ۱، ص ۳۶۱ از «شرح نهج البلاغه»
که از بعضی از مشایخ بغدادی خود نقل کرده است که: ناشد علیّ علیه السَّلام
فی رُحْبَه القصر أوقالوا برحبة الجامع بالكوفة، أيکم سمع رسول الله يقول: من
کنت مولاهُ فعلىّ مولاه الحدیث.

آن حضرت می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم نموده اند و در حَقانیت خلافت او نزاع کرده اند در مجتمع مردم در رُحْبَه کوفه حضور بهم رسانیده و با مردم به حدیث غدیر بر ردّ آن مخالفان احتجاج و استشهاد کرد. این احتجاج بسیار مهم است و در روایات مستفیضه وارد شده است، و اعلام و اعظام شیعه و عامّه در کتب خود ذکر کرده اند و آن را از مسلمیات تاریخ می شمروند.

این خطبه حضرت در حضور جمعی از صحابه و تابعین و اصناف مختلف دیگر مردم بوده است. خطبه آن حضرت مفصل است و در آن از ملاحم و اخبار به غیب نیز ذکر شده است.

ابن ابی الحدید از عثمان بن سعید، از شریک بن عبد الله روایت کرده است که: چون به علی علیه السلام گفتند: مردم آن حضرت را در این سخنش که رسول خدا او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم کرده و در تفضیلش بر سایر مردم گفتگو دارند، حضرت فرمود: **أُنشِدُ اللهَ مَنْ بَقِيَ مِمَّنْ لَقِيَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى الله عليه و آله و سلم و سَمِعَ مَقَالَهُ فِي يَوْمِ غَدِيرِ حَمٍّ إِلَّا قَامَ فَشَهِدَ بِمَا سَمِعَ!**

فَقَامَ سِتَّةٌ مِمَّنْ عَنْ يَمِينِهِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى الله عليه و آله و سلم و سِتَّةٌ مِمَّنْ عَلَى شِمَالِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ أَيْضًا فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى الله عليه و آله و سلم يَقُولُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ هُوَ رَافِعٌ بِيَدَيْهِ عَلَى اللهِ السَّلَامَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ.^۱

«من با قسم به خداوند از شما می پرسم، از آن کسانی که باقی مانده اند از آن افرادی که رسول خدا را دیده و گفتار او را در روز غدیر خم

^۱ «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء التراث العربی، ج ۱، ص ۲۰۹، و طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۲، ص ۲۸۸ و ص ۲۸۹.

شنیده‌اند، که برخیزند و به آنچه شنیده‌اند
 شهادت دهند! در این حال شش نفر از أصحاب
 رسول خدا که در طرف راست امیرالمؤمنین علیه
 السّلام و شش نفر از أصحاب رسول خدا که در
 طرف چپ آن حضرت بودند برخاستند و
 شهادت دادند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله
 در حالی که دو دست علی را گرفته بود و بالا برده
 بود، گفت: هر کس که من مَوْلی و صاحب اختیار
 او هستم، علی این علی مولی و صاحب اختیار
 اوست. بار پروردگارا، تو ولایت آن را داشته
 باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار
 آنکه علی را دشمن دارد، و یاری کن آنکه علی
 را یاری کند، و مخذول و منکوب فرما آنکه علی
 را مخذول کند، و دوست بدار آنکه علی را
 دوست دارد، و مبعوض دار آنکه علی را مبعوض
 دارد.»

و «سیره حلبیه» پس از بیان خطبه رسول الله
 در غدیر خم، و اعلان به رحلت خویش و شهادت
 بر توحید و معاد آورده است که **ثُمَّ حَضَّ عَلَيَّ
 التَّمَسُّكِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَوَصَّي بِأَهْلِ بَيْتِهِ. أَيُّ فَقَالَ: إِنِّي
 تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي**

أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ: وَ
 قَالَ فِي حَقِّ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ لَمَّا كَرَّرَ عَلَيْهِمْ:
 أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ثَلَاثًا وَهُمْ يُجِيبُونَهُ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلَهُ) وَسَلَّمَ بِالتَّصْدِيقِ وَالْإِعْتِرَافِ، وَرَفَعَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلَهُ) وَسَلَّمَ يَدَ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ
 وَأَلَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضْ مَنْ
 أَبْغَضَهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ، وَاخْذُلْ
 مَنْ خَذَلَهُ، وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.

و در اینجا صاحب «سیره حلبیه» می گوید: و

این خطبه رسول الله قوی ترین دلیلی است که شیعه
 امامیه و رافضیه به آن تمسک کرده اند بر اینکه علی
 کرم الله وجهه احق و اولی است به امامت از یکایک
 افراد مردم. و گفته اند. این نص صریحی است بر
 خلافت علی که آن را سی نفر از اصحاب رسول
 خدا شنیده اند و به آن گواهی داده اند. گفته اند: آنچه
 از ولّاء برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است
 بعینه برای علی کرم الله وجهه ثابت است به دلیل
 گفتار رسول خدا: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ. آنگاه نیز حلبی
 گوید: و این حدیث، حدیث صحیح است که با
 اسانید صحاح و حسان روایت شده است، و به آنان

که در صحّت این حدیث قدّح کرده‌اند مانند ابوداؤد و ابوحاتم رازیّ نباید التفات کرد و نیز گفتار بعضی که گفته‌اند اللهمّ وال منّ والاه تا آخر فقرات دعای رسول خدا ساختگی و موضوع است، مردود است، زیرا این فقرات از طرقي وارد شده است که ذهبي بسياري از آنها را صحيح دانسته است.

و نیز در روایات آمده است که علی کرّم الله وجه به خواندن خطبه برخاست و حمد و ثنای خدای را بجای آورد و سپس گفت: اُنشِدُكَ اللهُ مَنْ يَنْشُدُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ رَجُلٌ يَقُولُ: اُنْبِتُ أَوْ بَلِّغَنِي إِلَّا رَجُلٌ سَمِعْتَ أُذُنَاهُ وَ وَعَى قَلْبُهُ.

«من با سوگند به خداوند از تو می‌خواهم: از کسی که یادش هست آنچه را که در غدیر خمّ به آن عهد کرده است و وعد داده است که به آنچه از او خواسته شده است عمل کند، آنکه بپاخیزد. و برپا نخیزد مردی که بگوید: به من چنین خبر داده شده است و یا من چنین رسیده است، بلکه کسی برخیزد که با دو گوشش

شنیده و با قلب خود حفظ کرده باشد».

و هفده نفر از أصحاب برخاستند و شهادت دادند. و در روایتی است که سی نفر از أصحاب برخاستند و گواهی دادند، و در «معجم کبیر» شانزده نفر ذکر کرده است، و در روایتی دوازده نفر آمده است.

أمیر المؤمنین به آن افراد به پا خاسته فرمود:
اینک بیاورید آنچه را که شنیده‌اید! و ایشان حدیث غدیر را ذکر کردند. و از جمله آن این فقره بود که:
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. و در روایتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ.

و از زید بن أرقم وارد است که گفت: من از کسانی بودم که شهادت بر غدیر را کتمان کردم و در نتیجه خداوند چشم مرا کور کرد. و علی کرم الله وجهه به کسانی که در این محفل کتمان کردند نفرین نمود.^۱

نام اصحاب رسول خدا که در رحبه شهادت به

حدیث غدیر دادند

و معلوم است که این حدیثی را که صاحب سیره بدان استدلال می‌کند همان احتجاج

^۱ سیره علی بن بُرهان الدین حلبی شافعی، معروف به «سیره حلبیة» طبع مصر، سنه ۱۳۵۳ هـ، ج ۳، ص ۳۰۸.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام در رُحْبِه است. علامّة
أمینی از کتب معتبره عامّه، آن أصحابی را که
شهادت دادند بر بیست و چهار نفر بالغ نموده
است، بدین ترتیب:

۱ - أَبُو زَيْنَبِ بْنِ عَوْفِ أَنْصَارِيٍّ.

۲ - أَبُو عُمَرَ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُحْصِنِ أَنْصَارِيٍّ.

۳ - أَبُو فُضَالَةَ أَنْصَارِيٍّ که در غزوه بدر حضور

داشت و در جنگ صفین در رکاب أمیرالمؤمنین
علیه السّلام شهید شد.

۴ - أَبُو قُدَامَةَ أَنْصَارِيٍّ که در صفین در رکاب

أمیرالمؤمنین علیه السّلام شهید شد.

۵ - أَبُو لَيْلَى أَنْصَارِيٍّ که گفته شده است در

صفین شهید شد. و در بعضی الفاظ آمده است:

أَبُو يَعْلَى أَنْصَارِيٍّ، و او شدّاد بن أوس است که
در سنه ۵۸ وفات کرد.

۶ - أَبُو هُرَيْرَةَ دَوْسِيٍّ که در سنه ۵۷ و یا ۵۸ و

یا ۵۹ فوت کرد.

۷ - أَبُو هَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ که در غزوه بدر حضور

داشت و در صفین با

أمیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد.

۸ - ثابت بن ودیعہ أنصاریّ خزرجیّ مدنیّ.

۹ - حبشیّ بن جناده سلولیّ که در جنگ‌های

أمیر المؤمنین علیه السّلام حضور داشت.

۱۰ - أبویوب خالد أنصاریّ که در غزوه بدر

حضور داشت، و در جنگ با رومیان در سنه ۵۰

و یا ۵۱ و یا ۵۲ شهید شد.

۱۱ - خزیمه بن ثابت أنصاریّ ذو الشّهادتین

که در غزوه بدر حضور داشت و در صفین با

أمیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد.

۱۲ - أبوشریح: خوئیلد بن عمرو الخزاعیّ که

در سنه ۶۸ فوت کرد.

۱۳ - زید و یا زید بن شراحیل أنصاریّ.

۱۴ - سهل بن حنیف أنصاریّ اوسیّ که در

غزوه بدر حضور داشت و در سنه ۳۸ فوت کرد.

۱۵ - أبوسعید خدریّ: سعد بن مالک أنصاریّ

که در سنه ۶۳ و یا ۶۴ و یا ۶۵ فوت کرد.

۱۶ - أبوالعبّاس سهل بن سعد أنصاریّ که در

سنه ۹۱ فوت کرده است.

۱۷ - عامر بن أبی لیلیّ.

۱۸ - عبد الرّحمن بن عبد ربّ أنصاریّ.

۱۹ - عبد الله بن ثابت أنصاریّ خادم رسول

خدا صلی الله علیه و آله.

۲۰ - عبید بن عازب أنصاریّ از جمله ده

نفری است که عمر با عمّار بن یاسر برای دعوت
به اسلام به کوفه فرستاد.

۲۱ - أَبُو طَرِيفِ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمِ الْمَتَوَفَّى در

سنه ۶۸ که در سنّ یکصد سالگی فوت کرده
است.

۲۲ - عَقَبَةُ بْنُ عَامِرِ جَهَنِيِّ که در قرب سنه ۶۱

فوت کرده. او از کسانی است که به معاویه
پیوست.

۲۳ - نَاجِيَةَ بْنِ عَمْرٍو خَزَاعِيِّ.

۲۴ - نُعْمَانُ بْنُ عَجْلَانَ أَنْصَارِيٍّ، سخنگو و

شاعر أنصار.

تعداد گواهان حدیث غدیر در رُحبه

و سپس گوید: این افراد کسانی هستند که سیر در تاریخ ما را به نام‌های ایشان برای شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حدیث غدیر در روز احتجاج و مناشده در رُحبه، رسانیده است. و امام احمد حنبل تصریح کرده است که تعداد گواهان در آن روز سی نفر بوده است. و همچنین حافظ هیثمی در «مجمع» خود بدین مقدار تصحیح و تخریح کرده است. و نیز در «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۱۷، و «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۵، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۸ همینطور می‌یابیم. و در لفظ ابی نعیم: فضل بن دکین وارد است که جماعت کثیری پیا خاستند و گواهی دادند.

و باید دانست که تاریخ این مناشده در سنه ۳۵ هجری بوده است که از زمان صدور حدیث غدیر بیش از بیست و پنج سال می‌گذشته است. و معلوم است که در خلال این مدت بسیاری از صحابه که در روز غدیر حضور داشته‌اند فوت کرده‌اند، و جمعی از ایشان در جنگها کشته شده‌اند، و بسیاری از آنها در شهرها پراکنده شده‌اند، و ایضاً شهر کوفه از مجتمع صحابه که شهر مدینه منوره است جدا و منفصل است، و در

آن وقت در کوفه از صحابه فقط عدّه کمی بوده‌اند که به متابعت حقّ در عهد علوی بدان صوب هجرت نموده‌اند.

و علاوه بر اینها، این داستان از قضایای اتفاقی است که بدون سابقه‌ای صورت پذیرفته است، و گرنه ممکن است قاصدین کوفه بسیار و شهود فراوان باشند، و روات این حدیث بسیار باشند. و علاوه بر این از حاضرین برخی گواهی خود را به علّت کینه و یا به جهت سفاهت پنهان داشته‌اند چنانچه بعضی از تفصیلات آن خواهد آمد.

و با این‌همه موانع می‌بینیم که روات این حدیث، به این مقدار کثیر بالغ شده‌اند، و چگونگی خواهد بود اگر این موانع مرتفع می‌شد. و از اینجا می‌یابیم که شهرت حدیث غدیر و تواتر آن در عصور اولیه چه اندازه بوده است.

و اما اختلاف تعداد شهود، حسب اختلاف احادیث، ممکن است به جهت آن باشد که هر یک از روات، افرادی را که می‌شناخته‌اند یا به او متوجّه بوده و یا در پهلوی او نشسته بودند، ذکر کرده باشند، و یا افرادی را که در دو طرف منبر

بوده‌اند و یا در یک طرف آن نام برده‌اند و ملتفت
 به غیر آنها نشده‌اند. و یا افراد بدری را که در غزوه
 بدر بوده‌اند شمرده‌اند، و یا خصوص أنصار را نام
 برده‌اند، و یا اینکه چون صدای آن شهود برای
 گواهی بلند شد و چشم‌ها به تماشا خیره شد و
 گوش‌ها برای استماع و تلقی مهیا شد و صدای
 مختلف از اطراف شنیده شد، همان طور که طبع حال
 در أمثال این قضیه در مجتمعات حکایت می‌کند
 بعضی از ذکر بعضی، و افراد دیگری از جماعت
 دیگری نسیان و غفلت کرده؛ و هر که روایت کرده
 است خصوص آن افرادی را که در ذهن خود
 مضبوط داشته است، بیان نموده است.^۱

این اسامی و تعداد شهود بود. و اما راویان
 این حدیث مناشده را در رحبه، برای اُجیال و
 طبقات بعدی چنانچه علامه امینی ضبط کرده‌اند
 چهار نفر از أصحاب، و چهارده نفر از تابعین
 می‌باشند که مجموعاً، هجده نفرند.

اما از أصحاب:

۱ - حَبَّةُ بن جَوین عَرْنِي أَبُو قَدَامَةَ بَجَلِي

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۴ تا ص ۱۸۶.

متوفی در سنه ۷۶ و یا ۷۹.

۲- زید بن أرقم أنصاری.

۳- أبوطفیل: عامر بن وائله لیثی متوفی در

سنه ۱۰۰، یا ۱۰۲، یا ۱۰۸، و یا ۱۱۰.

۴- یعلی بن مرّة بن وهب ثقفی.

و اما از تابعین:

۱- أبوسلیمان مؤذن.

۲- أبوالقاسم: أصبغ بن نباتة.

۳- زاذان بن عمر کندی بزّار یا بزّاز کوفی.

۴- زرّ بن حبیش^۱ أسدی، أبو مریم.

۵- زیاد بن ابی زیاد.

۶- زید بن یثیع همدانی کوفی از کبار تابعین.

۷- سعید بن ابی حدّان و ذی حدّان هم گفته

می شود، کوفی.

۸- سعید بن وهب همدانی کوفی که در سنه

۷۶ فوت کرده است.

۹- أبو عمارة عبد خیر بن یزید همدانی کوفی

مخضرمی از کبار تابعین.

۱۰- عبد الرّحمن بن ابی لیلی که در سنه ۸۲

و یا ۸۳ و یا ۸۶ فوت کرده.

۱۱- عمرو ذی مرّة أبو عبد الله کوفی همدانی

^۱ با کسر زاء معجمه و تشدید راء مهمله، و حبیش با تقدیم حاء مهمله بر بَاء موخّده صیغه تصغیر است.

که در سنه ۱۱۶ فوت کرده.

۱۲ - عُمَيْرَةُ بِنُ سَعْدِ هَمْدَانِيَّ كُوفِيٌّ.

۱۳ - هَانِي بِنُ هَانِي هَمْدَانِيَّ كُوفِيٌّ.

۱۴ - حَارِثَةُ بِنُ نَصْرٍ.^۱

روایت «فرائد السمطين» در احتجاج به حدیث

غدیر در رجب

شیخ الإسلام حمّوئی با سند متصل خود از سعید بن ابی حدّان، و عمرو ذی مرّ، روایت کرده است که:

قَالَ عَلِيُّ: أُنشِدُ اللَّهَ، وَ لَا أُنشِدُ إِلَّا أَصْحَابَ

رَسُولِ اللَّهِ سَمِعَ خُطْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَ سَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ. قَالَ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا سِتَّةً

مِنْ قَبْلِ سَعِيدٍ وَ سِتَّةً مِنْ قَبْلِ عَمْرٍو ذِي مَرٍّ فَشَهِدُوا:

أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ

مَنْ نَصَرَهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ.^۲

«علی علیه السلام گفت: من با سوگند به خدا

می خواهم، و با سوگند به خدا فقط از صحابه

رسول خدا می خواهم که خطبه آن حضرت را در

^۱ «الغدیر» ج ۱، از ص ۱۶۶ تا ص ۱۸۳ متفرّقاً آورده شده است.

^۲ «فرائد السمطين» ج ۱، سِمَطِ اوّل، باب دهم ص ۶۸. و معلوم است که در نسخه جمله من کُنت مولاة فعلى مولاة افتاده است.

روز غدیر خم شنیده‌اند، بگویند.

دوازده نفر برخاستند، شش نفر از ناحیه سعید
بن ابی حدان و شش نفر از ناحیه عمرو ذی مرّ،
و شهادت دادند که ایشان از رسول خدا صلّی الله
علیه و آله شنیده‌اند که می‌گفت: خداوندا:
ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی
را دارد، و

دشمن بدار آن کس که علی را دشمن دارد، و یاری کن آن کس که علی را یاری کند، و دوست بدار آن کس که علی را دوست دارد، و مبعوض بدار آن کس که علی را مبعوض دارد.»

و همچنین حمّوئی با سند دیگر خود متّصلاً از سماک بن عبید بن ولید عَنَسَى آورده است که او می گوید: من وارد شدم بر عبد الرّحمن بن اُبی لیلی، و او برای من گفت که من حضور داشتم در رُحْبَه و دیدم که علی علیه السّلام می گوید: با سوگند به خداوند من می خواهم از مردی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیده است و در روز غدیر خمّ شاهد بوده است که برخیزد! و برنخیزد مگر آن کسی که قضیه را عیاناً دیده است.

(می گوید) دوازده نفر مرد برخاستند و گفتند: ما دیدم و شنیدیم آن وقتی که دست علی را گرفته بود و می گفت: **اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ انصُرْ مَنْ نصره! وَ اخذلْ مَنْ خذله!**^۱

و أحمد حنبل در «مسند» خود از علی بن حکیم اودی، از شریک، از ابو اسحق، از سعید بن

^۱ همان کتاب، ص ۶۹.

وَهَب؛ و از زید بن یثیع روایت کرده است که آن دو نفر گفتند: نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ إِلَّا قَامَ! قَالَ: فَقَامَ مِنْ قِبَلِ سَعِيدِ سَيْتَهُ، وَ مِنْ قِبَلِ زَيْدِ سَيْتَهُ، فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: أَلَيْسَ اللَّهُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۱

و با همین سند، ابن کثیر دمشقی با همین

الفاظ، از أحمد بن حنبل روایت کرده است.^۲

و احمد بن حنبل با سند دیگر از عبد الرحمن

بن ابی لیلی روایت می کند که:

^۱ «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۸. و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۲ از «أمالی شیخ».

^۲ «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۲۱۰.

قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ يُنْشِدُ
 النَّاسَ: اُنْشِدُ اللهُ مَنْ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وِ
 آله) وَ سَلَّمَ يَقُوْلُ يَوْمَ غَدِيْرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
 مَوْلَاهُ، لَمَّا قَامَ فَشَهِدَ! قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ
 بَدْرِيًّا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَحَدِهِمْ، فَقَالُوا: نَشْهَدُ: أَنَّا سَمِعْنَا
 رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وِ آله) وَ سَلَّمَ يَقُوْلُ يَوْمَ
 غَدِيْرِ خُمٍّ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. وَ
 أَزْوَاجِي أُمَّهَاتُهُمْ؟! فَقُلْنَا: بَلَى يَا رَسُوْلَ اللهِ! قَالَ: فَمَنْ
 كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: اَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ
 مَنْ عَادَاهُ.^۱

و در این روایت می بینیم که راوی می گوید:
 دوازده نفر شاهد، همه بدری بودند، یعنی از
 خصوص صحابه‌ای که فضیلت غزوه بدر را نائل
 شده بودند. و مثل اینکه همین الان که دارم من
 بیان می کنم چشمانم دارد یک نفر از آنها را
 می بیند، یعنی حتی کیفیت رؤیت و خصوصیت
 آن نیز مشخص است.

و نیز أحمد بن حنبل با سند دیگر از عبد

^۱ «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۹ «و البداية» ج ۵ ص ۲۱۱. و «مجمع الزوائد»
 ج ۴، ص ۱۰۵ و در آن بدین عبارت آورده است که: کأني أنظر الى أحدهم
 عليه سراويل. یعنی: «گویا من دارم به یکی از آنها که سراویل پوشیده بود
 نگاه می کنم». و سراویل لباسی است که فقط نصف تحتانی بدن را
 می پوشاند. و این عبارت، أقرب و أفصح است.

الرحمن بن أبي لیلی روایت می کند که إِنَّهُ شَهِدَ عَلَيَّا
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ قَالَ: أَنْشِدُ اللهُ رَجُلًا سَمِعَ
 رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَأَلَهُ) وَسَلَّمَ وَشَهِدَهُ يَوْمَ
 غَدِيرِ خُمٍّ إِلَّا قَامَ! وَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ قَدْ رَأَاهُ. فَقَامَ اثْنَا
 عَشَرَ رَجُلًا فَقَالُوا: قَدْ رَأَيْنَاهُ وَسَمِعْنَاهُ حَيْثُ أَخَذَ بِيَدِهِ
 يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ
 مَنْ نصرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. فَقَامَ إِلَّا ثَلَاثَةٌ لَمْ
 يَقُومُوا. فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَصَابَتْهُمْ دَعْوَتُهُ.^۱

و در این روایت می بینیم که: سه نفر از کسانی
 که در غدیر حضور داشتند برای ادای شهادت
 برنخاستند و کتمان کردند، و آن حضرت بر آنها
 نفرین کرد و نفرین به آنها کاری شد.

^۱ «مسند أحمد» ج ۱ ص ۱۱۹. «والبداية و النهاية» ج ۵، ص ۲۱۱. مجلسی
 در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳ مناشدۀ در رحبه را از «أمالی»
 شیخ طوسی و «بشارة المصطفى» از عميرة بن سعد از أميرالمؤمنين عليه
 السلام روایت می کند.

روایات أحمد حنبل در احتجاج به حدیث

غدیر در رُحبه

و نیز أحمد بن حنبل با سند دیگر از أبو طفیل روایت می‌کند که: علی رضی الله عنه مردم را در رُحبه جمع کرد و سپس به ایشان گفت: من با قَسَم به خدا از هر مرد مسلمانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است آنچه را که در روز غدیر خم گفته است می‌خواهم که برخیزد. سی نفر برخاستند. و فضل بن دَکین (أبو نعیم) می‌گوید: جماعت کثیری از مردم برخاستند و شهادت دادند، در وقتی که رسول خدا دست علی را گرفته بود و به مردم می‌گفت: اَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. أبوطفیل راوی این روایت می‌گوید: فَخَرَجْتُ وَ كَأَنَّ فِي نَفْسِي شَيْئًا. فَلَقِيْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ يَقُولُ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَمَا تُنْكِرُ؟! قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عليه (و آله) و سلم يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ.^۱

«من از آن محفل خارج شدم و از گفتار
أمیرالمؤمنین علیه السّلام گویا در نفس من
شبهه‌ای بود. زید بن ارقم را ملاقات کردم و به
او گفتم: من شنیدم که علی رضی الله عنه چنین
و چنان می‌گفت. زید گفت: چرا انکار می‌کنی؟!
من خودم از رسول خدا شنیدم که این کلمات را
درباره علی می‌گفت.»

باید دانست که زید بن ارقم خودش در آن
مجلس از منکرین و کاتمین بوده است، فلذا به
نفرین حضرت نابینا شد. و خودش می‌گفت:
این کوری، دعای علی است که مرا گرفته است.
ولی بعد از آن مجلس کراراً و مراراً در اماکن
متفاوت خودش برای افرادی که تاریخ ضبط
کرده است - و ما در ابّحاث خود قدری از آن را
آورده‌ایم و خواهیم آورد ان شاء الله تعالی - این
حدیث غدیر خمّ را روایت کرده است.

و هیثمی در «مجمع الزوائد» این حدیث را
سنداً و متناً از أحمد بن حنبل روایت کرده
است.^۲

^۱ «مسند أحمد» ج ۴، ص ۳۷۰ و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۱۱ و ص ۲۱۲.

^۲ «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۰۴.

روایات نسائی در احتجاج به حدیث غدیر در

رحبه

و نسائی در «خصائص» با سند متصل خود از

سَعْدُ بْنُ وَهَبٍ روایت کرده است که: قَالَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي الرَّحْبَةِ: أَنْشِدُ بِاللَّهِ مِنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لِيُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ كُنْتُ وَ لِيَهُ فَهَذَا وَ لِيَهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَ آلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ!

«علی کرّم الله وجهه در رُحبه گفت: من با

سوگند به خدا می‌خواهم که هر که از رسول خدا این جملات را شنیده است، گواهی دهد. سعید گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند. و زید بن مُنِيع^۱ گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند و شهادت دادند. و عمرو بن ذی مرّ در روایت خود جمله أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ را هم در مناسبت و سؤال علی اضافه دارد. و این روایت را اسرائیل، از إسحاق از عمرو بن ذی مرّ روایت

^۱ همان زید بن یثیع است که در نسخه مطبوعه نسائی «زید بن منیع» ضبط شده است.

می کند.^۱

و همچنین نسائی (أحمد بن شعيب) از علی بن محمد بن علی، از خلف بن تمیم، از اسرائیل، از ابواسحق، از عمرو بن ذی مرّ روایت می کند که قال: قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا بِالرُّحْبَةِ يُنْشِدُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَا قَالَ؟ فَقَامَ أَنَسٌ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ،^۲ وَ تَفَرَّقْ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ.

و همچنین نسائی با یک سند متصل روایت می کند از عمرو بن سعد، که او شنیده است که علی علیه السلام در رحبه انشاد می کرد که: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، فَقَامَ سِتَّةُ نَفَرٍ فَشَهِدُوا.^۳ و نیز با سند دیگر از سعید بن وهب و

^۱ «خصائص مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب» أحمد بن شعيب نسائي متوفى در سنة ۳۰۳، طبع مطبعة تقدم، قاهره، ص ۲۶.

^۲ ظاهرا در اینجا افتادگی دارد.

^۳ «خصائص» ص ۲۲ و ص ۲۳.

یزید بن یثیع.^۱ و با سند دیگر از زید بن یثیع^۲ همین
مضمون از حدیث را روایت کرده است.

روایت ابن اثیر در «أسد الغابة» درباره احتجاج

به حدیث غدیر

ابن اثیر جزری در «أسد الغابة» در ترجمه احوال
عبد الرحمن بن عبد رب انصاری آورده است که: حافظ
ابن عقده با سند متصل خود از اصبع بن نباته روایت
کرده است که: نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ مَنْ سَمِعَ النَّبِيَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا
قَامَ، وَ لَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و
آله) وَ سَلَّمَ يَقُولُ. فَقَامَ بِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ
الْأَنْصَارِيُّ، وَ أَبُو عَمْرَةَ بْنُ عَمْرٍو بْنِ مُحْصِنٍ، وَ أَبُو زَيْنَبَ،
وَ سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ وَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ ثَابِتٍ
الْأَنْصَارِيُّ، وَ حُبْشِيُّ بْنُ جُنَادَةَ السَّلُولِيُّ، وَ عُبَيْدُ بْنُ
عَازِبِ الْأَنْصَارِيِّ، وَ النَّعْمَانُ بْنُ عَجْلَانَ الْأَنْصَارِيُّ،
وَ ثَابِتُ بْنُ وَدِيعَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَ أَبُو فُضَالَةَ الْأَنْصَارِيُّ،

^۱ همان.

^۲ همان.

وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالُوا:

نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و
آلِهِ) وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَكَلِيُّ، وَأَنَا
وَكَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ
أَحَبَّهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَعِنِ مَنْ أَعَانَهُ.
أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.^١

اصبغ می گوید: «علی از مردم در رُحْبَه با
سوگند به خدا درخواست کرد که: هر کس از
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آنچه را که در روز
غدیر خم گفته است، شنیده است برخیزد، و
برنخیزند مگر کسانی که خودشان بدون واسطه
آنچه را که رسول خدا گفته است، شنیده‌اند.

ده و اندی نفر برخاستند که در میان آنها
أَبُو أَيُّوبَ أَنْصَارِي، أَبُو عُمَرَ بن عمرو بن مُحْصِن،
أَبُو زَيْنَب، سَهْلُ بن حُنَيْف، خَزِيمَةُ بن ثَابِت،
عبدالله بن ثابت أنصاري، حُبْشَى بن جنادة
سَلُولِي، عبید بن عازب أنصاري، نَعْمَانُ بن
عجلان أنصاري، ثابت بن وديعة أنصاري،
أَبُو فَضَالَةَ أَنْصَارِي، و عبد الرحمن بن عبد ربِّ

^١ «أُسْدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ» ج ٣، ص ٣٠٧.

انصاری بودند، و گفتند: ما گواهی می دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ. و این حدیث را ابو موسی تخریج کرده است.

و همچنین ابن اثیر در ترجمه احوال ابو زینب ابن عوف انصاری آورده است که: أَصْبَغَ بِنُباتَه گفته است که: نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسِ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا قَامَ. فَقَامَ بِضِعَةِ عَشْرٍ فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَ أَبُو زَيْنَبَ، فَقَالُوا: نَشَهُدُ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَخَذَ بِيَدِكَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ:

أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ؟
 قَالُوا: نَشَهُدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ! قَالَ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيَّ وَ أَنَا وَ لِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.^۱

^۱ «أسد الغابة» ج ۵، ص ۲۰۵.

و ابن حَجَر عَسْقَلَانِي از طریق ابن عُقْدَه با دو سند مختلف از أَصْبَغ بن نُبَاتَه مضمون این حدیث را روایت کرده است.^۱

و همچنین ابن اثیر در أحوال أبوقُدَامَه أنصاری با سند متّصل خود از أبوطُفَیل روایت کرده است که او می‌گوید: ما در نزد علی رضی الله عنه بودیم و او گفت: من با سوگند به خداوند تعالی از شما می‌خواهم که هر کس در روز غدیر خمّ حضور داشته است برخیزد. و هفده نفر برخاستند که در میان آنها أبوقُدَامَه أنصاری بود و گفتند: ما با رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلّم از حجّة الوداع برمی‌گشتیم تا اینکه چون ظهر فرارسید، آن حضرت بیرون آمد و دستور داد درخت‌هایی را که در آنجا بود بهم بستند و پارچه بر روی آنها کشیدند و پس از آن إعلان نماز در داد. ما برای نماز بیرون شدیم و نماز را بجای آوردیم، و سپس رسول خدا حمد و ثنای

^۱ «الإصابة» ج ۲، ص ۴۰۸. و «الإصابة» ج ۴، ص ۸۰.

الهی را بجای آورد و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! اَتَعْلَمُونَ أَنَّ
 اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنِي أَوْلَى بِكُمْ
 مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ يَقُولُ ذَلِكَ مِرَارًا قُلْنَا: نَعَمْ وَ هُوَ آخِذٌ
 بِيَدِكَ، يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللَّهُمَّ وَ اِلِ مَنْ
 وَ اِلَاهُ وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ-.

عدوی گوید: این ابوقدّامه که راوی روایت
 است، فرزند حارث است و در غزوه احد حضور
 داشته و مردانگی هائی بهم رسانیده است، و
 حیات داشت تا در زمان صفین در رکاب علی
 علیه السّلام شهید شد، و از او اولادی باقی نماند.
 او گوید: نَسَبِ او چنین است: ابوقدّامة بن
 حارث از بنی عبد مناة از بنی عبید. و گفته شده
 است: ابوقدّامة بن سهّل بن حارث بن جعدبة بن
 ثعلبة بن سالم بن مالک بن واقف بوده است. و
 این حدیث و نسب او را بدین گونه ابو موسی
 تخریج کرده است.^۱

و این حدیث را ابن حجر عسقلانی از طریق
 ابن عقده در کتاب خود: الموالاة فی حدیث
 الغدير روایت کرده است.^۲

^۱ «أسد الغابة» ج ۵، ص ۲۷۵ و ص ۲۷۶.

^۲ «الإصابة» ج ۴، ص ۱۵۹.

و همچنین ابن اثیر در احوالات امیرالمؤمنین
 علیه السلام با سند متصل خود از عبد الرحمن بن ابی
 لیلی عین حدیثی را که از أحمد حنبل در ص ۱۱۹
 آوردیم و در آن بود که: ابن ابی لیلی می گفت: دوازده
 نفر بدری برخاستند و شهادت دادند و گویا من دارم
 یکی از آنها را می بینم که در بدن او سراویل است،
 روایت کرده است و در پایان روایت گوید: و مثل این
 حدیث را برآء بن عازب آورده است، و این جمله را
 اضافه آورده است که: و عُمَر بن خطاب گفت: یَابْنَ
 ابی طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ.^۱

«ای پسر ابوطالب! تو در امروز ولی هر مؤمن

شدی!»!

و شیخ الإسلام حمّوئی با همین عبارت از
 أحمد حنبل با سند خود از ابی لیلی آورده است.^۲

و ملا علی متقی در «کنز العمال» که این حدیث را
 از ابن ابی لیلی روایت می کند، در ذیلش می گوید: وَ كَتَمَ

^۱ «أسد الغابة» ج ۴، ص ۲۸.

^۲ «فرائد السمطين» ج ۱، سمط أول، باب دهم، ص ۶۹. و «البدایة و النّهایة»
 ج ۵، ص ۲۱۱.

قَوْمٌ، فَمَا فَنَوْا مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَمُوا وَبَرُّصُوا.^۱

«و جماعتی در رُحْبَه از شهادت خودداری

کردند، و از دنیا نرفتند مگر آنکه کور شدند و

پیس شدند.»

و همچنین ابن اثیر در ترجمه احوال نَاجِيَةِ بن

عَمْرُو از طریق أبو نعیم و أبو موسی مدائنی با سلسله

سند خود از عَمْرُو بن عبد الله بن یعلی بن مُرَّة، از

پدرش از جدش، یَعْلَى روایت می کند که: شنیدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ

عَادَاهُ.

و چون علی علیه السلام به کوفه وارد شد،

مردم را به سؤال با سوگند طلبید و ده و آندی نفر

برخواستند و شهادت دادند که در بین آنها

أَبُوأَيُّوبَ أَنْصَارِيٍّ صاحب منزلی که رسول خدا

در مدینه در آن وارد شدند و دیگر نَاجِيَةِ بن

عَمْرُو خُزَاعِيٍّ بودند.^۲

و ابن حجر عسقلانی از کتاب «موالات» ابن

عُقْدَه، این حدیث را نیز روایت کرده است.^۳

^۱ «کنز العمال»، ج ۶، ص ۳۹۷.

^۲ «أسد الغابة» ج ۵، ص ۶.

^۳ «الإصابة» ج ۳، ص ۵۴۲.

روایت ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء»

دربارهٔ احتجاج به حدیث غدیر

ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از عُمیرة بن سعد آورده است که او گفت: من شاهد بودم که علی علیه السّلام بر فراز منبر اصحاب رسول خدا را با سوگند به خدا مورد استفهام قرار داده بود، و در میان آنها ابوسعید و ابوهریره و انس بن مالک بودند، و ایشان دور منبر بودند، و علی علیه السّلام گفت:

نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟! فَقَامُوا كُلُّهُمْ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. وَقَعَدَ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُومَ؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَبُرْتُ وَنَسِيتُ.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَاضْرِبْهُ بِبِلَاءِ حَسَنِ، قَالَ: فَمَا مَاتَ حَتَّى رَأَيْنَا بَيْنَ

عَيْنِهِ نُكْتَةً بَيْضَاءَ، لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ.^۱

«من از شما با قسم به خدا می‌پرسم: آیا

شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟ همه برخاستند و گفتند:

آری! بار پروردگارا. و یک مرد نشست و برنخاست.

حضرت به او گفت: چرا برنخاستی؟! گفت: ای امیر

مؤمنان! پیر شدم و فراموش کرده‌ام!

حضرت گفت: بار پروردگارا! اگر این مرد

دروغ می‌گوید: او را به بلای نیکوئی مبتلا کن!

راوی روایت که عُمَيْرَةُ بن سعد است می‌گوید:

آن مرد نمرد مگر اینکه ما در بین دو چشم او نقطه

سفیدی را دیدیم که عمامه سرش آن را

نمی‌پوشانید».

این مرد همچنان که که در روایات کثیری

آمده است اَنَسُ بن مَالِكِ بود، و مراد از آن نُكْتَةُ

سفید، پیدایش مرض پسی است در پیشانی او

که بقدری او را کریه و قبیح المنظره نمود که

نمی‌توانست برای پنهان کردن آن، عمامه خود را

پایین بکشد، زیرا این نکته سپید میان دو چشمش

بود.

^۱ «حلیة الأولیاء» ج ۵، ص ۲۶ و ص ۲۷ و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۰ و ص ۱۸۱ و این روایت را مختصراً ابن مغزلی شافعی در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب» ص ۲۶، حدیث شماره ۳۸ آورده است.

علامهٔ آمینی پس از نقل این حدیث از «حلیه»
أبو نعیم، در تعلیقه گوید: لفظ حَسَنٌ در گفتار آن
حضرت که می گوید: او را به بلای نیکوئی مبتلا
کن، از زیادی راویان و یا ناسخان حدیث است،
زیرا آنچه به این مرد که اَنَسٌ رسید به قرینه
أحادیث دیگر، کوری و یا پیسی بوده است، و
این مرض برای او نعمت بوده است، که در پی
آمد آن گفتار دروغش، از نسیانِ مُسَبَّبِ از پیری
به او رسیده است، و این بَلَاءِ حَسَنٌ و ابتلاءِ نیکو
نیست. چگونه؟ و مراد از آن بلاء، فضاحت و
رسوائی است، و خود اَنَسٌ به این مطلب تکیه
داشت و کراراً بیان می کرد که این بدبختی من و
نکبت و قبح منظر در اثر دعای أميرالمؤمنین
است.^۱

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی نیز از حافظ
أبو نعیم إصفهانی در «حلیه»

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۱، تعلیقه (۱).

الأولياء» از ابوطُفیل در احتجاج به حدیث غدیر در روز رُحْبَه و مُناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام حدیث مفصّلی نقل می‌کند و در آن تعداد أصحابی را که شهادت دادند، هفده نفر ذکر می‌کند که از ایشانند: خُزَیْمَةُ بن ثابت، سَهْل بن سَعْد، عَدِيّ بن حاتم، عَقْبَه بن عامر، أبوأيُّوب أنصاری، أبوسعيد خُدري، أبوشريح خُزاعي، أبوقدامة أنصاری، أبولیلی، و أبوالهيثم بن تِيهان. و سپس آن بزرگواران، خصوصیات روز غدیر خمّ با سفارش پیامبر دربارهٔ ثَقَلَيْن: کتاب خدا و عترت و دربارهٔ ولایت را گواهی می‌دهند.^۱

روایت خطیب خوارزم و بیان معنی مناشده

و موفق بن أحمد: خطیب خوارزم با سند متصل خود، از سعید بن وهب، و عبد خیر روایت کرده است که ایشان مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام و پاسخ أصحاب رسول خدا به لفظ فَقَامَ عِدَّةً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و حکایت حدیث موالات را بیان کرده‌اند.

و پس از آن گوید: یقال: يُقَالُ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ، وَ

^۱ «ینابیع المودة» طبع اول اسلامبول، ص ۳۸.

نَاشَدْتُكَ اللَّهُ، وَ أَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ، أَيْ سَأَلْتُكَ بِهِ وَ طَلَبْتُ
إِلَيْكَ. وَ هُوَ مَجَازُ قَوْلِهِمْ: نَشَدَ الضَّالَّةَ يَنْشُدُهَا إِذَا طَلَبَهَا.
وَ أَنْشَدَهَا إِذَا عَرَّفَهَا.^۱

«چون گفته شود: نَشَدْتُكَ اللَّهُ، و یا نَاشَدْتُكَ اللَّهُ،

و یا أَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ در هر سه صورت معنای آن اینست

که: من بحق خدا از تو می پرسم و از تو طلب می کنم.

و این استعمال مجازی است از گفتار عرب که می گوید:

نَشَدَ الضَّالَّةَ يَنْشُدُهَا یعنی از حیوان گم شده جویا شد و

آنرا پی جوئی و طلب نمود. و چون بگوید: أَنْشَدَ

الضَّالَّةَ یعنی آن را معرفی کرد و خصوصیات آن را

شناسانید.»

و ابن اثیر در ترجمه احوال عبدالرحمن بن

مدلج آورده است که: ابن عقیده با اسناد خود از

أبوخیلان: سعد بن طالب، از أبواسحق، از عمرو

بن ذی مَرٍّ و یزید بن یثیع و سعید بن وهب وهانی

بن هانی روایت کرده است و أبواسحق گوید:

کسانی را که این حدیث را برای من روایت

کرده اند، نمی توانم به شمارش درآورم

^۱ «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۹۴، و طبع حروفی، ص ۹۵.

که: علی علیه السلام در رُحبه مردم را به مناشده

طلبید که: هر کس از رسول خدا شنیده است: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهٖ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ،

شهادت دهد. جماعتی برخاستند و شهادت دادند که از

رسول الله شنیده‌اند، وَ كَتَمَ قَوْمٌ فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا

حَتَّى عَمُوا وَ اَصَابَتْهُمْ آفَةٌ؛ مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ وَدِيعَةَ وَ

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجٍ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.^۱

«و جماعتی نیز کتمان کردند، و آنها از دنیا

نرفتند مگر آنکه کُور شدند و آفتی به آنها رسید.

و از این جماعت است یزید بن ودیعه و عبد

الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجٍ.»

باری بحث ما در احتجاج به حدیث غدیر در

رحبه، پایان می‌یابد. و این احتجاج را بطور

مشروح‌تر و مفصّل‌تر آوردیم، زیرا از همه

احتجاج‌ها مهم‌تر و استناد به آن مسلم‌تر و در

کتب شایع‌تر است. ما کتابی را در حدیث و

تاریخ و سیره نمی‌یابیم مگر آنکه از احتجاج

رحبه کوفه سخنی به میان آورده است. فلذا از

نقطه نظر احتجاج و استناد به آن با مُسَلِّمِیت آن

در نزد ارباب تاریخ و سیر، حائز اهمیّت خاصی

^۱ «أُسْدُ الْغَابَةِ» ج ۳، ص ۳۲۱.

است.

و بالأخص آنچه در متن آوردیم از کتب عامّه

بود تا برادران شیعی ما بر مسلمیت مطلب در نزد

خصم مطلع شوند، و برادران عامّه ما نیز بدانند که این

مطالب در مدارك معتبره کتب خود آنهاست و واقعیت

امر پوشیده نیست، گر چه عامّه و اکثریت بر خلاف

باشند. و اینست حقّ و هُوَ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ. و با وجود این

سند و این دلالت در حدیث غدیر، چگونه عمر در

وقت مردنش می گوید: اگر أبو عبیده جراح زنده بود

من خلافت را به او می سپردم و در روز قیامت به خدا

می گفتم: رسول تو گفته است که: او امین امت است.

چگونه او این بحر بی کران فضائل و مناقبی

را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امیر

المؤمنین علیه السّلام شنیده بود فراموش کرد؟ و یا

خود را به فراموشی سپرد؟ و هر یک از این فضائل

هزار مرتبه و بیشتر از قول رسول الله: هَذَا أَمِينُ الْأُمَّةِ^۱

بر فرض

^۱ گفتار عمر به اینکه أبو عبیده امین امت است، مجعول و ساختگی است و در هیچیک از کتب شیعه اعمّ از مصادر و مجامع، و یا غیر آنها دیده نمی شود.

صحتِ صدورش، قوی‌تر و قاطع‌تر و برای
احتجاج و استدلال، برهانی‌تر و کوبنده‌تر است. او
نمی‌توانست در روز قیامت به خدایش بگوید: من
خلافت را به علی سپردم چون خودم با این دو
گوشم شنیدم و با این دو چشم دیدم که علی را بر
فراز منبر، دست‌های او را بلند کرده و به امت اسلام
از مهاجر و انصار می‌گفت: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ
مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَاَعِنْ مَنْ اَعَانَهُ، وَاَحِبَّ
مَنْ اَحَبَّهُ وَ اَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَهُ؟!

و چون خودم در آن روز با گفتارم که: بَخُّ بَخُّ
لَكَ يَا بَنَ اَبِي طَالِبٍ! اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ
وَ مُؤْمِنَةٍ اعتراف به امارت و ولایت و حکومت و
اولویّت او در اوامر و نواهی و احکام و سیاسات و
معاملات، بر خودم کردم، دیگر نمی‌توانم نقض آن
عهد کنم، و بدین جهت خلافت را به او سپردم؛ بلکه
از غضب خلافت در دوران پیشین توبه و عذرخواهی
کردم!

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام به حدیث

غدیر در واقعهٔ جَمَل

احتجاج پنجم به حدیث غدیر، استشهادی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در واقعهٔ جنگ جمل با طلحه و زبیر کردند، چون آن دو تن نقض بیعت کردند و برای حبّ ریاست و اِمارت مسلمین با همکاری عائشه: زن پیامبر که ریاست لشکر را به عهده داشت، و با ترغیب و تحریض دو فرزندشان، محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر که هر دو آنها خواهرزادهٔ عائشه بوده و عائشه خاله آنها بود، لشگری اُنبوه ترتیب داده و به بهانهٔ خونخواهی عثمان، با دوازده هزار نفر به سمت بصره حرکت کردند، و دست به قتل و کشتن زدند، و عثمان بن حنیف که استاندار بصره از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بود محاسنش را کردند و به زجرها شکنجه کردند و خواستند او را نیز بکشند، از ترس انتقام برادرش سهل بن حنیف که در مدینه بود خودداری کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که صفوف لشگریان در برابر هم ایستاده بودند و آمادهٔ جنگ بودند ابتدای به جنگ نکردند، بلکه اوّل طلحه و زبیر را جدا جدا خواستند و آنها در وسط میدان آمده و حضرت با یک یک از آنها

إتمام حجّت کردند. شرح این داستان مفصّل و بسیار شنیدنی است. و لیکن ما در اینجا فقط برای استشهاد به حدیث غدیر در مقام احتجاج و مناشده، فقط به این قضیه اکتفا

می‌کنیم:

حافظ کبیر: أبو عبد الله محمد بن عبد الله معروف

به حاکم نیشابوری متوفی در سنه ۴۰۵ هجری در

«مُستدرک» خود با سند متصل خود از رفاعه بن ایاس

ضَبِّي، از پدرش، از جدش، روایت کرده است که قَالَ:

كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ فَبَعَثَ إِلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ أَنْ

الْقَنِي. فَأَتَاهُ طَلْحَةُ، فَقَالَ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ هَلْ سَمِعْتَ

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟

قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَلِمَ تُقَاتِلُنِي؟! قَالَ: لَمْ أَذْكَرْ: قَالَ:

فَانصَرَ فَطَلْحَةُ.^۱

«جد رفاعه بن ایاس می‌گوید: من با علی در

روز جمل بودیم، و علی فرستاد به دنبال طلحه و پیام

داد که: مرا ملاقات کن. طلحه به نزد علی آمد. علی

علیه السلام گفت: من با سوگند به خدا از تو

می‌پرسم: آیا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و

آله می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ

مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟

^۱ «مستدرک حاکم» ج ۳، ص ۳۷۱.

طلحه گفت: آری! علی علیه السّلام گفت:

پس چرا با من جنگ می‌کنی؟! طلحه گفت: به خاطر نداشتم! و بنابراین از کارزار منصرف شد (و یا اینکه از نزد حضرت برگشت).

و أخطب خطبای خوارزم، موفق بن أحمد، با

سند خود از حاکم نیشابوری: حافظ أبو عبد الله، عین

این روایت را سَنَدًا و مَتْنًا آورده است، و در آخرش

دارد: فَانصَرَ فَطْلَحَةَ و لَمْ يَرُدَّ جَوَابًا.^۱

یعنی «طلحه از نزد علی علیه السّلام برگشت

و پاسخی به آن حضرت نداد».

و سبط ابن جوزی، بدین عبارت آورده است

که: وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِطَلْحَةَ: نَشَدْتُكَ

اللَّهِ! أَلَمْ تَسْمَعْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟! فَقَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ. ثُمَّ

انصَرَ عَنْهُ.^۲

«و در روایتی چنین وارد است که علی علیه

السّلام به طلحه گفت: من با سوگند به

^۱ «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۱۲، و طبع حروفی، ص ۱۱۵.

^۲ «تذکره خواصّ الأمة» ص ۴۲.

خدا از تو می پرسم، آیا نشنیده‌ای که رسول خدا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ
 مَوْلَاهُ؟! طلحه گفت: سوگند به خدا آری شنیده‌ام. و
 سپس از حضرت منصرف شد».

و این روایت را هیثمی از طریق بزّار^۱ و ابن
 حجر عسقلانی از طریق نسائی^۲ آورده‌اند.

و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی متوفی در
 سنه ۳۴۶ هجریه بدین طور آورده است که چون
 مکالمه و احتجاج حضرت با زُبَیر تمام شد و زُبَیر
 برگشت، ثُمَّ نَادَى عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ طَلْحَةَ حِينَ رَجَعَ
 الزُّبَيْرُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ؟! قَالَ: الطَّلَبُ بِدَمِ
 عُثْمَانَ!

قَالَ عَلِيٌّ: قَتَلَ اللهُ أَوْلَانَا بِدَمِ عُثْمَانَ. أَمَا سَمِعْتَ
 رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؟
 وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَنِي ثُمَّ نَكَّتَ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ:
 «وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»^۳؟ فَقَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللهَ.

^۱ «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» ج ۹، ص ۱۰۷.

^۲ «تهذيب التهذيب» ج ۱، ص ۳۹۱.

^۳ آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
 أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللهُ
 فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

«و چون زبیر برگشت، علی علیه السّلام طلحه را فرا خواند و صدا زد: ای ابامحمّد! چه باعث شده است که خروج کردی؟! طلحه گفت: خون‌خواهی عثمان. علی علیه السّلام گفت: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در خون عثمان بیشتر سهمیم بوده‌ایم. آیا نشنیدی که رسول خدا می‌گفت: خداوندا! تو ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی را بر عهده گرفته است، و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمنی کند؟ و تو اوّلین کسی هستی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی، و خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «پس کسی که بیعت خود را بشکند او اقدام بر شکستن بر علیه نفس خود کرده است»؟ طلحه گفت: از خدا آمرزش

^۱ «مُرُوجُ الذَّهَبِ» طبع دار السّعادة، ج ۲، ص ۳۷۳، و طبع دار الأندلس، ص ۳۶۴ و ص ۳۶۵.

می طلبیم. و سپس باز گشت».

و اما احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام و بازگشت زُبیر به نحو دیگری است.

مسعودی چنین گوید: چون دو صف آراسته شد، علی علیه السلام بر روی بغله رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون سلاح و زره و کلاه خود نشست و به میان دو صف آمد و ندا در داد: ای زُبیر! به سوی من بیا. زبیر با تمام تجهیزات جنگی از شمشیر و خود و زره و غیرها به سوی علی آمد.

و چون به عائشه گفتند: علی زبیر را طلبیده و

زبیر به سوی علی رفت، گفت: **وَ اَتَكُلُّكَ يَا اَسْمَاءُ!** «ای

اسماء! تو به عزای زبیر نشستی! ای وای بر تو!» و چون

به او گفتند: علی بدون تجهیزات جنگی و با خلع سلاح

آمده است، آرام گرفت. علی و زُبیر با یکدیگر معانقه

کردند. آنگاه علی علیه السلام به او گفت: ای وای بر

تو ای زُبیر! باعث خروج تو چیست؟!

زبیر گفت: خونخواهی عثمان! حضرت

فرمود: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در ریختن

^۱ اسماء دختر ابو بکر و خواهر عائشه، زوجه زُبیر بود.

خون او سهیم‌تریم! ای زُبیر آیا به خاطر نداری
 روزی را که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را
 در بنی بیاضة ملاقات کردم و پیغمبر بر روی الاغش
 سوار بود و آن حضرت به من خندید و من نیز به او
 خندیدم، و تو با رسول خدا بودی و تو گفتی: يَا
 رَسُولَ اللَّهِ! مَا يَدْعُ عَلِيٌّ زَهْوَهُ (ای رسول خدا! علی
 دست از مزاح و باطل‌گوئی خود بر نمی‌دارد)، و
 حضرت به تو فرمود: لَيْسَ بِهِ زَهْوٌ (در علی
 باطل‌گوئی و سخن غیر حق نیست). آنگاه رسول
 خدا گفت: أ تُحِبُّهُ يَا زُبَيْرُ (ای زُبیر! آیا تو علی را
 دوست داری؟) تو در پاسخ گفتی: آری سوگند به
 خدا من او را دوست دارم!

فَقَالَ لَكَ: إِنَّكَ وَاللَّهِ سَتُقَاتِلُهُ وَأَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ
 (آنگاه رسول خدا به تو گفت: سوگند به خداوند که
 تو با او جنگ می‌کنی در حالی که تو نسبت به حق او
 ستم کرده‌ای!) زُبیر گفت: از خدا آمرزش می‌طلبم،
 سوگند به خدا اگر این داستانی را که بیان کردی من
 به خاطر داشتم برای منازعه با تو بیرون نمی‌شدم!

حضرت فرمود: ای زُبیر! برگرد! زُبیر گفت:

الآن چگونه می‌توانم برگردم و قد

التَّقْتُ حَلَقَتَا الْبَطَانِ^۱ (امر مشکل شده و شدت یافته

است، دو صف آمده شده و با این جمعیت فراهم آورده شده به دست ما، راه بازگشت نیست، این بازگشت، سوگند به خدا لكهُ ننگی است که هیچگاه شسته نخواهد شد).

حضرت فرمود: يَا زُبَيْرُ! ارْجِعْ بِالْعَارِ قَبْلَ أَنْ

تَجْمَعَ الْعَارَ وَالنَّارَ (ای زبیر! این ننگ را بر خود نخر و برگرد پیش از آنکه روزی آید و در آنجا هم ننگ و هم آتش قیامت از دو سو تو را در برگیرد). زُبَيْرُ بازگشت و با خود این ابیات را می خواند:

۱ - «من عار را بر آتش افروخته شده اختیار

کردم، آن آتشی که مخلوق آفریده شده از گل تاب مقاومت آن را ندارد.

^۱ بَطَان، تسمه و کمربندی را گویند که در زیر شکم اسب و قاطر می بندند، و دارای دو حلقه است که در زیر شکم بهم متصل می شود، و در صورتی که این دو حلقه بهم نرسیده باشند حیوان مرکب آماده برای سواری و حرکت نیست، و چون این دو حلقه بهم متصل شود آماده برای حرکت است، و کار تمام شده و مدت آن رسیده است. و این جمله التَّقْتُ حَلَقَتَا الْبَطَان، مثالی است که در عرب زده می شود برای سر رسیدن کارهای مهم و اشتداد امور.

۲ - علی مرا به امری متنبه کرد که من جاهل به آن نبودم، سوگند به جان تو آن امری بود که هم برای دنیا ننگ بود و هم برای دین.

۳ - من به علی گفتم: ای ابوالحسن من سخن تو را شنیدم و به گوش جان خریدم، دیگر دست از ملامت من بردار، این گفتاری که با من داشتی، بعضی از آن برای توجه و تنبه و آگاهی من کافی است».

منصرف شدن زبیر از جنگ و کشته شدن او

غيلة

مسعودی می گوید: زبیر پس از گفتگوهائی که بین او و بین پسرش عبد الله ردّ و بدل شد و شجاعتی را که در میدان از خود نشان داد، از جنگ منصرف شد، و از صحنه خارج شد، و حرکت کرد تا به زمین وادی السَّبَاع رسید. و أحنف بن قیس که از بنی تمیم بود در میان قوم خود رفته و اعتزال اختیار کرده بود. مردی به نزد

أَحْنَفُ آمد و به او خبر داد که اینک در اینجا زُبیر است که دارد از این سرزمین عبور می‌کند. أَحْنَفُ گفت: من با زبیر چه کاری باید بکنم؟ او میان دو گروه بزرگ از مردم را جمع کرده که با یکدیگر جنگ کنند و برخی برخی را بکشند، و اینک خودش بطور سلامت به منزل خود باز می‌گردد.

چند نفر از بنو تمیم خود را به زبیر رساندند و از میان آنها عَمْرُو بْنُ جَرْمُوزِ سبقت کرده و خود را به زبیر رسانید، در حالیکه زبیر پیاده شده بود و آماده نماز بود (و به او گفت: آیا تو امام من می‌شوی یا من امام تو شوم؟) و زبیر امام او برای نماز شد. عَمْرُو بْنُ جَرْمُوزِ در حال نماز زبیر را کشت در سن هفتاد و پنج سالگی. و بعضی گفته‌اند: أَحْنَفُ بْنُ قَيْسِ بَواسطهٔ افرادی که از قوم خود گسیل داشت زبیر را کشته است و در حقیقت او قاتل زبیر است.

عَمْرُو بْنُ جَرْمُوزِ شمشیر و انگشتری و سر زبیر را نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آورد، و بعضی گفته‌اند: سر را نیاورده است. حضرت فرمود: سَيْفٌ طَالَمَا حَلَا الْكَرْبَ عَنْ (وَجْهِ) رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَكِنَّهُ الْحَيْنُ وَ مَصَارِعُ السُّوءِ، وَ قَاتِلٌ

«چون چشم حضرت به شمشیر زُبَيْر افتاد فرمود: این شمشیری است که چه بسیار در مدّت‌های دراز، غُصّه و اُندوه را از (چهره) رسول خدا زدوده است و برطرف نموده است، و لیکن محنت و هلاکت به رو در افتادن و زمین خوردن در لغزشگاه‌های ناپسند، کار زبیر را بدینجا کشانید، و کشنده پسر صَفِيَّة (زبیر) در آتش است.»

برای آنکه زبیر را غيلة و غَفلة کشت، و در اسلام فَتْک نیامده است و کشتن به طور غفلت که در امروز آن را ترور نامند جائز نیست. و علاوه در کشتن زُبَيْر خودسری نموده و بدون دستور امام او را کشته است. زبیر اینک دست از جنگ برداشته و به راه دیگر می‌رفت، به چه مجوز شرعی بدون اجازه امام او را کشت؟
و اما سرگذشت طلحه این طور شد که: او با جماعتی از اصحابش مشغول جنگ

^۱ «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۲ و ص ۳۷۳.

شد، و لشکر جمل را دعوت به صبر و پایداری می‌کرد، تا اینکه مروان بن حکم که از اعضاء همان لشکر خودش بود، تیری به زانوی او پرتاب کرد، و آن قدر خون آمد تا جان سپرد. مروان می‌گوید: من می‌دانستم که طلحه، مردم را به کشتن عثمان دعوت می‌کرد و از مُسبِّین قتل عثمان بود، در این صورت برای خونخواهی از او هیچ فرصتی را مناسب‌تر از آن روز ندیدم، تیری پرتاب به او کردم و یکی از قاتلان عثمان را از پای درآوردم.

يعقوبی می‌گوید: طلحة بن عبید الله، در معركة کارزار و گیراگیر جنگ کشته شد. مروان بن حکم او را با تیری هدف گرفت و به روی زمین انداخت و گفت: من درباره خونخواهی عثمان از طلحه، تأخیر امر را از امروز جایز نمی‌دانم و من طلحه را کشتم.

چون طلحه به روی زمین افتاد، گفت: قسم به خدا من هیچوقت مانند امروز ندیدم که شیخی از شیوخ قریش این‌طور خونس ضایع شود. سوگند به خدا من در هیچ موقعی نایستادم مگر آنکه پیش از آن، جای قدم خود را دیده‌ام، إلا در

این موقف که بدون بصیرت آمده‌ام.^۱

و مسعودی می‌گوید: چون مروان بن حکم،
طلحه را در میدان نبرد دید، گفت: برای من
تفاوتی ندارد به این طرف تیر افکنم یا به آن
طرف: جیش علی و یا جیش بصره. و تیری به
أَحْلَ طَلْحَةَ زِدْ و او را شکست.^۲

استشهاد أبو أيوب انصاری و همراهان او به

حدیث غدیر

احتجاج ششم: استدلالی است که نیز در کوفه
در سنه ۳۶ و یا ۳۷ صورت گرفته است، و شرح آن
اینست که جماعتی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام
آمدند و با خطاب مَوْلَانَا به آن حضرت سلام کردند.
حضرت فرمودند: چگونه من مولای شما هستم با آنکه
شما عرب هستید؟ (یعنی مولی به آقا و سید و سالار، و
صاحب غلام و کنیز و صاحب اسیر و نظائرها گویند،
و با اینکه شما عرب هستید و از اسرای خارج نیستید و
غلام و بنده من نیستید چگونه شما مرا مولای خود

^۱ «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۸۲.

^۲ «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۳.

می دانید؟) و با لفظ مَوْلَى به من خطاب می کنید؟
آنها گفتند: ما از رسول خدا شنیده‌ایم که در روز
غدیر خم می فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.

علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّه» احادیثی را
در منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام از حافظ ابو بکر
أحمد بن موسی بن مردویه روایت می کند، و در ابتدایش
می گوید: وَ أَمَّا مَا رَوَاهُ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ
مَرْدَوَيْهِ فَإِنَّا أَذْكَرُهُ عَلَى سِيَاقَتِهِ، **و ما توفیقي إلا بالله عليه**

تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ^۱ و سپس شروع به فضائل می کند تا
می رسد به آنکه می گوید: از ریاح بن حرث^۲ روایت
است که او می گوید: من در رُحْبَه با امیرالمؤمنین علیه
السلام بودم که يك قافله کوچکی وارد شدند تا اینکه
در رُحْبَه بار انداخته و پیاده شدند، و پس از آن بطور
پیاده، روی آورده و به نزد علی علیه السلام آمدند و
گفتند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ**
بَرَكَاتُهُ حضرت فرمود: ایشان چه کسانی هستند؟ آنها

^۱ «کشف الغمّه» ص ۹۲.

^۲ أبو المثنى ریاح بن حارث نخعی کوفی متوفی در سنه ۳۶، ابن حجر در
«تهذیب التهذیب» در زمره کسانی که ریاح نامیده شده‌اند ترجمه او را آورده
است و گفته است: او از رجال ابو داود، و ابن ماجه و نسائی است.

آری! فرمود: و علاوه بر گفتار، شهادت هم بر این
مطلب می‌دهید؟ گفتند: آری. حضرت بآنها فرمود:
صَدَقْتُمْ (راست گفته‌اید).

آن جماعت رفتند و من هم به دنبال آنها رفتم
و به یک نفر از آنها گفتم: ای بنده خدا! شما چه
کسانی هستید؟! گفتند: ما جماعتی هستیم از
أنصار، و این مرد أَبُو أَيُّوبِ صاحب منزل رسول
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. من دست أَبُو
أَيُّوبِ را گرفتم و بر او سلام کردم و مصافحه
نمودم.^۱

و در همین مطلب از حبيب بن يسار از
أَبُو رُمَيْلَةَ روایت شده است که: یک قافله چهار نفری
به نزد علی علیه السلام آمدند و در رجه پیاده شدند
و پس از آن به آن حضرت روی آورده و گفتند:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ!
حضرت فرمود: وَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ! أَنِّي أَقْبِلُ الرَّكْبُ
(از کجا این قافله آمده است؟)

گفتند: أَقْبِلَ مَوَالِيكَ مِنْ أَرْضِ كَذَا وَ كَذَا
(موالیان تو از فلان و فلان زمین آمده‌اند). حضرت

^۱ در اینجا در نسخه بدل آمده است که إربلی می‌گوید: این روایت را با
ألفاظی مختصرتر از این از «مسند» احمد بن حنبل و ریحان بن حارث سابقاً
ذکر کردیم. و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۱۲.

فرمود: **أَنْتُمْ مَوَالِيَّ** (شما چطور موالیان من هستید؟!) گفتند: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَلِّمُوهُ شَنِدِيمُ كِه دَر رُوزِ غَدِيرِ خَمِّ مِي كَفْتُ: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَا لِ مَنْ وَا لَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.**^۱

استشهاد دوازده نفر از صحابه نزد امیرالمؤمنین

علیه السلام به حدیث غدیر

ابن اثیر جزری در ترجمه احوال حبیب بن بدیل

بن ورقاء آورده است که: ابوالعبّاس ابن عقیده با اسناد

خود از زربن حبیبش روایت کرده است که: علی علیه

السلام از قصر کوفه خارج شد که جماعتی از سواران با

شمشیرهای حمایل کرده به او روی آوردند و گفتند:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ! اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَانَا

وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در اینجا از

اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَلِّمُوهُ چه

^۱ «كشف الغمّة»، ص ۹۳ و ص ۹۴. و در کتاب «الریاض النّضرة» طبع شركة الطباعة المتّحدة الفنیّة، ج ۳، ص ۱۶۱ مختصر این حدیث را از ربیع بن حارث از أحمد بن حنبل و از بغوی در «معجم» خود ذکر است. و مختصر این حدیث را أحمد در «فضائل» بنا به نقل مجلسی در «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۹ روایت کرده است.

هستند؟ دوازده نفر برخاستند که از آنها بود:

قَيْسُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ شِمَاسٍ وَهَاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ وَحَبِيبُ بْنُ
بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ وَ گواهی دادند که آنها از پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِیدَه‌اند که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و این حدیث را ابو موسی تخریج
کرده است.^۱

و شیخنا الأجلّ: أبو عمرو محمد کشی در
«رجال» خود، پس از نقل مضمون این حدیث را
از منهل بن عمرو، از زرّ بن حبیش، و بیان کردن
عنوان شهود را به نام‌های: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ:
أَبُو أَيُّوبَ وَ خُزَيْمَةَ بْنَ ثَابِتِ بْنِ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ قَيْسَ
بْنَ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ،
گوید: علی علیه السلام به انس بن مالک و براء
بن عازب گفت: چرا شما برنخواستید برای آنکه
شهادت دهید؟ چون همان طور که این گروه
شنیده‌اند شما هم شنیده‌اید! و پس از آن گفت:
بار پروردگارا اگر کتمان آنها از روی معاندت
باشد آنها را مبتلا کن!

براء بن عازب کور شد، و دو پای انس بن
مالک را پیسی فرا گرفت. أمّا انس پس از این
ابتلاء سوگند یاد کرد که دیگر منقبتی را از علیّ

^۱ «أسد الغابة» ج ۱، ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

بن ابی طالب هیچگاه کتمان نکند، و فضیلتی را پنهان ندارد. و أمّا براء بن عازب به علّت نابینائی از منزل خودش می پرسید و به او می گفتند: در فلان جاست. و او می گفت: چگونه راه را پیدا کند کسی که دعوت و نفرین علی بن ابی طالب به او رسیده است؟^۱

علامه امینی نام کسانی را در قافله که شهادت به ولایت دادند و در تواریخ به آن، روز رُکبان گویند، و پس از آن نام کسانی را که کتمان کرده اند بدین ترتیب آورده است: أمّا شهود:

۱ - أبوالهیثم بن تیّهان که در غزوه بدر حضور داشته است.

۲ - أبویوب: خالد بن زید أنصاری.

^۱ «رجال کشی» ص ۳۰ و ص ۳۱، فیما روی من جهة العامّة. و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۲۳ از ابن ابی الحدید آورده است که او گوید: و قد ذکر ابن قتیبة حدیث البرص و الدّعوة التي دعا بها أمير المؤمنين عليه السلام علی أنس بن مالک فی کتاب المعارف، و ابن قتیبة غیر متهم فی حقّ علی المشهور من انحرافه عنه.

۳ - حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرَقَاءِ خُزَاعِيٍّ .

۴ - خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتِ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ كَهْ فِي غَزْوَةِ

بَدْرِ حُضُورِ دَاشْتِه وَ فِي صَفِّينِ شَهِيدِ شُدِه اسْتِ .

۵ - عِبْدَاللهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرَقَاءِ كَهْ فِي صَفِّينِ

شَهِيدِ شُدِه اسْتِ .

۶ - عَمَّارِ بْنِ يَاسِرِ كَشْتِه شُدِه جَمَاعَتِ سَتْمَكَّارِ

فِي صَفِّينِ اَوْ فِي غَزْوَةِ بَدْرِ حُضُورِ دَاشْتِه اسْتِ .

۷ - قَيْسِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ شِمَاسِ اَنْصَارِيٍّ .

۸ - قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ خَزْرَجِيٍّ اَنْصَارِيٍّ .

۹ - هَاشِمِ مِرْقَالِ بْنِ عُتْبَةَ لُوَادِرِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَ شَهِيدِ فِي صَفِّينِ .

وَ اَمَّا نَامِ كَسَانِي كَهْ اَزِ شَهَادَتِ كَتْمَانِ نَمُودَنَدِ ،

بِرْحَسْبِ ضَبْطِ كَتَبِ تَارِيخِ عِبَارَتِ اسْتِ اَز :

۱ - اَبُو حَمَزَةَ : اَنْسِ بْنِ مَالِكِ مَتُوفِي فِي سَنَةِ

۹۰ وَ يَا ۹۱ وَ يَا ۹۳ .

۲ - بَرَاءَ عَازِبِ اَنْصَارِيٍّ مَتُوفِي فِي سَنَةِ ۷۱ وَ

يَا ۷۲ .

۳ - جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللهِ بَجَلِيٍّ مَتُوفِي فِي سَنَةِ ۵۱

وَ يَا ۵۴ .

۴ - زَيْدِ بْنِ اَرْقَمِ خَزْرَجِيٍّ مَتُوفِي فِي سَنَةِ ۶۶

وَ يَا ۶۸ .

۵ - عِبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجِ .

نامه معاویه به همراهی ابو هريره و ابو درداء

به أمير المؤمنين در صفين

احتجاج هفتم: مناشدهای است که حضرت

امير المؤمنين عليه السلام در جنگ صفين نموده‌اند

در حضور لشکريان و جماعتي از مردم و آن کسانی

که از اطراف به نزد او آمده بودند و مهاجرين و

انصار.

این احتجاج در موقعی است که معاویه

نامه‌ای را به همراهی ابوهريره و ابودرداء

می‌نویسد و به نزد آن حضرت می‌فرستد، و در

عين حال سؤالاتی هم شفاهاً بوسیله آن دو نفر از

حضرت می‌کند.

و چون این نامه و سؤال‌ها و پاسخهای

حضرت بسیار جالب است، فلهدا

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۱ و ص ۱۹۲.

داستان را از اولش نقل می‌کنیم و سپس به
استشهاد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر
می‌پردازیم. این داستان مفصلاً در کتاب تابعی عظیم
الشَّانِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِي كُوفِي که از أعظم
أصحاب آن حضرت است و جلالت و وثاقت و
أمانت و صداقت او در نقل، در میان خاصه و عامه
جای گفتگو نیست، آمده است:

ابان بن ابي عيَّاش از سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ روایت
می‌کند که او می‌گوید: ما با امیرالمؤمنین علیه
السلام در صفین بودیم. و أَبُوهُرَيْرَةُ عَبْدِي چنین
می‌داند که او از عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ شنیده است که
مُعَاوِيَه، أَبُو دَرْدَاءِ و أَبُوهُرَيْرَه را که از جزو
اصحاب او بودند به نزد خود فراخواند و گفت
شما دو نفر به نزد علی بروید و از من به او سلام
برسانید و به او بگوئید: سوگند به خدا من
می‌دانم که توبه خلافت از من سزاوارتر و
لایق‌تری؛ زیرا که تو از مهاجرین نخستین
هستی، و من از آزادشدگان هستم، و من همانند
تو سابقه در اسلام و قرابت رسول خدا و علم به
کتاب خدا و سنت پیامبر او را ندارم.

مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم
به مشورت پرداختند به نزد تو آمدند و همگی با

طوع و رغبت بدون اجبار و اکراه بیعت کردند.
و اولین کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر
بودند، و پس از آن بیعت خود را شکستند و ستم
کردند و طلب چیزی را نمودند که حق آنها نبود.

و به من چنین رسیده است که تو نسبت به خون

عثمان اعتذار می‌جوئی و از خون او براءت داری! و

چنین می‌دانی که او کشته شد و تو در خانه‌ات نشسته

بودی! و چون کشته شد تو گفتی: بار پروردگارا من به

این امر راضی نبودم و میل نداشتم. و در روز جنگ جمل

چون از لشکر مقابل تو فریاد برآوردند: يَا لثَارَاتِ عُثْمَانَ

(ندای استغاثه برای خونخواهی او) تو گفتی: كُبَّ قَتَلَةٌ

عُثْمَانَ الْيَوْمَ لِيُجْوهِهِمْ إِلَى النَّارِ (کشندگان عثمان، امروز

با صورت‌های خود به رو در آتش افتند) آیا ما عثمان را

کشتیم؟ عثمان را آن دو نفر و آن زن مصاحب و

همراهشان (طلحه و زبیر و عائشه) کشتند و فرمان به

قتل او دادند، و من در خانه خودم نشسته بودم و من

ابن عمّ او و مُطالب خون او می‌باشم.

اگر مطلب از همین قرار است که گفته‌ای،

کشندگان عثمان را در اختیار ما

بگذار و به ما ردّ کن تا - ای پسر عموی ما - ما
آنها را بکشیم، و در این صورت ما به خلافت با تو
بیعت می‌کنیم و امر ولایت و امارت را به تو
می‌سپاریم! این یک سؤال.

و أمّا سؤال دوّم آنست که: جواسیس من به
من خبر داده‌اند و نامه‌هایی نیز از اولیای عثمان
از کسانی که با تو هستند و به نفع تو می‌جنگند -
و ما چنین می‌پنداریم که جسد آنها با توست و
به رأی تو گوش فرا می‌دهند و به امر تو راضی
هستند، و لیکن اندیشه و خاطرۀ آنها با ماست و
دل آنها در نزد ماست - به من رسیده است که تو
نسبت به أبو بکر و عمر، اظهار محبّت می‌کنی و
بر آنها رحمت می‌فرستی، و لیکن از ذکر نام
عثمان خودداری می‌کنی، نه رحمت می‌فرستی و
نه لعنت می‌کنی! (و در روایتی است که: نه سبّ
می‌کنی و نه برائت می‌جوئی!)

و به من چنین رسیده است که تو وقتی که با
همرازان خبیث خودت شیعیان و پیروان خاصّ
متعصّب و دروغگوی خودت، خلوت می‌نمایی، در
نزد ایشان از أبو بکر و عمر و عثمان برائت می‌جوئی
و آنها را لعنت می‌کنی و ادّعا داری که تو وصیّ
رسول الله در امت او و خلیفه و جانشین او در میان
مردم هستی و خداوند عزّ و جلّ اطاعت امر تو را بر

مؤمنین واجب کرده است و به ولایت تو در کتاب خود و سنت پیامبرش امر کرده است، و خداوند محمد را امر کرده است که در میان امت این امر را به پا بدارد، و بر محمد این آیه را فرستاده است: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**^۱ و رسول او، طائفه قریش و انصار و بنی امیه را در غدیر خم گرد آورد (و در روایت دیگری است که امیه را در غدیر خم گرد آورد) و آنچه را که از طرف خدا به او درباره تو وحی شده بود تبلیغ کرد، و امر کرد که شاهدان به غائبان برسانند، و پیغمبر به مردم اخبار کرد که **إِنَّكَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَإِنَّكَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ**.

و نیز چنین به من رسیده است که تو هیچوقت خطبه‌ای نمی‌خوانی مگر آنکه

^۱ آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

قبل از آنکه از منبر خود فرود آئی می گویی: وَاَللّٰهِ
اِنِّیْ لَأُوْلٰی النَّاسِ بِالنَّاسِ، وَ مَا زِلْتُ مَظْلُوْمًا مُّندُ قُبُضِ
رَسُوْلُ اللهِ. (سوگند به خدا من از مردم به آنها
سزاوارترم، و پیوسته من از روزی که رسول خدا
رحلت کرد مظلوم بوده‌ام).

اگر این گفتاری که از تو به من رسیده است
حقّ باشد، هر آینه ستمی را که أبو بکر و عمر
نسبت به تو کرده‌اند از ستم عثمان بیشتر بوده
است. چون این طور به من رسیده است که تو
می گوئی: رسول خدا در وقتی که رحلت کرد و
ما بر جنازه او حاضر بودیم، عمر رفت و با أبو
بکر بیعت کرد، و از تو نظریّه‌ای نخواست و
مشورتی ننمود. و این دو نفر (أبو بکر و عُمر) با
أنصار با حقّ تو و حجّت تو و قرابت تو نسبت
به رسول خدا محاجّه و مخاصمه نمودند و با این
استدلال پیروز شدند، و اگر امر ولایت را به تو
می سپردند و با تو بیعت می کردند، سریعترین
کسی که به سوی تو می آمد و اجابت می کرد
عثمان بود، به جهت قرابتی که تو با او داشتی و
حقّی که بر او داشتی، چون عثمان پسر عموی تو
و پسر عمّه تو بود!

و پس از آن أبو بکر در وقت مردنش، خلافت
را به عمر واگذار کرد و در حین استخلاف و
وصیّت برای او، از تو صلاحدید نخواست و

مشورت ننمود، و سپس عمر تو را در میان شش نفر در شوری قرار داد، و از آن شوری جمیع مهاجرین و أنصار و غیر آنها را خارج کرد. و شما أمر خود را در روز سوم که ملاحظه نمودید مردم اجتماع کرده‌اند و شمشیرها آماده کرده‌اند و قسم خورده‌اند که اگر خورشید غروب کند و شما یک نفر را برای ولایت انتخاب نکنید گردن‌های شما را می‌زنند و أمر عمر و وصیت او را درباره شما تنفیذ می‌کنند، به عبد الرّحمن بن عوف سپردید، و ابن عوف با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید! و پس از آن عثمان محصور شد و از شما یاری خواست و او را یاری نکردید، و شما را فرا خواند و اجابت ننمودید، در حالی که بیعت با او در عهده شما و در ذمه شما بود.

و شما ای جماعت مهاجرین و أنصار همگی حاضر و شاهد بودید، و راه را برای آمدن مصریان باز گذاشتید تا آمدند و عثمان را کشتند، و گروهی از شما نیز بر کشتن او معاونت و کمک نمودید و همگی شما او را مخدول و تنها گذاشتید، و بنابراین تمام افراد شما درباره أمر عثمان از یکی از سه حال بیرون نبودند: یا قاتل

عثمان بودند، و یا امر کننده و فرمان دهنده در خون او، و یا تنها گذارنده و مخدول و منکوب کننده او.

و سپس مردم با تو بیعت کردند، و تو به خلافت از من سزاوارتری پس کشندگان عثمان را در اختیار ما بگذار، تا اینکه آنها را بکشم، و امر خلافت را به تو تسلیم کرده و بیعت کنم، و تمام کسانی که از ناحیه من از اهل شام با من هستند آنها نیز بیعت نمایند.

پاسخ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به

سؤال‌های معاویه

چون علی علیه السلام نامه معاویه را خواند، و ابو درداء و ابوهریره پیام و گفتار معاویه را ابلاغ کردند، به ابو درداء فرمود: آنچه را که معاویه به وسیله شما پیغام کرده بود و شما را به جهت آن فرستاده بود رساندید! اینک آنچه را که می‌گویم بشنوید و سپس از ناحیه من به معاویه برسانید و به او بگوئید:

عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، حال او از حال یکی از دو مرد تجاوز نمی‌کند: یا اینکه پیشوای هدایت بوده، و خونش حرام، و نصرت او لازم، و معصیت او جائز نبوده است و اُمَّتٌ رَاحِقٌ خِذْلَانٌ او نبوده است، و یا رهبر ضلالت بوده، خونش

حلال، و ولایت و یاری او جائز نبوده است. عثمان از یکی از این دو صفت و این دو حال بیرون نبوده است.

آنچه فرض و واجب و حتم است بر مسلمین، در حکم خدا و در حکم اسلام، بعد از آنکه امام و رهبرشان بمیرد و یا کشته شود، گمراه باشد و یا اهل هدایت، مظلوم باشد و یا ظالم، حلال الدّم باشد و یا حرام الدّم، آنست که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و چیزی به وجود نیاورند و دست و پائی دراز نکنند و ابتداء فعلی بجا نیاورند، پیش از آنکه برای خودشان امام و رهبر عقیف و عالم و با تقوی و عارف به قضاء و سنّت، اختیار کنند که زمام امورشان را در دست گیرد و در میان آنها فصل خصومت کند و حقّ مظلوم را از ظالم بستاند و رجال و کریمان و دانشمندان آنها را محافظت کند و فیئ و صدقات و منافع آنها را جمع آوری کند و حجّت آنها را إقامة کند، و سپس بروند نزد او و درباره رهبر و امامشان که از روی ستم کشته شده است حکم و دادخواهی بطلبند تا آنکه او درباره آنها حکم به حقّ کند.

در این صورت اگر امامشان مظلومانه کشته شده بود برای اولیای آن امام حقّ خون‌خواهی او را می‌دهد، و اگر ظالمانه کشته شده بود، نظر می‌کند که حکم در این باره چگونه است.

و این اولین چیزی است که سزاوار است به جای آورند، و آن اینکه برای اجتماع امور خود امامی را اختیار کنند و از او متابعت و پیروی نموده و اطاعت او را بنمایند. این در صورتی است که حقّ تعیین امام از آنها باشد، و اگر حقّ اختیار و انتخاب امام با خدای عزّ و جلّ و با رسول او باشد، خداوند زحمت و مشقّت نظر در امام و انتخاب او را از ایشان برداشته و خود کفایت این امر را نموده است، و رسول خدا امامی را برای آنها پسندیده و امر به اطاعت و متابعت از او کرده است.

و مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم به مشورت نشستند با من بیعت کردند. و ایشان همان کسانی بودند که با أبو بکر و عمّرو عثمان بیعت کردند و پیمان امامت آنها را بر ذمه خود نهادند. و کسانی که متصدی و متولی بیعت شده‌اند افرادی هستند که در غزوه بدر حضور داشته و از سابقه‌داران از مهاجرین و انصار می‌باشند، با این تفاوت که بیعتی که آنها با خلفای

قبل از من کرده‌اند بدون مشورت با عامّه صورت
گرفت و بیعت با من با مشورت با عامّه بود.
و بنابراین اگر خداوند جلّ اسمه حقّ اختیار
و انتخاب خلیفه را به امت واگذار کرده است و
ایشان هستند که باید در مصالح خودشان نظر
کنند و تصمیم بگیرند و نظر و تصمیم و انتخاب
آنها از اختیار و نظر خدا و رسول خدا بهتر
می‌باشد، و آن کسی را که اختیار کرده‌اند و با او
بیعت کرده‌اند، بیعت هدایت بوده، و آن کس امام
واجب الطّاعة و النّصرة می‌باشد، پس مردم
درباره من مشورت کردند و با اتفاق و اجماعی
که از آنها تحقق یافت مرا به خلافت برگزیدند.
و اگر حقّ اختیار و انتخاب با خداوند است،
پس او مرا برای امت اختیار نمود و مرا به عنوان
خلافت و جانشینی برگزید و در کتابِ مُنْزَلِ خود
و در سُنَّتِ پیغمبر مرسل خود صلی الله علیه و
آله مردم را امر به اطاعت از من و نصرت من
نمود، پس این امر

حجّت مرا قوی تر و حقّ مرا استوارتر می کند. و
فرضاً اگر عثمان در زمان خلافت أبو بکر و عمر
کشته می شد، مگر معاویه چنین حقّی را داشت که
برای خونخواهی او با آنها بجنگد و بر آنها خروج
کند؟!!

أبوهریره و أبو درداء گفتند: نه چنین حقّی را
نداشت.

علیّ علیه السّلام گفت: همینطور است نسبت
امر با من. و اگر معاویه بگوید: آری چنین حقّی
داشتم؛ شما به او بگوئید: پس در این صورت
برای هر کسی که به او مظلّمه‌ای رسیده باشد و
یا از او کشته شده‌ای بجای ماند چنین حقّی باید
بوده باشد که: اجتماع مسلمین را در هم شکند و
جماعت آنها را پراکنده کند و قیام نموده و مردم
را به امارت و حکومت خویش بخواند.

و از طرف دیگر حقّ خونخواهی با اولاد
عثمان است و آنها حضور دارند و از معاویه
نزدیکتر و سزاوارتر هستند که خون پدر خود را
طلب کنند.

گواهی پیک‌های معاویه به انصاف

أمیرالمؤمنین علیه السّلام

سُئِمَ می گوید: أبو درداء و أبوهریره ساکت
شدند و گفتند: حقّاً سخن منصفانه‌ای راندی! و

از در انصاف در آمدی!

عَلَيْهِ السَّلَام گفت: اگر معاویه بر گفتار خود استوار باشد و در مسئلتی که با من در میان گذاشته صادق باشد، سوگند به جان خودم که او نیز انصاف خواهد داد و مرا ذی حقّ خواهد شمرد. آخر، اینک این جماعت، پسران عثمان هستند که همه عاقل و بالغاند و طفل و صغیر نیستند و بنده و عبد نیستند که نیاز به ولیّ داشته باشند، همگی بیایند تا بین ایشان و بین کشندگان پدرشان محاکمه شود. آنگاه اگر در بیان دعوای خود و از إقامة مدّعی خود فرو ماندند و نتوانستند إقامة دلیل کنند، گواهی دهند که معاویه وکیل آنها و ولیّ آنها و مدافع حقوق آنها از مخالفان و دشمنان آنهاست. و در این صورت آنها با وکیلشان و ولیّشان و با گروه مدّعی عَلَیهِمْ که کشندگان پدرشان هستند باید در مقابل من بنشینند همانند نشستن کسانی که برای إقامة دعوا و أخذ حقّ خود در برابر امام و والی می نشینند و به حکم او اقرار و اعتراف نموده و قضاوت و حکم او را نافذ می دانند.

و در آن وقت من در حجّت و دلیلی که می آورند و در حجّت و دلیلی که مخالفان و خصمانشان نیز بیاورند نظر می کنم، اگر پدرشان ظالمانه کشته شده بود

و خونش حلال بود در این صورت حرمت
خونش باطل می‌شود. (و در روایتی است که خونش
هَدَر می‌رود). و اگر مظلومانه کشته شده بود و
خونش احترام داشت من از قاتل پدرشان فدیة
می‌گیرم و حکم به جزا می‌نمایم، و آنها اگر بخواهند
قاتل را می‌کشند و اگر بخواهند عفو می‌کنند و اگر
بخواهند دِیة مالی می‌ستانند.

و این جماعت کُشندگانِ عثمان در لشکر من
هستند و اِقرار و اعتراف به کشتن عثمان را دارند
و به حکمی که من برای آنها صادر کنم راضی
هستند. بنابراین فرزندان عثمان با معاویه - اگر
معاویه ولیّ آنها و یا وکیل آنهاست - باید به نزد
من بیایند و اِقامة دعوا بر علیه قاتلانِ عثمان کنند
و آنها را به محاکمه بکشانند تا من به کتاب خدا
و سنّت پیغمبرش صلیّ الله علیه و آله در میان
آنها حکم کنم.

و اگر معاویه بدون گناه و خطائی که از قاتلان
عثمان سرزده باشد ایشان را به گناه متّهم می‌کند
و دنبال علّت‌های واهی و اَباطیل می‌گردد پس به
هر گناهی که می‌خواهد آنها را متّهم کند، بکند
که بزودی خداوند قوای خود را بر علیه او به کار
می‌بندد.

أبو درداء و أبوهریره گفتند: سوگند به خدا که انصاف را تمام کردی بلکه از انصاف هم پیشتر رفتی و علّت و إشکال مطلب را برطرف کردی و حجّت او را شکستی و چنان دلیل و برهان قوی و روشن و صادقی اقامه کردی که بر آن هیچگونه إشکال و ایرادی نیست!

أبوهریره و أبو درداء از نزد علی علیه السّلام خارج شدند. سُلیم می گوید: در این حال قریب به بیست هزار نفر مرد زره پوش که با کلاه های خود سر و صورتشان مجهّز بود در مقابل آنها آمدند و گفتند: ما کشندگان عثمان می باشیم، به کشتن او اقرار و اعتراف داریم و به حکم علی علیه السّلام راضی هستیم چه بر له ما و چه بر علیه ما، پس لازم است اولیاء و صاحبان خون عثمان بیایند و ما را برای گرفتن خون پدرشان به نزد علی علیه السّلام به جهت تحکیم و قضاء او بخوانند. و اگر علی علیه السّلام حکم به قصاص و یا دیه را بکند، ما در برابر حکم او شکیب و تسلیم هستیم.

أبو درداء و أبوهریره گفتند: شما نیز حقّاً سخن منصفانه ای گفتید، و برای علی جائز نیست که شما را به معاویه بسپارد و یا شما را بکشد تا اینکه اولیاء

دم عثمان، شما را برای محاکمه به نزد علی
بخوانند و او بین شما و بین صفّ مقابلتان به کتاب
خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله حکم کند!
أبو درداء و أبوهریره حرکت کردند و آمدند
تا بر معاویه وارد شدند و آنچه را که علی علیه
السّلام و آنچه را که قاتلان عثمان و آنچه را که
أبو النّعمان بن ضمان گفته بودند، به معاویه خبر
دادند.

معاویه گفت: علی پاسخ شما را در ترخّمش
بر أبو بکر و عُمر و خودداری از ترخّمش بر
عثمان و برائتش از او در پنهانی، و نیز در ادّعائی
که می کند: او خلیفه رسول الله است و از هنگامی
که جان رسول الله قبض شده است پیوسته مظلوم
و مورد ستم قرار گرفته است، چه داد؟!

آن دو نفر گفتند: آری در نزد ما ترخّم بر أبو
بکر و عمر و عثمان کرد و ما می شنیدیم، و علی
در بین گفتارش به ما گفت که: اگر اختیار
انتخاب خلیفه برای امت باشد و ایشانند که باید
نظر کنند و برای خودشان کسی را اختیار کنند، و
اختیارشان برای خودشان و نظرشان در امورشان
بہتر و به صواب نزدیکتر است از اختیار خدا و
رسول خدا، پس این امت مرا اختیار کردند و با
من بیعت نمودند بیعت هدایت، و من امام بر
مردم هستم که نصرت من واجب است چون

ایشان دربارهٔ من مشورت کردند و سپس مرا
انتخاب نمودند.

و اگر اختیار انتخاب خلیفه برای خدا و برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها بهتر و
به صواب نزدیکتر است از اختیار اُمّت و نظر
آنها، پس خدا و رسول خدا مرا برای اُمّت اختیار
کردند و مرا به عنوان جانشین و خلیفه در میان
آنها قرار دادند، و خدا و رسول خدا در کتاب الله
مُنزَل بر زبان پیامبر مرسل امر به إطاعت از من و
نصرت مرا نمودند، و این دلیل حجّت مرا قوی تر
می کند و لزوم رعایت حقّ مرا ثابت تر و استوارتر
می سازد.

استشهاد امیرالمؤمنین علیه السّلام به حدیث

غدیر در صفین

و سپس علی علیه السّلام در میان عسکر و
لشکرش بر فراز منبر بالا رفت، و هر کس که نزد آن
حضرت بودند از مهاجرین و أنصار و سائر نواحی
را به دور خود جمع نمود، و پس از آن حمد و ثنای
خدا را بجای آورد و گفت: مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ مَنَاقِبِي
أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى! وَ بَعْدَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ
ذَلِكَ وَ مَا قَالَ رَسُولُ

الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْتَفَى بِهَا عَنْ
جَمِيعِ مَنَاقِبِي وَفَضْلِي.

«ای جماعت مردم! مناقب و فضایل من بیشتر
از آن است که به شمار درآید! ولی پس از آنکه
خداوند قدری از آن را در کتاب خودش بیان
کرده و فرستاده است، و پس از آنکه رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْرِي از آن را گفته است،
من از جمیع مناقب و فضایل خود به همان مقدار
گفتار خدا و رسول خدا اکتفا می‌کنم.»

(در اینجا حضرت به بسیاری از مناقب خود که

در کتاب خدا نازل شده و یا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و آله بیان کرده‌اند مَفْصَلًا و تصریحاً بیاناتی دارد، و با

يَكَايِكِ آنها به نحو مناشده با مردم مستمع احتجاج

می‌کند، و همه می‌گویند: اللَّهُمَّ نَعَمْ «بار پروردگارا ما

شاهدیم که همینطور است که علی می‌گوید و پیامبر

درباره او چنین گفته است.» این مناشده بسیار مفصل

و جالب است، ولی چون غالب عبارات و مطالب آن

مشابه با مناشده و احتجاج آن حضرت در زمان

خلافت عثمان در مسجد رسول الله در هنگامی که

مهاجرین و أنصار به سوابق خود افتخار می‌کردند،

می‌باشد - و ما نیز عین آن را در احتجاج سوم از همین بحث از «فرائد السمطين» حموی با سند متصل خود از سلیم بن قیس از ص ۳۲ تا ص ۴۰ نقل کرده‌ایم - فلهذا از ذکر متن آن صرف نظر نموده و فقط به جمله مورد استشهاد و احتجاج ما در این بحث که احتجاج به حدیث غدیر است می‌پردازیم:

فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ
 مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَ
 زَكَاتِهِمْ وَحَجِّهِمْ، فَنَصَبَنِي بِغَدِيرِ حُمٍّ وَقَالَ: إِنَّ
 اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي، وَظَنَنْتُ أَنَّ
 النَّاسَ مُكَذِّبُونِي، فَأَوْعَدَنِي لِأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ يُعَذِّبَنِي! قُمْ
 يَا عَلِيُّ!

ثُمَّ نَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَصَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ثُمَّ
 قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى
 الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
 فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ،
 وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!

فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ
 وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَاؤُهُ كَوَلَايَتِي. مَنْ كُنْتُ
 أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. وَأَنْزَلَ
 اللَّهُ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
 نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْزَلْتَ
هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً؟! فَقَالَ: فِيهِ وَ فِي
أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيْنَهُمْ لَنَا! فَقَالَ: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي
وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَكَلِي كُلِّ
مُؤْمِنٍ بَعْدِي، وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلَدِهِ: الْحَسَنُ
وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَ أَحَدًا بَعْدَ
وَ أَحَدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ
حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَا

سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
كَمَا قُلْتَ سِوَاءَ لَمْ تَزِدْ حَرْفًا وَ لَمْ تَنْقُصْ حَرْفًا. وَ قَالَ بَقِيَّةُ
السَّبْعِينَ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ، وَ هُوَ لَاءِ اثْنَا
عَشَرَ خِيَارُنَا وَ أَفْضَلُنَا. فَقَالَ: قَدْ صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ
النَّاسِ يَحْفَظُهُ... تَا آخِرَ خُطْبِهِ.

و ما چون ترجمه این فقرات را در احتجاج
سوم ذکر کرده ایم، در اینجا از ترجمه مجدد آن
صرف نظر می نمایم.

و چون أبوهریره و أبو درداء این خطبه

^۱ فی بعض النسخ بدل ذلك: و قال بقية البدریین الذين شهدوا مع عليٍّ
صفيين: قد حفظنا جل ما قلت و لم تحفظ كله. عن الهامش.

أمیر المؤمنین علیه السّلام را با پاسخ‌ها و تصدیق‌های مردم برای معاویه بازگو کردند، از شدت غضب و غیظ مَهر خاموشی بر زبانش زده شد و عاجز از گفتار شد، و گفت: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ يَا أَبَاهِرِيرَةَ لَئِنْ كَانَ مَا تُحَدِّثَانِي عَنْهُ حَقًّا لَقَدْ هَلَكَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ.^۱

«ای ابو درداء و ای ابو هریره: اگر آنچه را که شما از جانب علی برای من بازگو کردید حقّ باشد، حقّاً مهاجرین و انصار در هلاکت می‌باشند غیر علی و غیر اهل بیت او و شیعیان او.»

^۱ «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰. و در «الغدیر» ج ۱ ص ۱۹۵ و ص ۱۹۶، فقط جملات مورد استشهاد به حدیث غدیر را ذکر کرده است. و در «غایة المرام» قسمت اوّل ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰ حدیث چهل و ششم، این حدیث را بتمامه از «کتاب سلیم بن قیس» روایت کرده است.

باری این هفت احتجاجی را که ذکر کردیم
همه آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام در ادوار
مختلف بوده است.

احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها و حضرت

امام حسن به حدیث غدیر

احتجاج هشتم: احتجاج حضرت شفیعه روز
جزاء، خیر النساء، أمّ أبیها، فاطمه زهراء سلام الله
علیها است که شمس الدین جزری دمشقی مقری
شافعی در کتاب *أَسْنَى الْمَطَالِبِ فِي مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ* آورده است. او می گوید: لطیف ترین
طریقی که برای حدیث غدیر و غریب ترین طرزی
که این حدیث روایت شده است آن طریقی است که
شیخ ما خاتمه *حُفَّازُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحِبِّ مَقْدَسِي* مشافهه روایت کرده است. آن وقت
سلسله سند را مرتباً ذکر می کند تا می رسد به *بَكْرُ بْنُ
أَحْمَدَ قَصْرِي*، و او روایت می کند از *فَاطِمَةَ وَ زَيْنَبَ
وَ أُمَّ كَلْثُومَ*: دختران موسی بن جعفر علیهما السلام
که آنها گفتند: حدیث کرد برای ما *فَاطِمَةَ*: دختر
جعفر بن محمد علیهما السلام، و او گفت: حدیث
کرد برای من *فَاطِمَةَ*: دختر محمد بن علی علیهما
السلام، و او گفت: حدیث کردند برای من *فَاطِمَةَ*:
دختر علی بن الحسین علیهما السلام، و او گفت:

حدیث کردند برای من سُكَيْنَه و فَاطِمَه: دو دختر حسین بن علیّ علیهما السّلام از امّ کلثوم دختر فَاطِمَه بِنْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از فَاطِمَه بنت رسول خدا که می‌گفت: أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؟ وَ قَوْلَهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟

و این حدیث را بدین صورت حافظ کبیر أبو موسی مدینی در کتاب خود که در اسامی سلسله است، تخریج کرده است و گفته است: این حدیث از جهتی مسلسل است، زیرا هر یک از این فاطمه‌ها از عمّه خودش روایت می‌کند. پس روایت پنج برادرزاده می‌باشد که هر یک از آنها از عمّه خود روایت کرده‌اند.^۱

احتجاج نهم: استشهاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام است به حدیث غدیر.

شیخ طوسی (ره) با سند خود روایت کرده است از اَبی عُمَرَ زاذان که او گفت: چون حضرت حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه متارکه جنگ کرده و کار به مصالحه و

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۶ و ص ۱۹۷.

مسالمت کشید، معاویه بر منبر بالا رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند و گفت: حسن بن علی مرا اهل برای خلافت دیده است و خود را اهل برای آن ندیده است. و حضرت یک پله پائین تر از او نشسته بودند. چون از خطبه فارغ شد امام حسن علیه السلام برخاستند و حمد خداوند را بجای آورده و خطبه بسیار بلیغی ایراد کردند که در آن مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام آمده بود، و تا به اینجا می رسد که می فرماید:

وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۱

«و دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

پدر مرا در روز غدیر خم نصب کرده و مردم را امر کرد که حاضران به غائبان تبلیغ کنند».

این روایت را مُحدَّث بحرانی آورده است.^۲

در روایت دیگری که مفصل تر و حاوی مناقب بیشتری است بدین عبارت آورده است که: وَقَدْ رَأَوْا

^۱ «أمالی طوسی» طبع نجف، ج ۲، ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

^۲ «غایة المرام» قسمت اول، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، حدیث بیست و هفتم.

رَسُولَ اللَّهِ حِينَ نَصَبَهُ لَهُمْ بِغَدِيرِ خُمٍّ، وَ سَمِعُوهُ وَ نَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۱

و قندوزی حنفی بدین عبارت آورده است

که: وَ قَدْ رَأَوْاهُ وَ سَمِعُوهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حِينَ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي بَغْدِيرِ خُمٍّ وَ قَالَ لَهُمْ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۲

احتجاج سید الشهداء علیه السلام در منی به

حدیث غدیر

احتجاج دهم: مناشده و استشهادی است که

حضرت سید الشهداء علیه السلام به حدیث غدیر، یک سال و یا دو سال قبل از مردن معاویه در زمین منی نمودند. و این مناشده حاوی مطالب بسیار است و در وقتی صورت گرفت که تعدیهای معاویه به حدّ اعلی رسیده بود. زیاد بن ابیه را بر کوفه و بصره مسلط کرده و شیعیان

^۱ «غایة المرام» همین موضع، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸، حدیث بیست و ششم.

^۲ «ینابیع المودة» طبع اول اسلامبول، ص ۴۸۲.

أمیر المؤمنین علیہ السّلام را در زیر هر ستاره‌ای می‌یافت می‌کشت، بلکه اِتّهام به تشیّع کافی برای هَدَر بودن خون شیعه بود، و به تمام اُستان‌ها نوشته بود که: اُحدی حقّ ندارد یک روایت در منقبت و فضیلت علی و اهل بیت نقل کند و آنچه می‌تواند در منقبت و فضیلت عثمان برای مردم روایت کند. و نوشته بود که: شیعیان علی را ذلیل و خوار نمایند و نام آنها را از دیوان عطاء محو کنند، و به عکس پیروان عثمان را مُعزّز و محترم بدانند، تا جائی که دوباره نوشت: بس است این مقداری که در فضایل عثمان بیان شده، اینک در فضائل شیخین: أبو بکر و عمر بیان کنید، زیرا سوابق آنها و فضیلت آنها در نزد من محبوب‌تر است و بیشتر موجب سرور و خنکی چشمان من می‌شود، و حجّت و برهان اهل البیت را بیشتر خرد می‌کند و در هم می‌شکند، و کوبنده‌تر است برای از بین بردن اهل بیت تا بیان مناقب و فضائل عثمان.

قریب بیست سال معاویه بر این نَهج مَشی می‌نمود، و به تمام عُمّال خود نوشته بود که: نسخه‌های این مناقب را که گردآوری شده در

فراز منابر شهرها و قصبات و حتی کوره ده‌ها و در هر مسجدی و محفلی برای مردم بخوانند و علی بن ابی طالب را سب کنند و به معلّمان مکتب‌ها دستور دهند که به اطفال بیاموزند، و به همان گونه که قرآن را یاد می‌گیرند اینها را نیز فرا گیرند، و به زنها و دختران و حتّی به خدَم و حَشَم خود بیاموزند.

طفل‌ها بر این اساس تربیت شدند، و جوانان پیر شدند، و پیران بمردند، کاسه اسلام واژگون شد.

و چون حضرت إمام حسن مجتبی علیه السّلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط زوجه خود: دختر اشعث بن قیس کندی مسموم شده و رحلت کردند،^۱ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر می‌شد به طوری که در هیچ نقطه از ممالک اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود. و دشمن خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علنا به بدعت

^۱ ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال ۴۹ هجری آورده است که در این سال حسن بن علی علیهما السّلام وفات یافت. جَعْدَة دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

و ضلالت خود مباحات می کرد. یک سال قبل از اینکه معاویه بمیرد^۱ حسین بن علی صلوات الله علیه عازم حجّ بیت الله الحرام شدند و با آن حضرت عبد الله بن عبّاس و عبد الله بن جعفر همراه بودند.

حُسَيْن عليه السّلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالی آنها (غلامان و پسرخواندگان و هم‌پیمانان و غیرهم) و نیز از انصار آن افرادی را که آن حضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را گسیل داشت و به آنها فرمود: یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه تمام آنها را نزد من در سرزمین منی گرد آورید! در سرزمین منی در خیمه بزرگ و افراشته آن حضرت بیش از هفتصد مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

فَقَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا قَدْ
رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ؛ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي، وَ إِنْ كَذَبْتُ

^۱ و در بعضی از نسخ وارد است: دو سال.

فَكَذَّبُونِي!

وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ (وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ: فَكَذَّبُونِي: اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ) وَ وَثَّقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا، فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يُغْلَبَ، وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ أُمَّهِ وَ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا

رَوَاهُ، وَ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ! وَ قَدْ سَمِعْنَا

وَ شَهِدْنَا. وَ يَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مِنْ

أَصْدَقِهِ وَ أَتْتَمَنُهُ مِنَ الصَّحَابَةِ..

فَقَالَ: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثْقُونَ بِهِ وَ

بَدِينِهِ!

قَالَ سُلَيْمٌ: فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ وَ

ذَكَرَهُمْ أَنْ قَالَ.....: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ

غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ، وَقَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ

الْغَائِبَ!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ ... فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ

سَمِعْنَا، وَتَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِكَ.^۱

«حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِهَا بَيْنَ بَيْنِهَا»

خواندن خطبه پیا خاست، و حمد و ثنای خداوند

را بگزارد، و پس از آن گفت: أَمَّا بَعْدُ این مرد

جَبَّارِ مُتَكَبِّرِ مُتَجَاوِزٍ^۲ بَا مَ و بَا شِيعِيَانِ مَا آن كَارِي

را کرد که شما همه دیدید، و دانستید و بر آن

حضور داشتید! و من می خواهم از شما از چیزی

پرسش کنم، اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید،

و اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید! و از شما

به حقی که خدا بر شما دارد، و به حقی که رسول

خدا بر شما دارد، و به قرابت و نزدیکی که من با

پیغمبر شما دارم، می خواهم که این مقام و

^۱ کتاب سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹.

^۲ یعنی مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

مجلس مرا در اینجا به شهرهای خودتان از
قبیله‌ها و عشیره‌های خود، از کسانی که مورد
امانت و وثوق شما هستند و از این جهت مأمونند،
ببرید و برای آنها بازگو کنید، و این سخنان و
گفتار مرا برای ایشان توضیح دهید، و همه شما
آنها را دعوت کنید و بدین امر بخوانید.

(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت: و اگر
دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید، چنین گفت: شما
گفتار مرا بشنوید، و سخن مرا بنویسید، و پس از
آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هر
کدام از مردم را که مورد امانت و ایتمان شما بود)
و به او وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حق ما
می‌دانید بخوانید و دعوت کنید! زیرا که من در
خوف و نگرانی هستم که این امر، محو و نابود
شود، و حق از بین برود، و مغلوب باطل گردد.

حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام در این خطبه از بیان
چیزی که خداوند درباره آنان در قرآن مجید

فرود آورده است، فروگذار نکرد، مگر آنکه آن را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدرش، و برادرش، و مادرش، و درباره خودش و اهل بیتش، فرموده بود، فروگذار نکرد، مگر آنکه آنها را روایت کرد. و درباره هر فقره از فقراتی که بیان می نمود، أصحاب او می گفتند: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ: بار پروردگارا! همینطور است که حسین می گوید: ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر يك از تابعین می گفتند: بار پروردگارا! این مطلب را آن صحابه ای که به آنها وثوق داشتم، و مورد امانت من بودند برای من بیان کرده اند!

و حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت: من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که این مطالب را برای کسانی که به آنها، و به دین آنها وثوق دارید، بازگو کنید!

سَلِّمَ می گوید: و از جمله مطالبی که حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره آن مناشده و احتجاج نمود، و آنها را یادآور شد، این بود که گفت: ... من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که: آیا

می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او
(أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب پدرم) را در روز
غدیر خمّ نصب نمود، و ندای ولایت او را در
داد؟ و گفت: واجب است که: آن که حاضر
است این مطالب را به آن که غائب است
برساند؟! گفتند: بار پروردگارا! آری ما
می دانیم!...

و درباره هر فقره می گفتند: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، مَا حَقًّا

این داستان را شنیدیم. و بر این پیمان و عهد مردم
متفرق شدند.

احتجاج عبد الله بن جعفر با معاویه به حدیث

غدیر

احتجاج یازدهم: استدلال و استشهاد عبد الله

بن جعفر بن ابی طالب است با معاویه بن ابی سفیان

(صخر بن حرب بن اُمیّه بن عبد شمس). و هر چند

در روایت جای این گفتگو بیان نشده است، ولی از

قراین معلوم می شود که در مدینه منوره در سفری

که معاویه حج نمود، انجام نگرفته است، زیرا معاویه

در سال پنجاهم

^۱ پیمانی که حسین علیه السلام از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود
این مطالب را به مردم مورد امانت و وثوق برسانند.

هجری با پسرش یزید حجّ کرد، و این بعد از رحلت حضرت امام حسن علیه السّلام بود که در سنهٔ چهل و نهم واقع شد. و در این احتجاج همان طور که خواهیم دید حضرت امام حسن علیه السّلام نیز حضور داشتند، و بعید بنظر نمی‌رسد که: در وقت صلح حضرت امام حسن علیه السّلام در کوفه که معاویه بدان شهر آمد و یا در شام صورت گرفته باشد.

این احتجاج را سُلَیْم بن قَیْس هِلَالیّ در کتاب خود آورده است، و بسیار نفیس و حاوی مطالب عالیّه است. ولی ما در اینجا فقط نیمهٔ اوّل آن را که شاهد ما در احتجاج به حدیث غدیر خمّ در آن آمده است، ذکر می‌کنیم، و بجهت رعایت عدم اِطْناب، از ذکر نیمهٔ دوم آن خودداری می‌نمائیم:

أَبَان بن أَبِي عِيَّاشٍ از سُلَیْم روایت می‌کند که: او می‌گوید: عَبْدَ اللَّهِ بن جَعْفَر بن أَبِي طَالِبٍ برای من گفت: من در نزد معاویه بودم، و حسن و حسین علیهما السّلام نیز با ما بودند، و در نزد معاویه عبد الله بن عَبَّاس بود. معاویه رو کرد به من و گفت: ای عبد الله چقدر تعظیم و تکریم تو نسبت به حسن و حسین شدید است؟ آنها از تو

بہتر نیستند، و پدرشان از پدر تو بہتر نیست، و اگر فاطمہ، دختر رسول خدا نبود، می گفتم: مادر تو: اسماء دختر عُمَیْس، از فاطمہ کمتر نیست.

من بہ معاویہ گفتم: قسم بہ خدا کہ معرفت تو نسبت بہ آنها، و نسبت بہ پدرشان و مادرشان بسیار کم است. سوگند بہ خدا آن دو از من بہترند، و پدرشان از پدر من بہتر است، و مادرشان از مادر من بہتر است! ای معاویہ، تو ہر آینہ در غفلتی از آنچه من از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ شنیدہ ام کہ دربارہ آنها، و پدرشان، و مادرشان می گفتم! من ہمہ آن سخنان را در حفظ دارم، و در خاطرہ و ذہنم نگہداری می کنم، و آنها را روایت می نمایم.

معاویہ گفت: ای پسر جعفر، بیاور آنچه داری و بیان کن! سوگند بہ خدا نہ تو دروغگو ہستی، و نہ بہ دروغ متّہم می باشی!

من گفتم: آنچه من می دانم از آنچه تو خیال می کنی و می پنداری بزرگتر است!

معاویہ گفت: بگو، اگر چہ از مجموع کوہ اُحُد و کوہ حِرَاء ہم بزرگتر باشد.

برای من مهمّ نیست، و باکی ندارم، در این
 زمینه‌ای که خدا صاحب^۱ تو را کشته است، و
 جمعیت شما را متفرّق نموده، و امر ولایت در میان
 اهل خود قرار گرفته است. برای ما بیان کن و روایت
 کن! ما باکی در آنچه شما می‌گوئید نداریم، و آنچه
 را که شما از دست داده‌اید، و فاقد آن شدید، برای ما
 ضرری نمی‌رساند و نقصی به ما وارد نمی‌سازد!

من گفتم: چون از رسول خدا صلی الله علیه
 و آله درباره این آیه قرآن: **وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي
 أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي
 الْقُرْآنِ.**^۲

^۱ یعنی امیرالمؤمنین: علی بن ابی طالب علیه السلام.
^۲ آیه ۶۰ از سوره ۱۷: اِسْرَاءِ.

در «تفسیر المیزان» ج ۱۳ ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸ از «تفسیر الدر المنثور» از ابن
 جریر از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم از ابن عمرو یعلی بن مرّة، و از ابن
 مردویه از حسین بن علی علیهما السّلام، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و
 بیهقی در «دلایل» و ابن عساکر از سعید بن مسیب، و در تفسیر «مجمع البیان»
 طبع صیدا ج ۳ ص ۴۲۴ از سهل بن سعد و حضرت باقر و حضرت صادق
 علیهما السّلام روایاتی را ذکر کرده‌اند که رسول خدا در عالم رؤیا دیدند که
 بوزینگان از منبر او بالا می‌روند و بر روی آن می‌جهند و این رؤیا رسول
 خدا را غمگین کرد و دیگر خندان دیده نشدند تا از دنیا رحلت کردند. و
 خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که این به جهت امتحان مردم است، و
 آن بوزینگان بنی امیّه هستند که اِمّارت را غصب می‌کنند. و بنابراین مراد از
 شجره ملعونه در قرآن همین بنی امیّه می‌باشند که به جهت امتحان و آزمایش
 مردم روی کار آمدند. از منهال بن عمرو روایت است که بر حضرت سجاد
 علیه السلام وارد شدم و گفتم: کیف أصبحت یا بن رسول الله؟ فقال: أصبحنا
 والله بمنزلة بنی اسرائیل من آل فرعون یذبّحون أبناءهم و یستحیون نساءهم،
 و أصبح خیر البریة بعد رسول الله یُلَعَن علی المنابر، و أصبح من یُحبنا منقوصاً

«و ما قرار ندادیم رؤیائی را که به تو نشان دادیم، مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم و نیز قرار ندادیم درختی را که در قرآن، لعنت شده است مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم» - که مراد از شجره، اهل آن درخت و خورندگان از آن می‌باشند - سؤال شد، پیامبر فرمود: من در رؤیا دیدم که: دوازده نفر از پیشوایان ضلالت بر منبر من بالا می‌روند و پائین می‌آیند و امت مرا به دین جاهلیت کشانده و به قهقری برمی‌گردانند، در ایشان دو مرد از دو طائفه مختلف قریش بودند، و سه نفر از

حقّه بحبه ایانا. و چون به حسن گفته شد: ای ابو سعید! حسین بن علی را کشتند آن قدر گریه کرد تا پهلوهایش می‌لرزید و سپس گفت: **وَإِذْ لَأُمَّةٍ قَتَلُوا ابْنَ دَعْيَاهَا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا.**

بنی اُمیّه، و هفت نفر از فرزندان حکم بن
 اَبی العاص^۱. و شنیدم که می فرمود: چون پسران اَبی
 العاص به پانزده تن برسند، کتاب خدا را به فساد و
 خرابی گیرند، و بندگان خدا را عبَد و بنده خود قرار
 دهند، و مال خدا را در بین خود دست به دست
 بگردانند.

ای معاویه! من شنیدم از رسول خدا صَلَّی اللهُ
 عَلَیْهِ و آله که می گفت بر فراز منبر، و من در نزد او
 و در مقابل او بودم، و عُمَر بن اَبی سَلَمَة، و اَسَامَة بن
 زَید، و سَعْد بن اَبی وَقَّاص، و سَلْمَانُ الْفَارَسِیَّ، و
 اَبُو ذَرٍّ، و اَلْمِقْدَاد، و اَلزُّبَیْر بن الْعَوَّام حاضر بودند:
 اَلَسْتُ اَوْلَى بِالْمُؤْمِنِیْنَ مَن اَنْفُسِهِمْ؟ «آیا من به مؤمنین

^۱ از فرزندان اَبی العاص ده نفر خلافت کردند: ۱ - مروان بن حکم بن اَبی
 العاص، ۲ - عبد الملک بن مروان، ۳ - ولید بن عبد الملک، ۴ - سلیمان بن
 عبد الملک، ۵ - عمر بن عبد العزیز بن مروان ۶ - یزید بن عبد الملک، ۷ -
 هشام بن عبد الملک، ۸ - ولید بن یزید بن عبد الملک ۹ - ابراهیم بن یزید
 بن عبد الملک ۱۰ - مروان بن محمد بن مروان، که از سنه ۶۴ هجری که
 معاویه بن یزید بن معاویه خود را از خلافت خلع کرد تا سنه ۱۳۲ هجری
 که اَبو العباس سفاح حکومت بنی امیّه را منقرض کرد، حکومت کردند. و
 شاید مراد از هفت نفر در روایت متعدّیان شدید آنها باشند که غیر از عمر
 بن عبد العزیز و ابراهیم و مروان بن محمّد هستند، باید دانست که بنی مروان
 همه از بنی اُمیّه هستند. زیرا اَبو العاص که جدّ مروان بن حکم است پسر
 اُمیّه بن عبد شمس است و بنابراین در روایت که آمده است: و سه نفر از
 بنی اُمیّه یعنی غیر از طائفه مروانیان، و آن سه نفر عبارتند از: عثمان، و
 معاویه، و یزید.

از خود آنها به خودشان اولی و سزاوارتر نیستیم؟»
 گفتیم: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. پیامبر گفت: مَنْ
 كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ وَبِأَدْوَانِهِ
 دَسْتِ خَوْذِ بِرِ شَانَهُ عَلِيٍّ زِدْ وَكُفْتُ: اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ
 وَاٰلِهِ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ
 مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مَعِيَ أَمْرٌ!

ای مردم من از مؤمنین به خود آنها
 سزاوارترم، و ولایت بیشتر و قوی تر است، با
 وجود من، آنها دارای امر ولایت نیستند. و پس
 از من علی از همه مؤمنان به آنها سزاوارتر و
 ولایتش قوی تر است، آنها با وجود علی دارای
 امر ولایت نیستند، و پس از او، پسر حسن، از
 همه مؤمنان به آنها سزاوارتر و ولایتش قوی تر
 است، آنها با وجود حسن دارای امر ولایت
 نیستند.

پیامبر باز بر گفتار خود عودت نمود، و گفت: من در وقتی که شهید شدم علیّ اولیّ است به شما از خودتان! و چون علیّ شهید شد، پسر من حسنّ اولیّ است به مؤمنان از خودشان! و چون پسر من حسنّ شهید شد، پسر من حسینّ اولیّ است به مؤمنان از خودشان! و چون حسینّ شهید شد، پسر من علی بن الحسینّ اولیّ است به مؤمنان از خودشان، و با وجود ایشان برای مؤمنان، اختیار امر ولایت نیست. و سپس رسول خدا رو کرد به علی علیه السّلام و گفت: ای علیّ تو او را إدراک می کنی، و سلام مرا به او برسان. و چون علی بن الحسین شهید شد، فرزندم محمّد اولیّ است به مؤمنان از خودشان، و ای حسینّ تو او را إدراک می کنی و سلام مرا به او برسان، و سپس به دنبال محمّد مردانی یکی پس از دیگری می آیند، و یکنفر از آنها نیست مگر آنکه اولیّ است به مؤمنان از خودشان، و با وجود آنها برای مؤمنان اختیاری در انتخاب امر ولایت نیست. و تمام آنها هدایت شده و هدایت کننده اند.

علی بن ابی طالب برخاست به حال گریه، و گفت: پدرم و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا آیا شما کشته می شوید؟! پیامبر گفت: آری! من با زهر مسموم شهید می شوم! و ای علیّ تو با شمشیر کشته می شوی، و محاسنت از خون

سرت خضاب می‌شود! و پسر م حسن با زهر
مسموم شهید می‌شود، و پسر م حسین با شمشیر
کشته می‌شود، و او را طاغی پسر طاغی می‌کشد.
آن کسی که خود زنازاده و پسر زنازاده است.

معاویه گفت: ای پسر جعفر سخن بزرگی بر
زبان راندی! اگر آنچه را که تو می‌گوئی حق
باشد اُمّت محمد از مهاجرین و انصار همه
هلاکت می‌شوند غیر از شما اهل بیت و اولیای
شما و یاران شما!

من گفتم: به خدا آنچه را که گفتم حق است
و آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.
معاویه گفت: ای حسن و ای حسین و ای

پسر عباس! پسر جعفر چه می‌گوید؟!!

ابن عباس گفت: اگر تو به آنچه او می‌گوید:
ایمان نداری بفرست به پی کسانی که او نام برده
است، و از ایشان بپرس!

معاویه فرستاد به دنبال عمر بن ابی سلمة و
اسامة بن زید و از آن دو نفر سؤال

کرد. ایشان گواهی دادند که: آنچه را که پسر جعفر گفته است، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، بهمان گونه‌ای که او شنیده است!

معاویه بطرز شخص منکر و از روی مسخره گفت: ای پسر جعفر! ما دربارهٔ حسن و حسین و پدرشان آنچه باید شنیدیم، تو دربارهٔ مادر آنها از رسول خدا چه شنیدی؟!

من گفتم: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: در بهشت عدن منزل و خانه‌ای نیست که اشرف و افضل و اقرب به عرش پروردگارم باشد از منزل من، و با من سیزده نفر از اهل بیت من هستند: برادرم علیؑ، و دخترم فاطمه، و دو پسر من حسن و حسین، و نه نفر از فرزندان حسین: آنان که خداوند، هر گونه رجس و پلیدی را از ایشان برده است، و آنها را به مقام طهارت مطلقه رسانیده است. تمام ایشان هادیان و مهتدیان هستند. من از جانب خداوند تبلیغ می‌کنم، و ایشان از جانب من تبلیغ می‌کنند. و ایشانند حجّت‌های الهیّه بر خلق خدا، و گواهان خدا در زمین خدا، و خزانه‌داران علم خدا، و معدن‌های حکمت‌های خدا، و سرچشمهٔ حکم خدا؛ کسی که آنها را إطاعت کند، خدا را إطاعت کرده است، و کسی که مخالفت آنها را کند مخالفت خدا را کرده است.

زمین به قدر یک طرفه العین باقی نخواهد بود، مگر به بقاء آنها، و به خیر و صلاح و آبادانی نمی‌رسد، مگر به وجود آنها. اُمّت را به امور دینشان از حلال و حرام خبر می‌دهند، و بر راه رضای پروردگارشان دلالت می‌کنند، و از سَخَط و غَضَب پروردگارشان باز می‌دارند. هیچ در آنها اختلاف نیست. امرشان واحد، و نهیشان واحد است، و نه با هم جدائی دارند و نه تنازعی. آخرین آنها از اوّلین آنها أخذ می‌کند و می‌گیرد. این إِمْلَاءِ من است و با خطّ برادرم علیّ که با دست خود نوشته است، می‌باشد، ایشان امر إِمَامت را یکی پس از دیگر از هم به توارث می‌برند تا روز قیامت.

أهل روی زمین همگی در فرورفتگی جهالت، و غفلت، و سرگستگی، و حیرت می‌باشند، غیر از ایشان و شیعیان ایشان و اولیای ایشان. آنها در امر دینشان اُبداً نیازی به اَحَدی از افراد اُمّت ندارند، ولیکن اُمّت نیازمند بدیشان

است. ایشانند که خداوند در کتاب خود آنان را
قصد کرده، و طاعت از آنها را مقرون به طاعت خود
قرار داده، و مقرون به طاعت رسول خود نموده است
و گفته است: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۱.

«از خداوند اطاعت کنید، و از رسول او
اطاعت کنید، و از صاحبان امری که از شما
هستند.»

معاویه رو کرد به حَسَن و حُسَيْن و ابن عَبَّاس
و فضل بن عَبَّاس و عُمَر بن أَبِي سَلَمَةَ و أُسَامَةَ بن
زید و گفت: تمام شما همین اندیشه را دارید که
پسر جعفر بیان کرد؟! گفتند: آری!

احتجاج و استدلال عبد الله بن جعفر که

اکثریت مردم در جهالتند

گفت: ای پسران عبدالمطلب! شما امر
عظیمی را ادعا می‌کنید، و به حجّت‌های قوی
استدلال و استشهاد می‌نمائید، اگر آنها حقّ باشد!
و شما امری را در ضمیر و سرّ خود پنهان
می‌دارید که مردم از آن غافلند، و در عمی و جهل
محض به سر می‌برند. و اگر آنچه را که می‌گویند
حقّ باشد اُمّت در هلاکتند، و از دینشان

^۱ آیه ۵۹ از سوره ۴: نساء.

برگشته‌اند، و عهد و پیمان با پیمبرشان را ترک
نموده‌اند، غیر از شما اهل بیت و کسیکه در گفتار
و اعتقاد با شما همراه باشد، و این افراد در بین
مردم اندکند.

من گفتم: ای معاویه خداوند تبارک و تعالی
می‌گوید: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**^۱ «و اندکی
از بندگان من هستند که سپاس گزارند».

و می‌گوید: **وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ
بِمُؤْمِنِينَ**^۲.

«و اکثریت مردم، گر چه تو هم بر ایمان آنها
حریص باشی، مؤمن نیستند».

و می‌گوید: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ**^۳.

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند، و عمل
شایسته انجام داده‌اند، و ایشان اندکند».

^۱ آیه ۱۳ از سوره ۳۴: سبأ.

^۲ آیه ۱۰۳ از سوره ۱۲: یوسف.

^۳ آیه ۲۴، از سوره ۳۸: ص.

و درباره نوح می گوید: **وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا**

قَلِيلٌ^۱.

«با نوح ایمان نیاوردند مگر قلیلی.»

ای معاویه! ایمان آورندگان در میان مردم أند
کند.

عبد الله بن جعفر در اینجا داستان حضرت
موسی و سحره، و هارون و سامری را بیان
می کند که مردم از اکثریت که به دنبال سامری و
گوساله رفتند تبعیت کردند، و حضرت هارون را
تنها گذاشتند، و سپس می گوید:

و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در غدیر خم،

أفضل مردم و سزاوارترین و بهترین آنها را برای امت
خود نصب کرد، و نیز در موطن عدیده ای ولایت او
را بیان کرد، و به واسطه علی با مردم احتجاج کرد، و
مردم را امر به اطاعت او نمود، و به مردم خبر داد که
نسبت علی با او مثل نسبت هارون با موسی است، و او
وَلِيٌّ هِرْمُؤْمِنِي است پس از پیامبر، و هر کس که پیغمبر
وَلِيٌّ او باشد علی وَلِيٌّ اوست و هر کس که پیغمبر نسبت
به او اَوْلِيٌّ باشد علی نسبت به او اَوْلِيٌّ است، و علی خلیفه

^۱ آیه ۴۰ از سوره ۱۱: هود.

و جانشین اوست در میان مردم، و وصیّ اوست، و هر کس اطاعت او را کند، خداوند را اطاعت کرده است، و کسی که عصیان او را بنماید، عصیان خدا را نموده است، و کسی که ولایت او را بر عهده گیرد ولایت خدا را بر عهده گرفته است، و کسی که با او دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. «فَأَنْكُرُوهُ وَ جَهْلُوهُ وَ تَوَلَّوْا غَيْرَهُ» تا آخر بیان عبد الله که برای معاویه احتجاج کرده است.^۱

احتجاج أصبغ بن نباته در حضور معاویه به

حدیث غدیر

احتجاج دوازدهم: استشهد أصبغ بن نباته

است به حدیث غدیر برای معاویه، و مناشدۀ اوست با ابوهریره، در آن مجلس که در سنه ۳۷ هجری واقع شده است. و ابوهریره از اصحاب رسول خداست که دین را به دنیا فروخت، و از کاسه لیسان سفره معاویه شد، و با وضع احادیث موضوع و جعلی و سراسر کذب و دروغ، جزء آخوندهای درباری معاویه به شمار می‌رفت.

^۱ کتاب سُلَیْم بن قیس، از ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۸.

ما برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی،

آنان را فقط به مطالعه دو کتاب

رهبری می‌نمائیم:

۱ - أَبُوهُرَيْرَةَ تَأَلَّفَ آيَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدَ شَرَفِ الدِّينِ عَامِلِي تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ.

۲ - أَبُوهُرَيْرَةَ: شَيْخُ الْمَضِيرَةِ تَأَلَّفَ عَالَمًا وَفَقِيهًا مُسْتَبْصِرًا شَيْخَ مُحَمَّدٍ أَبُو رِيَّةَ.

أميرالمؤمنين عليه السلام در أيام جنگ صفین نامه‌ای برای معاویه بن ابی سفیان نوشتند و آن را به دست أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ سپردند، تا آن را به معاویه برساند.

أَصْبَغُ مِي گويد: من بر معاويه وارد شدم و او بر روی نطعی از چرم دباغی شده نشسته بود، و بر دو بالش سبز رنگ تکیه زده بود، و در طرف راست او عَمْرُو بْنُ عَاصٍ، و حَوْشَبُ، و ذُو الْكَلَّاعِ، و در طرف چپ او برادرش: عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، و ابن عامر بن کریز، و وکيد بن عَقْبَةَ، و عَبْد الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، و شَرْحَبِيلُ بْنُ سَمَطٍ بودند، و در برابر او أَبُوهُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَاءَ، و نَعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِيَّ قرار داشتند.

من نامه را به معاویه دادم، و چون آن را قرائت کرد، گفت: علی کشندگان عثمان را به ما نمی‌سپارد؟!

من گفتم: ای معاویه! خون عثمان را بهانه مگیر! تو سلطنت و حکومت را می‌خواهی! و اگر می‌خواستی عثمان را در زمان حیاتش

نصرت کنی، می‌کردی! و لیکن تو آن‌قدر دست
به دست کردی، و تمهّل و تربّص نمودی که
عثمان را بکشند، و تو بهانهٔ خون عثمان را وسیله
برای وصول به پادشاهی خود قرار دهی!

معاویه از گفتار من خشمگین شد. و من
خواستم بر خشم او بیفزایم، فلهمذا رو به أبوهریره
کرده، گفتم: ای صحابی رسول الله! من تو را
قسم می‌دهم به آنکه هیچ معبودی به جز او
نیست، و به پنهان و آشکار داناست، و به حقّ
حبیب او: مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم که
به من خبر دهی: آیا تو در روز غدیر خمّ حضور
داشتی؟! گفت: آری! حاضر بودم.

من گفتم: دربارهٔ علی چه شنیدی که رسول
خدا می‌گفت؟!

گفت: شنیدم که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَا لِ مَنْ وَا لَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!
وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!

من گفتم: پس ای ابو هریره! تو ولایت
دشمن علی را اخذ کردی، و با ولیّ

او دشمنی کردی! اَبُوهُرَيْرَةَ، آه سَرَدی بر آورد و

گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱

احتجاج دارمیّه حجوتیّه به حدیث غدیر در

برابر معاویه

احتجاج سیزدهم: استشهاد دارمیّه حجوتیّه^۲

است که از زنان بزرگوار و شیعیان مخلص

امیرالمؤمنین علیه السّلام است که با معاویه درباره

حدیث غدیر نموده است:

معاویه چون حج کرد، فرستاد در پی زنی که

^۱ آیه ۱۵۶ از سوره ۲: بقره.

^۲ «تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص ۴۸ و ص ۴۹ و به دنبال استرجاع ابو هریره گوید که: رنگ چهره معاویه متغیر شد و گفت: این گفتار چیست؟ دست از سخن خود باز دار، تو نمی توانی اهل شام را گول بزنی تا دست از طلب کردن خون عثمان بردارند! عثمان مظلوم کشته شد، در ماه حرام در حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نزد صاحب تو! و صاحب تو آنان را ترغیب کرد در کشتن او تا او را کشتند. و آنان که أعوان او و أنصار او و دست و پای او به شمار می آیند در امروز، همان کسانی هستند که عثمان را کشتند. در این حال ذو الکلاع و حوشب و معاویه بن خدیج گفتند: ای معاویه ما از نصرت تو از پای نمی نشینیم تا اینکه به مراد خود برسی، و یا آنکه همه ما کشته شویم! اصبع برخواست و می گفت:

مُعَاوِيَ لَلَّهِ مِنْ خَلْقِهِ * * * عِبَادُ قُلُوبِهِمْ قَاسِيَةٌ

و قلبك من شرّ تلك القلوب * * * وليس المطيعة كالعاصية

دع ابن خديج و دَع حوشبا * * * و ذا كلع و اقبل العافية

معاویه فریاد زد: أ جئت رسولاً أم مُنْفِراً: «آیا به عنوان پیک آمده ای و یا می خواهی حجّت خود را بر ما غلبه دهی؟!» و پس از این اصبع به سوی عراق رهسپار شد.

به او دَارْمِيَّةَ حَجُونِيَّةَ می گفتند. دَارْمِيَّةَ زن سیاه
چهره، و ضَخیمی بود، و از شیعیان علی
محسوب می شد.

معاویه به او گفت: حالت چطور است، ای
دختر حام؟!

دَارْمِيَّةَ گفت: خوب است، و من از قبیلهٔ حام
نیستم! من زنی هستم از بنی کنانه!

معاویه گفت: راست گفتی! آیا می دانی: من
تو را برای چه امری طلب کرده‌ام؟!

دَارْمِيَّةَ گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ، من علم غیب ندارم!

معاویه گفت: تو را طلبیده‌ام، تا از تو بپرسم: چرا
علی را دوست داری؟! و مرا دشمن داری؟! و چرا
ولایت علی را داری؟! و با من سر عداوت و
ستیزگی؟!!

دارمیّه گفت: آیا از پاسخ این سؤال
درمی‌گذری؟ معاویه گفت: نه!

دارمیّه گفت: حالا که تو دست بردار از شنیدن

جوابت نیستی، فَإِنِّي أَحْبَبْتُ عَلِيًّا عَلَىٰ عَدْلِهِ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ
قَسَمِهِ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَبْغَضْتُكَ عَلَىٰ قِتَالِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ
مِنْكَ، وَ طَلَبَكَ مَا لَيْسَ لَكَ، وَ وَالَيْتُ عَلِيًّا عَلَىٰ مَا عَقَدَ لَهُ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنَ الْوَلَايَةِ يَوْمَ
خُحْمٍ بِمَشْهَدِ مَنْكَ، وَ حُبِّهِ لِلْمَسَاكِينِ، وَ إِعْظَامِهِ لِأَهْلِ
الدِّينِ، وَ عَادَيْتُكَ عَلَىٰ سَفْكِ الدِّمَاءِ، وَ شَقِّكَ الْعَصَا، وَ
جَوْرِكَ فِي الْقَضَاءِ، وَ حُكْمِكَ بِالْهُوَى الْحَدِيثِ.^۱

«من علی را دوست دارم به جهت آنکه در

میان رعیت به عدالت رفتار می‌کند، و بیت المال

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹، از زمخشری در «ربیع الأبرار» در باب
چهل و یکم.

و در پاورقی گوید: این احتجاج به ألفاظ دیگری در «بلاغات النساء» ص
۷۲ و «عقد الفرید» ج ۱، ص ۱۶۲، و «صبح الأعشى» ج ۱ ص ۲۵۹ آورده
شده است.

را بطور مساوی تقسیم می‌کند، و تو را دشمن دارم به جهت آنکه جنگ کردی با کسی که او سزاوارتر است به امر ولایت و حکومت از تو، و طلب کردی چیزی را که حق آن را نداشتی! و من ولایت علی را دارم به جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خمّ در مرأی و منظر تو، عقد ولایت او را بست، و علی را دوست دارم به جهت آنکه مساکین را دوست دارد، و اهل دین را بزرگ می‌شمارد، و تو را دشمن دارم به جهت خون‌هایی که ریخته‌ای! و اجتماع مسلمین را شکستی و گُستی! و در قضاء و حکم ستم روا می‌داری! و از روی هوای نفس اماره خود حکم می‌رانی!» تا آخر حدیث که دنباله دارد.

مجلس پراهمیت مأمون با علمای عامّه درباره

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

احتجاج چهاردهم: استدلال و استشهاد مأمون الرشید خلیفه عبّاسی است در حضور چهل تن از علماء و فقهاء، و ارباب مناظره و علم کلام، و صاحبان مطالعه و فهم و درایت، به حدیث غدیر خمّ.

این احتجاج را ابن عبّد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» در باب فضائل علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. و چون

تمام بیانات مأمون در این مجلس

حاوی اهمیت است، ما تمام گفتارها و سخنان او را در این محفل و کیفیت تشکیل آن را بدون تغییر در اینجا ذکر می‌کنیم:

إسحق بن إبراهيم بن إسمعیل بن حمّاد بن زید می‌گوید: یحیی بن اَکثم که در آن عصر قاضی القضاة حکومت مأمون در اقطار عالم اسلام بود، به نزد من و به نزد جمعی از اصحاب من فرستاد، و پیغام داد تا همگی به نزد او رفتیم، و گفت که امیرالمؤمنین (مأمون) به من امر کرده است که در طلوع فجر فردا چهل نفر مردی که همه فقیه باشند، و آنچه به آنها گفته می‌شود بفهمند، و قادر بر جواب باشند، با خود حاضر کنم، شما کسانی را که می‌دانید برای امیرالمؤمنین صلاحیت دارند نام ببرید! ما عده‌ای را نام بردیم، و او خودش هم عده‌ای را نام برد، تا نصاب عددی را که می‌خواست کامل شد، و نامهای آنان را نوشت، و امر کرد تا در سحرگاه آماده باشند.

و فرستاد در پی کسانی که حاضر نبودند، و آنان را به آمادگی برای سحر امر کرد و ما همگی قبل از طلوع فجر، به نزد یحیی بن اَکثم رفتیم، و دیدیم او را لباس خود را پوشیده، و نشسته و انتظار ما را دارد.

او سوار شد، و ما هم با او سوار شدیم تا به

در منزل مأمون رسیدیم که خادمی در آنجا ایستاده بود، و چون نظرش به ما افتاد، گفت: ای اَبَامُحَمَّد (یحیی بن اُکثم) امیرالمؤمنین منتظر توست!

ما را وارد کرد، و امر کرد که نماز صبح را بخوانیم، و ما شروع در نماز کردیم، و هنوز نماز را به پایان نرسانیده بودیم که فرستادهٔ مأمون آمد و گفت: وارد شوید! و ما وارد شدیم و دیدیم که امیرالمؤمنین (مأمون) بر روی فراش خواب خود نشسته و بر خود لباس سیاه و طیلسان و طویله^۱ و عمامه‌اش را پوشیده است.

ما جمیعاً ایستادیم و سلام کردیم، او جواب سلام ما را داد، و ما را امر به نشستن کرد، و چون مجلس مستقر شد، از فراش خود پائین آمد، و عمامه و طیلسان خود را درآورد، و کلاه قَلَنْسُوه را از سرش برداشت.

و سپس رو به ما کرد و گفت: این کاری را

^۱ سَوَاد لباس سیاهی است که شعار بنی عَبَّاس است! و طیلسان با فتح طَاء و تثلیث لام، کِسائی است دائره‌ای شکل سبز رنگ، که قسمت پائین را ندارد و فقط قسمت بالای بدن را می‌پوشاند، و خواص از علماء و مشایخ می‌پوشیدند، و اصلاً از لباس‌های عجم بوده است. و طویله لباس بلند سرتاسری است شبیه لَبَّادَه، و عمامه همان پارچه‌ای است که به شکل مدوّر بر سر می‌بندند، و قَلَنْسُوه کلاهی است که بر سر می‌گذارند، و دارای انواعی است و بعضی از آن را در زیر عمامه می‌گذارند.

دیدید که من کردم، برای آن بود که شما همینطور بکنید! و أمّا کفش را که از پا در نیاوردم، علّت دارد. هر کس از شما علّتش را می‌داند که می‌داند، و هر کس که نمی‌داند، من به او می‌گویم. و پای خود را دراز کرد، و گفت: کلاه‌های قلنسوه را از سر بردارید، و کفش‌ها را بکنید، و طیلسان‌ها را از تن بیرون آورید!

إسحق می‌گوید: ما در انجام این امر درنگ کردیم. یحیی به ما گفت: فرمان أميرالمؤمنین را بجای آورید! فلهدا ما از آنجا دور شدیم، و کفش‌ها و طیلسان‌ها و کلاه‌های قلنسُوه را برداشتیم و آمدیم.

چون نشست انجام گرفت، مأمون به ما گفت: ای جماعتی که برای مناظره و بحث آمده‌اید، هر کدام از شما که در خود احساس خُبثین (بول و غائط) می‌کند از وجود خویش حظّی نمی‌برد، و نمی‌فهمد چه می‌گوید! هر کدام از شما می‌خواهد به خلاء برود، آنجاست، و با دست خود اشاره کرد و نشان داد.

و پس از آن مسئله‌ای را از فقه عنوان کرد، و به یحیی بن اکثم گفت: ای ابامحمّد! تو نظر خود را درباره این مسئله و علّت حکم آن بگو، و این جماعت پس از تو تو یکی پس از دیگری به ترتیب تا آخر، جواب را بگویند و علّت آن را

بیان کنند.

یحیی جواب داد، و پس از او آن که در پهلوی
یحیی بود، و سپس آن که پهلوی او بود همینطور
تا آخر همه جواب دادند و علّت را نیز گفتند، و
علّت علّت را هم بیان کردند، و مأمون سر به
پایین انداخته و هیچ سخن نمی گفت. و چون
سخنی دیگر از کسی شنیده نشد، مأمون به یحیی
رو کرد و گفت: ای ابامحمّد! پاسخ درست
گفتی، و لیکن در بیان علّت حکم، نادرست
گفتی! و پس از جواب یحیی، مأمون یکی یکی
از گفتار ما را بازگو می کرد، و بعضی از سخنان
ما را تصدیق می کرد، و بعضی را تخطئه می نمود،
و همینطور بیان کرد تا به آخر ما رسید،

و در گفتار او نیز تخطئه و تصویری به عمل آورد.

و سپس گفت: من دنبال شما برای این گونه بحث‌ها نفرستادم، و لیکن دوست دارم که شما را آگاه کنم و بر شما مکشوف نمایم که امیرالمؤمنین (مراد خودش است) می‌خواهد با شما در مذهبش که خود بر آن مذهب است، و خداوند را بر آن دین و آئین می‌پرستد، مناظره و مباحثه به عمل آورد!

ما گفتیم: امیرالمؤمنین وفقه الله، آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد!

مأمون گفت: امیرالمؤمنین، خداوند را بر این نهج عبادت می‌کند و بندگی می‌نماید، و بر این نهج پیمان و تعهد دارد که: عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ
بهترین خلیفه خدا بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِتْرِينَ وَسَزَاوَارْتْرِينَ مَرْدَمِ اسْتِ، از برای خلافت رسول خدا.

إِسْحَاقُ كَقْتِ: مَن كَقْتَمِ: اِي أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ، در میان ما کسانی هستند که آنچه را که امیر مؤمنان (مأمون) درباره علی می‌گوید، قبول ندارند. و امیر مؤمنان ما را برای بحث و مناظره طلبیده است!

مأمون گفت: ای إسحاق! اختیار با توست! اگر بخواهی سؤال کنی سؤال کن، و اگر بخواهی من از تو سؤال کنم!

إسحق می گوید: من فرصت را مغتنم شمردم،
و با این پیشنهاد خود مأمون بر اختیار در سبقت،
گفتم: من از تو می پرسم ای امیر مؤمنان! مأمون
گفت: پرس!

من گفتم: از کدام دلیل و مدّرك امیر مؤمنان
می گوید: علی بن ابی طالب افضل مردم است
بعد از رسول خدا، و أحقّ و سزاوارترین آنهاست
به خلافت پس از رسول خدا!؟

مأمون گفت: ای إسحق! تو به من بگو میزان
فضیلت چیست تا بر آن اساس و معیار گفته
شود: فلان کس افضل از فلان کس است؟! من
گفتم: با أعمال نیک و صالح! گفت: راست
گفتی! و بنابراین، بگو: اگر کسی در زمان رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر دیگری فضیلت دارد،
و افضل از او به شمار می آید، و پس از رسول
خدا آن شخص غیر افضل کارهائی را انجام دهد
که از أعمالی که آن شخص افضل در زمان رسول
خدا انجام داده است، بهتر و چشمگیرتر باشد آیا
آن را هم می توان در

ردیف شخص افضل در زمان رسول الله، به

حساب آورد؟!۱

إسحق می گوید: من قدری سر به پائین
انداخته تأمل کردم. مأمون گفت: ای إسحق!
نگو: آری، می توان به حساب آورد! زیرا اگر
بگوئی: آری، من در همین زمان خودمان افرادی
را به تو نشان بدهم که جهادشان و حجشان و
روزه شان و نمازشان و صدقه شان، بیشتر از آن

۱ همان طور که امروزه نیز در زبان غیر مطلعین به سیر و تواریخ و در افکار
افراد سطحی بین شایع است که می گویند: أبو بکر و عمر خدماتی برای
اسلام کرده اند، خدمات چشمگیر و اُبّهت مانند جنگ های رده أبو بکر و
مانند جنگ های فتوحیه عمر که اسلام بواسطه آنها از جهت وسعت آب و
خاک توسعه یافت همینطور در نزد إسحق بن ابراهیم هم مطلب چنین بوده
است و می خواسته است کارهای شیخین را بعد از رحلت رسول الله آنهم
کارهای چشمگیر و پر سر و صدا و پر غوغا را به حساب آورده و آنها را
میزان و معیار فضیلت قرار دهد. مأمون با حصر معیار فضیلت به فداکاری و
ایثار در زمان رسول خدا جلوی این فکر را از استدلال إسحق گرفت و گفت:
معیار فقط کارهایی است که در زمان رسول خدا صورت گرفته است و
أمیرالمؤمنین علیه السلام به قدری در زمان رسول خدا کارهای مهم و
قدم های بلند در اسلام دارند که نه تنها عمل أبابکر و عمر بلکه عمل عشره
مبشره را هم اگر رویهم بگذارند به اندازه عمل آن حضرت نمی شود. زیرا
اگر بعد از رسول خدا، قدرت بدست آن حضرت بود، از کجا که اعمالی
پاک تر و بهتر و وسیع تر انجام نمی دادند؟ با آنکه بنا به فرض، خدمات و
سوابق او در زمان رسول خدا درخشان تر و عالی تر بوده است. و از این
گذشته ما در زمان های بعد از رسول خدا کسانی را می بینیم که صورت
عملشان از حج و جهاد و صلوة و صوم و غیرها بسیار چشمگیرتر بوده است
با آنکه به اتفاق ما و شخص مخالف، ایشان افضل از افراد زمان رسول خدا
نبوده اند. و علی هذا میزان فضیلت انحصار پیدا می کند به خلوص و اخلاص
در عمل و ایثار و جان بازی در حال شدت و عسرت، و تقدّم و استواری در
عمل و پیشقدمی در حال فرار مردم و تنهایی رسول الله، و حضرت
أمیرالمؤمنین در این اعمال فرد شاخص و درجه یک اسلام بوده اند.

أفضل در زمان رسول خدا بوده است.^۱

إسحق می گوید: گفتم: کلام تو درست است

ای امیر مؤمنان! شخص مفضول در زمان رسول

خدا هیچگاه به پایه أفضل نخواهد رسید!

مأمون گفت: ای إسحق! تو نگاه کن به

فضائل علی بن ابی طالب که أصحاب

^۱ شاهد و مؤید این مطلب آیه ۱۰ از سوره ۵۷: حدید است: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا. «یکسان نیستند افرادی از شما که قبل از فتح، انفاق کرده و کارزار نموده‌اند، ایشان درجه و مرتبه‌شان عظیم‌تر است از کسانی که بعد از فتح انفاق نموده و کارزار کرده‌اند».

خودت از طریق خود برای تو روایت کرده‌اند،
آنان که تو دین خود را از ایشان گرفته‌ای! و آنان را
قدوه و پیشوای علمی و فقهی خود قرار داده‌ای! و
پس از آن، آن فضائل را قیاس کن با آنچه ایشان از
فضایل ابوبکر برای تو آورده‌اند، اگر دیدی فضائل
ابوبکر شبیه فضایل علی است، بگو ابو بکر افضل
است از علی! نه سوگند به خدا.

و لیکن قیاس کن فضایل علی را با آنچه از
فضایل ابو بکر و عمر مجموعاً برای تو روایت
کرده‌اند، اگر دیدی مجموع فضایل آن دو نفر، به
اندازه فضایل علی به تنهایی است، بگو آن دو نفر
أفضل هستند از علی! نه سوگند به خدا!

و لیکن قیاس کن فضائل علی را با مجموع
فضایل ابو بکر و عمر و عثمان، و اگر یافتی که
فضایل آنها جمیعاً به قدر فضایل علی به تنهایی
است، بگو: آن سه تن أفضل از علی هستند! نه
سوگند به خدا!

و لیکن قیاس کن فضایل علی را با مجموع
فضایل آن ده نفری که رسول خدا برای آنان
شهادت به بهشت داده است، و اگر یافتی که
فضایل همه آنها شبیه به فضایل علی است، بگو
آنان أفضل از علی هستند.

و پس از آن مأمون گفت: ای إسحق، در

روزی که خداوند پیغمبرش را مبعوث می کند،
چه اعمالی افضل اعمال محسوب می شود؟! من
گفتم: إخلاص در شهادت!

مأمون گفت: آیا سبقت در اسلام افضل
اعمال نیست؟! گفتم: آری!

مأمون گفت: بخوان این مطلب را در کتاب
خدای تعالی که می گوید: **وَ السَّابِقُونَ**
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱ (و پیش گیرندگان
پیشی گیرندگان، ایشانند مقرب در دربار
پروردگار) منظور و مراد خدا از سبقت گیرندگان
در این آیه، کسانی هستند که در اسلام آوردن
سبقت گرفته اند.

آیا تو سراغ داری که یک نفر در آوردن
اسلام، از علی بن ابی طالب سبقت گرفته باشد؟!
إسحق می گوید: من گفتم: ای امیر مؤمنان!
علی در وقتی که ایمان آورد

^۱ آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۵۶، واقعه.

سنّش کم بود، و قلم حکم و تکلیف بر او جاری نشده بود، و أبو بکر که اسلام آورد، مرد بالغ و کاملی بود، و حکم و تکلیف بر او جائز بود!

مأمون گفت: تو به من بگو کدامیک اوّل اسلام آورده‌اند، و پس از آن من با تو در حدّات سنّ و کمال سنّ مناظره و بحث کنم! من گفتم: علی بر این کیفیت قبل از أبو بکر ایمان آورد.

مأمون گفت: آری! اینک بگو که اسلام علی در هنگامی که اسلام آورد، به دعوت رسول خدا بود که او را به اسلام فراخواند، و یا آنکه به إلهام خداوند بدون دعوت رسول خدا بوده است؟

إسحق می‌گوید: من قدری تأمل کردم که مأمون به من گفت: ای إسحق: نگو به إلهام از جانب خدا بوده است، که در این فرض او را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم داشته‌ای! زیرا رسول خدا اسلام را نمی‌شناخت تا اینکه جبرائیل از خداوند تعالی برای او آورد.

گفتم: بلی! رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به اسلام فراخواند!

گفت: ای إسحق! چون رسول خدا او را به اسلام فراخواند، امر از یکی از دو حال خارج نیست: یا این خواندن به امر خداوند بوده است، و یا پیغمبر از نزد خود تکلف نموده است.

اسحق می‌گوید: باز من تأمل کردم! مأمون

گفت: به رسول خدا نسبت تکلف مده! او بدون
حجت خدائی از خود چیزی نمی آورد، و
خداوند می فرماید: **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ**.^۱

«و من بدون برهان و حجت از جانب خدا
چیزی را از نزد خود نمی آورم، و بر خود بطور
ساختگی نمی بندم.»

من گفتم: بلی! ای امیر مؤمنان، بلکه به امر
خداوند، علی را دعوت کرده است!

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص.

مأمون گفت: آیا خداوند جبّار جلّ ذکرة، این طور است که: به پیامبرانش تکلیف کند که بخوانند و دعوت کنند، کسی را که حکم درباره او جائز نیست، و تکلیف نسبت به او ممنوع و غیر ممکن باشد؟!!

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ، من پناه می برم به خداوند که

چنین نسبتی به او بدهم!

مأمون گفت: ای إسحق! تو در این قیاسِ گفتارت چنین می بینی که علی در حال صباوت و طفولیت اسلام آورد، و تکلیف و حکم بر او جائز نبود، و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خداوند تکلیف شده است که اطفال را دعوت کند و بخواند به امری که طاقت آن را ندارند؟! و رسول خدا در این ساعت آنها را می خواند، و در ساعت دیگر آنها برمی گردند، و در برگشت و ارتدادشان از اسلام، حکمی بر آنان جاری نمی شود، و چیزی لازم نمی گردد، و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ارتداد آنها بلا اثر باشد، و چنین حکمی از جانب رسول خدا جائز نباشد؟!!

آیا چنین مطلبی در نزد تو جائز است که آن را به خداوند عزّ و جلّ نسبت دهی؟!!

من گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ! من پناه می برم به خداوند

که چنین نسبتی را به او بدهم.

مأمون گفت: پس بنابراین من چنین می بینم
که تو باید بگوئی که این فضیلتی که رسول خدا
علی را بدان برتری بخشیده است، فضیلتی است
که رسول خدا علی را بدان فضیلت از سایر مردم
ممتاز و ظاهر ساخت تا مردم قیمت و فضل او را
بدانند. و اگر خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را
أمر به دعوت اطفال به اسلام می کرد، باید پیامبر
همه اطفال را به اسلام بخواند، همچنان که علی
را خواند؟ گفتم: آری!

مأمون گفت: برای اینکه تو نگوئی: علی
چون پسر عموی پیغمبر بود، فلذا او را به اسلام
فرا خواند، از تو می پرسم: آیا چنین مطلبی بتو
رسیده است که پیغمبر یک نفر از اطفال از اهل
خود و از اقربای خود را به اسلام فرا خوانده
باشد؟!

من گفتم: نمی دانم، و چنین مطلبی به من
نرسیده است که آیا خوانده و یا نخوانده است!
مأمون گفت: ای إسحق! به من بگو آیا چیزی
را که نمی دانی و از او علم و

اطلاعی نداری، آیا مورد سؤال و بازپرسی و
مؤاخذه قرار خواهی گرفت؟! گفتم: نه.

مأمون گفت: بنابراین از آنچه خداوند از ما و
از تو نخواسته است دست بردار و رها کن!
و سپس مأمون گفت: بعد از سبقت در اسلام
کدام عمل افضل است؟! گفتم: جهاد فی سبیل
الله.

گفت: راست گفתי! آن جهادی که از علی بن
أبی طالب یافتی، آیا از یک نفر از أصحاب رسول
خدا صلی الله علیه و آله نظیر او را یافته‌ای؟! من
گفتم: در کدام وقت؟

گفت: در هر وقتی که تو می‌خواهی تعیین
کنی! من گفتم: در غزوه بدر.

مأمون گفت: من منظورم غیر از بدر چیزی
نبود! آیا در غزوه بدر آنچه از جهاد برای هر کس
را که دیدی، کمتر از جهاد علی نبود؟! به من
بگو: تعداد نفرات کشتگان اسلام از کفار در بدر
چقدر بودند؟

من گفتم: شصت نفر و اندی از مردان
مشرکین.

گفت: علی به تنهایی چقدر کشت؟! گفتم:
نمی‌دانم!

گفت: بیست و سه نفر و یا بیست و دو نفر،
و چهل نفر از سایر مردم بوده است.

من گفتم: ای امیر مؤمنان! أبو بکر در نزد پیغمبر خدا در عَرِیش^۱ رسول خدا بود.
گفت: چه می کرد؟ گفتم: تدبیر جنگ می نمود.

گفت: وَيْحَكَ (وای بر تو) آیا تدبیرش به تنهائی و مُسْتَقْلًا بود، و یا در تدبیر رسول خدا شریک بود، و یا رسول خدا نیاز به چنین تدبیری داشت؟! هر کدام از این سه صورت را که دوست داری انتخاب کن! گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ از اینکه أبو بکر مُسْتَقْلًا بدون رسول خدا تدبیر امر جنگ را بنماید، و یا آنکه با رسول خدا شریک باشد، و یا آنکه رسول خدا نیازمند به تدبیر و رأی او بوده باشد!

مأمون گفت: در این صورت که امر چنین است، بودن در عَرِیش نزد رسول خدا چه فضیلتی دارد؟! آیا آن کسی که در برابر رسول الله شمشیر می زند، أفضل از کسی که نشسته است نیست؟ گفتم: تمام لشگریان جهاد می کنند.

^۱ عَرِیش، اطاقی است که به مثابه خیمه درست می کنند، تا از آفتاب محفوظ بمانند.

گفت: راستی می گوئی، همه مجاهدند، و لیکن کسی که با شمشیر می زند، و حمایت از جان رسول خدا می کند، و نیز حمایت از جان نشستگان می کند، افضل است. آیا آیه شریفه را در کتاب خدا نخوانده‌ای:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا^۱.

«کسانی که بدون توجه ضرری به آنها (همانند کوری و یا مرض) از مؤمنانی که از جنگ نشسته‌اند، با کسانی که در راه خدا با مال‌های خود و جان‌های خود جهاد می‌کنند، مساوی و برابر نیستند. خداوند، مجاهدان با مال‌های خود، و با جان‌های خود را بر نشستگان به درجه‌ای و مرتبه‌ای برتری بخشیده است و خداوند به همه وعده نیکو داده است. و مجاهدان را بر نشستگان به پاداش و مزد عظیمی فضیلت داده است.»

من گفتم: ابوبکر و عمر هم از مجاهدان بوده‌اند.

^۱ آیه ۹۵، از سوره ۴: نساء.

مأمون گفت: آیا برای ابو بکر و عمر فضیلتی نسبت به آن کسانی که اصلاً در این غزوه حاضر نشده‌اند نیست؟! گفتم: آری! گفت: همینطور کسی که با نفس خود جهاد و بذل کرده است، از ابو بکر و عمری که حاضر شده‌اند، و جهاد نکرده‌اند، دارای فضیلت و برتری است.

گفتم: آری همینطور است! گفت: ای إسحق! آیا قرآن می‌خوانی؟!

احتجاج مأمون در افضلیت علی علیه السلام به

سوره هل اتی

گفتم: آری! گفت: برای من بخوان: **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا^۱** من خواندم تا رسیدم به این آیه: **يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا^۲** تا آنجا که می‌فرماید: **وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا^۳**.

گفت: یک قدری آهسته‌تر، اندکی توقّف. این آیات درباره‌ی که نازل شده است؟!

^۱ آیه ۱، از سوره ۷۶: دهر: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که او چیز قابل ذکر نباشد؟

^۲ آیه ۵: ابرار پیوسته می‌آشامند از کاسه‌ی شرابی که با کافور آمیخته شده است.

^۳ آیه ۸: و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را إطعام می‌نمایند.

گفتم: دربارهٔ عَلِيٍّ گفت: آیا به تو رسیده است که چون علی، مسکین و یتیم و اسیر را إطعام کرد گفت: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ (ما شما را برای رضای خدا و برای وجه خدا شما را إطعام می‌نمائیم)

گفتم: آری!

گفت: هیچ شنیده‌ای که خداوند کسی را همانند علی در کتاب خود، توصیف کرده باشد؟!

گفتم: نه. گفت: راست می‌گوئی! چون خداوند جلّ ثناؤه سیره و روش علی را می‌داند. ای إسحاق! آیا تو چنین نیستی که شهادت دهی که آن عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ^۱ در بهشت هستند؟!

گفتم: آری! ای امیر مؤمنان!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: به خدا سوگند، من نمی‌دانم این حدیث درست است، و یا نادرست، و نمی‌دانم که رسول خدا صلی الله

^۱ عامّه در کتب خود روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ده نفر از اصحاب خود بشارت به بهشت را داده است فلهدا آنان را عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ می‌نامند و عبارتند از: أبو بکر و عمر و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف، و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، و عبد الله بن مسعود و لیکن این روایات را إجماع شیعه ردّ می‌کند و شیعه قائل است بر اینکه این حدیث، مجعول و ساختگی است. روایت عشره مبشره در «اسد الغابة» ج ۳ ص ۳۷۸ وارد است.

علیه و آله گفته است و یا نگفته است؟ آیا چنین کسی در نزد تو کافر است؟! گفتم: أعود بالله، از اینکه او را کافر بدانم!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: نمی دانم که این سوره (سوره دهر) از کتاب خدا هست، و یا نیست، آیا آن کس کافر است؟! گفتم: آری کافر است!

مأمون گفت: ای إسحق! من در بین این دو مسئله تفاوت می بینم!^۱

گفت: آیا تو روایت أحادیث را می کنی؟! گفتم: آری! گفتم: حدیث طیر را^۲ (پرنده را)

^۱ مأمون می خواهد بگوید حدیث بهشتی بودن عشره مبشره مجعول است، و اگر کسی إنکار کند کافر نشده است، به خلاف سوره هل اُتی که در شأن اهل بیت آمده، که قرآن است و إنکارش موجب کفر است.

^۲ این حدیث را شیعه و عامّه با سند متواتر و راویان موثق روایت کرده اند که روزی أنس بن مالک (خادم رسول خدا) پرنده بریان شده ای را در نزد آن حضرت گذارد، رسول الله دعا کرد که: اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَىَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا أَكْلَ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ (خداوندا محبوب ترین خلق خود را به سوی من بفرست تا با من از این پرنده بخورد)، در همان وقت علی علیه السلام بر رسول خدا وارد شدند و با حضرت از آن تناول نمودند. انس می گوید: چون رسول خدا این دعا را کردند، من با خود گفتم: خداوندا این محبوب ترین خلق خود را مردی از طائفه أنصار قرار بده (چون أنس از أنصار بود و می خواست این افتخار یعنی محبوب ترین خلق خدا در نزد خدا از قوم خودش باشد). در این حال علی در خانه را زد، أنس به پشت در رفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: رسول خدا در منزل مشغول قضاء حاجتی هستند، و در را باز نکرد. بار دیگر رسول خدا دعا کردند: اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَىَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا أَكْلَ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ. باز امیرالمؤمنین در زدند و انس از باز کردن در تعلل کرد. پیامبر برای بار سوم دعا کردند. و چون

می دانی؟! گفتم: آری!

گفت: برای من حدیث کن! و من حدیث
طیر را برای او بازگو کردم.

گفت: من تا به حال که با تو سخن می گفتم و
مکالمه می نمودم، چنین می پنداشتم که تو کسی
هستی که مُعَانِدِ حَقِّ و دشمن با واقعیت نیستی!
و لیکن الآن عناد و دشمنی تو برای من ظاهر شد!
آیا تو یقین داری که این حدیث صحیح است؟!
گفتم: بلی. این حدیث را کسانی روایت کرده اند
که رد آن بر من ممکن نیست.

گفت: به من بگو: کسی که یقین دارد این
حدیث صحیح است، و سپس چنین گمان کند
که احدی از افراد از علی افضل باشد، حال او از
یکی سه وجه خارج نیست:

یا اینکه در نزد او دعای رسول خدا رد شده و
به اجابت نرسیده است؟ و یا

امیرالمؤمنین در زدند رسول خدا گفتند: چرا در را باز نمی کنی؟! انس گفت:
یا رسول الله می خواستم مردی از أنصار باشد، حضرت فرمودند: لَسْتُ بِأَوَّلِ
رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ، (تو اولین مردی نیستی که قوم و خویشاوندان خود را
دوست داشته باشد). در را باز کردم و علی علیه السلام وارد شد و رسول
خدا پرسید: ای علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین جریان قضیه را گفتند که
دو بار آمدم و انس گفت: رسول خدا نمی توانند ملاقات کنند. امیرالمؤمنین
با رسول خدا از آن پرنده میل کردند.

اینکه خداوند عزّ و جلّ، شخص افضل از خلق خود را می‌شناخته است، و لیکن غیر افضل یعنی مفضول در نزد خدا محبوب‌تر از افضل بوده است؟ و یا اینکه می‌گویید: خداوند عزّ و جلّ، افضل و غیر افضل را نمی‌شناخته است؟

إسحق می‌گوید: من باز در پاسخ درنگ کردم. مأمون گفت: ای إسحق! تو هیچ یک از سه احتمال را نمی‌توانی اختیار کنی! زیرا هر کدام از آنها را اختیار کنی، من تو را توبه می‌دهم (به جهت ملازمه کفری که پدید می‌آید). و اگر برای این حدیث در صورت فرض غیر افضلیت علی تأویلی غیر از این وجهی که ذکر کردم به نظر تو می‌رسد، بیان کن!

من گفتم: نمی‌دانم، و لیکن ابو بکر هم دارای فضیلت است!

گفت: آری اگر برای او فضلی نبود، گفته نمی‌شد، علی افضل از اوست، حال بگو بینم آن فضیلتی که الآن برای ابو بکر قصد کرده‌ای کدام است؟!؟

استدلال مأمون بر اینکه مصاحبت در غار

موجب فضیلت نیست

گفتم: گفتار خداوند عزّ و جلّ: **ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ**

«دومی از دو نفر در آن وقتی که آن دو در غار بودند در آن وقتی که پیغمبر به مصاحب خود می گفت: اندوهگین مباش! خداوند با ماست!»
در این آیه خداوند به ابو بکر نسبت صحبت یعنی مصاحبت و همنشینی با رسول خدا را داده است.

مأمون گفت: ای ابا اسحق! من تحمیل راه دشوار و سخت را در طریق تو، بر تو نمی کنم، من چنین یافته ام که خداوند تعالی نسبت صحبت و همنشینی شخص کافری را می دهد با کسی که او را پسندیده و اختیار کرده است، و از افعال او راضی بوده است، و آن گفتار خداست:

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا
_ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا.^۲

«پس مصاحب و رفیق او، در مقام محاوره و پاسخگوئی برآمده و به او گفت: آیا به خداوندی

^۱ آیه ۴۰، از سوره ۹: توبه.

^۲ آیه ۳۴ و ۳۵، از سوره ۱۸: کهف. و در این آیه، عنوان صاحب به آن شخص مؤمن اطلاق شده است و لیکن چون این عنوان از عناوین اضافی و نسبی است، و کسی که صاحب و مصاحب دیگری باشد حتماً آن دیگری نیز صاحب و مصاحب شخص اول است، فلذا مأمون از این ملازمه استفاده کرده، و از تعبیر عنوان صاحب به مؤمن استفاده صحّت تعبیر آن را به کافر نموده است.

که تو را از خاک آفرید، و پس از آن از نطفه آفرید، و سپس مردی کامل و معتدل الأجزاء قرار داد، کافر شدی؟ و لیکن من چنین هستم که: آن خدای غیب و شهود را پروردگار خود می دانم و هیچکس را با پروردگار خود شریک نمی گردانم».

مأمون گفت: اینک که مطلب را به اینجا کشاندی، و دست بردار از این اصرار و ابرام خود نیستی، من ناچارم که در این آیه بیشتر استقصاء نموده، و راه بحث را بر تو ببندم! به من بگو: آیا این حُزن و اندوه أبو بکر از روی رضا بوده است، و یا از روی سخط و فقدان رضا؟!

گفتم: أبو بکر محزون شد به جهت حفظ رسول خدا صلی الله علیه و آله و از روی خوفی که برای آن حضرت داشت، و غمی که برای او پیدا شد به جهت ترس از آن بود که مبدا امر ناپسندی به آن حضرت برسد!

مأمون گفت: این پاسخ من نیست! جواب من این است که بگوئی: از روی رضا بود و یا از روی سخط! من گفتم: بلکه از روی رضای خداوند بوده است.

مأمون گفت: پس گویا خداوند جلّ ذکره به

سوی ما پیغمبری را می فرستد که ما را از رضای او و

طاعت او نهی کند؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ که چنین باشد!

گفت: مگر تو نگفتی که: أندوه و حزن أبو بکر

از روی رضا بود؟ گفتم: آری! گفت: مگر نیافتی که

قرآن گواه است بر آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

به او گفت: لَا تَحْزَنْ (اندوهگین مباش) و او را از حُزْنِ

و اندوه نهی کرد؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ.

مأمون گفت: ای إسحق! طریقهٔ بحث من

این طور است که با تو مدارا و رفق می‌کنم، زیرا که امید

است خداوند تو را به طریق حق برگرداند، و از باطل

به سوی حق گرایش دهد، از کثرت استعاذه به خدا که

در گفتارت می‌بری (و أَعُوذُ بِاللَّهِ)

زیاد می گوئی!)

و حالا برای من بگو: مراد از گفتار خداوند:

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ (و خداوند آرامش و

اطمینان خود را بر او فرستاد) مراد از آن کس

کیست؟! آیا رسول خداست، یا ابو بکر؟!)

گفتم: رسول خدا است. گفت: راست گفתי!

برای من بگو در گفتار خدا که می فرماید: **وَيَوْمَ**

حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ^۱ (و در روز جنگ

حنین که کثرت افراد شما موجب غرور شما شد)

تا آنکه می فرماید: **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى**

رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۲ (و سپس خداوند

آرامش و اطمینان خود را بر رسولش و بر مؤمنین

فرستاد) آیا می دانی مؤمنانی که خداوند در اینجا

اراده کرده است، چه کسانی هستند؟! گفتم:

نمی دانم ای امیر مؤمنان.

^۱ بعضی از آیه ۲۵، از سوره ۹: توبه. و یک دلیل روشن برای مرجوحیت و منقصت ابو بکر انضمام همین آیه است با آیه: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ**، زیرا در این آیه می فرماید: خداوند سکینه و آرامش خود را در غزوه حنین بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد. و اما در آن آیه با آنکه گفتار فقط راجع به رسول الله و ابو بکر است؛ **ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ**، و پیامبر هم او را نهی از حُزْن کردن، و گوشزد نموده اند که: **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا خُذُوا مَا آتَاكُمْ مِنْهُ وَقَاعِدَةٌ فِي مَنْحِبِ النَّبِيِّ**، و اینها را در صورت نزول سکینه و آرامش خدائی بر هر دوی آنها باید بفرماید: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا**. ولی معذک فقط می گوید: خداوند سکینه خود را بر پیغمبرش نازل کرد و کأنه تصریح دارد بر آنکه بر ابو بکر نازل نکرد، و این مفهوم گرچه مفهوم لقب است ولی با این خصوصیات که ذکر کردیم، از مفهوم شرط و نظائره ظهورش قوی تر و دلالتش بر مطلوب أدل است.

^۲ همان

گفت: در روز غزوه حُنَین مردم همه فرار کردند، و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی نماند جز هفت نفر از بنی هاشم: علی با شمشیرش در برابر رسول خدا شمشیر می زد. و عباس لگام قاطر رسول خدا را گرفته بود، و پنج نفر دیگر دور پیامبر را گرفته بودند که مبادا از زخم دشمنان به آنحضرت آسیبی رسد. تا آنکه خداوند ظفر خود را بر رسول خود عنایت کرد. و مراد از مؤمنون در این آیه خصوص علی است و پس از او سایر بنی هاشم که حضور داشتند. حالا بگو ببینم: چه کسی افضل است؟ آن کسی که با رسول خدا در آن وقت گیرودار بوده است، یا آن کسی که فرار کرده و خداوند برای او موضعی ندیده است که آرامش و سکینه خود

را برای او بفرستد و نازل کند؟!

من گفتم: بلکه آن کسی که برای او سکینه و

آرامش را فرستاده، افضل است!

احتجاج مأمون به خوابیدن امیرالمؤمنین در

فراش رسول خدا و به حدیث غدیر

مأمون گفت: ای اسحق! کدام یک

افضل اند؟! آیا آن کسی که در غار بوده است، و

یا آن کسی که بر فراش رسول خدا خوابیده، و با

بذل جان خود، نفس رسول خدا را حفظ کرده

است، تا بدینوسیله آن هجرتی را که رسول الله

اراده کرده بود، به ثمر رسید، و توانست مهاجرت

نماید!؟

خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را امر کرد

تا علی را امر کند که در رختخواب پیامبر بخوابد،

و با بذل نفس خود، جان رسول الله را حفظ کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را به

خوابیدن در فراش خود امر کردند. علی گریه

کرد. رسول خدا گفت: چرا گریه می کنی ای

علی؟ آیا از مرگ می ترسی؟! گفت: نه چنین

است، سوگند به خدائی که تو را به نبوت مبعوث

کرده است! و لیکن می ترسم: شاید به شما

صدمه ای وارد شود! ای رسول خدا آیا شما سالم

می مانید!؟

پیامبر گفت: آری! علی گفت: سَمْعًا وَ طَاعَةً
وَ طَيِّبَةً نَفْسِي بِالْفِدَاءِ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (گوش به
فرمانم، و اطاعت شیوه من است، با طیب خاطر
می‌پذیرم، جان من فدای تو باد ای رسول خدا)!

علی آمد در خوابگاه پیغمبر، و در آنجا به
پشت بر روی زمین دراز کشید، و لباس پیامبر را
بر روی خود کشید. مشرکان آمدند، و خانه را
احاطه کردند، و هیچ شکی نداشتند که او رسول
الله است، و اجماع و اتفاق کرده بودند که: هر
یک از قبایل قریش یک ضربه با شمشیر بر
آنحضرت بزنند، تا بنی‌هاشم نتوانند خون پیامبر
را از یک قبیله به خصوص طلب کنند. و علی
گفتار قوم را که آمادهٔ اتلاف او بودند می‌شنید، و
این صحنهٔ رُعب‌انگیز او را به فَزَع و جَزَع
نینداخت، همانطور که رفیقش در غار جَزَع کرد،
و پیوسته علی در این امر شکیباً بوده و خود را به
خدا سپرده و آمادهٔ مرگ بود، تا آنکه خداوند
ملائکه خود را فرستاد و او را از مشرکین تا طلوع
صبح حفظ کردند. چون صبح شد، علی ایستاد،
مشرکان به او نگریستند، و گفتند: محمد
کجاست!؟

علی گفت: من چه می دانم محمد کجاست؟!
مشرکان گفتند: ما در این قضیه هیچ نمی بینیم
مگر آنچه از اوّل شب تا به حال، تو با خوابیدن
خود، ما را گول زده ای و به خطا رهبری کرده ای!
و علی پیوسته و دائماً در آن خطرات و آفات
و عاهاتی که در شرف هجوم به پیغمبر بود،
أفضل افرادی بود که برای دفع آن قیام می نمود،
و پیوسته این حالت دفاعی در علی زیاد می شد،
و کم نمی شد، تا آنکه خداوند روح پیامبرش را
به سوی خود قبض نمود.

ای إسحق! آیا حدیث ولایت (حدیث غدیر)
را روایت می کنی؟!!

گفتم: آری! ای امیر مؤمنان. گفت: برای من
روایت کن، و من روایت کردم.

گفت: ای إسحق! آیا به من خبر نمی دهی که
این حدیث بر أبو بکر و عمر تعهدی را نسبت به
ولایت علی ایجاب کرد که قبل از این حدیث،
آن تعهد لازم و گردن گیر نبود؟!!

من گفتم: مردم می گویند این حدیث به سبب

زید بن حارثه بیان شد، که بین او و بین علی
گفتگوئی ردّ و بدل شد، و زید بن حارثه ولاء علی
را انکار کرد، و به پی آمد این قضیه، رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. (هر

کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد).

مأمون گفت: پیغمبر این بیان را در کجا کرد؟

آیا بعد از بازگشتش از حجّة الوداع نبود؟!

گفتم: آری! مأمون گفت: زید بن حارثه قبل

از این زمان کشته شده بود: قبل از غدیر. چگونه

نفس تو راضی می شود که چنین حکمی کند؟

تو به من بگو: اگر فرضاً پسری داشته باشی که

از سنّ او فقط پانزده سال بگذرد، و بگوید: أَيُّهَا النَّاسُ

همه شما بدانید که: مَوْلَايَ مَوْلَا ابْنِ عَمَى (دوست من

دوست پسر عموی من است) آیا تو این اخبار واضحی

را که پسر ت داده است: اخباری که مردم همه می دانند

و کسی منکر آن نیست، بر پسر ت انکار نمی کنی؟

و ناپسند نمی دانی؟! گفتم: آری! بار پروردگارا!

مأمون گفت: ای إسحق تو پسرت را پاک و

مُنزّه می دانی از آنچه رسول خدا را پاک و مُنزّه

نمی دانی، و به رسول خدا نسبت می دهی چیزی

را که حاضر نیستی به پسرت نسبت بدهی!

«وَيُحْكُمُ لَّا تَجْعَلُوا فُقَهَاءَكُمْ أَرْبَابَكُمْ» (وای بر

شما! فقهای خود را اربابان و مربیان خود قرار ندهید)!

خداوند می فرماید: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا**

مِنْ دُونِ اللَّهِ.^۱

«عامّه مردم یهود و نصاری، علماء و پارسایان

خود را اربابان خود اتخاذ کردند، و خدا را به

شمار نیاوردند.»

این عامّه مردم برای آنها نماز نمی خواندند، و

روزه هم نمی گرفتند، و نمی پنداشتند که حقیقه

آن علماء و رُهْبَانان خداوندان ایشانند، و لیکن

آنان امر کردند و اینان اطاعت امر آنها را نمودند.

احتجاج مأمون به حدیث منزله برای خلافت

أمیرالمؤمنین علیه السّلام

ای إسحق! آیا حدیث **أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ**

مِنْ مُوسَى را روایت می کنی؟!!

^۱ آیه ۳۱، از سوره ۹: توبه.

گفتم: آری ای امیر مؤمنان! من آن را شنیده‌ام،
و شنیدم کسی را که آن را صحیح می‌شمرد، و
کسی که آن را ردّ می‌کرد! مأمون گفت: کدام یک
از آن دو در نزد تو بیشتر مورد وثوق هستند؟! آن
کسی که حدیث را از او شنیدی، و آن را صحیح
می‌دانست، و یا آن کسی که آن را انکار می‌کرد؟!
گفتم: آن کسی که صحیح می‌دانست.

مأمون گفت: آیا این امر ممکن است که
رسول خدا در این گفتارش، شوخی و مزاح کرده
باشد؟

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ، گفت: گفتاری بدون معنی را

گفته باشد که بر آن ایستادگی نداشته باشد؟

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ! گفت: آیا می‌دانی که هارون

برادر پدر و مادری موسی بود؟!

گفتم: آری! گفت: پس بنابراین علی برادر

پدر و مادری رسول خدا بوده است؟!!

گفتم: نه! گفت: مگر هارون پیغمبر نبوده

است و علی غیر پیغمبر نبوده است؟!!

گفتم: آری! گفت: این دو حالت هیچکدام در

علی نبوده‌اند، و لیکن هر دوی آنها در هارون

بوده‌اند. پس معنی و مفهوم این گفتار پیامبر: أَنْتَ

مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى (نسبت تو با من مثل

نسبت هارون است با موسی) چیست؟!!

گفتم: چون پیغمبر علی را بجای خود در

مدینه گذاشت، و منافقین گفتند: چون بردن علی

بر رسول خدا سنگینی داشته است، فلذا پیغمبر

خواست با این جمله، دل او را شاد و نفس او را

مسرور کند.

مأمون گفت: فعلی‌هذا می‌خواسته است دل

علی را شاد کند با گفتاری که معنی و مفهوم

ندارد.

إِسْحَقُ مِی‌گوید: من در پاسخ مأمون قدری

توقف کردم.

مأمون گفت: ای إسْحَقُ این آیه معنائی دارد

که در کتاب خدا روشن است.

گفتم: آن معنی چیست ای امیر مؤمنان؟!!

گفت: گفتار خداوند عزّ و جلّ است که از

موسی به برادرش هارون حکایت می‌کند:

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.^۱

«تو ای هارون، خلیفه و جانشین من باش در
میان قوم من و اصلاح کن، و از راه مُفْسِدان
پیروی مکن.»

من گفتم: ای امیر مؤمنان: موسی هارون را
در میان قومش به جانشینی گذارد، و خودش
زنده بود، و برای ملاقات پروردگارش رهسپار
شد، و لیکن رسول خدا علی را به جانشینی خود
گذارد، در وقتی که برای جنگ می رفت. (یعنی
این جانشینی مثل آن جانشینی نیست که
استخلاف بر همه امت باشد).

مأمون گفت: ابدأً، این طور نیست که تو
می گوئی! به من بگو: وقتی که موسی

^۱ آیه ۱۴۲، از سوره ۷: أعراف.

در میان قوم خود هارون را به خلافت گذاشت،
آیا با او یکی از أصحابش و یا یکی از بنی اسرائیل
همراه بودند؟!

گفتم: نه! گفت: مگر بر همه جماعت
أصحابش و بر همه بنی اسرائیل او را خلیفه قرار
نداد؟!

گفتم: آری! گفت: برای من بگو: چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله به سوی جنگ می رفت مگر
همه را با خود نمی برد، و غیر از ضعیفان و نسوان و
کودکان کسی را باقی نمی گذاشت؟ پس چگونه این
خلافت برای علی مثل خلافت برای هارون است؟
(و مراد از اَنْتَ مِنْنِیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، خلافت
علی برای همه امت است، همانند خلافت هارون
برای همه امت، و مراد تنها خلافت در جنگ و
سرپرستی ضعیفاء و زنان و اطفال نیست).

و سپس مأمون گفت: برای من از کتاب خدا
دلیل روشن دیگری است که دلالت بر استخلاف
أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب دارد که هیچکس
را تاب ردّ و انکار آن نیست، و هیچکس را سراغ
ندارم که به آن احتجاج کرده باشد و امیدمندم که
فهم آن برای من توفیقی از جانب خداوند بوده
باشد!

گفتم: آن دلیل کدام است، ای امیر مؤمنان؟!

مأمون گفت: گفتار خداوند عزّ و جلّ است

در وقتی که حکایت از موسی می‌کند که گفت:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَرْزِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ
نَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا.^۱

«و قرار بده از اهل من وزیری را برای من، و

آن وزیر برادر من هارون باشد. و تو بواسطه او

پشت مرا محکم کن، و او را در امر رسالت من

شریک گردان، تا تسبیح تو را بسیار بگوئیم و یاد

تو را بسیار بنمائیم و بدرستی که تو حقاً به حال

ما بصیر و بینائی.»

پس تو ای علی نسبت به من به منزله هارون

می‌باشی نسبت به موسی: وزیر

^۱ آیه ۲۹ تا ۳۵، از سوره ۲۰: طه.

من می‌باشی در اهل من و برادر من می‌باشی که خداوند پشت مرا به او محکم می‌کند، و او را در امر رسالت من شریک می‌نماید، به جهت اینکه تسبیح او را بسیار گوئیم، و یاد او را بسیار بنمائیم.

آیا در توان و قدرت کسی هست که غیر از آنچه ما در اینجا گفتیم مطلبی بیاورد و سخنی وارد سازد؟ و چنین نیست که بتواند گفتار پیامبر را باطل کند، و او را به سر حدّی که کلام بدون معنی و مفهوم باشد تنزل دهد.

إسحق می‌گوید: مجلس به طول انجامید، و روز بالا آمد و یحیی بن اُکثم گفت: ای امیر مؤمنان: حقّ را آشکار او واضح نمودی برای کسی که خداوند درباره‌ او إرادة خیر کرده است، و ثابت و استوار ساختی چیزی را که احدی قادر بر دفع آن نیست.

إسحق می‌گوید: مأمون در این حال رو کرد به ما و گفت: نظریّه شما چیست؟!

همگی ما جماعت گفتیم: گفتار و نظریّه ما همان گفتار و نظریّه‌ای است که امیر مؤمنان اعزّه الله اختیار کرده است!

مأمون گفت: سوگند به خداوند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌گفت:

اقْبَلُوا الْقَوْلَ مِنَ النَّاسِ (گفتار را از مردم قبول

کنید) ما گفتار را از شما قبول نمی‌کردیم. بار
پروردگارا! من در گفتارم راه نصیحت ایشان را
پیمودم. بار پروردگارا من امر ولایت را از عهده
خود خارج کردم، و از گردن خود ساقط نمودم! بار
پروردگارا! من با حبّ علی و ولایت علی برای
تقرّب به سوی تو قبول تعهد می‌کنم و این طریقه را
دین خود اتخاذ می‌نمایم.

دستور مأمون به ولایتعهدی حضرت رضا علیه

السلام

و در پی آمد این مجلس، مأمون به عامل خود
در مدینه: عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنِ سَعْدِ مَسَاحِقِ نوشت
که برای مردم خطبه بخوان، و آنها را به بیعت با
علی بن موسی فراخوان!

عَبْدُ الْجَبَّارِ به خطبه برخاست و گفت: يَا أَيُّهَا

النَّاسُ! هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي كُنْتُمْ فِيهِ تَرْغَبُونَ، وَالْعَدْلُ الَّذِي

كُنْتُمْ تَتَنظَّرُونَ، وَالْخَيْرُ الَّذِي كُنْتُمْ تَرْجُونَ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ.

«ای جماعت مردم! آن امری که شما پیوسته در آن رغبت داشتید، و آن عدلی که پیوسته در انتظار آن بودید! و آن خیری که پیوسته امید آن را داشتید، اینست: علی پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر أبو طالب.

پدران او شش پدر هستند، که از جهت فضیلت و شرافت، و اصالت و قرابت از بهترین افرادی هستند که از ابر رحمت و پرباران عدل، سیراب شده‌اند.»

و مأمون نیز در جواب نامه اعتراضی که بنی عبّاس به او در واگذارتن خلافت به علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نوشته‌اند، یکی از حجج حَقَائِیتِ اُمّه طاهرین را حدیث غدیر قرار داده است.

پاسخ مأمون به نامه بنی عبّاس و استشهاد به

حدیث غدیر

در «ینابیع المودّة» باب ۹۲ که این نامه را از مأمون در پاسخ نامه بنی عبّاس نقل کرده است، می‌گوید: ابن مسکویه صاحب تاریخ در کتاب خود که به نام نَدِیمُ الْفَرِید است آورده است که: مأمون نامه‌ای در پاسخ بنی عبّاس نوشت، این

نامه مفصل است و همه آن در اُحقیّت و اولویّت
أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای خلافت است، و
ما چند فقره از آن را در اینجا می آوریم:

فَلَمَّا قُبِضَ حَكَمَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ الْقَوْمَ لِيَقْتُلُوهُ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى الْقَوْمِ
الْأَنْصَارِ، وَلَمْ يَقُمْ مَعَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ
أَحَدٌ كَقِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، فَإِنَّهُ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ، وَ
نَامَ فِي مَضْجَعِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ بَعْدُ مُتَمَسِّكًا بِأَطْرَافِ
الشُّعُورِ، يُنَازِلُ الْأَبْطَالَ، وَ لَا يَنْكُلُ عَنْ قِرْنِ، وَ لَا
يُوَلِّي عَنْ جَيْشٍ، مَنِعَ الْقَلْبِ، يُؤَمِّرُ عَلَى الْجَمِيعِ،
وَ لَا يُؤَمِّرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ، أَشَدَّ النَّاسِ وَطْأَةً عَلَى
المُشْرِكِينَ، وَ أَعْظَمَهُمْ جِهَادًا فِي اللهِ، وَ أَفْقَهَهُمْ فِي
دِينِ اللهِ، وَ أَقْرَأَهُمْ لِكِتَابِ اللهِ، وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْحَلَالِ
وَ الْحَرَامِ، وَ هُوَ صَاحِبُ الْوَلَايَةِ فِي حَدِيثِ غَدِيرِ
خُمٍّ وَ صَاحِبُ قَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ:
أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ
بَعْدِي.^۱

^۱ «عقد الفريد»، طبع أول مطبعة جماليّه، سنة ۱۳۳۱ هجرى ج ۳، از ص ۲۷۹،
تا ص ۲۸۶ و طبع مطبعة لجنة تأليف و ترجمه و نشر، در سنة ۱۳۸۵ هجرى،
ج ۵، ص ۹۲ تا ص ۱۰۲.

«و چون أبو طالب وفات یافت، قوم قریش حکم برای پیغمبر صادر کردند که او را بکشند، فلهدا پیغمبر به سوی قوم أنصار، به مدینه مهاجرت نمود، و احدی از مردم مانند قیام علی بن ابی طالب با پیغمبر قیام نکرد. چون علی با بذل جان خود او را حفظ کرد، و در فراش و خوابگاه او خوابید، و از آن به بعد پیوسته در اطراف و جوانب محلّهای که هجوم دشمن بر پیامبر از آنجاها بود چنگ می زد، و بدانجاها می پیوست، و با شجاعان روزگار برای جنگ تن به تن و مقاتله رو در رو، پیاده می شد و دست به گریبان بود، و از جنگ و مقاتله با حریف نمی ترسید و پشت نمی کرد، و نیز از برخورد با یک لشکر فرار نمی کرد و به عقب نمی رفت و پشت نمی کرد، قلبش محکم و استوار بود، از هیچ حادثه‌ای منفعل نمی شد، و هیچ ضعفی و سستی در او رخنه نمی کرد، امارت و ریاست بر جمیع اصحاب رسول خدا داشت و هیچیک از صحابه بر او امارت و ریاست نکردند.

از تمامی مردمان، شدّت و فشار و کوبندگیش بر مشرکین، بیشتر و شدیدتر بود، و جهادش در راه خدا عظیم تر بود، و در دین خدا فقیه تر بود، و در قرائت کتاب خدای قوی تر بود، و به مسائل حلال و حرام عارف تر بود، و اوست صاحب ولایت در

حَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ، وَ اوست صاحبِ گفتار پیغمبر
خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ
مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

أبو الحسن: علی بن حسین مسعودی در
«مروج الذهب» در آخر جلد دوّم، در آخرین
فصلی که در أحوال أميرالمؤمنین علیه السّلام
ایراد کرده است، گوید:

مَسْعُودِي مَيَّ گويد: چيزهائی که با آنها
أصحاب رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
استحقاق فضيلت را پيدا می کنند، یکی سبقت در
ایمان است و دیگری هجرت و دیگری نصرت
رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و قرابت با پیغمبر
(و قناعت) و بذل نفس در راه رسول الله، و علم
به کتاب خدا و تنزیل آن، و جهاد در راه خدا، و
وَرَعٌ، وَ زُهْدٌ، وَ قِصَاوَةٌ، وَ

حُكْم، و فقه، و عِلْم.

و برای عَلِيّ بن أَبِيطَالِب عليه السَّلَام در تمام این امور، نصیب وافرتر، و حظّ بزرگتر است تا سر حدّی که علی را در گفتار، رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ، در وقتی که بین اصحابش عقد اخوت برقرار می‌کند، متفرّد و متشخّص به این گفتار می‌نماید که: **أَنْتَ أَخِي** (تو برادر من هستی).

و می‌دانیم که رسول الله نه مثل و نظیری داشت، و نه شریکی و همانندی.

و نیز او را بدین گفتار متفرّد می‌کند که: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!** و نیز بدین گفتار متفرّد می‌کند که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

و از اینها گذشته می‌بینیم که چون انس، مرغ پرنده بریان شده نزد آن حضرت گذارد، دعا کرد که: **اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ.**

«بار پروردگارا: تو اینک محبوب‌ترین مخلوقات را که در نزد تو از همه محبوب‌تر هستند، بر من داخل کن، تا با من از این طائر (پرنده کباب شده) بخورد!»

در این حال علی عليه السَّلَام داخل شد - تا

آخر حدیث.^۱

باید دانست که غیر از این چهارده احتجاجی که ما در اینجا ذکر کردیم، احتجاجات مهم دیگری از عَمَّار بن یاسِر در جنگ صفین، و از قیس بن سعد بن عُبَّادَه با معاویه، و از عُمَر بن عبدالعزیز بن مروان خلیفه اموی، و غیرهم، از مشاهیر و معاریف آورده شده است، و ما به جهت کفایت به همین مقدار مقتضی بدین مقدار اکتفا کردیم، و این بحث نفیس را در اینجا با ابیاتی از صاحب بن

اشعار صاحب بن عبَّاد در توسل به حضرات

معصومین علیهم السَّلام

عَبَّاد رضوان الله علیه در توسل به پیامبر و ائمه

أطهار خاتمه می دهیم:

۱ - به محمد و وصی او، و دو پسر پاک و

^۱ «مُرُوجُ الذَّهَبِ»، طبع مطبوعه سعادت در سنه ۱۳۶۷ هجری، ج ۲ ص ۴۳۷.

پاکیزه آن دو، و به سیّد و سرور و سالار
عبادت‌کنندگان.

۲ - و به محمّد، و به جعفر بن محمّد، و آن
کسی که همان پیامبر برانگیخته شده در کنار
وادی ایمن است.

۳ - و به علی که در طوس است، و پس از او
محمّد، و پس از او علی هادی که مسموم است.

۴ - و پس از او به حسن که رهبر و هادی
است و به پیرو او به اِمامت قائم که برانگیخته
شده، در انتظارگاه است.

از تو می‌خواهیم که این بضاعت مزجاة را
بپذیری و ذخیره لا یَنْفَعُ مالٌ و لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ اتَى اللهَ
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قرار دهی، و به ولایت امیر مؤمنان و
اولاد طاهرینش، و به عنایت اِمام حیّ و زنده آخرین
وصیّ و الا تبارش، قلم غفران و آمرزش را بر جمیع
خطایای دوستان بکشی، و معرفت آن ذوات مقدّسه
را به نورانیّت اتمّ و اعلیٰ نصیب بفرمائی، اِنَّکَ حمید
مجید!

درس صد و بیست و هشتم تا صد و
سی ام: شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ،... و آیه
فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً... درباره انکار کننده
حدیث غدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ وَلَعْنَةُ اللَّهِ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ. لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ

دَافِعٌ. مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ^۱.

«درخواست کننده‌ای از عذاب روز قیامت که

حتماً واقع شدنی است پرسش کرد، آن عذابی که

برای کافران است، و هیچ امری جلوی آن را

نمی‌تواند بگیرد، و آن عذاب از خداوند است که

مالک درجات و طبقات آسمان‌هاست (آن عذابی

که بر حارث بن نُعمان فَهْرِي، و یا بر جابر بن

نَضْرَبِن حارث بن كَلْدَةَ، بوسیله سنگی از آسمان

فرود آمد، و او را به علّت اعتراض به رسول خدا،

در نصب علی بن ابی‌طالب علیه السّلام بر

خلافت و ولایت، هلاک کرد).»

آری کسی که منکر ولایت آن حضرت باشد،

با وجود علم، در برابر رسول خدا صلّی الله علیه

و آله و سلّم، مستحقّ چنین نکال و نعمتی است،

زیرا که او منکر اصالت و واقعیت تشریح و

^۱ آیات اول تا سوم، از سوره معارج: هفتادمین سوره از قرآن کریم.

تکوین است، و لایق بوار و نابودی.

أشعار أبو العلی و أبو الفرج در ولایت

أمیر المؤمنین علیه السّلام

أبو العلی دربارۀ نصّ رسول الله بر خلافت
علی بن أبی طالب بر ولایت گوید که: من ادّعا
نمی‌کنم که او پیامبر مرسل است، و لیکن با نصّ
واضح و آشکارا دارای مقام ولایت کلیّه الهیه،
بدون شک و تردید است:

۱ - پس از رسول خدا، علی امام من است که در عرصات حقّ در نزد حقّ از من شفاعت می‌کند.

۲ - و من چیزی را برای علی ادّعا نمی‌کنم، مگر فضائلی را که پذیرش آنها در نزد عقل، مشکل نیست.

۳ - و من ادّعا نمی‌کنم که او پیامبری مرسل است، و لیکن او به نصّ آشکار امام و مقتدای مردم است.

۴ - و گفتار رسول خدا برای علی در وقتی که آمد، او را اختصاص به صاحب مقام فضیلت و منقبتی داده است که او را از همه برتر و راقی‌تر معین فرموده است، و آن گفتار این است که:

۵ - آگاه باشید: هر کس که من مولی و آقای او هستم، بدون شک، علی، مولی و آقای اوست. و أبو الفرج دربارهٔ نصب ولایت گوید:

۱ - راه هدایت در روز غدیر، بر هر گونه ضلال و باطلی، متجلی و هویدا شد، و طلای ناب و خالص وضوح و روشنی، از مس تار و تیره، ظاهر شد، و تفوق گرفت، و برتر آمد.

۲ - و پروردگار عرش، دین مردم را برای آنها تکمیل فرمود، به همان نحوی که قرآن نازل شد، و پرده برداشت.

۳ - و رسول خدا در میان جمعیت مردم برخاسته و بازوی علی را گرفت، آن علی که از داشتن امثال و أقران، برتر و بالاتر است، و از داشتن نظایر و اشباه، رفیع تر و بلند پایه تر.

۴ - و گفت: بدانید که هر کس که من مولای نفس او هستم، این علی مولای اوست، پس چه منقبت و فضیلت والائی است این شرف و منقبت!

أشعار ابن رومی دربارهٔ حدیث غدیر

و ابن رومی گوید:

۱ - ای هند (کنایه از زن زیبا و قابل معاشقه)
من عشق به تو را ندارم، و هیچگاه همچو مثل
منی، عشق زنان را دین و منهاج خود نمی‌گیرد،
و پیوسته از آن تجنّب و احتراز دارد.

۲ - و لیکن محبت من به وصی رسول خدا
همچون خیمه‌ای است که در سینه من برافراشته
شده است، در قلب من می‌رود، و داخل می‌شود
و جای می‌گزیند.

۳ - زیرا که علی وصی رسول خدا، یگانه
چراغ نوربخش است، و کسی است که سبب
نجات از عذاب نجات‌یافتگان است.

۴ - و چون من از محبت او دست بردارم، در
روز قیامت راه گریزی از گناهان خودم پیدا

نمی‌کنم.

۵ - توبه من بگو: آیا من طریق مستقیم او را از روی جهالت ترک کنم، و از طریق کج و ناهموار پیروی کنم؟!

۶ - چون بنا بر نقد و تمیزِ ذات و جوهره گذاشته شود، من جوهره او را همچون طلای خالص و ناب می‌بینم، و غیر او را پست و باطل و منحرف از راه استوار و راست و روشن می‌یابم.

۷ - و منزلت و مکانت او از هر فضیلتی، روشن و آشکارا و رفیع القدر و عالی المرتبه است، همچون مکان و محلّ خورشید، و یا مکان و محلّ ماه شب چهاردهم، در میان طبقات امواج ظلمات.

۸ - درباره علی، پیامبر در روز غدیر، گفتاری را بیان کرد که برای شنوندگان هیچ ابهامی نماند.

۹ - هر کس که من مولای او هستم، علی نیز همانند من، مولای اوست. و علی این تاج افتخار را دریافت کرد.

۱۰ - و همچنین در وقتی که رسول خدا جماعتی را که از بتول عذراء و فاطمه زهراء خواستگاری نمودند، منع کرد و پذیرفت، و علی را بواسطه ازدواج با

بتول، مکرّم و معظّم داشت^۱.

روایت ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» در شأن

۱ سید ابن طاوس در کتاب «اقبال» ص ۴۵۹ گوید: فصل و در این مقام ولایت و إنعام إمامت، أمر حسد به مولانا علی علیه السلام به حدی رسید که موجب هلاک و استیصال بعضی شد. حاکم عبید الله بن عبد الله حسکانی در کتاب «ادعاء الهداة إلى أداء حق الموالاة» - در حالی که او از اعیان رجال عامّه است - گوید: من بر أبو بکر محمد بن محمد الصیدلانی قرائت کردم و او تصدیق کرد. تا روایت را می‌رساند به منصور بن ربیع از حذیقه بن یمان که او گفت: چون رسول خدا گفت: من کنت مولاة فهذا مولاة، نعمان بن منذر فهريّ برخاست و گفت: این چیزی را که گفتم از جانب خودت بود، یا چیزی بود که پروردگارت به تو امر کرده بود؟ پیغمبر گفت: بلکه پروردگارم به من امر کرده است. او گفت: اللهم أنزل علينا حجارة من السماء. و هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی آمد و او را خونین کرد و مرده به روی زمین افتاد و خداوند این آیه را فرستاد: سأل سائل بعذاب واقع.

من می‌گویم: این حدیث را ثعلبی در تفسیرش به طوری أفضل و أكمل از این روایت بیان کرده است و همچنین صاحب کتاب «النشر و الطی». آنگاه مفصلاً حدیث را ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: و چون حال و کیفیت امر منکران و ناپسندداران آنچه را که خدا نازل کرده و رسول خدا بدان امر کرده است از ولایت علی بن ابی طالب برای اسلام و مسلمین، این طور بوده باشد و این قضیه در حال حیات پیغمبر واقع شده باشد که پیغمبر مورد امید مردم بوده و مورد خوف نیز بوده، و وحی بر او نازل است، پس چه استبعادی دارد که کسانی که در حسد و عداوت با علی بن ابی طالب به همین درجه از صفات بوده باشند، ولایت را از مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردانیده باشند، و او را منعزل نموده باشند، و بسیاری از نصوص را کتمان کرده باشند که آن نصوص دلالت بر إمامت و ولایت آن حضرت داشته باشد.

باعوه بِالْأَمَلِ الضَّعِيفِ سَفَاهَةً * * * وَقَتَ الْحَيَوةِ فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِهِ

«او را در حال زندگی از روی حماقت و سفاهت به آرزوی ضعیفی فروختند، تا چه رسد به پس از مرگ او».

خَذَلُوهُ فِي وَقْتِ يُخَافُ وَيُرْتَجَى * * * أَيْرَادُ مِنْهُمْ أَنْ يَقُولُوا لِمَاهَاتِهِ

«او را ذلیل و بی‌ارزش شمردند در وقتی که از او می‌ترسیدند، و به او امید داشتند، آیا چنین می‌خواهند از ایشان که او را بعد از مردنش حفظ کنند؟!»

نزول آیه سأل سائل

ثعلبی ابو إسحاق نیشابوری^۱ در تفسیر
الکشف و البیان گوید که: چون سائلی از سُفیان
بن عُیَیْنَه از تفسیر گفتار خداوند عزّ و جلّ: **سَأَلَ**
سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، و شأن

نزول آن سؤال کرد که درباره چه کسی نازل شده
است؟ او در پاسخ گفت: از مسئله‌ای از من سؤال
کردی که هیچکس پیش از تو درباره این مسئله از
من چیزی نپرسیده است:

پدرم حدیث کرد برای من از جعفر بن محمد،
از پدرانش - صلوات الله علیهم که: چون رسول خدا
در غدیر خمّ بود، مردم را ندا کرده و فرا خواند، و
مردم جمع شدند، آنگاه دست علی را گرفت و گفت:
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، این گفتار شیوع پیدا
کرد، و همه جا پیچید و به شهرها رسید، و از جمله
به حرث بن نعمان فهری رسید، و به نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله، در حالی که بر روی شتر خود

^۱ ابو اسحق ثعلبی نیشابوری، از ثقات معتمد در نزد عامّه است که کتاب او
از جمله مصادری است که از آن نقل می‌کنند. او دارای تفسیری است کبیر،
و نیز دارای کتاب «العرائس فی قصص الأنبیاء» می‌باشد، و در سنه ۴۲۷ و یا
۴۳۷، وفات یافته است.

سوار بود، آمد، و تا به اَبطَح رسید، و از شتر خود پیاده شد، و شتر را خوابانید، آنگاه به پیغمبر گفت: یا مُحَمَّد! تو از جانب خداوند ما را امر کردی که شهادت دهیم: جز خداوند معبودی نیست، و اینکه تو فرستاده و پیامبر از جانب خدائی! و ما اینها را قبول کردیم و پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که در پنج نوبت نماز بخوانیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر نمودی که زکات اموال خود را بدهیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که یک ماه روزه بگیریم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که حج انجام دهیم، و ما پذیرفتیم! و پس از اینها به اینها راضی و قانع نشدی، تا آنکه دو بازوی پسر عمویت را گرفته، و برافراشتی، و او را بر ما سروری و آقائی دادی و گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

آیا این کاری که کردی از جانب خودت بود،

و یا از جانب خداوند عزّ و جلّ؟!!

پیامبر فرمود: سوگند به آن که جز او

خداوندی نیست، این از جانب خدا بوده است!

حَرْثُ بنِ نَعْمَانَ، پشت کرد و به سوی شتر خود

می رفت و می گفت: اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا

فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱

«بار پروردگارا اگر آنچه را که محمد

می گوید، حقّ است، سنگی از آسمان

^۱ این گفتار، برداشتی است از آیه ۳۲، از سوره ۸

أنفال: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

بر ما بار، و یا آنکه عذاب دردناکی برای ما

بفرست.»

حَرَّثَ بِنُعْمَانَ، هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر او زد، و آن سنگ بر سرش خود، و از دبرش خارج شد، و او را کشت، و خداوند عزّ و جلّ این آیه را فرستاد:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - الْآيَاتِ ۱.

سِبْطُ ابْنِ جُوزَى هَمِينَ روایت را از تفسیر ثعلبی، به همین کیفیت روایت کرده است، و در جواب رسول خدا به حرث بن نعمان بدین عبارت آورده است که: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ مِنِّي . قَالَهَا ثَلَاثًا ۲.

«رسول خدا درحالی که دو چشمشان از غضب قرمز شده بود، گفتند: سوگند به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، از جانب خدا بوده است. و این سوگند را رسول خدا سه بار تکرار کردند.»

روایت أبو الفتوح رازی و کلمات شیرین و

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۰. و در «مجالس المؤمنین» در مجلس اول، از ثعلبی به نقل «تفسیر ابوالفتوح» ذکر کرده است.

^۲ «تذکرة خواصّ الامّة»، ص ۱۹.

ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، این حدیث را مفصلاً از ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» نقل کرده است. و نیز گوید که چون حرّث به سوی رسول الله آمد، آن حضرت در میان مهاجر و انصار نشسته بود، و علاوه بر آن اعتراضات نیز گفت: یا محمد بیامدی، و ما را گفتی: سیصد و شصت معبود رها کنید، و بگوئید که: خدا یکی است! بگفتیم! و گفتی که: جهاد کنید، و ما تلقی به قبول کردیم!

و در پایان قصّه گوید: خدای تعالی سنگی از آسمان فرستاد، و بر سر او خورد، و او را همچنان بر جای بکُشت، و این آیه را فرستاد: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.**

حقّ تعالی رحمت فرستاد، او عذاب خواست. گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست، کسی عذاب را از تو دافع نیست. **لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ** **مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ.** من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام نعمت در او بستم **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**

خداوند این کمال طفل بود، در بین اطفال،

انمایش فرمودم^۱ تا به ایمان به حد کمال رسید.

دین پنداشتی همچو او طفل بود، به ولایت

اوش به حد کمال رسانیدم، که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**

دِينَكُمْ فَكَمُلْ بِهِ الدِّينُ طَرْدًا وَ عَكْسًا.. دین همچو

طفل بود، به تبلیغ بالغ شد.

كَانَ طِفْلًا كَيْحَى وَ عِيسَى، فَصَارَ بِالْإِسْلَامِ

كَامِلًا قَبْلَ وَقْتِ الْكَمَالِ، بِالْغَا قَبْلَ وَقْتِ الْبُلُوغِ. فَصَارَ

الْإِسْلَامُ بِوَلَايَتِهِ بِالْغَا حَدَّ الْكَمَالِ، لِأَبْسَا بُرْدَةَ الْجَمَالِ،

مُتَرَدِّيًا بِرِدَاءِ الْجَلَالِ، لَمَّا نُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ مِنَ الرَّحَالِ، وَ

رُفِعَ عَلَيْهِ خَيْرُ الرَّجَالِ، نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ أَرْحُلًا، وَ رَفَعَ

عَلَيْهِ رَجُلًا، وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَ فَتَحَ فَاهُ بِنَشْرِ ذِكْرِهِ،

وَ كَسَرَ سُوقَ أَعْدَائِهِ بِإِعْلَانِهِ، وَ أَخَذَهُ بِيَدِهِ، وَ وَقَفَهُ

عِنْدَ خَدِّهِ^۲، وَ جَرَّ عَلَى أَعْدَائِهِ رَجُلًا بَلْ أَجَلًا، وَ جَزَمَهُمْ

جَزْمًا وَ خَجَلًا، وَ جَرَّهُمْ جَرًّا. فَالْمِنْبَرُ مَنْصُوبٌ وَ

صَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ، فَالْمِنْبَرُ مَنْصُوبٌ صُورَةٌ وَ مَعْنَى، وَ

صَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ حَقِيقَةٌ وَ فَحْوَى، وَ هُوَ مَرْفُوعٌ وَ عَدْوَةٌ

^۱ «خداوند این کمال» یعنی: صاحب این کمال. «انمایش فرمودم» یعنی: او را رشد و نمو دادم.

^۲ در طبع مظفری عند خدّه با حاء معجمه است، یعنی علی را پهلوی صورت و رخسار خود نگاهداشت. و در طبع اسلامیّه با حاء مهمله است، یعنی علی را در حدّ و مقدار خود نگاهداشت.

مَنْصُوبٌ، وَ هُوَ رَافِعٌ، وَ عَدُوُّهُ نَاصِبٌ.

لَيْتَ شِعْرِي: عَدُوُّهُ نَاصِبٌ أَمْ مَنْصُوبٌ؟!

نَاصِبٌ اللَّقْبِ، مَنْصُوبٌ الْمَذْهَبِ.

فَيَا عَجَبًا مِنْ نَاصِبٍ هُوَ مَنْصُوبٌ. در این

کلمات، حرکات اعراب و بنا گفته شد، اگر کسی

تأمل کند.^۱

^۱ «تفسیر رَوْحِ الْجَنَانِ وَ رَوْحِ الْجَنَانِ»، طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۴ و ص ۱۹۵. و طبع اسلامیّه، ج ۴، ص ۲۸۲ و ص ۲۸۳. و در این عبارات اخیر، ابوالفتوح جملاتی را که مفاد خطبه و دعای رسول الله درباره امیرالمؤمنین است، با الفاظ رَفَعٌ، وَ نَصَبٌ، وَ كَسْرٌ، وَ جَزْمٌ، وَ جَرٌّ، وَ فَتْحٌ، ضَمٌّ که حرکات اعراب و بناست و نحو یون در کتب خود استعمال می کنند، آورده است و ترجمه آنها این است: دین همچو طفلی بود، با تبلیغ بالغ شد. همچون یحیی و عیسی طفل بود، و به اسلام قبل از آنکه اسلام کامل شود، کامل شد. و قبل از آنکه اسلام بالغ شود، بالغ شد. آنگاه خود اسلام بواسطه مسئله ولایتش، بحدّ کمال، بالغ شد، و لباس جمال در بر کرد، و ردای جلال را بر دوش افکند، در آن هنگامی که برای آن منبری از جهازهای شتر نصب کردند، و بهترین مردمان را بر فراز آن جهازها بالا بردند. رسول خدا جهازهایی را از شتر نصب کرد، و بر بالای آنها مردی را بالا برد، و او را به سینه خود چسبانید، و دهان خود را به نشر ذکر او و فضائل او باز کرد، و بازار دشمنان او را شکست، با إعلاء او و بلند نمودن او. و پیامبر او را با دست خود گرفت، و او را در حدّ و اندازه خود نگاهداشت و بر دشمنان منقصت و مرض بلکه مرگ و نابودی را کشانید، و آنها را مقطوع و پاره پاره ساخت، و مرتکب جریره و گناه برشمرد. پس بنابراین منبر نصب شده است (منسوب) و صاحب آن بالا برده شده است (مرفوع) منبر منصوب است هم در صورت و هم در معنی، و صاحبش مرفوع است هم در حقیقت و هم در فحوی.

او یعنی علی بن ابیطالب مرفوع است (بالا برده شده) و دشمنش منصوب است (مریض و دردناک و خسته) او از رافع است (بالا برنده) و دشمن او ناصب است (کینه توز و متعدی) ایکاش می دانستم که دشمن او ناصب است یا منصوب؟ آری لقب او ناصبی است و عنوان او ناصب ولیکن مذهب و عقیده او منصوب (یعنی خراب و فاسد و تباه). ای عجب چه بس شگفتی است از این ناصبی که منصوب است (از این کینه توز متعدی که دینش

ابن شهرآشوب در «مناقب» خود، قضیهٔ حَرَثُ بن نُعْمَان را به همین گونه‌ای که آوردیم، از أَبُو عُبَیْد، و ثَعْلَبی، و نَقَّاش، و سُفْیَان بنُ عُمَیْنَه و رَازِی^۱، و قزوینی، و نیشابوری^۲، و طبرسی، و طوسی از تفاسیر آنها نقل کرده است، و در پایان گوید: و در کتاب «شَرْحُ الْأَخْبَار» آمده است که: در اینحال این آیه فرود آمد: **أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ**^۲ و ابونعیم فَضْل بن دکین روایت کرده است.

اشعار عونی و روایت ابو القاسم حَسْكَانِی در

آیة سأل سائل

و عَوْنِی در این باره گوید:

خراب و فاسد و تباه است).

^۱ مراد از رازی در این عبارت ابن شهرآشوب نمی‌تواند فخر رازی بوده باشد، زیرا او در تفسیر خود چنین مطلبی را نقل نکرده است و علیهذا ممکن است مراد شیخ ابوالفتوح رازی باشد که هم در تفسیر خود آورده است، و هم ابن شهرآشوب معاصر و متأخر از او بوده است.

^۲ آیه ۲۰۴ از سوره ۲۶ شعراء: پس آیا ایشان در عذاب ما شتاب می‌ورزند.

۱ - رسول خدا می گفت: این علی بن ابی طالب، امروز برای امت من، مولی و صاحب اختیار است، و ای پروردگار من، آنچه را که گفتم: بشنو و گواه باش!

۲ - در این حال یک نفر مرد منکری که دارای شقاق و نفاق بود، برخاست، و از روی دل دردناک و اندوهگین خود رسول خدا را مخاطب نموده و بدین جمله ندا کرد:

۳ - آیا این امر از طرف پروردگار ماست، و یا تو آن را ابداع و اختراع نموده‌ای؟! و رسول خدا در پاسخ او گفت: من پناه می برم به خدا، من از بدعت گذاران نیستم!

۴ - پس آن دشمن خدا گفت: ای پروردگار! اگر آنچه را که محمد می گوید، حق است، پس عذابی را به سوی من بفرست، و بر من قرار بده!

۵ - در این حال از افق آسمان، به سبب کفری که ورزیده بود، سنگی به شتاب فرود آمد، و او را در محل افتادن و زمین خوردنش، به روی خود در انداخت، و در آنجا هلاک ساخت.

و حاکم حسکانی، این واقعه را از پنج طریق روایت کرده است.

اول از ابو عبد الله شیرازی با سند متصل خود از سفیان بن عیینه از حضرت امام جعفر صادق

از حضرت امام محمد باقر از حضرت
أمیرالمؤمنین علیه السلام.^۱ و نام آن مرد منکر و
منافق را نَعْمَان بن حَرْث فَهْرِي آورده است.

دوّم از جماعتی، از احمد بن محمد بن نصر
بن جعفر ضبعی با سند خود، از سفیان بن عُیَیْنَه
از حضرت جعفر بن محمد از حضرت محمد بن
علی، از حضرت علی بن

^۱ «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۸.

الحسین علیهما السّلام.^۱

سوّم از تفسیری عتیق از ابراهیم بن محمّد
کوفی با سند خود از جابر جُعَفیّ از حضرت امام
محمّد باقر علیه السّلام.^۲

چهارم از ابوالحسن فارسی، و از ابو محمّد
بن محمّد بغدادی، هر دو با سند خود از سفیان
بن سعید، از منصور، از ربیع، از حُذیفه بن
یَمَان.^۳ و نام آن مرد منکر و منافق را نُعمان بن
مُنذر فهری ذکر کرده است. و رجال این حدیث
همگی صحیح و از ثِقَات معتمد هستند.

پنجم از عثمان از فرات بن ابراهیم کوفی با
سند خود از سعید بن ابی سعید مقری از
ابوهریره.^۴

و شیخ الإسلام حَمَوّی از شیخ عماد الدین
عبد الحافظ بن بدران بن شبلی مقدّسی در شهر
نابلس، اجازه از قاضی جمال الدین ابی القاسم
بن عبد الصّمّد بن محمّد انصاری، متّصلاً از
ابواسحق ثعلبی در تفسیر خود از سفیان بن عیینه

^۱ «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۸۷ تا ص ۲۸۹ حدیث شماره ۱۰۳۱ تا ۱۰۳۴،
و حدیث اول و چهارم را در «الغدیر» ج ۱ ص ۲۴۰ و ص ۲۴۱ از حاکم
حسکانی آورده است.

^۲ همان.

^۳ همان.

^۴ همان.

از حضرت جعفر بن محمد^۱ از پدرانش علیهم
السّلام روایت کرده است، و در این روایت آمده
است که حَرَثُ بن نُعْمَانِ فَهْرِي، سوار ناقه خود
شده، و در أَبْطَحَ بر رسول خدا فرود آمد و چنین
و چنان گفت، تا آخر روایت. و حَمُوئِي در پایان
روایت گوید:

و أَبْطَحُ محلّ سیل وسیعی است که در آن
ریزه‌های سنگ خرده موجود است، و مؤنث آن
بَطْحَاءُ است، و از آن اوصافی است که موصوف
آنها در عبارات انداخته می‌شود، مثل راکب، و
صاحب، و أَوْرَق، و أَطْلَس. گفته

^۱ این جمله از نسخه «فرائد السمطين»، ظاهراً صحیح باشد، زیرا سفیان بن
عیینه، خودش بدون واسطه پدرش از حضرت صادق روایت می‌کند. فلهدا
در بعضی از نسخ «فرائد السمطين»، و در بعضی از کتب دیگر که بدین
عبارت آمده است که: سفیان بن عُيَيْنَةَ عن أبيه عن الصادق، ظاهراً تصحیف
شده باشد.

می شود: تَبَطَّحُ السَّيْلُ یعنی در بطحاء گسترده شده

و آن را فرا گرفت.^۱

و در «غایة المرام» این حدیث را از حمّوئی

ابراهیم بن محمد بعین الفاظ آن ذکر کرده است.^۲

و شیخ محمد زرنندی حنفی از ابواسحق

ثعلبی از تفسیرش، این داستان را مفصلاً آورده

است.^۳

و ابن صبّاغ مالکی نیز از ثعلبی از تفسیرش

آورده است.^۴

و در کتاب «سیرة النبویّة» برهان الدین حلبی

شافعی متوفی در سنه ۱۰۴۴ ذکر کرده است.^۵

گفتار ابو السّعود در شأن نزول آیه سأل سائل

و ابوالسّعود در تفسیر خود، در شأن نزول این

آیه کریمه سأل سائل گوید: یعنی خواهنده‌ای

درخواست کرد، و طلب نمود، و او نضر بن حارث

^۱ «فرائد السّمطين» ج ۱ ص ۸۲ و ص ۸۳ حدیث ۶۳ در باب پانزدهم، و لیکن در «الغدير»، ج ۱، ص ۲۴۲ آن را از باب سیزدهم از «فرائد» نقل کرده است.

^۲ «غایة المرام»، قسمت دوم، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸ باب ۱۱۷، حدیث اول.

^۳ «نظم دُرر السّمطين» ص ۹۳. و «الغدير»، ج ۱ ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳، از همین کتاب، و از کتاب «معارج الوصول» زرنندی.

^۴ «الفصول المهمّة» طبع سنگی ص ۲۶، و طبع حروفی نجف ص ۲۴.

^۵ «سیرة حلبیّه»، ج ۳ ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹، از طبع مطبعه محمد علی صبیح مصر سنه ۱۳۵۳ هجری.

است که از روی انکار و استهزاء گفت: **إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.**

و بعضی گفته‌اند: طلب کننده این عذاب، ابوجهل بوده است در وقتی که گفت: **فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ.**^۱

و گفته‌اند: خواستار این عذاب، حرث بن نعمان فهری است، و داستان از این قرار است که: چون گفتار رسول خدا درباره‌ی علی (رضی الله عنه) که فرمود: **مَنْ**

^۱ آیه ۱۸۷، از سوره ۲۶: شعراء: فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ: پس بینداز بر ما قطعه‌ای از آسمان را اگر تو از راستگویان هستی.

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بِهِ اُو رَسِيْد، كَفْتُ : بَار
خدايا اِگر آنچه را كه مُحَمَّد مي گويد حَقّ است،
سنگي از آسمان بر ما بيار!

چندان درنگ نكرد كه خداوند تعالي سنگي
را بر او زد، كه بر مخش وارد شد، و از دبرش
خارج گشت، و همان دم هلاك شد.^۱

و قرطبي در تفسير خود، در ذيل اين آيه گويد:

قائل اين سؤال، نَضْرِ بْنِ حَارِثِ اسْتِ كِه كَفْتُ اللّهُمَّ اِنْ
كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ
السَّمَاءِ اَوْ اَتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ.

و سؤال او پذيرفته شد، و در روز جنگ بدر،
صَبْرًا كَشْتِه شد.^۲ او و عَقَبَةُ بْنُ اَبِي مُعَيْطٍ صَبْرًا
كَشْتِه شدند، و غير از اين دو نفر صَبْرًا كَشْتِه
نشدند. اين گفتار ابن عَبّاس و مجاهد است.

و گفته شده است: سائل اين سوال حَارِثِ بْنِ

نُعْمَانَ فَهْرِي اسْتِ، و داستان او از اين قرار است كه

^۱ تفسير «إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مشهور به تفسير
ابوالسعود، از منشورات مكتبة الرياض الحديثة، ج ۵ ص ۳۸۸. و نیز در
هامش تفسير فخر رازی ج ۸ ص ۲۹۲ طبع شده است. و أبو السعود، قاضي
القضاة و پسر محمد عمادی حنبلي است كه در سنه ۹۰۰ هجري متولد و در
سنه ۹۸۲ فوت کرده است.

^۲ قتل صَبْرًا، آنست كه شخص مقتول را براي كشته شدن منصوب مي كند و
سپس سر او را جدا مي نمايند.

چون گفتار پیامبر درباره علی بن ابی طالب: مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ به او رسید، سوار ناقه خود شده، و
آمد تا به اَبطَح رسید، و شتر خود را بخوابانید و سپس
گفت: يَا مُحَمَّدُ! تا آخرین اعتراض از اعتراضات خود
را بیان کرد.^۱

علامه امینی اعتراض کننده به ولایت
أمیرالمؤمنین علیه السلام را که از تفسیر قرطبی
نقل می کند، او را نَضْر بن حَارث ذکر کرده است،
و سپس در تعلیقه گوید: این نَضْر، نَضْر بن
حَارث بن کَلْدَة بن عبد مناف کلدری است. و در
این حدیث

^۱ تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، أبو عبد الله محمد بن أحمد أنصاری
قرطبی، طبع دار الکاتب العربیة، قاهره سنه ۱۳۸۷ هجری، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

تصحیفی به عمل آمده است، چون نضر در روز بدر بدست مسلمین اسیر شد، و با رسول خدا شدید العداوة و دشمن سرسختی بود، و رسول خدا امر بکشتن او نمودند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام او را صبراً کشتند، همچنان که در «سیره ابن هشام» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۳۴، و غیرها مذکور است.^۱

و از آنچه ما از تفسیر قرطبی آوردیم، معلوم می شود که: در حدیث تصحیفی نیست، زیرا قرطبی اولاً می گوید: گوینده این سؤال، نضر بن حارث است، که در بدر کشته شد، و سپس می گوید: بعضی گفته اند: گوینده این سؤال، حارث بن نُعمان فَهْری است که اعتراض به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام داشت. فعلى هذا بین گفتار قرطبی و سایر مفسران، تفاوتی نیست.

باری علاوه بر آنچه ما از اعیان عامّه در اینجا راجع به شأن نزول آیه معارج درباره منکر ولایت آوردیم، علامه امینی از بسیاری از اعیان دیگر آنها نیز نقل می کند، مانند حافظ ابو عبید هرّوی در تفسیر

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۱.

غریب القرآن، و أبو بکر نقاش موصلی در تفسیر
 شفاء الصدور، و حاکم حسکانی در کتاب دُعاة
 الهداة إلى حق الموالاة، و شهاب‌الدین احمد
 دولت‌آبادی در کتاب هداية السعداء، و سید
 نورالدین حسنی سمهودی شافعی در کتاب جواهر
 النقدین، و شمس‌الدین شربینی قادری شافعی در
 تفسیر السراج المنیر، و سید جمال‌الدین شیرازی در
 کتاب الأربعین فی مناقب أمير المؤمنين، و سید ابن
 عیدروس حسینی یمنی در کتاب العقد النبوی و السر
 المصطفوی، و شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی در
 کتاب وسیله المال فی عد مناقب الال، و شیخ
 عبدالرحمن صفوری در کتاب نزہة، و سید محمود
 بن محمد قادری مدنی در کتاب «الصراط السوی فی
 مناقب النبی» و شمس‌الدین حنفی شافعی در شرح
 جامع الصغیر سیوطی، و شیخ محمد صدرالعالم در
 کتاب «معارج العلی فی مناقب المرتضی، و شیخ
 محمد محبوب العالم در تفسیر شاهی، و شیخ احمد
 بن عبدالقادر حفظی شافعی در ذخیره المال

فی شرحِ عِقْدِ جَوَاهِرِ اللَّالِ، و سید محمد بن اسمعیل یمانی در الرَّوْضَةُ النَّدِیَّةُ فی شرحِ التحفةِ الْعَلَوِیَّةِ، و سید مؤمن شَبَلَنْجِیّ شافعی در نُورِ الْأَبْصَارِ فی مَنَاقِبِ آلِ بَیْتِ النَّبِیِّ الْمُخْتَارِ، و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار. بطور کلی علامه امینی مجموعاً از سی کتاب، حکایت کرده است.^۱

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامه، دو حدیث، و از طریق خاصه، شش حدیث در شأن نزول آیه **سَأَلَ سَائِلٌ** روایت کرده است.^۲ و علامه مجلسی در «بحار الأنوار»، از سه طریق: یکی از حاکم حسکانی در کتاب دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَى حَقِّ الْمُوَالَاةِ، و دویمی از ثعلبی در تفسیر خود، و سوّمی از صاحب کتاب النّشر و الطّی آورده است.^۳

باری آنچه ما تفحص نمودیم، هیچیک از علماء اسلام، داستان نزول آیه **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** را انکار نمی کند، غیر از ابن تیمیّه حرّانی، آن مرد بغیض و غلیظ، و منکر، و زشتخو، و زشت‌زبان، و کوردل، و تاریک

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

^۲ «غایة المرام»، قسمت دوّم، باب ۱۱۷ و باب ۱۱۸، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸.

^۳ «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۶.

منظری که چنین کمر خود را بسته است، تا هر
داستانی که در آن فضیلتی از فضائل و منقبتی از
مناقب سرور اولیاء امیر مؤمنان علی بن ابی طالب
علیه السّلام باشد، انکار کند، و ردّ کند و ضعیف
و مطرود بشمارد، و در روز روشن در برابر
آفتاب جهانتاب، منکر روشنائی گردد، و با اصرار
و ابرامی هر چه بیشتر اثبات عدم خورشید و
انگمار عالم را در ظلمت بنماید.

ابن تیمیّه بدون هیچ پروائی با کمال وقاحت،
در برابر علماء اسلام، و مورّخان،

و ارباب حدیث، و سیر و تفسیر، احادیث مسلمۀ
مستفیضه را انکار می کند، آنجا که با مذهبش مساعد
نباشد، و صریحاً نسبت کذب و دروغ می دهد، و
شیعه را رافضی، و بیدین، و مُلحد، و زندیق و کذاب
و فاجر و باطل و مجوسی و یهودی می خواند، و در
هر صفحه از کتاب خود یکبار و چندین بار نسبت
کذب می دهد، و تهمت می زند، و آیات قرآن را نیز
بر مدّعی خود شاهد می آورد.

عیناً همانند حَجَّاج بن یوسف ثقفی که حافظ
قرآن بود، و با قرآن استدلال می کرد و آن را طبق
رأی و هدف خود معنی می نمود، و شیعیان
أمیرالمؤمنین علیه السّلام را از اطراف و اکناف
می آورد و بر اساس آیه قرآن: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ**
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ که خود را
اولوا الأمر می پنداشت، با آنها با قرآن محاجّه
می کرد، و در زیر تیغ برّان و شمشیر پر خون
خود، خون آن افراد پاک و آن ستارگان تابناک را
می ریخت، و از کشته های شیعیان پشته ها
ساخت. گویند هفتاد هزار نفر و بیشتر کشت.

ابن تیمیّه، واقعه نزول عذاب را انکار دارد

ابن تیمیّه، معاصر بود با عالم جلیل، و فقیه
نبیل، أفضل المتقدّمین و المتأخّرین، عالم، و

متکلم، و حکیم، و مفسر و محدث، و فقیه و پاسدار دین و مذهب تشیع: علامه حلی: حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، که میلادش در یازده روز گذشته، و یا مانده از ماه رمضان سنه ۶۴۸ هجری^۱، و رحلتش در شب شنبه بیست و یکم از ماه محرم الحرام سنه ۷۲۶ واقع شد،^۲ و تولد ابن تیمیه در سال ۶۶۱ و وفات او در سال ۷۲۸ بوده است. یعنی درست تولد او پس از سیزده سال از تولد علامه، و وفاتش پس از دو سال از رحلت علامه بوده است.

ابن تیمیه با علوم عقلی، همچون فلسفه و حکمت مخالف بود، و نیز با ارباب شهود و وجدان و عرفان و حقیقت مخالف بود، و در مواضع مکرره در کتاب خود

^۱ در «روضات الجنات» که از خط خود علامه حکایت می‌کند، تولدش را بیست و نهم ماه رمضان ثبت کرده است.

^۲ وفات علامه در شهر حله واقع شد، و جنازه او را به نجف اشرف حمل، و در جوار امیرالمؤمنین دفن کردند. «روضات الجنات» طبع حروفی، ج ۲، ص ۲۸۲.

بر این دو طایفه می تازد.

یعنی نه از علوم عقلی و جَوَلانِ اُنْدیشه بهره‌ای داشت، و نه از علوم باطنی و سرّی و قلبی توشه‌ای برداشته بود، فلذا صرفاً به ظواهری از کتاب و سنّت بدون إدراک محتوای آنها دل بسته و بدان قانع شده، و همچون خوارج خشک، و بی‌محتوی، عالم و خلقت و دنیا و آخرت و خدا و شیطان و سعادت و شقاوت را با همان فکر و اندیشهٔ ساختگی تخیلی خود، بنا نهاده و بر طبق آن حکم خود را مجری ساخته است.

او کتاب خود را که به نام مِنْهَاجُ السُّنَّةِ فِي نَقْضِ كَلَامِ الشَّيْعَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ است، در ردّ کتاب علامهٔ حلّی: مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْإِمَامَةِ نوشته است.

علامهٔ حلّی کتاب «منهاج الكرامه» را در استدلال بر امامت علی بن ابی طالب و افضلیت آن حضرت از جمیع خلائق بعد از رسول خدا، برای سلطان محمد خدابنده (الجایتو) نوشته است، و در آن کتاب از آیات قرآن و احادیث مسلمه در نزل اهل تسنن مطالبی را آورده است، که جای شک و تردید نیست.

سلطان محمد خدابنده که در اثر مباحثهٔ علامهٔ حلّی در سال ۷۰۷ هجری با فقهای بزرگ مذاهب اربعهٔ تسنن (حنفی و حنبلی و شافعی و

مالکی) و محکوم و مُفحَم شدن آنها، دانست که حقّ با شیعیان و مذهب راستین در مکتب تشیّع است، دست از مذهب دیرین خود برداشته، و شیعه شد، و به تمام أمصار و شهرها نوشت تا در خطبه‌ها نام خلفای ثلاثه را حذف کنند و نام علی بن ابی طالب و ائمهٔ دوازده گانه شیعه را ببرند،^۱ و در مساجد و تکایا نام آن بزرگواران را که فقهای اهل بیت و امامان راستین هستند، بنگارند و نقش کنند، و رسمیت مذهب

شیعه را اعلان نمایند. و این حکم عملی شد، و به فرمان او کتیبه‌ها نقش شد و خطبه‌ها خوانده شد، و بر روی سکه‌ها، نام ائمه را نقش کردند. فلذا بر روی دراهم و دنانیر دست مردم، نام آن والیان و الامقام سکه زده شد،^۲ و حتی در مسجد جامع

^۱ در «مجالس المؤمنین»، در مجلس هشتم ضمن ترجمهٔ حال سلطان خدابنده، در ص ۴۰۳ گوید: و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین خطبه کنند، و نام صحابه سه گانه را از خطبه بپندازند و بر نام امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام اختصار نمایند. و در سنهٔ تسع و سبعمائة تغییر سکه کردند و از نام صحابه به نام امیرالمؤمنین علی، اختصار نمودند، و حیّ علی خیرالعمل در اذان اظهار کردند، و در تمام ممالک الجایتو سلطان این معنی منتشر شد مگر در قزوین. و مذهب مهجور شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت.

^۲ در «مجالس المؤمنین» در مجلس هشتم، در ص ۴۰۲ گوید: و خطبه‌ها و سکه‌ها به اسامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زیب و زینت یافت، چنانکه بر رخسارهٔ دنانیر کلمهٔ طیبه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی

اصفهان در قسمتی از زاویه شبستان معروف به شبستان خدابنده، در سه محل آن از جمله محراب، نام دوازده امام را به بهترین خطّ، و زیباترین طرز و نگار، و محکم‌ترین صنعت گچ‌بری، چنان نقش کرده‌اند که همین اکنون پس از هفت قرن باقی است، و مورد نظر و دقت و مطالعه اهل فن و صاحبان خرد و پویندگان حقّ و حقیقت قرار دارد.^۱

در علوم نادره دهر: علامه حلّی رضوان الله

علیه

علامه حلّی از برجستگان نوادر دهر است، که نام او تا ابدیت بر صفحه تحقیق و تدقیق نوشته شده، و چنان بحر محیط علم، و دریای بیکران معرفت و تحقیق است که همه فقهای شیعه از آن زمان تا بحال به کتب فقهیه او همچون تذکره و تخریر و مُخْتَلَف و مُتْتَهَى و قَوَاعِد و تَبْصِرَه

الله در سه سطر متوازی ابعاض متکافئ اجراء نقش کردند، و اَسَامِی اُتْمَه اثنا عشر صلوات الله علیهم بر ترتیب واقع، پیرامن دایره مخمس الأضلاع مرقوم گردانیدند.

^۱ و همچنین در معبد پیر مکران لُنجان، و مبعَد شیخ نور الدین نطنزی که از عرفاء بوده است و همچنین بر مناره دار السیّادة که سلطان محمد خدابنده بعد از بناء و احداث برادر خود: غازان آن را به اتمام رسانید بر روی همگی نام مقدس اُتْمَه طاهرین منقوش شده است. «روضات الجنّات» طبع حروفی ج ۲، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

و در علوم عقلیه و کلام کتابهای کشف المراد
فی شرح تجرید الاعتقاد، و انوار الملکوت فی
شرح فص الیاقوت فی الکلام، و نهایه المرام فی
علم الکلام، و القواعد و المقاصد فی المنطق و
الطبیعی و الإلهی، و الأسرار الحقیة فی العلوم
العقلیة، و الدرر المکنون فی علم القانون فی
المنطق، و المباحثات السنیه و المعارضات
النصیریة، و المقامات که در آن با حکماء
سابقین بحث کرده است، و حلُّ المشکلات من
کتاب التلویحات، و ایضاً التلبیس فی کلام
الرئیس که

در آن با شیخ ابوعلی سینا بحث دارد، و القواعدُ
الجلیة فی شرح الرّسالة الشّمسیّة، و الجواهر النّضید
فی شرح التّجرید در علم منطق، و ایضاحُ المقاصدِ
مِن حِکْمَةِ عَیْنِ الْقَوَاعِدِ، و نَهْجُ الْعِرْفَانِ فی عِلْمِ
الْمِیزَانِ، و کَشْفُ الْخِفاءِ مِنْ کِتَابِ الشِّفاءِ فی
الْحِکْمَةِ، و تَسْلِیکُ النَّفْسِ إِلَى حَظِیرَةِ الْقُدْسِ در علم
کلام، و مَرَاصِدُ التَّدْقِیقِ وَ مَقاصِدُ التَّحْقِیقِ فی الْمَنْطِقِ
وَ الطَّبِیعیِّ وَ الْإِلهِیِّ، و الْمُحَاکِمَاتُ بَیْنَ شُرَّاحِ
الإِشَارَاتِ، وَ مِنْهاجُ الْهَدایَةِ وَ مِعْرَاجُ الدَّرَایَةِ در علم
کلام، و اسْتِثْفاءُ النَّظَرِ فی الْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ، را نوشته
است.

علامه در اصول مذهب علاوه بر «مِنهاجُ
الکرامَةِ» کتابهای دیگری را نیز تألیف کرده است،
مانند کتاب مَناهِجُ الْیَقِینِ، و کتاب نَهْجُ الْحَقِّ که
فَضْلُ بِنِ رُوزِبَهان، ردّ آنرا نوشته است، و کتاب
نَهْجُ الْمُسْتَرشِدِینِ، و رساله وَاجِبُ الْأَعْتقادِ، و
کتاب کَشْفُ الْحَقِّ وَ نَهْجُ الصِّدْقِ که این کتاب را
در کیفیت مناظره با علماء اربعه سنّی مذهب، در
حضور سلطان خدابنده نوشته است. و قاضی
سید نور الله شوشتری در ابتدای کتاب خود:
إِحْقاقُ الْحَقِّ اشاره به مقداری از این مناظره، و

عَلَّتْ غَلْبَةُ عَلَامَةٍ بِرِفْقَائِهِ مَخَالِفِينَ بِأَدْلَةٍ بَاهِرَةٍ
وَبِرَاهِينٍ سَاطِعَةٍ كَرْدَةٍ اسْتِ، كَمَا جَوَانِبُهُنَّ رَادِرٍ
نَزْدَ سُلْطَانِ مَحْكُومٍ نَمُودٍ، بِطُورِي كَمَا اعْتِرَافٍ بِرِ
عِجْزِ خُودِ نَمُودِنْدِ. وَ هَمَّكِي مَنكَوْبِ وَ مَخْذُولِ
شَدْنِدِ.

در کتاب مَجَالِسُ الْمُؤْمِنِينَ قَاضِي نُورِ اللَّهِ
شَهِيدِ أَعْلَى اللَّهِ تَعَالَى مَقَامِهِ مِنْ كِتَابِ تَارِيخِ حَافِظِ
أَبْرُو كَمَا شَخْصِ سُنِّي مَذْهَبِ مَتَعَصَّبِي بُوْدَةٍ اسْتِ،
وَ نِيْزَ مِنْ غَيْرِ هَذَا كِتَابِ أَوْرَدَةٍ اسْتِ كَمَا: سُلْطَانِ
الْجَايْتُو مُحَمَّدِ مُغُولِي مَلَقَّبِ بِهٖ شَاهِ خَدَابَنْدَةٍ،
چُونِ دَرِ خَاطِرِشِ حَقَّانِيَّتِ مَذْهَبِ إِمَامِيَّةِ وَ تَشْيِيعِ،
عَلَى الْإِجْمَالِ پِيدَا شُدِ، أَمْرٌ بِهٖ إِحْضَارِ عُلَمَائِ أَهْلِ
تَسْنَنِ كَرْدِ. وَ مِنْ جَمَلَةِ كَسَانِيكِهِ دَرِ نَزْدِ أَوْحُضُورِ
يَافْتِنْدِ عَلَامَةٍ حَلِّي بِأَجْمَعِيٍّ مِنْ عُلَمَاءِ شِيْعَةٍ بُوْدِ.
وَ دَرِ آنِ مَجْلِسِ، أَمْرٌ أَقْدَسٌ مِنْ جَانِبِ سُلْطَانِ
صَادِرِ شُدِ كَمَا شَيْخِ نِظَامِ الدِّينِ عَبْدِ الْمَلِكِ مَرَاغِيٍّ
كَمَا أَفْضَلِ عُلَمَاءِ شَافِعِيَّةِ بُوْدِ، بِأَعْلَامَةِ حَلِّي، دَرِ
أَمْرِ إِمَامَتِ، بِهٖ مَنَازِرَةَ پَرْدَا زِدِ.

در این مناظره چنین پیش آمد که علامه
با براهین قاطعه بر اثبات امامت علی بن
أَبِي طَالِبِ، وَ فِسَادِ ادِّعَايِ سَهِّ خَلِيفَةِ پِيشِينِ، غَلْبَةَ
كَرْدِ، بِطُورِي كَمَا بَرَايِ

هیچیک از حُضار مجلس از بزرگان علماء و غیرهم شبهه‌ای باقی نماند،^۱ و شیخ نظام الدین مراغی چون دید در مقابل علامه زمین خورده، و

^۱ قاضی نور الله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم ص ۲۶۶، بعد از نقل این داستان و داستان سیّد موصلی که بر علامه راجع به صلوات بر آل محمد اعتراض کرد، و علامه آن جواب بکر و بدیع را بداهه به او داد و او را مبهوت ساخت، گوید: مؤلف گوید که از بدایع اتفاقات روزی مرا با یکی از سادات سیفی قزوینی در مبحث امامت مناظره افتاد، بعد از آنکه اثبات مطلب خود بر او نمودم، عاجز شده گفت که: اگر مذهب امامیه در مطلب امامت حقّ بودی، چرا در این مدّت بسیار علمای ایشان با علمای اهل سنت مناظره نمی‌کردند؟ و حقیقت مذهب خود را بر ایشان موجّه نمی‌ساختند؟ و ایشان را از مذهب سلف بر نمی‌گردانیدند؟! فقیر گفت که: همیشه اهل سنت سواد اعظم بوده‌اند، و سلاطین زمان صرفه خود را در اقتدا بمذهب ایشان می‌دیده‌اند، و همیشه در اطفای نور تشیع بوده‌اند. لاجرم این طایفه نتوانسته‌اند که اظهار مذهب خود نمایند. و با وجود این هر گاه اندک مددی از سلاطین زمان یافته‌اند فتح باب مناظره نموده‌اند، و در آن باب طریق الزام و افحام خصمان را پیموده‌اند. چنانچه در زمان آل بویه شیخ مفید و میر مرتضی علم الهدی و غیر ایشان از علمای امامیه همیشه معاصران خود را از علمای اهل سنت ملزم و مالیده می‌داشته‌اند. و در زمان سلطان محمد خدابنده شیخ جمال الدین با علمای اهل سنت مناظره نموده، ایشان را الزام تمام فرمود. و چون آن معاند قزوینی دعوی سیادت می‌کرد و مانند سیّد موصلی از حزب سنّیان بود، نقل مناظره مذکوره را که میان شیخ و سیّد موصلی واقع شده بود مناسب دیدم و چون بذکر آن سخن رسیدم که شیخ با سیّد موصلی خطاب کرد که: چه مصیبت از این بدتر باشد که مانند تو فرزندی از جهت ایشان بهم رسیده، و در اثنای تقریر به سر انگشت اشاره بجانب آن ناسیّد قزوینی می‌نمودم، از ملاحظه آن اشارت و اشتراک خود با سیّد موصلی در دعوی سیادت و اظهار مذهب اهل سنت، مناظره خود را با فقیر، نظیر مناقشه و مناظره سیّد موصلی با شیخ جمال الدین شناخته، منفعل گردیده، و دستها بر سینه نهاده گفت: الحق ما را خوش طبعانه آزار نمودی. و ما داستان سیّد موصلی را با علامه در ج ۳ «امام‌شناسی» در درس سی و نهم آورده‌ایم.

خود را باخته و سرشکسته شده است، شروع کرد در
تحسین علامه و بیان محاسن و محامد او، و چنین
گفت:

قُوْتُ دلائل این شیخ (علامه) در نهایت ظهور
است، إلا اینکه پیشینیان ما، راهی را پیمودند، و
پسینیان ما برای دهان بستن زبان عوام و دفع
شکاف در اجتماع اُمَّتِ اسلام، از بیان لغزشهای
قدمهای پیشینیان سکوت کردند. پس سزاوار
است که اَسْرارِ آن‌ها را هتک و پاره نکرد، و در
لعنت بر آنها تظاهر ننمود.

حافظ اَبْرُو بعد از این سخن می گوید: پس از
این مجلس بین علامه حلی و

شیخ نظام الدّین مَرَاغی، مناظرات بسیاری واقع شد، و در همه آنها نظام الدّین، احترام علامه را نگاه می داشت، و در تعظیم حرمت او بسیار می کوشید.^۱ انتهی.

و البتّه این منقبتی است برای علامه که چنین منّتی بر مذهب تشیّع دارد، و برای شیعیان و اهل حقّ، عنایت بزرگی است، که اُحدی از مخالفین و موافقین منکر آن نیستند، حتّی من در بعضی از تواریخ عامّه دیده ام که: این داستان را بدین صورت بیان کرده اند که:

از وقایع تلخ سنه ۷۰۷، إظهار تشیّع خدابنده است، که به إضلال و گمراهی ابنِ مُطَهَّرِ حَلّی پیدا شد.

و پیداست که این بیان از قلب سوخته ای برخاسته است، که جای إنکار آن را نداشته است.^۲

^۱ «مجالس المؤمنین»، مجلس پنجم، در ترجمه احوال علامه حلی، ص ۲۴۵ و ص ۲۴۶.

^۲ داستان مفصّل شیعه شدن سلطان محمّد خدابنده را به دست علامه حلی اعلی الله مقامه، در جلد سوّم «مستدرک الوسائل» ص ۴۶۰ و در جلد دوم «سفینه البحار» ص ۷۳۴ در ماده شیّع ذکر کرده است. و ما نیز بحمد الله و منّه در جلد سوّم «امام شناسی» در درس سی و هشتم و سی و نهم آورده ایم. و شیخ محمّد نبی تویسرکانی در اواخر کتاب «لئالی الأخبار» از ص ۶۵۱ تا ص ۶۵۶ راجع به تشیّع خدابنده و بطلان مذاهب اربعه و فتاوی غلط و موحش رؤسای مذاهب اربعه، و فسق و فجور شایع در عامّه، مطالبی را ذکر

هَمَّت و کوشش علامه حلی، در تشیید مذهب

شیعه

علامه از این پس، به کمک و معاونت این سلطان بیدار و مستبصر رؤوف و علم دوست، دست در تشیید اساس حق زد، و در ترویج مذهب آن طور که می خواست و اراده داشت، اقدام نمود، و کتاب *مِنْهَاجُ الْکَرَامَةِ* را در امامت و کتاب *یَقِین* را که گذشت برای او نوشت. و در قرب و منزلت در نزد سلطان به پایه ای رسید که بالاتر از آن تصوّر نمی شود، و بدین جهت از سایر علمای محضر سلطان مانند: *قَاضِی نَاصِرُ الدِّینِ بَیضَاوِی* و *قَاضِی عَضُدُ الدِّینِ اِیجِی* و *مُحَمَّدُ بَنِ مَحْمُودِ اَمَلِی*، صاحب کتاب *نَفَاسُ الْفُنُونِ* و شرح *مُخْتَصِر* و غیره، و شیخ *نِظَامُ*

کرده است. و در «مجالس المؤمنین» در دو جا یکی در مجلس پنجم در شرح احوال علامه از ص ۲۴۵ تا ص ۲۴۸، و دیگری در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمد خدابنده از ص ۴۰۲ تا ص ۴۰۵ آورده است.

الدِّينِ عَبْدُ الْمَلِكِ مَرَاغِيٍّ وَ مَوْلَى بَدْرُ الدِّينِ
شُوشْتَرِيٍّ، وَ مَوْلَى عَزُّ الدِّينِ اِيْجِيٍّ، وَ سَيِّدُ بُرْهَانَ
الدِّينِ عِبْرِيٍّ وَ غَيْرَ اَنهَا فَائِقُ اَمَدٍ، وَ هَمَّةٌ دَر تَحْتِ نَظَرِ
عَلَّامَةٍ بُوْدنَد.

عَلَّامَةُ دَر قَرَبٍ وَ مَنزَلَتِ دَر نَزْدِ سُلْطَانِ، وَ
بِرَّاءِ حَفْظِ اَفْكَارِ اَوْ دَر اِسْتِقَامَتِ طَرِيْقِ حَقٍّ، وَ
عَدَمِ تَشْوِيْشِ ذَهْنِ اَوْ بَهِ وِسَاوَسِ شَيْطَانِيَّةِ
مُخَالَفِيْنَ وَ مَنحَرَفِيْنَ، تَا اِيْنِ حَدِّ حَاضِرِ شَدَّ كِه دَر
حَضَرٍ وَ سَفَرٍ، اَز اَوْ مَفَارِقَتِ نَكُنَد، وَ هَر كَجَا
وَسُوْسَه‌اِي اَز مُلْجِدِي پِيْدَا شُوْد، بَا تِيغِ بَرَّانِ عِلْمِ
وَ حَكْمَتِ پَاَسَخِ دِهَد، وَ بَدِيْنِ جِهَتِ سُلْطَانِ اَمْرِ
كِرْد تَا بِرَّاءِ جَنَابِ عَلَّامَةٍ، مَدْرَسَةُ سِيَّارِي كِه
دَارَايِ حَجْرَه‌اِي طَلَّابِّ، وَ مَدْرَسَه‌اِي بِرَّاءِ
تَدْرِيسِ بُوْد، اَز خِيْمَه‌اِي كِرْبَاسِ سَاخْتَنَد، وَ هَر
جَا كِه خَدَابَنَدَه، بَا سِيَّاهِ وَ يَا غَيْرِ سِيَّاهِ مِي رِفْت،
اِيْنِ مَدْرَسَه سِيَّارِ عَلَّامَةٍ بَا اَوْ هَمْرَاهِ بُوْد. وَ هَمِيْنِ
كِه سُلْطَانِ دَر جَائِي وَقُوْفِ مِي كِرْد، وَ دَر مَنزَلِي
نَزُوْلِ مِي نَمُوْد، فَوْرًا مَدْرَسَةُ كِرْبَاسِي بَر سَرِ پَا
مِي شَد، وَ طَلَّابِّ وَ مَحْصَلِّيْنِ وَ مَدْرَسِيْنِ، بَا خُوْدِ
اَنْ عَالَمِ جَلِيْلِ بَكَاَرِ مَطَالَعَهِ وَ تَأْلِيْفِ وَ تَصْنِيْفِ
مَشْغُوْلِ مِي شَدَنَد.

وَ نَقْلِ شَدَه اِسْتِ كِه دَر اَوَاخِرِ بَعْضِي اَز
كِتَابَه‌اِي عَلَّامَةٍ اِيْنِ جَمْلَه اِسْتِ كِه: فِرَاغِ اَز اِيْنِ

کتاب در مدرسه سیاره سلطانیه در کرمانشاهان
وقوع یافته است.

و تشکیل چنین مدرسه مهمی از خدابنده بعید
نیست، زیرا آنچه در تواریخ آمده است: مرد علم
دوست بود و علما را بسیار دوست داشت، و به
علماء و صلحاء ارج می‌نهاد، فلذا در دوران او،
علم و فضل رونقی به سزا یافت، و رواج بسیاری
داشت. و عجیب آنست که سال رحلت علامه در
همان سال مرگ این سلطان بوده است.

علامه در علم کلام و فقه و اصول^۱ و عربیت
و سائر علوم شرعیّه در نزد دائی خود: محقق
نجم الدین ابوالقاسم صاحب شرایع، و در نزد
پدرش شیخ سدید الدین یوسف و در مطالب
عقلیه و فلسفه و حکمت در نزد استاد بشر و عقل
ثانی عشر: خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ
عمر کاتبی قزوینی و غیر از آنها چه از خاصّه و
چه

از عامّه درس خوانده است. و همچنین از علی
بن طاوس و أحمد بن طاوس، این دو برادر عالیمقام

^۱ آنچه ما در اینجا درباره علامه حلی ذکر کردیم، گلچینی است از مطالب
«روضات الجنّات»، طبع حروفی، ج ۲، از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۶.

استفاده‌های علمی نموده است.^۱

حسد ابن تیمیّه، بر علامه حلی رضوان الله علیه

باری چون علوم و مقام و پیشرفت مکتب علمی و مذهبی علامه چشمگیر شد، مخالفان در اطراف و اکناف، خجل و منکوب شدند و کتابهای علامه را به نسخه‌های متعدد می‌نوشتند، و برای مردم در مجالس و محافل درس می‌گفتند. یکی از این نسخه‌های «منهاج الكرامة» بدست ابن تیمیّه در شام رسید، و او با وجود حقد و حسادتی که از شکست خلفاء در قلوب مردم، و از بالا رفتن نام اهل بیت رسول خدا، و إمامان طاهرین، در دل داشت کتاب «منهاج

^۱ در حاشیة «روضات الجنات» ج ۲ ص ۲۸۷ از قاضی ناصر الدین بیضاوی آورده است که در نامه‌ای که برای علامه نوشته است صدرش بدین عبارت است: یا مولانا جمال الدین ادام الله فواضلك أنت امام المجتهدین فی علم الأصول الخ. و یکی از سروران عزیز ما از قول جناب آقای شیخ محمد تقی قمی عضو دار التقریب نقل کردند که: او گفت: من به یکی از علماء درجه اول جامع الأزهر که میل داشت به اقوال و فتاوی شیعه و جهات اختلاف آن با اقوال اهل سنت، مطلع شود، دو کتاب، یکی تذکره علامه و دیگری خلاف شیخ طوسی را دادم، و او پس از مطالعه، چنان شیفته این دو کتاب شد، و از سیطره این دو عالم بزرگوار بر اقوال عامه در هر مسئله‌ای به شگفت درآمد بود که می‌گفت: من اقوال علماء عامه چون مالک و شافعی و ابوحنیفه و أحمد حنبل و سفیان ثوری و غیرهم را از روی این کتاب بهتر می‌توانم پیدا کنم تا از روی کتابهای خودمان، و لذا از روزی که این دو کتاب را مطالعه کردم هر وقت بخواهم بر مسئله‌ای بنا بر قول یکی از علماء خودمان واقع شوم، بدین دو کتاب مراجعه می‌کنم، و از مراجعه به کتب خودمان منصرف می‌شوم.

السُّنَّة» را در ردّ مذهب أهل البيت نوشت و معلوم است کتابی که در ردّ مذهب حقّ نوشته شود، چه چیز از آب در می آید. «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.^۱»

«از حقّ که بگذریم، جز گمراهی چه چیز خواهد بود؟ پس چرا شما به این طرف و آن طرف می گردید؟! این طور کلمه پروردگار تو ای پیغمبر بر کسانی که فسق ورزیدند، و راه کج پیمودند، ثابت شد، که هیچگاه ایشان ایمان نمی آورند.»

^۱ آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۱۰: یونس.

در این کتاب عیناً شیعه را از پیروان یهود می‌خواند،^۱ و تقریباً در سه صفحه از اوّل کتاب، از قیاس نمودن احکام و عقائد شیعه با یهود، و افتراءها و تهمت‌ها دریغ نمی‌کند، و از هیچ ناسزائی فرو نمی‌گذارد.

آنگاه از علامه به نام رافِضیّ نام می‌برد، و یکایک جملات او را از «منهاج الکرامه» نقل می‌کند و می‌تازد، و می‌گوید: دروغ است، کذب است و حتّی داستان غدیر را صریحاً انکار می‌کند و می‌گوید: صحنه و ساختگی روافض است. در اینجا باید به او گفت: ای مرد حسود و عنود!

^۱ از کتاب «تذکره» شیخ نور الدین علی بن عراق مصری نقل شده است که تقی الدین بن تیمیه که از جمله علماء سنّت است معاصر با شیخ جمال الدین علامه حلّی بوده است، و در اختفاء شدیداً منکر او بوده است و علامه این دو بیت را سروده و برای او فرستاد:

لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ كُلَّ مَا عَلِمَ الْوَرَى * * * طُرّاً لَصِرْتَ صَدِيقَ كُلِّ الْعَالَمِ

لَكِنْ جَهَلْتَ فَقُلْتَ: إِنَّ جَمِيعَ * * * مَنْ يَهْوَى خِلَافَ هَوَاكَ لَيْسَ بِعَالِمِ

«اگر آنچه همه مردم جهان می‌دانستند تو می‌دانستی، در این صورت صدیق و دوست هر عالمی بودی! و لیکن جاهل هستی فلذا می‌گوئی: تمام کسانی که افکارشان به خلاف افکار من است، هیچکدام عالم نیستند» (روضات ج ۲ ص ۲۸۶).

و از آیات قرآن و احادیث خود که نه سند دارد، و نه لفظ آنها دلالت بر معنای مراد دارد، شاهد می‌آورد. و فقط می‌گوید: چون سلف صالح: خلفای سه گانه با رسول خدا بوده‌اند، و از اموال خود داده‌اند، ما هیچگونه حقّ اعتراضی بر آنها نداریم، و سربسته و دربسته همه آنها صالح و عادل و سادات این امت هستند.

نتیجه تکذیب حقّ و حقیقت و پا گذاردن روی مسلمّات و ضروریّات بر اساس تعصّب جاهلی و حمیت جاهلی، تکذیب خدا و رسول خدا و ولایت خداست. و اینجاست که این آیات مبارکه خوب معنای خود را نشان می‌دهد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا - ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا.^۱

«بگو (ای پیغمبر) آیا ما شما را آگاه کنیم به آن کسانی که اعمالشان از همه مردم زیان بارتر است؟! آنان کسانی هستند که کوشش و سعی آنها در حیات پست و زندگی بهیمی و شهوی و شیطانی ضایع شده، و آنها چنین می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند. ایشانند آن کسانی که به آیات پروردگارشان و به لقاء و دیدار خدایشان کفر ورزیده، و انکار کرده، و بنابراین تمام اعمالشان نابود و حبط و نیست می‌شود، و ما برای آنان در روز بازپسین میزان عملی، برپا نمی‌کنیم. اینست پاداش آنان که جهنم است در ازای کفری که ورزیده و انکاری که نموده‌اند، و آیات و نشانه‌های مرا و فرستادگان مرا به باد مسخره گرفته‌اند.»

عقائد وهابیه که حنبلی مذهب هستند، از این تیمیه گرفته شده، و تمام بدعت‌هایی را که امروز مشاهده می‌کنید، از جمود و خشکی، و عدم رحم و مروّت، و نداشتن عقل صحیح، و منطق

^۱ آیه ۱۰۳ تا آیه ۱۰۶ از سوره ۱۸: کهف

تام، همه از مکتب ابن تیمیّه است.

شما با يك نفر وهّابی نمی توانید بحث کنید! زیرا

مجال بحث نمی دهد. و همین که زبان باز می کند چماق

تکفیر و شرك را می کشد، و می گوید: شما اصلاً مسلمان

نیستید! اسلام بیاورید، تا ما با شما بحث کنیم، و بدین

طریق آذهان عوام خود را محجوب، و زبان آنها را لجام

می زنند. می گویند، اسلام فقط وهّابیت است، اول شما

وهّابی بشوید، و سپس ما با شما بحث می کنیم! تماشا

کنید! چگونه مصادره می کنند، و دور محال را عملاً

ممکن می شمردند، یعنی منطق و بحث، غلط است، آنچه

هست شلاق است. أَفَّ لَكُمْ!!

می گویند: چرا بر خاك و تربت سجده می کنید؟

چرا در نمازها قنوت می خوانید؟! چرا در اذان حَيَّ عَلَيَّ

خَيْرِ الْعَمَلِ می گوئید؟! ما می گوئیم: چرا شما بر خاك و

تربت سجده نمی کنید؟ چرا قنوت نمی گیرید؟! چرا

حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ

نزاع شیعه با عامّه، در اصول شریعت است

اینها مسائل فقهیه است، و هر کس تابع کلیات و اصول مذهب خود اوست، چرا نزاع با ما را در این امور قرار می دهید؟ در مسائل فقهیه، همیشه بین فقهاء اختلاف رأی بوده است. در بین مذاهب اربعه تسنن اختلاف رأی نیز فراوان است. و ما اصولاً بحث در این امور نداریم. پس از ثبوت مذهب، هر کس تابع فقیه متخصص در مذهب اوست. و البته بر اساس اصول مسلمّه همان مذهب باید تمشّی نمود.

إشکال ما با شما در اصول است! در اصل ولایت است! در غاصبیت خلفای سه گانه است. در مخالفت آنها با نصّ قرآن است. در ایذاء و آزار رسول الله است. در إنکار حقّ بعد از شناسائی و عرفان است.

شیعه می گوید: ما نمی توانیم نصّ صریح قرآن را نادیده بگیریم و از اخبار صحیحّه مستفیضه‌ای که خود اهل سنت در کتب خود آورده‌اند، رفع ید کنیم. و این قرآن و این سنت رسول اکرم، ما را امر می کند که از ابو بکر و عمر و عثمان تبرّی بجوئیم. قرآن ایشان را مورد لعنت خداوند، و عذاب مهین قرار داده است. ما

چگونه مخالفت قرآن کنیم؟!

شیعه می گوید: علمای بزرگ شما همانند بخاری

و مسلم و غیرهما روایت کرده اند که: چون رسول خدا

رحلت کرد، فاطمه به نزد ابو بکر فرستاد، و طلب

میراث خود که از پدرش رسیده بود: از فدک، و از ما

بقی خمس خَیْبَر نمود. ابو بکر امتناع ورزید که چیزی به

او برگرداند فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَجَدًا شَدِيدًا وَ

هَجْرَتُهُ وَ لَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ وَ هِيَ وَاجِدَةٌ عَلَيْهِ^۱

^۱ «صحیح بخاری»، طبع مطبعة أمیریّه، بولاق سنه ۱۳۱۲ هجریّه با اسناد خود از عروة بن زبیر از عائشه روایت می کند که: إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ يُقَسِّمَ لَهَا مِيرَاثًا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَفَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكَهُ صَدَقَةٌ فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَةً حَتَّى تُوَفِّيَتْ. ج ۴، ص ۷۹، باب فرض الخمس. و نیز بخاری در همین طبع ج ۵، ص ۱۳۹ باب غزوة الخبير آورده است که چون فاطمه تقاضای ارث خود نمود: فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا.

و نیز بخاری در همین طبع، ج ۷، ص ۳۷ در باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة والانصاف، آورده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنْ يَرْبِينِي مَا أَرَايَهَا وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. و ابن قتیبه دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری در کتاب «الإمامة و السياسة» در طبع مطبعة الأمه بدر ب شغلان سنه ۱۳۲۸ هجریه در ص ۱۴ و ص ۱۵ آورده است که: فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا! فَانْطَلَقَا جَمْعِيًّا فَاسْتَدْنَا عَلَى فَاطِمَةَ فَلَمْ تَأْذِنْ لِهَمَا فَأْتِيَا عَلِيًّا فَكَلَّمَاهُ فَأَدْخَلَهُمَا عَلَيْهَا. فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا

خشمگین شد، خشم شدیدی و از او دوری
گزید، و با او سخن نگفت، تا در حال خشم و غضب
بر او از دنیا رفت).

و از طرفی دیگر ائمه حدیث و بزرگان شما
همچنین مانند کتاب **الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ** حمیدی
روایت می کنند که رسول خدا فرمود: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ
مِنِّي يُؤْذِنِي مَنْ آذَاهَا** (فاطمه پاره گوشت من است،
اذیت می کند مرا هر کس او را اذیت کند).

شیعیان این دو حدیث را می گیرند، و صغری
و کبرای شکل اول قیاس برهانی قرار می دهند،

حوّلت وجهها إلى الحائط فسلمّا عليها فلم تردّ عليهما السّلام فتكلّم أبو بکر،
و پس از اعتذار از اینکه فدک را به فاطمه برنگردانده است فقالت: رأيتكما
إنّ حدثتكما حديثاً عن رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم تعرفانه و تفعلان
به؟! قالوا: نعم! فقالت: انشدكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة
من رضای و سخط فاطمة من سخطی فمن أحبّ فاطمة ابنتی فقد أحبّنی و
من أَرْضَى فاطمة فقد أَرْضَانِي و من أَسْخَطَ فاطمة فقد أَسْخَطَنِي؟! فقالوا: نعم
سمعناه من رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم قالت: فَإِنِّي أَشْهَدُ الله و
ملائكته: أنكما أسخطتُماني و ما أَرْضيتُماني و لئن لقيت النّبي لأشكونكما
إليه. و در این حدیث تصریح است بر آنکه أبو بکر و عمر هر دوی آنها فاطمه
را اذیت کردند، و فاطمه از آنها تبرّی جست و سلام آنها را جواب نفرمود.
یعنی آنها را از اسلام خارج دانست، چون جواب سلام هر مسلمان شرعاً
واجب است، و به آنها صریحاً گفت: شما مرا به غضب درآوردید و من
از شما راضی نیستم و اینک که از دار دنیا بروم، شکایت شما را به رسول خدا
خواهم کرد.

و می گویند:

أَبُو بَكْرٍ أَذَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ مَنْ أَذَى
فَاطِمَةَ أَذَى رَسُولِ اللَّهِ.

(أبو بکر، فاطمه را اذیت کرد، و هر کس فاطمه

را اذیت کند، رسول خدا را اذیت کرده است) و نتیجه

گرفته می شود که: أَبُو بَكْرٍ أَذَى رَسُولِ اللَّهِ (أبو بکر

رسول خدا را اذیت کرده است).

و چون در قرآن کریم وارد است: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا** (آیه ۵۷، از سوره ۳۳: احزاب).

«آنان که خدا و رسول خدا را اذیت کنند، خداوند آنها را در دنیا و در آخرت لعنت می کند، و برای آنان عذاب پست کننده و خواری آفرین مهیا می نماید.»

فعلی هذا مفاد آیه قرآن، کبرای قیاس دیگری می شود، که صغرای آن استنتاج شده بود:

أَبُو بَكْرٍ آذَى رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا مُهِينًا.

«أبو بکر رسول خدا را اذیت کرد، و هر کس رسول خدا را اذیت کند، خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت می فرستد، و عذاب پست و ذلت بار برای او آماده می سازد.»

بنابراین أبو بکر به نص صریح قرآن، مورد دورباش از رحمت، و مورد لعنت و نفرین خداوند است.

عامه با علم و وجدان، پیروی از خلفاء جور

می کند

در برابر این برهان، سنی ها چه می توانند

بگویند؟! چون برهان است. خطابه و شعر و مغالطه و حتی جدل هم نیست، و مقدمات آن از مسلّمات و یقینیّات است.

آیا می‌توانند بگویند: قرآن را که کبرای مسئله است، قبول نداریم! و یا صغرا را که در کتب مُعْظَم خود آنها همانند صحیحین آمده قبول نداریم؟ آنها فقط می‌گویند قرآن مسلّم است، و احادیث صحیحه مسلّم است، و این احادیث هم صحیح است، و لیکن این صغری چیدن، و کبری نهادن، و نتیجه گرفتن را ول کنید! این قیاس و منطق به درد شما می‌خورد، سلف صالح، همگی عادل بوده‌اند، و برای حفظ اسلام از آنها نباید خرده گرفت! اینست مَنطق مخالفان! اینست منطق ابن تیمیّه، که صریحاً می‌گویند، باید پا بر روی فهم گذارد، و عقل را مخدول و منکوب کرد، و کورکورانه از خلفای جور پیروی کرد.

خوب! ما هم می‌گوییم: کاری به کار آنها

نداریم، خوب و یا بد، برای

خودشان بوده‌اند، آمده‌اند و رفته‌اند، و هر کدام
نامه عملی جداگانه دارند، و خداوند به حساب آنها
رسیدگی خواهد نمود، به ما چه مربوط وقت خود را
و عمر خود را صرف کنیم، تا از پرونده شخصی که
در چهارده قرن در پیش می‌زیسته است پرده‌برداری
کنیم؟! ولی سخن در اینجاست، که اگر بنا بشود: ما
اعمال، و رفتار، و خطبه‌ها، و قوانین، و دستورات
آنها را سرمشق خود گرفته، و بدان عمل کنیم، و به
سنت آنها رفتار نماییم، باز هم می‌شود گفت: تحقیق
و تفحص لازم نیست؟ تجسس موجب اِتلاف عمر
است؟ یا نه، باید نه یک عمر بلکه عمرها صرف
شود، تا از روی یک لغزش تا چه رسد لغزش‌ها، و
خطاها، و خیانت‌ها، و جنایت‌های آنان پرده
برداشت، و صریحا اعلام کرد که: این پیشوایان
مقدس مآب قابل‌امامت و خلافت نیستند، و اُسُوَه و
الگوی عمل و اخلاق و عقائد مردم قرار نمی‌گیرند.
ابن تَیْمِیَّه، چون می‌بیند که این روایات
بسیاری که در کتب معتبره عامه همچون تفسیر
ثعلبی و تفسیر ابوالسُّعُود و غیرهما از آن صحابه
جلیل القدر: حذیفه بن یمان، و از سُفیان بن عُیَیْنَه

که پیشوائی او در حدیث و تفسیر و وثاقت او در نزد عامّه جای تردید نیست در شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ، آمده است، اگر بنا بشود مُهْرِ قبولی بخورد، پایه و اساس خلافت ابوبکر و عمر را می‌زند، زیرا در این روایات وارد است که آن مُنْكَرِ سَائِلٍ به پیامبر پرخاش نموده و گفت: این همه تکالیف که بما نمودی، بس نبود، تا آنکه زیر دو بازوی پسر عمویت را گرفتی! و بر ما امیر و سپهسالار کردی؟! این از جانب خودت بود، و یا از جانب خدا؟!!

این روایات صراحةً می‌رساند که مراد از مولی در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ سپهسالاری و امامت و خلافت و تدبیر امور عامّه است، و سُنّی‌ها ولایت را به این معنی، معنی نمی‌کنند، تا با وجود و تسلیم حدیث غدیر، از اعتراف به مفاد و معنای واقعی آن خودداری کنند. سُنّی‌ها می‌گویند، عمر و ابوبکر هم حدیث غدیر را شنیدند، و به علی بن ابی طالب تهنیت گفتند، و بَخٌّ سر دادند، و لیکن اگر معنای ولایت، امامت بود، خود آنها مخالفت نمی‌کردند، پس معنای مولی امام نیست. ناصر و پسر عمو و دوستدار و نظائر هاست.

أعيان علماء عامّه، آیه سأل سائل را درباره

منکر علی آورده‌اند

و لیکن در حدیث سأل سائل، حارث بن نعمان فهری، اعتراضش به رسول خدا بر اساس فهمیدن امامت و خلافت است، زیرا که خودش از مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ امامت فهمیده است. فلهذا ابن تیمیّه متعصب، بهر دری که بزند، باید این را انکار کند، و گرنه پایه‌های مذهبش شکست خورده و فرو خواهد ریخت.

و لله الحمد ریخته شده، و با بحث‌های علماء راستین، و پاسداران تشیع، دیگر برای مکتب و مذهب او و همکارانش، آبروئی نمانده است. ابن تیمیّه، به این حدیث چند اشکال می‌کند. اوّل آنکه: أصل این نسبت، کذب و افتراء است، و اتفاق علماء بر اینکه این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است، کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است، زیرا که یک نفر از علمائی که می‌فهمند چه می‌گویند، این حدیث را روایت نکرده است.

جواب: نسبت کذب به این حدیث، کذب محض و افتراء است، و اینکه یک نفر از علمائی که سخن خود را می‌فهمند، روایت نکرده است،

کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است.

آیا امثال أَبُو عُبَيْدَةَ هَرَوِيٍّ، ثَعْلَبِيٍّ، أَبُو بَكْرٍ
نَقَّاشٍ، سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَزْوِينِيٍّ، قُرْطُبِيٍّ، حَاكِمِ
حَسَنِيٍّ، سَمَهُودِيٍّ، ابْنُ صَبَّاحٍ مَالِكِيٍّ، تا برسد
نصاب به سی نفر از بزرگان و اعلام عامه که این
حدیث را در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ خود
آورده‌اند، آن قدر نفهم و بی مقدار هستند که کلام
خود را نمی‌فهمند، و ایراد این حدیث را در کتب
خود از باب نقل هذیان و پریشان‌گوئی
آورده‌اند؟! و یا از باب رمان‌سرائی، و
افسانه‌سازی!؟

در جائیکه خود ابن تیمیّه، این اعلام را ارباب
عِلْم و حدیث می‌شناسد، نسبت جهل و نفهمی
به آنها دادن، نسبت جهل و نادانی به خود دادن
است. اِمضاء و اعتراف بر حسد و کینه و بغض
است.

ابن تیمیّه در معنای اَبْطَح، اِعمال غرض کرده

است

اِشْکال دوم آنکه: در روایت است که چون
حدیث، شایع شد و در شهرها رسید، حرث بن نعمان
سوار ناقه خود شد، و به اَبْطَح آمد، و درحالی که
رسول خدا در اَبْطَح بود، پیاده شد، و به نزد او آمده،
و سخنان خود را گفت. درحالی که اَبْطَح در مکه

است نه در مدینه، و رسول خدا بعد از واقعه غدیر
که به اجماع شیعه و سنی

در روز هجدهم شهر ذوالحجّه بوده است، تا وقت رحلت آن حضرت که پس از ماه محرّم و صفر بوده است، دیگر به مکه مراجعت نمودند.

أَبْطَح، اختصاص به مکه ندارد

جواب: این مسکین جاهل بوده، و یا تجاهل نموده است که: أَبْطَح، علم برای موضع خاصی در مکه نیست، بلکه أَبْطَحُ و بَطْحَاءُ اسم جنس است برای هر جای وسیعی که به واسطه آمدن سیل، و یا وزش باد، در آنجا شن‌های ریز که در زبان فارسی به آن ماسه‌بادی گویند جمع شود، و آن زمین به واسطه نداشتن خاک قابل زراعت نیست. و نظیر این زمین هم در مکه هست، و هم در مدینه، و هم در عراق، و در بسیاری از نقاط دیگر که وزش باد آن شن‌های خرد و نرم را در زمین می‌گسترده، و یا پس از فرو نشستن سیل که تمام وادی را فرا گرفته است، آن ماسه‌ها ته‌نشین می‌شود، و زمین را به صورت رمل و ماسه بسیار خرد و روان در می‌آورد.

در «تاج العروس» گوید: و بَطْحُ بِرِ وَزْنِ كِتْفٍ، رَمْلٌ اسْتِ دَرِ بَطْحَاءِ. و جوهری و غیره ذکر کرده‌اند که: (بَطِيحَه و بَطْحَاء و أَبْطَح) عبارت است از مسیل وسیعی که در آن ریگ‌های ریز باشد، و از جمله أَبْطَحْها، أَبْطَح مکه است که در حدیث وارد است:

رسول خدا در أَبْطَحِ نماز گزاردند. مراد أَبْطَحِ مکه است یعنی مسیل وادی مکه. و از أبوحنیفه وارد است که: در أَبْطَحِ هیچ چیز نمی‌روید و آن عبارت از بطن سیل گاه است، و از نَضْرُ وارد است که: بَطْحَاءِ بطن زمین پست و وادی است که به واسطهٔ جریان سیل، خاک نرم و شن ریز در آنجا جمع می‌شود، و گفته می‌شود که ما در أَبْطَحِ وادی آمدیم، و در آنجا خوابیدیم، و یا در بَطْحَاءِ وادی آمدیم، یعنی در روی شن‌های نرم و خاک‌های ریز و سهل و رقیق.

تا آنکه گوید: بَطْحَاءِ مکه و أَبْطَحِ مکه، معروف است، به واسطهٔ گسترده شدن و اتساع آن. و زمین منی از جزو أَبْطَحِ است. و قُرَیْشِ بَطْحَاءِ آنانند که در أَبْطَحِ مکه و بَطْحَاءِ مکه زیست می‌کنند، و قُرَیْشِ ظَوَاهِرِ آنانند که در حَوَالِیِ مکه منزل دارند.

و در «تهذیب اللغة» از ابن اعرابی نقل است که قُرَیْشِ بَطْحَاءِ در داخل شِعْبِ، بین دو أَخْشَبِ مکه زندگی می‌کنند و قُرَیْشِ ظَوَاهِرِ در خارج شِعْبِ منزل دارند. و

بزرگوارترین این دو دسته همان قریش بطاح هستند. و مراد از دو أَخْشَبِ مَكَّةَ، دو کوه أَبُوقُبَيْسِ، و کوه مقابل آن است.

و در عبارت أرباب أنساب چنین آمده است که: قُرَيْشِ أَبَاطِحِ و قُرَيْشِ بَطَاحِ، چکیده و جوهره و حقیقتِ خالص قریش هستند که در بَطْحَاءِ مَكَّةَ زیست می‌کنند، و در آن محلّ منزل گرفته و فرود آمده‌اند و در مقابل آنها قُرَيْشِ ظَوَاهِرُهُ آنانند که در بَطْحَاءِ، اتّساع محلّ و زندگی برای ایشان نبوده، و به ناچار در خارج از بَطْحَاءِ زیست کرده‌اند.^۱

بیان اهل لغت در أَبَطِحِ که هر مکان مسیل

گسترده باشن و رَمْلِ است

و در «لسان العرب» گوید: بَطْحَاءِ مسیلی است که در آن خرده‌های شن است.

و ابن سبیده گفته است: بَطْحَاءِ وادی، خاک نرمی است که سیل بدانجا کشانده است. و جمع آن، بَطْحَاوَاتِ و بَطَاحِ است و گفته می‌شود: بَطَاحِ و بُطْحُ، همچنانکه گفته می‌شود: أَعْوَامِ و عَوْمِ. و اگر عریض و وسیع باشد آنرا أَبَطِحِ گویند و جمع آن أَبَاطِحِ است.

^۱ «تاج العرّوس»، زبیدی، ج ۲، ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵.

و در حدیث عُمَر است که إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ بَطَّحَ

الْمَسْجِدَ یعنی اولین کسی است که گفت: زمین مسجد

مدینه را از شن نرم وادی مبارکِ پوشانید! و مراد از

وادی مبارکِ وادی عقیق است که رسول خدا در آنجا

خوابیده‌اند.

و ابن شُمَیْل گفته است: بَطْحَاءِ وَادِي، و أَبْطَحِ

وَادِي، شن‌های خرد و نرمی است که در بطن

مسیل آن موجود است.

و پس از آنکه بسیاری از آنچه را که از «تاج

العروس» آوردیم، آورده است، گوید: و بَطِيحَةَ

زمینی است ما بین واسِطُ و بَصْرَةَ، و آن آب زرد

رنگ و متغیّر اللّونی است که از بسیاری و

گسترش، اطراف آن دیده نمی‌شود. و آن محلّ

فرو رفتن آب دجله و فرات است. و همچنین

آبهای فرو رفته‌ای که ما بین بصره و أهواز است،

آنها را نیز بطیحه گویند. و زمین طَفّ، در ساحل

بَطِيحَةَ است، که تمام آنرا بَطَائِحِ گویند.^۱

و در «مصباح المنیر» گوید: وَالْبَطِيحَةُ وَالْأَبْطَحُ

^۱ «لسان العرب»، ابن منظور، ج ۲، ص ۴۱۲ تا ص ۴۱۴.

كُلُّ مَكَانٍ مُتَّسِعٍ: هر مکان وسیعی را بطیحة و أَبْطَح

گویند. و أَبْطَح در مکه مراد مَحْصَب است.^۱

و در «صحاح اللّغة» گوید: بَطَحَهُ أَي أَلْقَاهُ عَلَيَّ

وَجْهِهِ فَانْبَطَحَ: یعنی او را برو در افکند، و او بروی

چهره‌اش در روی زمین پخش شد. و أَبْطَح مسیل

واسعی است که در آن شن‌های نرم و ریگ‌های ریز

باشد و جمع آن أَبَاطِحُ و بِطَاحُ باشد.^۲ و در «نهایة» گوید:

و در حدیث عمر آمده است که: إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ بَطَّحَ

الْمَسْجِدَ، تا آنکه گوید: و در حدیث صدّاق آمده است:

لَوْ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ مِنْ بَطْحَانَ مَا زِدْتُمْ. و بَطْحَانَ با فتح باء

اسم وادی مدینه است و بَطْحَانِيُون منسوب به بَطْحَانَ

هستند، و اکثر مردم بَاءِ بَطْحَانَ را ضمه می‌دهند، و

شاید آن صحیح‌تر باشد.^۳

و در «أقرب الموارد» گوید: بَطَّحَ الْمَسْجِدَ یعنی

شن ریزه‌ها در آن ریخت و پهن کرد. در حدیث آمده

^۱ «المصباح المنیر»، شهاب الدین فیومی، ماده بَطَّحَ.

^۲ «صحاح اللّغة»، أبو الوفاء هورینی، ج ۱، ص ۱۷۰.

^۳ «النهایة فی غریب الحدیث و الأثر»، ابن اثیر جزری، ج ۱، ص ۱۳۴ و ص

است: فَأَهَابَ النَّاسَ إِلَى بَطْحِهِ، یعنی مردم را به گستردن آن شن‌ها و ادار کرد و به تسویه و هموار نمودن آنها زَجْر و أَمْر نمود. و تَبَطَّحَ السَّيْلُ یعنی در بطحاء گسترش یافت، و سیل عریضی دامن وادی را گرفت و بَطِيحَةَ مَسِيلِي است که در آن شن‌های خرد است، و جمع آن بَطَائِحَ آید، و نیز محلّ فرو رفتن آب دجله و فرات را بَطِيحَةَ و بَطَائِحَ نامند. و بَطْحَاءٍ نیز همان مفهوم بَطِيحَةَ را دارد و جمع آن بَطَائِحَ و بَطْحَاوَاتِ آید، و أَبْطَحَ مثل بَطِيحَةَ و بطحاء است و جمع آن أَبْطَحَ است.^۱

و در «معجم البلدان» گوید: البَطْحَاءُ در لغت مسیلی است که در آن شن‌های خُرْد باشد، و جمع آن أَبْطَحَ است. تا آنکه گوید: أبو الحسن محمد بن علی بن نصر کاتب می‌گفت: من یکی از زنان مُغَنِّيَه که عود می‌نواخت، شنیدم که: در ابیات

^۱ «أقرب الموارد فی فُصْح العَرَبِي و الشَّوَارِد»، سعید خورتونی شرتونی، ج ۲، ص ۴۷.

طریح بن إسمعیل ثَقَفی که دربارهٔ ولید بن یزید بن عبد الملک سروده بود، و خود نیز از دائی‌های او بود، تَعْنی می‌نمود، بدین بیت:

«تو پسر آن بَطْحَاءِِ واسع و گسترده هستی! و زمین‌های پست منخفص، و سایر نواحی و راهها به تو دست نیافته است» یعنی تو از بَطْحَاءِِ هستی که معروف و مشهوری! و از میان زمین منخفص و نواحی دیگر نیستی، تا نَسَبَتُ مخفی باشد، و ریشه و اصلت پنهان شود.

بعضی از حضار مجلس گفتند: مراد از بَطْحَاءِِ در این بیت، غیر از بَطْحَاءِِ مَكَّه نیست، چگونه آنرا به صیغۀ جمع آورده و بَطْحَاءِِ گفته است.

یکنفر علوی بَطْحَاوی به هیجان آمد و گفت: مراد از بَطْحَاءِِِ دیگر، بَطْحَاءِِِ مدینه است و آن بَطْحَاءِِِ از بَطْحَاءِِِ مَكَّه، بزرگتر و واسعتر است، و جدّ من از آنجاست. و این شعر را برای آن خواند:

«و بَطْحَاءِِِ مدینه منزل من است، پس ای چه نیکو و خوش منزلی است آن منزل.»

آن بعضی از حضار گفت: بنابراین مجموعاً بَطْحَاءِِِ مَكَّه و بَطْحَاءِِِ مدینه، دو بَطْحَاءِِِ می‌شوند،

معنای صیغه جمع چیست؟!

جواب می‌گوئیم: عرب در کلام توسّع قائل
است، و بالأخصّ در شعر، چه بسیار از مواضع
تثنيه را به صیغه جمع می‌آورد. و بعضی از مردم
گفته‌اند: أقلّ أعداد جمع دو است، نه سه.

تا آنکه گوید: تمام این تأویلات، تکلف و
دردسر است، زیرا وقتی که

به إجماع أهل لغت، بَطْحَاء عبارت است از هر زمینی که دارای شن و خرده ریگ باشد، پس هر قطعه‌ای از آن زمین را بَطْحَاء گویند. و قریش را در صدر جاهلیت، بدو دسته: قریش بَطْحَاء و قریش ظواهر می‌نامیدند در حالیکه یکنفر از آنها در مدینه نبود.^۱

و در «مَرَاصِدِ الْإِطْلَاعِ» گوید: اصل بَطْحَاء، مسیل وسیعی است که در آن خرده‌های ریگ باشد، و گفتار عمر: ابْطَحُوا الْمَسْجِدَ یعنی سنگ‌های ریز در آن بریزید! و آن موضعی است بخصوصه در نزدیکی ذی قار. و بطحاء مکه گسترده و ممدود است. و بَطْحَاءِ ذِي الْحُلَيْفَةِ و بَطْحَاءِ ابْنِ أَزْهَرَ، در نزدیکی مدینه واقعند، و در آن مسجدی برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موجود است.

و بَطْحَاءِ أَيْضاً شَهْرِيٌّ است در مغرب نزدیک تلمسان، که بین آن دو شهر سه روز و یا چهار روز راه فاصله است.^۲

و در کتاب «الْبُلْدَانِ» گوید: از شهر واسط تا

^۱ «معجم البلدان»، یاقوت حموی، طبع سنة ۱۳۲۴ هجری قمری، ج ۲، ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.

^۲ «مَرَاصِدِ الْإِطْلَاعِ»، ابن عبد الحق بغدادی، ج ۱، ص ۲۰۴.

شهر بَصْرَه از بَطَّاح است، زیرا در آنجا چند آب با هم جمع می‌شوند، و پس از آن در بطائح در دَجَلَه در آن قسمت‌هایی که هیچ نمی‌روید می‌رود، و سپس به سوی بصره بر می‌گردد و در شط نهر ابن عمر می‌ریزد.^۱

و علاوه بر إجماع اهل لغت که أَبْطَح، عَلم خاصّ برای مکه نیست، بلکه اسم جنس است، و بر أَبْطَحِ مدینه که ذی حُلَيْفَه است، نیز گفته می‌شود، شواهد بسیاری از اشعار بلغا و فصحای عرب، و همچنین در عبارات أحادیث وارد است که بر این معنی دلالت دارد، از جمله ابیاتی است که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام منسوب است که در آنها وَكَيْدٌ بِنُ مَغِيرَه را مخاطب می‌سازند:

- ۱ - و لید مرا به أمر مهم و بزرگی تهدید می‌کند، من به او گفتم: من پسر ابو طالب هستم.
- ۲ - من پسر آن کسی هستم که به انتساب دو أَبْطَح تعظیم و تشریف شده است، و از نیاکان

^۱ کتاب «البلدان»، یعقوبی ص ۸۴.

من: غَالِبٌ، به بیت الله الحرام نیز انتساب دارد، و به همین جهت، معظم و مکرم است.

و مَبْدِيٌّ در شرح این آیات گوید: مراد از دو

أَبْطَحَ در گفتار آنحضرت، أَبْطَحَ مَكَّةَ و أَبْطَحَ مَدِينَةَ

است.^۱

و بُخَارِيٌّ و مُسْلِمٌ، از عبدالله بن عُمَرَ روایت

کرده‌اند که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِدِي الْحُلَيْفَةِ

فَصَلَّى بِهَا.^۲

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در بَطْحَاءِ که

در ذُو الْحُلَيْفَةِ بود، شتر خود را خوابانید و در آنجا

نماز گزارد.» و معلوم است که ذُو الْحُلَيْفَةِ در

نزدیکی مدینه است.

و نیز در حدیث غدیر، از طریق حُذَيْفَةَ بْنِ

أَسِيدٍ، و عامر بن لَيْلَى آمده است که: چون رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سَلَّمَ از حِجَّةِ الْوَدَاعِ

مراجعت می‌کرد و غیر از آن حجّی از مدینه به

جای نیاورده بود آمد تا به جُحْفَه رسید و در

بَطْحَاءِ نَهَى فرمود که در زیر آن درختان نزدیک

بهم کسی منزل نکند و در آنجا به خطبه

^۱ «شرح دیوان مَبْدِيٌّ».

^۲ «صحیح بخاری»، ج ۱، ص ۱۸۱، و «صحیح مسلم»، ج ۱، ص ۳۸۲.

برخاست.^۱

و سید حمیری در قصیده عینیّه خود که
وصف حوض کوثر امیرالمؤمنین را در روز
قیامت می کند از جمله می گوید:

«ته حوض کوثر از مشک مفروش است، و در
جوانب آن درخت‌های دلفریب و زیبا و با
میوه‌های رسیده در اهتزاز است»^۲.

و ابن صیفی شهاب الدین شاعر معروف به
حیص و بیص در مرثیه

^۱ «سنن ترمذی»، ج ۲، ص ۲۹۸، از سلمة بن کهیل از ابوطفیل، از حذیفه أبو سریحه.

^۲ قصیده سید حمیری را ما مفصلاً در ج ۹، از «معادشناسی»، از همین دوره علوم و معارف اسلام، در مجلس ۶۶ آورده‌ایم و بحول الله و قوتّه بحث کافی در پیرامون آن نموده‌ایم.

أهل بیت علیهم السّلام، از زبان حال آنان
در حالی که دشمنان و قاتلان خود را مخاطب قرار
داده‌اند، می‌گوید:

۱ - ما مُلک و حکومت یافتیم، و عفو و
إغماض، سَجِيَّة و خوی و عادت ما بود، امّا چون
شما ریاست و حکومت یافتید، زمین أَبْطَح از
خون جاری شد!

۲ - و شما کشتن اَسیران را حلال شمردید، و
چه زمان‌های درازی گذشت که عادت ما چنین
بود که با اسیران به عفو و إغماض، و گذشت و
چشم‌پوشی از جنایات رفتار می‌کردیم!

۳ - و برای شما همین تفاوت بین ما و شما
کفایت می‌کند زیرا که از کوزه برون همان تراود
که در اوست.

و معلوم است که حضرت سید الشهداء علیه
السّلام را در کربلا کشته‌اند و مراد از أَبْطَح، أَبْطَح
عِراق و زمین‌های رَمَلی است که از کوفه تا بصره
إدامه دارد.

و اگر کسی بگوید: حُسَین بن علی بن حسن
بن حسن بن حسن بن علی بن اَبی طالب در مکه

کشته شد؛

جواب آنست که او در أَبْطَح مکه کشته نشد
چون أَبْطَح مکه در مشرق مکه است که او را وادی
مُحَصَّب گویند و قریب به مَنی است. بلکه او را با
جمیع خاندان او و همراهان او، در وادی فَخ، هَادِی
عَبَّاسِیَّ (نواده منصور دوانیقی) از دم تیغ گذرانید،
فلهذا او را شهید فخ گویند.

و وادی فَخ بین تَنعیم و مکه، در یکفرسخی
شمالی مکه واقع است.

همچنانکه حضرت سیدالشهدا، حسین بن
علی بن ابیطالب را شهید طَفَّ نامند.

از همۀ اینها گذشته، آنچه حَلَبی در سیره خود،
و شیخ محمد صدرالعالم در «معارج العلی» و سبط ابن
جوزی در «تذکره» آورده‌اند، لفظ أَبْطَح نیامده است
بلکه چنین آورده‌اند که سائل در مسجد به نزد رسول
خدا آمد. و مراد مسجد مدینه است. و حَلَبی تصریح
نموده است که در مدینه بوده است و علیهذا إِنَّ
الإشکالَ یَرْتَفِعُ بِحَدَا فِیرِه.

إشکال سوّم: سوره معارج: **سَأَلَ سَائِلٌ**

بِعَذَابٍ وَاقِعٍ از سوره‌های مکی است، که قبل از
هجرت با اتفاق اهل علم در مکه نازل شده است. و
بنابراین قبل از واقعه غدیر خمّ به مدّت ده سال، و یا

بیشتر نازل شده است. چگونه امکان دارد بعد از آن

واقعه نازل شده باشد؟!

جواب از چند جهت است: اوّل آنکه اگر یکایک از آیات این سوره باتّفاق همه علماء مکی باشد، باید روایت را حمل نمود که تکرار نزول شده است، و یا آنکه به مناسبت واقعه جبرائیل، و یا خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را مکرراً تلاوت نموده‌اند.

و آیاتی که بر پیامبر اکرم دو بار نازل شده است، بسیار است، که به جهتی از جهات مهم، چون تذکیر و موعظه، و اهتمام به مفاد و موقعیت آیه، و یا اقتضاء نمودن در دو مورد، دو بار نازل شده است.

تقریباً اتّفاق علماء شیعه و سنی است که سوره فاتحه الکتاب دو مرتبه نازل شده است، یک مرتبه در مکه در هنگامیکه نماز واجب شد، و یک مرتبه در مدینه، در هنگامیکه قبله، از بیت المقدس به بیت الحرام تحویل یافت، و به همین

جهت که دو بار نازل شده است آن را السُّورَةُ

الْمَثَانِي خوانند.^۱ و همانند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که در

ابتدای هر سوره آمده است، و به إجماع امت، جزء هر

سوره است و همچنین آیات دیگری همانند ابتدای سوره

روم،^۲ و آیه استغفار: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ**

يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ^۳ و آیه **أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ**

زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ^۴ و آیه **أ**

لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ^۵ و غیرها که علماء از خاصه و

عامه در تفاسیر این آیات، تصریح به تکرر نزول آنها

نموده‌اند، و سیوطی در «إتقان» باب یازدهم را

اختصاص به آیات مکرر داده است.

دوم آنکه اتفاق علماء همگی برمی‌گردد به

^۱ «إتقان» سیوطی، قدیمی‌ترین طبع، در مطبعة موسویه در مصر، سنه ۱۲۷۸ هجری قمری ج ۱ ص ۴۴ باب ۱۱ گفته است که: ذَكَرَ قَوْمٌ مِنْهُ الْفَاتِحَةَ.

^۲ همین کتاب؛ از ابن الحصار نقل کرده است که آخرهای سوره نحل، و اول سوره روم، مکرراً نازل شده است.

^۳ همین کتاب: از زرکشی در «برهان» نقل کرده است. و این آیه، آیه ۱۱۳ از سوره ۹: توبه است: و چنین حقی برای پیغمبر و برای مؤمنین نیست که برای مشرکین، طلب آمرزش کنند.

^۴ همین کتاب، از زرکشی در «برهان» نقل کرده است، و این آیه، آیه ۱۱۴ از سوره ۱۱: هود است: «و نماز را به پای دارد در دو جانب از روز، و مقداری از شب، بدرستی که نیکوئی‌ها، زشتی‌ها را می‌زداید، و محو و نابود می‌سازد».

^۵ آیه ۳۶، از سوره ۳۹: زمر: «آیا خداوند کفایت کننده بنده‌اش نیست».

آنچه در بعضی از روایات از ابن عباس و عبدالله بن زبیر آمده است که: سوره معارج مکی است، و آنها خبر واحد است و اتّفاقی که مستند به خبر واحد باشد در حکم اعتبار خبر واحد است. و همین روایتی که از ثعلبی از سفیان بن عیینه در شأن نزول آیه سأل سائل در وقعه غدیر و نیز از غیر ثعلبی، از غیر سفیان، نقل شده است، آنها نیز اخبار آحاد هستند، و در این صورت به کدام مَرَجِّحی می‌توان گفت: آنها بر اینها ترجیح دارند؟!!

ممکن است آیات اول سوره معارج، مدنیّه

باشد

سوم آنکه: بنا بر تسلیم که سوره معارج، مکی باشد، ولی به کدام دلیل این آیات اول آن مکی است. زیرا چه بسیار از آیاتی که در مدینه نازل شده است، و به دستور رسول الله، آنها را در سور مکیّه قرار داده‌اند، و چه بسیار از آیاتی که در

مگه نازل شده است، و آنها را در سور مدنیّه قرار داده‌اند.

اینها همه به تعیین رسول خدا بوده، و حتی جای آن آیات را که بین فلان آیه، و فلان آیه باشد، نیز رسول خدا معین فرموده‌اند.

سُیوطی در «إتقان» در فصل أوّل گوید: بیهقی در «دلایل» گفته است: در بعضی از سوره‌هایی که در مگه نازل شده است، آیاتی است که در مدینه نازل شده، و سپس به آنها مُلْحَق شده است. و همچنین ابن الحصار گفته است که: در هر یک از دو نوع: سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی، آیات استثنائی است که در غیر محلّ نزول یعنی مکی‌ها در مدینه و مدنی‌ها در مگه نازل شده است.

و سپس گفته است: بعضی از مردم آیات استثنائی را از روی اجتهاد خود معین می‌کنند، و به نقل توجّه ندارند. و ابن حجر عسقلانی در «شرح صحیح بخاری» گفته است: بعضی از پیشوایان اهل علم فقط به بیان آیاتی که در مدینه نازل شده، و راجع به سوره‌های مکیّه بوده است، اعتنا داشته‌اند. و أمّا عکس آن را که نزول سوره‌ای در مگه باشد، و تأخّر بعضی از آیات را در مدینه، من ندیده‌ام، مگر نادری از آن را.

سُیوطی پس از این نقل می‌گوید: و اینک من

وارد می‌شوم در بیان هر یک از دو نوع یعنی بیان آیات مدنیّه در سور مکیّه و آیات مکیّه در سُورَ مدنیّه و به نحو استیعاب بیان می‌کنم بر حسب مقدار وقوف خودم^۱.

فعلی‌هذا می‌گوئیم: سوره معارج با آنکه اگر مکی باشد، اَمَّا آیاتِ أوَّلِ آن سوره، مدنی است. و اگر کسی بگوید: قدر متیقّن از اینکه سوره‌ای مکیّه و یا مدنیّه باشد، آن است که: ابتدای آن مکیّ و یا مدنیّ باشد، و یا آیه‌ای که از آن نام آن سوره گرفته شده است، مکی و یا مدنی باشد.

جواب آن است که: این ترتیبی که فعلاً قرآن بر آن است، بر حسب توقیف و قرار داد است، نه بر حسب نزول آیات. و چه بُعدی دارد که این آیاتٌ أخیراً نازل

^۱ «إتقان» سیوطی، طبع سنه ۱۲۷۸ هجری قمری، ج ۱، ص ۱۷ و ص ۱۸.

شده باشد، و سپس بنابر توقیف، بر آیات نازل شده قبل از آن قرار گرفته، و نام سوره نیز از آن گرفته شده باشد، و اگر چه ما مصلحت و حکمت این قرارداد توقیفی را ندانیم، همچنان که در اکثر موارد ترتیب در قرآن کریم چنین علمی را نداریم.

إشکال چهارم: آیه شریفه: **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ در سوره انفال است، و به اتفاق اهل تفسیر، بعد از واقعه جنگ بدر نازل شده است، و سال هائی قبل از واقعه غدیر بوده است. و اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه: آن آیه به سبب گفتار مشرکین مانند ابو جهل و أمثال او به پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از هجرت بوده است. و این آیه به جهت تذکر دادن خدا رسولش را به گفتارهای سابق آنهاست. یعنی به یادآور گفتارشان را که چنین و چنان می گفتند: **كَقَوْلِهِ تَعَالَى **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ،^۱ وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ^۲** و نحوها. یعنی «به یادآور زمانی را که خداوند به فرشتگان گفت.. و به یادآور زمانی را که از نزد اهل خودت چاشتگاهان****

^۱ آیه ۳۰، از سوره ۲: بقره.

^۲ آیه ۱۲۱، از سوره ۳: آل عمران.

کوچک کردی!»

و از این تذکار استفاده می‌شود که زمان گفتار
مشرکان قبل از نزول این آیه **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ** بوده
است.

جواب: ابن تیمیّه مسکین^۱ پنداشته است، و یا
خود را به پندار زده است که

این روایات بیان این را می‌کند که حَارِثُ بْنُ
نُعْمَانَ و یا جَابِرُ بْنُ نَضْرِبْنَ حَارِثُ که چنین دعائی را
کرده، و نزول سنگ باران را از آسمان و یا عذابِ أَلِيمِ
را خواسته‌اند، نزول آیه **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ** در همان روز
بوده است. و ما در هیچیک از این روایات چنین

^۱ ابن حَجَر در کتاب خود به نام: الْفَتَاوَى الْحَدِيثَةَ ص ۸۶، گوید: ابن تیمیّه،
عَبْدِي است که خداوند او را گمراه و کور و کر و ذلیل و بی‌مقدار و پست
نموده است، و بدین مطلب بزرگانِ أَهْلِ عِلْمِ که فسادِ حَالَاتِ او را بیان
کرده‌اند، تصریح کرده‌اند، و به دروغ بودنِ أَقْوَالِ او تنصیص نموده‌اند، و هر
کس بخواهد بدین مطلب اطلاع یابد، به مطالعه کلامِ إِمَامِ مَجْتَهِدِي که همه
اتِّفَاقِ بر امامت او و جلال او و بلوغ او به درجهٔ اجتهاد دارند - أَبُو الْحَسَنِ
السَّبْکِيِّ و پسرش: تَاجُ و شیخِ إِمَامِ: عَزَبْنَ جَمَاعَةَ و أَهْلَ عَصْرِ أَنهَآ و غیر از
آنہا از شافعیّه و مالکیّه و حنفیّه - بپردازد. ابن تیمیّه اعتراضات خود را
منحصر در متأخرین از صوفیّه نکرده است بلکه بر مثل عمر بن خطّاب و
علی بن ابی طالب اعتراض دارد، و حاصل مطلب آنکه برای گفتار او وزن و
قیمتی نیست بلکه او سخن خود را در هر تپّه و گودال و کوه و درّه می‌اندازد
و بهر جا می‌اندازد و اعتقاد علماء اسلام دربارهٔ او آنست که او مردی ضالّ
و مضلّ و أَهْلَ غُلُوٍّ و تندروی بوده است، خدا با او به عدلش رفتار کند، و
ما را از طریق او و عقیدهٔ او و فعل او در پناه خودش پناه دهد.

مطلبی را پیدا نمی‌کنیم.

فرض کن که این آیات بعد از جنگ بدر، نازل شده باشد و راجع به قضایای مشرکین قبل از هجرت هم باشد، چه اشکال دارد که: این مرد منکر ولایت، آن را در آن روزی که به نزد رسول الله آمده است، در قالب دعا ریخته، و خود، عین آن عبارات و آیه نازل شده را از خداوند خواسته باشد؟

مگر دعا کردن طبق آیه نازل شده‌ای، و یا طبق دعای واردشده در قرآن کریم، از نقطه نظر تکوین و امکان تنطّق به آن، منع طبیعی دارد؟ و علی‌هذا این مرد منکر ولایت، کفر خود را به این کلمات اظهار کرده است، همچنان که مشرکین قبل از هجرت در مکه به همین کلمات إلحاد و کفر خود را اظهار نموده‌اند.

از همه اینها گذشته، چه اشکال دارد که: این آیه که در سوره انفال است، و قبل از سوره مائده که در آخر عمر رسول خدا، به چند سال نازل شده است^۱ در وقت تألیف قرآن در زمرة آیات نازله قبل از آن قرار داده شده باشد. همچنان که آیات ربا^۲ و آیه **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى**

^۱ یعنی سوره مائده در زمان آخر عمر رسول خدا، و سوره انفال، چندین سال قبل از آن نازل شده است.

^۲ آیات ۲۷۵ تا ۲۷۸: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ

الله^۱ که آخرین آیات نازل شده بر پیغمبر است، در سوره بقره قرار داده شده است، و سوره بقره در اوائل هجرت آمده است، و تا زمان آخر عمر پیامبر چندین سال فاصله دارد.

آیه: و إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ نَمِي تَوَانْد كُفْتَارِ يَك

بت پرست باشد

از این هم بگذریم، این گفتار او که: **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ** تذکار و حکایت کلام مشرکان قبل از هجرت است، کلامی بدون دلیل است، و بیانی بدون حجّت است، اگر دلیل و حجّت بر خلاف آن نباشد. زیرا که

الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ تَا وَ ذَرُّوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرَّبِّ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ .
آیه ۲۸۱، از سوره ۲: بقره.

شخص عارف به اسلوب کلام، شک و تردیدی ندارد که این گفتار:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، گفتار يك مرد

مشرک و بت پرستی که خدا را مسخره می کند و به حق

لبخند می زند نیست. زیرا که می گوید: اللَّهُمَّ بار

پروردگار من، إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ اگر این

أمر حق است، از ناحیه تو! و در این عبارت که إسم

اشاره آورده است، و سپس با ضمیر منفصل تأکید

نموده است، و پس از آن الحق را با ألف و لام ذکر

کرده، و باز ضمیر خطاب مِنْ عِنْدِكَ آورده است، به

هیچوجه گفتار شخص مشرک نیست، بلکه کلام کسی

است که به مقام ربوبیت اذعان دارد، و در گفتار کسی

که مطلبی آورده و می گوید: آن مطلب حق است، و

بس، و منسوب به خداست و بس، توقّف و شك دارد،

و نمی تواند آن را تحمّل کند، و از آن بیزار بوده، و دعای

مرگ و نابودی برای خود می کند، و از زندگی ملول و

گریزان است.

إشکال پنجم: کفار قریش چون از خداوند

عذاب خواستند، با گفتار خود که: **وَ إِذْ قَالُوا
اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ
عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.**
(آیه ۳۲ از سوره ۸: انفال)

بلافاصله در آیه بعد خداوند فرمود: (آیه ۳۳

از همین سوره)

**وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ
اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.**

«خداوند چنین نیست که ایشان را عذاب

کند، در وقتی که تو (محمد) در میان ایشان

هستی! و چنین نیست که خداوند عذاب کننده

آنها باشد، درحالی که آنها از خداوند طلب

آمرزش می کنند».

و همگی متفقند بر آنکه: چون اهل مکه

عذاب خواستند، عذاب بر ایشان نیامد و سنگ از

آسمان بر آنها نبارید. و اگر در قضیه حرث بن

نُعمان فهری، آیه ای بود، و عذابی نازل شده بود،

هر آینه همانند آیه اصحاب فیل بود که دواعی

برای نقل آن بسیار بود. پس چرا در کتاب های

سیر و تفسیر و تاریخ و نحوها همگی آن را نقل

نکرده اند، و همانند اصحاب فیل یک قضیه

مشهور و معروفی نشد.

جواب: خوب بود، ایشان آیه بعدش را نیز

ذکر می کردند، تا پاسخشان از آن

آیه معلوم شود، و آن آیه این است:

وَمَا لَهُمْ آلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ
الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (آیه ۳۴)

«و به چه علت خداوند آنها را عذاب نکند، در حالی که آنها موالی و سرپرست‌های مسجد الحرام را از ورود به آن منع می‌کنند، و خودشان اولیاء و سرپرستان مسجد الحرام نیستند. اولیاء و صاحب اختیاران در امور مسجد الحرام نیستند مگر مردمان با تقوی، ولیکن اکثر آنها نمی‌دانند.»

در صورت تداوم مخالفت، بر قوم پیغمبر نیز

مانند اقوام قبل عذاب می‌شد

توضیح این مطلب آن است که این طور نیست که خداوند به هر صورت، و به هر کیفیت و در هر شرائطی عذاب را از مردم مکه و یا مدینه، با آنکه پیامبر در میان آنها بوده است، برداشته باشد. بلکه عذابِ عمومی را برداشته است در وقتی رسول الله در میان ایشان است، و هنوز خارج نشده، و یا او را إخراج نکرده‌اند، و در این صورت از برکات، و آثار نفس نفیس او رفع عذاب است، و یا در وقتی که در میان آنها جمعی از مؤمنان باشند که به برکت توجّه و استغفار آنها خداوند عذاب را برمی‌دارد.

و لیکن هنگامی که آنها پیغمبر را از مکه
إخراج کردند، و چند سالی نیز طول کشید، تا
مؤمنان باقیمانده در مکه کم کم به مدینه هجرت
کردند، و مکه از مستغفرین خالی شد، پروردگار
إذن فتح مکه را با شمشیر به پیغمبرش داد. و این
غزوات و جنگ‌های خونین رسول الله همگی
عذاب و نعمت و نکبت و ذلّتی بود که بر مشرکان
می‌رسید.

و بلکه در صورت تمادی بر جهالت و
ضلالت و إعراض از آیات خدا و پذیرش رسول
خدا، تهدید و وعید همان صاعقه قوم عاد و
ثمود، به آنها داده شد، که عیناً به مثابه قوم عاد که
پیغمبرشان حضرت هُود را تکذیب کردند و به
مثابه قوم ثمود که پیغمبرشان حضرت صالح را
تکذیب کردند، صاعقه و ریح صرصر آنها را
طعمه حریق و هلاکت خواهد ساخت.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ
صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ
شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ . فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ . وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ.^۱

«پس اگر کافران از این آیات إعراض کردند،

به آنها بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند

صاعقه قوم عاد و ثمود بیم دادم و بر حذر داشتم

– که پیامبرانشان از هر جانب به سوی آنها آمدند

و گفتند: غیر از الله برای خود معبودی نگیرید.

آنها گفتند: پروردگار ما اگر می‌خواست،

رسولانی از فرشتگان نازل می‌کرد، بنابراین ما

راجع به آنچه شما آورده‌اید، کافر هستیم – اما

قوم عاد در زمین از روی باطل و بنا حق بزرگ

منشی کردند، و گفتند: نیروی کدام کس از

نیروی ما افزون است؟ آیا ندیدند: خداوندی را

که آنها را آفریده است، نیرویش افزون است، و

مع‌ذلک آیات ما را انکار می‌کردند – فعلی‌هذا ما

تندبادی را در روزهای شوم بر سر آنها فرستادیم،

^۱ آیات ۱۳ تا ۱۸ از سوره ۴۱: فصلت.

تا به آنها بچشانیم عذاب ذلّت‌بار را در این
زندگی دنیا، و البته عذاب آخرت، ذلّت بارتر
است، و ایشان مورد یاری و نصرتی قرار
نمی‌گیرند.

و أُمَّ قَوْمِ ثَمُودَ رَا مَا دَعَوْتَ بِهٖ هِدَايَتٍ كَرَدِيمٍ،
لیکن ایشان کوری و جهالت را بر هدایت ترجیح
دادند و اختیار کردند. و بنابراین صاعقهٔ عذاب خوار
و پست کننده، در نتیجه اعمالی که انجام می‌دادند،
آنها را در برگرفت. و کسانی که ایمان آورده بودند،
و این‌طور بودند که تقوای الهی پیشه ساخته بودند
ما آنها را نجات بخشیدیم».

در این آیات می‌بینیم که: به همان وجهی که
خداوند اُمّت‌های پیامبران سلف را عذاب کرده
است، به اُمّت پیامبر آخرالزمان نیز هشدار عذاب
داده است، به طوریکه پیامبرش را از اُمّ الْقُرَیْ
بیرون برد، و همهٔ آنها را طعمهٔ

صاعقه سازد، و یا پس از هجرت او و مسلمانان به مدینه، حواله آنها را با شمشیر و نیزه نماید، پس از نقطه نظر عذاب عمومی، این اعلام و اخطار و سپس نزول و ورود عذاب، همگانی است.

دستور رسول خدا به قتل صبر برای سه تن از

اسرای جنگ بدر

و اما از نقطه نظر عذاب‌های شخصی، همانند کوری و فلج و ارتعاش اعضاء و طعمه درنده شدن و قتل صبراً و ما شبهها نیز مواردی در تاریخ و سیر از رسول خدا آورده شده است:

در غزوه بدر که مشرکان اسیر مسلمانان شدند،^۲ از مشرکان فدیة گرفتند و

^۱ قُتِلَ صَبْرًا: أَيُ حُبْسٍ عَلَى الْقَتْلِ حَتَّى يُقْتَلَ. قَتْلِ صَبْرٍ عبارت است از آنکه کسی را بدون دفاع نگاه دارند، و در این حال او را بکشند.

^۲ در «دلائل بیهقی»، ج ۲، ص ۹۵ با سند متصل خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ بَيْنَهُمَا وَبَرَكَاتُهَا عَلَيْهِمَا: رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به کعبه ایستادند و بر هفت نفر از قریش نفرین کردند که در بین آنها أَبُو جَهْلٍ، و أمیة بن خلف و عُتْبَةُ بن رَبِيعَةَ و شَيْبَةَ بن زَبِيعَةَ و عَقْبَةَ بن أَبِي مَعِيْطٍ بودند. ابن مسعود می گوید: سوگند به خدا دیدم که همه اینها در روز جنگ بدر کشته بر روی زمین افتاده و در آن روز که روز گرمی بود آفتاب چهره آنان را تغییر داده است. و ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۳ ص ۱۰۵ در شرح آیه: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است که: مسخره کنندگان پیغمبر و کیدین مَغِیرَه، و اسودبن عبدیغوث زهری، و اسودبن مطلب ابوزمّع، و حارث بن عیطل، و عاص بن وائل سهمی بودند، جبرائیل به نزد رسول الله آمد و آن حضرت از آنها شکایت کرد. جبرائیل ولید را به حضرت نشان داد و اشاره به سرانگشتان او کرد و گفت: از عهده‌اش برآمدم و پس

همگی را آزاد کردند مگر سه نفر: نَضْرُ بْنُ حَارِثِ

بْنِ كَلْدَةَ و عَقَبَةَ ابْنِ أَبِي مُعَيْطٍ و مُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ.

نَضْرُ بْنُ حَارِثِ همان بود که می گفت: إِنَّ هَذَا إِلَّا

إِسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. «این احادیثی (قرآن) که پیامبر بر ما

می خواند چیزی نیست مگر افسانه سازی های دوران

پیشین».

رسول خدا فرمود: ای عَلِيُّ! نَضْرُ را نزد من

بیاور، من او را طلب می کنم. أمير المؤمنين عليه

السَّلَام با دست خود موهای سرش را گرفته و به

نزد رسول آوردند - و نَضْرُ مرد زیبایی بود، و

از آن اَسود بن مَطَّلَب را به حضرت نشان داد و اشاره به گردن او کرد و

گفت: از عهده اش برآمدم، و پس از او اَسود بن عبد يَغُوْث را نشان داد و

اشاره به سر او کرد و گفت: از عهده اش برآمدم، و سپس حارث بن عَيْطَل

را نشان داد و به شکمش اشاره کرد و گفت: از عهده اش برآمدم. و عاص

بن وائل از جلوی او عبور کرد و اشاره به کف پای او کرد و گفت: از

عهده اش برآمدم. اَمَّا وِلْدٌ از نزد مردی از بنی خزاعه که از برای او تیر

می تراشید عبور کرد، آلت قطع آن مرد، به انگشتان و لید اصابت کرد و آنها

را قطع کرد. و اَمَّا اَسود بن عبد يَغُوْث در سر او چند قرحه و دمل درآمد و

بر اثر آن مرد، و اَمَّا اَسود بن المَطَّلَب کور شد، و علَّتْش این بود که او در زیر

درخت سَمْرَه ای نشست، و پیوسته می گفت: ای پسران من آیا از من دفاع

نمی کنید؟! من کشته شدم. آنها می گفتند: ما چیزی را نمی بینیم، و باز

می گفت: آیا از من منع نمی کنید؟! من هلاک شدم. اینست خار که در چشم

من فرو رفته است! آنها می گفتند: ما چیزی را نمی بینیم. و همینطور بود تا

دو چشمش کور شد. و اَمَّا حارث بن عَيْطَل، آب زرد در شکم او پیدا شد تا

جائیکه سرگین او از دهان او خارج می شد و از این مرض مرد. و اَمَّا عاص

بن وائل بر روی خری سوار شد تا به سوی طائف برود و آن الاغ را در جائی

خوابانید که خاری از جنس گیاه شَبْرِقَه در گودی کف پای او فرو رفت، و

او را کشت. و بیهقی نیز مثل همین سیاق را روایت می کند.

سرش گیسو داشت.

نَضْرُ گُفْتُ: اَی مُحَمَّد! مَن تُو رَا بَهِ رَحِمَّتِ و
قِرَابَتِی کَهِ بَیْنِ مَن و تَسْتِ سُوگَندِ مِی دَهِم کَهِ بَا
مَن هَمَان مَعَامَلَهَای رَا کَنی کَهِ بَا هَر مَرْدِی اَز
مَرْدَانِ قَرِیشِ مِی کَنی! اِگَر اَنها رَا کَشْتِی مَرَا هَم
بَکَش، و اِگَر اَز اَنها فِداءِ گِرَفْتِی و اَزادشان کَرْدِی،
اَز مَن هَم فِداءِ بَگیر!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لَا رَحِمَ بَیْنِی
وَ بَیْنِکَ! قَطَعَ اللهُ الرَّحِمَ بِالْإِسْلَامِ.

«قِرَابَتِ و رَحِمَّتِی بَیْنِ مَن و تُو نِیست، زِیرا
کَهِ اِسْلَام، رَحِمَها رَا جِدا کَرْدَهِ است، و رَحِمَهای
شُرکِ و جَاهِلِی رَا رَحِمَ نَمِی شَمَرْد!» اِی عَلِی! او
رَا جَلُو بَیاور، و گَرْدَنِ او رَا بَزَن! و گَرْدَنِ او رَا
زَدَنَد.

و سَپَسِ فَرْمُود: اِی عَلِی! عَقَبَهَ رَا بَهِ نَزْدِ مَن
بَیاور! عَقَبَهَ گُفْتُ: یَا مُحَمَّد! اَلَمْ تَقُلْ لَا تُصْبِرُ قُرِیشٌ؟
«مَگَر تُو نَگَفْتَهَای کَهِ: قَرِیشِ رَا صَبِرا نَمِی کَشِیم»؟
پیامبر فرمود: وَ اَنْتَ مِّنْ قُرِیشٍ؟ اِنَّمَا اَنْتَ عِلْجٌ مِّنْ
اَهْلِ صَفُورِیَّةَ! وَاللهِ لَانتَ فِی الْمِیلَادِ اکْبَرُ مِّنْ اَیْکَ
الَّذِی تَدْعِی لَه!

«تُو اَز قَرِیشِ هَسْتِی؟! بَلْکَهِ حَقًّا تُو مَزْغُولِی
بِزَرگِ هِیکَلِ اَز کَفَّارِ عَجَمِ اَز اَهْلِ صَفُورِیَّه
مِی باشِی! سُوگَندِ بَهِ خِداوند، تُو دَر نَسَبِ و

ولادت بزرگتر هستی از پدرت که خود را بدو
منتسب می‌داری!»!

عقبه گفت: فَمَنْ لِلصَّبِيَّةِ؟! «بعد از من

سرپرست دختر من چه کسی باشد»؟!۱

رسول خدا فرمود: النَّارُ. «آتش» و سپس

گفت: حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا.

«جوهره خود را بروز داد که اصالت ندارد».^۱

و گوینده اللهمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ نَضُرُّ

بن حارث بوده است، که طبق دعای خود، در جنگ

بَدْر صَبْرًا به قتل رسید.^۲

و درباره عموی پیامبر: أَبُولَهَبٍ و زوجه اش اُمِّ

جمیل خواهر ابوسُفیان صَخْرَبْنِ حَرْبٍ که از هر

گونه ایذاء و تکذیب و آزار پیغمبر دریغ نداشتند،

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَتْ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ

الْحَطَبِ نازل شد.^۳

«بریده باد دو دست أَبُولَهَبٍ و خود او نیز

^۱ میدانی در «مجمع الأمثال» طبع مکتبه محمدیه سنه ۱۳۷۶ آورده است که حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، از جمله امثال عرب است. قِدْح یکی از قِدَاح مَيْسِر است یعنی تیرهای قمار، و چون یکی از این تیرها از جنس جوهر بقیه تیرها نباشد، و شخص جولان دهنده بخواهد آن را جولان دهد از آن صدائی غیر از صدای بقیه برمی خیزد، و از این صدا فهمیده می شود که جنس این تیر از سایر تیرها نیست، و این مثل را می آورند برای مردی که افتخار می کند که از قبيله ای است و نباشد، و یا بستاید خود را به صفتی که در او نباشد.

^۲ تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲، ص ۵۳۸ و ص ۵۳۹.

^۳ سوره ۱۱۱: لَهَب.

بریده باد (تا آنکه گوید): و زن او که بارکش
هیزم است».

طَارِقُ مُحَارِبِي گوید: در هنگامی که من در بازار

ذِي مَجَاز عبور می کردم دیدم جوانی را که می گوید:

قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا «بگوئید: معبودی جز الله

نیست که رستگار شوید»!

و در این حال دیدم مردی را که در پشت سر

او بود، و به او سنگ می انداخت و ساق های پا و

دو رگ پشت پای او را خونین کرده بود، و

می گفت: ای مردم این مرد بسیار دروغگوست،

او را تصدیق نکنید!

من پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: این

مُحَمَّدُ است که به گمان خودش

پیغمبر است، و این مرد عموی او اَبُولَهَب است که می‌پندارد او کذاب است.^۱

دو دختر پیامبر اکرم زن‌های دو پسر اَبُولَهَب بودند، بدینگونه که رُقَیَّة زوجه عُبَّه بن اَبی لهَب و خواهرش اُمُّ کُلثوم زوجه عُبَّیة بن اَبی لهَب بود. چون آیه **تَبَّتْ یَدَا اَبی لهَب** نازل شد، اَبُولَهَب و امّ جمیل به پسرانشان گفتند: از دو دختر محمّد مفارقت کنید! و آن دو پسر دختران پیامبر را طلاق گفتند. و عثمان بن عَفَّان در مکه با رُقَیَّه ازدواج کرد و با او به زمین حبشه هجرت کردند، و در آنجا پسری زائید به نام عبد الله. این پسر چون شش ساله شد، خروسی به چشم او منقار زد و صورتش ورم کرد و مریض شد و از دنیا رفت.

زمان جنگ بدر، رُقَیَّه مرض حَصَبه داشت، و عثمان به امر رسول خدا برای پرستاری او در غزوه بدر شرکت نکرد، و در روز واقعه بدر، رُقَیَّه رحلت کرد، و در روزیکه زید بن حارثه بشارت فتح مکه را در بدر به مدینه آورد رُقَیَّه را دفن کردند.^۲

^۱ تفسیر «مجمع البیان»، ج ۵، ص ۵۵۹.

^۲ «استیعاب»، ج ۴ ترجمه رقیه بنت رسول الله تلخیص ص ۱۸۳۹ تا ص ۱۸۴۱.

و چون عْتِيْبَةُ بِنِ أَبِي لَهَبٍ اُمِّ كَلْثُومٍ را طلاق داده بود، و با او زفاف نکرده بود، بعد از رُقِيَّتِهِ، عثمان او را به نکاح خویش درآورد، و این در سنه سوّم از هجرت بود، و در سنه نهم از هجرت وفات کرد و رسول خدا بر او نماز خواندند، و اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَصَفِيَّهِ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ او را غسل دادند.^۱

و چون اُمِّ كَلْثُومٍ رحلت کرد، رسول خدا بر لب قبر او نشسته بود، و چشمانش از اشک جاری بود، فَقَالَ: هَلْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ؟ وَلَا يَدْخُلِ الْقَبْرَ رَجُلٌ قَارَفَ أَهْلَهُ. فَلَمْ يَدْخُلْ عُثْمَانُ.^۲

رسول خدا فرمود: «در قبر برای مراسم اُمِّ كَلْثُومٍ کسی داخل شود که: دیشب با زوجه‌اش همبستر نشده است. و آیا کسی در میان شما هست که هم بستر نشده باشد؟ و عثمان داخل نشد.»

^۱ «استیعاب»، ج ۴، ترجمه ام کلثوم بنت رسول الله، ص ۱۹۵۲.

^۲ «استیعاب»، ج ۴، ص ۱۸۴۱ و ص ۱۸۴۲.

و معلوم می‌شود، در همان شب رحلت اُمّ کلثوم که با ضربِ او، طبق روایات، زوجه‌اش بستری و مریض شده و از دنیا رفته است، با زوجهٔ دیگرش همبستر شده و به ارتحال دخت پیامبر گرامی ابدأ توجهی نداشته است.

نفرین پیامبر دربارهٔ دو پسر اَبولهب

ابن اَثیر آورده است که: بِيَهَقِي از قَتَادَةَ تَخْرِيج کرده است که: عَثْبَةُ بِنُ أَبِي لَهَبٍ بر رسول خدا در آویخت، و در اِيْذَاء و اذِيَّتِ مَسْلَط شد و پیراهن رسول خدا را پاره کرد. رسول خدا به او گفت: أَمَا إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ كَلْبَهُ، «من از خداوند می‌خواهم که سگ خودش را بر او مسلط کند».

عَثْبَةُ با جماعتی از قریش به سوی شام می‌رفتند و در مکانی فرود آمدند که بدان زَرْقَاء می‌گفتند، تا شبی بیمارند ناگهای شیری دور آنها گردید، و جست، و از میان آن جماعت سَرِ عَثْبَةَ را در دهان برد، و فشار داد، و خرد کرد، و او را کشت.^۱

^۱ «دلائل النبوة» بیهقی، طبع اول، ج ۱، ص ۹۶: فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ، قَالَ أَبُو لَهَبٍ لِابْنَيْهِ: عَثْبَةُ وَعَثْبَةُ، رَأْسِي وَرُؤْسِكُمَا حَرَامٌ إِنْ لَمْ تُطَلِّقَا ابْنَتِي مُحَمَّدًا! وَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَثْبَةَ طَلَّاقَ رَقِيَّةٍ وَ سَأَلْتَهُ رَقِيَّةَ ذَلِكَ، وَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ كَلْثُومٍ: بِنْتُ حَرْبِ بْنِ أُمِّيَّةَ، وَ هِيَ حَمَالَةٌ

و بِيَهَقِي از عُرْوَه از پدرش بدین طور روایت کرده است که: در آن شب آن شیر از آنها انصراف داشت و آنها خوابیدند، چون آنها احساس خطر کردند، برخاستند، و عتبه را در بین خود محلی را در وسط برای او تعیین کردند، شیر آمد، و از روی آنها عبور کرد و قدم برداشت، تا رسید به عَتْبَه، و سر او را با دندان خرد کرده و شکست و هلاک کرد.^۱

ابن عَبْدِالْبَرِّ آورده است که: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا مَشَى يَتَكَفَّأُ وَكَانَ الْحَكَمُ

الخطب: طَلَّقَهَا يَا بُنَيَّ فَإِنَّهَا قَدْ صَبَتْ فَطَلَّقَهَا وَطَلَّقَ عُنَيْبَةَ أُمَّ كَلْثُومٍ وَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ فَارَقَ أُمَّ كَلْثُومٍ، فَقَالَ: كَفَرْتُ بِدِينِكَ وَفَارَقْتُ ابْنَتَكَ لِأَتْجِبْتَنِي وَلا أَحِبُّكَ، ثُمَّ تَسَلَّطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَشَقَّ قَمِيصَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَمَا أَنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَسَلِّطَ عَلَيْهِ كَلْبَهُ. فَخَرَجَ نَفْرًا مِنْ قَرِيشٍ حَتَّى نَزَلُوا فِي مَكَانٍ مِنَ الشَّامِ يُقَالُ لَهُ الزَّرْقَاءُ لِيَلَّا فِاطِمَةُ بِهِمُ الْأَسَدُ تَلْكَالِيلَةَ فَجَعَلَ عُنَيْبَةَ يَقُولُ: يَا وَيْلَ أُمِّي هُوَ وَاللَّهِ أَكَلَى كَمَا دَعَا مُحَمَّدٌ عَلِيًّا، قَتَلَنِي ابْنُ أَبِيكَبْشَةَ، وَهُوَ بِمَكَّةَ وَأَنَا بِالشَّامِ. فَعَوَى عَلَيْهِ الْأَسَدُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ وَأَخَذَ بِرَأْسِهِ فَضَغَمَهُ ضَغْمَةً فَذَبَحَهُ. وَابْنُ أَثِيرٍ فِي «نَهَائَةِ»، ج ۳، ص ۴۲۰ در مادهٔ فدغ آورده است.

^۱ «دلائل النبوة» بيهقي. ج ۱، ص ۹۷.

بُنْ أَبِي الْعَاصِ يَحْكِيهِ، فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا فَرَأَاهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ.

فَقَالَ: فَكَذَلِكَ فَلْتَكُنْ. فَكَانَ الْحَكْمُ مُخْتَلِجًا
يَرْتَعِشُ مِنْ يَوْمَئِذٍ.^۱

«حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
عادتشان این طور بود که چون راه می رفتند، پاها
به طرف عقب و سینه بطرف جلو، و بطور
سرازیر حرکت می کردند، و حکم بن ابی العاص
همیشه از پشت ادای آن حضرت را درآورده، و
خود را به مثابه او بازیگر می ساخت. روزی
پیامبر سر خود را برگردانده، و دیدند که: حکم
چنین می کند.

گفتند: همین طور بمان. حکم از آن به بعد به
حالت لرزه و ارتعاش بدن درآمد».

ابن اثیر آورده است که پیامبر به خدا عرض
کرد: اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأَتَكَ عَلَى مُضَرَ مِثْلَ سِنِي

^۱ «استیعاب»، ج ۱، ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰. و در این باره عبد الرحمن پسر
حسان بن ثابت او را تعبير و هجو کرده است، او درباره عبد الرحمن بن
حکم گوید:

إِنَّ اللَّعِينَ أَبُوكَ فَارْمِ عِظَامَهُ ** إِنَّ تَرْمِ تَرْمِ مُخَلِّجًا مَجْنُونًا

يُمْسِي خَمِيصَ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ التُّقَى ** وَيُظَلُّ مِنْ عَمَلِ الْخَبِيثِ بَطِينًا

يُوسُفُ. فَجَاهِدُوا حَتَّىٰ أَكَلُوا الْعِلْهَازَ^۱.

«بار پروردگارا قدرت و أخذ خود را بر طائفة مُضَرَّ شَدِيدِ گِردان، مانند سال‌های قَحْطِ دوران یوسف! طائفة مُضَرَّ آن طور به گرفتاری و مشقت و قَحْطِ درافتادند که به جای طعامِ عِلْهَاز می‌خوردند (خون را با پشم‌های شتر مخلوط می‌کرده، و پس از آن با آتش سرخ کرده و می‌خوردند.)»

باری مواردی که چه عموماً و چه خصوصاً در اثر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله عذاب نازل شد، در تواریخ و سیر مذکور است. و علی هذا قضیة حَارِثِ فَهْرِيٍّ و یا جَابِرِ بْنِ نَضْرٍ که با إسلام عناد داشته، و ولایت را بدانگونه تحقیر و رسول خدا را به طور تحکم و زورگوئی، و توبیخ، مؤاخذه، و در خطاب تقبیح می‌کند، چه اشکال دارد که به دعای خودش سنگی از آسمان بر سرش بخورد، و در دم وی را هلاک سازد؟ و اما اینکه ابن تیمیّه گفته است: در صورت تحقیق باید مانند قصه اصحاب

^۱ «النهاية في غريب الحديث و الأثر» ج ۳، ص ۲۹۳، مادةً علهز.

فیل معروف شود.

قیاس قضیّه حارث با أصحاب فیل، مع الفارق است

جواب آنست که قیاس این داستان، به داستان أصحاب الفیل مع الفارق است، زیرا این قضیّه، یک حادثه فردیّه‌ای بوده است که اغراض مخالفان و منافقان در اختفاء آن تا جائی که میسور بوده است، مؤثر بوده است، همچنان که در اصل قضیّه غدیر، آنچه کردند، در اختفاء آن که بصورت یک امر عادی جلوه دهند، و یا حدیث غدیر را تقطیع نموده، هر تگّه‌اش را در بابی بیان کنند، که صدر و ذیلش در یکجا نباشد، و یا کوشیدند تا معنای ولایت را از آن حقیقت روشن برگردانند، و یا آنکه اصل قضیه را انکار کنند، و آنچه از دستشان برآمد کوتاهی نکردند، و لیکن خداوند مع ذلک، آن قضیّه را روشن و زنده نگاهداشت، و دوست و دشمن را در برابر عظمت این داستان معترف ساخت.

و اما داستان أصحاب فیل که در عداد معجزات و کرامات بیت الله، و خاندان نبوت است، و همه قریش بلکه همه عرب، و اُمّت‌ها، داعی بر اظهار و اعلام آن داشته‌اند، و بر عالی‌ترین مقدّسات که بیت الله الحرام و خانه

منسوب به ذات اُحدیّت است، آن خانه‌ای که
مطاف جمیع اُمَم، و مقصد حُجّاج و عُمّار و
عاکفین است، گواه و شاهد صادق است، و تمام
طبقات مردم از آن انتظار خیرات و برکات را
دارند، داستان دیگری است، که به هیچ وجه
مشابَهت ندارد با قضیّه حارث که تنها به نزد
رسول آمده و سخنی رانده و به عقوبت آن دچار
گشته است.

گویند: روز عاشورائی در زمان آیت‌الله شیخ
مرتضی انصاری اعلی الله تعالی مقامه الشریف
که در نجف اُشرف مرتباً دسته‌های سینه‌زنی، و
نوحه‌خوانی، و عزاداری در کوی و برزن حرکت
داشت، و شیخ انصاری هم در کنار آنان می‌رفت.
یک نفر از اُفندی‌های^۱ آن زمان که فرماندار نجف
از طرف بغداد و دولت

عثمانی بود، به شیخ نزدیک شده، و سلام کرد و
گفت: شیخنا سؤالی دارم، و آن این است که: شکی
نیست که حضرت حسین بن علی را مظلومانه

^۱ اُفندی، به بزرگان و رؤسا و صاحب مقام و منصبان از دولت عثمانی
می‌گویند که در آن زمان چون عراق عرب در تحت تسلط عثمانی‌ها بوده
است، برای اداره امور کشور گسیل می‌شده‌اند، و آنها همه سنی مذهب
بوده‌اند.

کشته‌اند و این عمل زشتی بوده است که از یزید بن معاویه سرزده است. اما این دسته در آوردن و هر سال تجدید عزا و نوحه‌خوانی و مرثیه‌خوانی و گریستن برای چیست؟ این سینه‌زنی و زنجیر زنی برای چیست؟!

شیخ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور ده هزار نفر از حجّاج در غدیر خم، دست برده، و دو بازوی علی را گرفت، و به همه نشان داد و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. شما انکار کردید، و گفتید: قضیه شخصیه در اثر نزاع با زید بن حارثه، و یا بر اثر شکایت بُریده بوده است که خواسته بگوید:

هر کس مرا دوست دارد، دوست علی هم باید باشد. من پسر عموی هر کس هستم، علی هم پسر عموی اوست.

ما هر سال این عزاداری را تجدید می‌کنیم و زن و بچه و مرد و کوچک و بزرگ، بر سر گِل زده، به بازارها و کوچه‌ها می‌ریزیم و برای تجدید یاد و عظمت حسین گریه می‌کنیم تا شما نتوانید آن را انکار کنید و بگوئید: قضیه شخصیه بوده است. حسین برای حکومت بر علیهِ یزید امیرالمؤمنین سلطان وقت قیام کرد و کشته شد.

گویند: از بداهت پاسخ شیخ آن مرد اَفندی

مات و مبهُوت شد **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ**.^۱

باری اَمَّا این که ابن تیمیه گفته است: طبقات

مصنفین این قضیه را ذکر نکرده‌اند، این هم کذب محض است.

مگر نام علماء عظیم و کتب معتبره آنان را در

همین بحث ندیدیم که با سندهای خود این

روایت را به آن صحابی عظیم: حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ

و به سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، نسبت می‌دهند که در

جلالت و وثوق وی در علم و تفسیر و حدیث

در نزد سنی‌ها جای هیچ شبه‌ای نیست

^۱ (۱) آیه ۲۵۸، از سوره ۲: بقره: پس مَبْهُوت شد آن کس که کفر ورزیده است.

یکی از دوستان میگفت: شبی در حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام که در مصر است رفتم، دیدم غوغای عجیبی است، شب جمعه است و سُنّی‌های شهر قاهره از هر جانب برای زیارت دختر علی آمده‌اند و چنان عزاداری و گریه و ماتم دارند که برای من بسیار شگفت‌انگیز بود، که چگونه سُنّی‌ها برای زینب مرثیه می‌خوانند و حرمش را مُعَظَّم می‌دارند و گرداگرد ضریحش طواف می‌کنند و می‌بوسند و خاک داخل حلقه‌های ضریح را به چشم می‌مالند.

عامّه و اهل سنّت، وهّابی‌ها را لعنت می‌کنند

ساعتی گذشت خطیبی بسیار فصیح و بلیغ بر منبر رفت و از روایات وارده دربارهٔ اهل بیت مفصلاً سخن گفت و در آخر شروع کرد به دعا کردن و همه مردم آمین می‌گفتند و از جمله دعاهای او این بود که:

اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْوَهَّابِيَّةَ (خدایا طائفه وهّابی‌ها را لعنت فرست) و همه مردم گفتند: آمین.

و این شاهد آن است که همانطور که سابقاً ذکر کردیم: همهٔ طوائف عامه و اهل سنّت با

وهابی‌ها مخالفند و رئیس آنها ابن تیمیّه و مُحَمَّدِ
بْنِ عَبْدِوَهَّابِ را منحرف و فاسدالعقیده
می‌دانند.

اشکال ششم: در این حدیث وارد است که
گوینده این گفتار به مبانی پنجگانه اسلام امر شده
است و چون آنها را پذیرفته است، مسلمان بوده
است و می‌دانیم که در زمان رسول خدا به هیچ
یک از مسلمین چنینی آسیبی نرسیده است.

جواب: این حدیث، همانطور که اسلام او را
بیان می‌کند، کُفْر و ارتداد و اعراض او را نیز بیان
می‌دارد. زیرا که بعد از شنیدن حدیث غیر، شک
در نبوت رسول خدا آورده است و در حال غیظ
و عصبانیت از حکم خداوندی، بر نصب
أمیرالمؤمنین به مقام ولایت، دچار چنین عقوبتی
آنهم به تقاضای خودش شده است.

و علاوه در تاریخ و حدیث مواردی است که:
مسلمان هم در اثر کفر نعمت و ناسپاسی از
حرمت رسول خدا به بلاها و عواقب وخیمی
مبتلا شده است. همچون مرد اعرابی که مریض
شده بود و پیامبر برای عیادت او آمدند و به

او گفتند: لَا بَأْسَ طَهُورٌ (چیزی نیست، باکی

نیست، موجب پاکی و طهارت است!)

اعرابی گفت: قُلْتَ طَهُورٌ كَلَّا! بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورٌ^۱

عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ تُزِيرُهُ الْقُبُورُ! (تو گفتی: پاکی و تطهیر

است. أبداً چنین نیست. بلکه این مرض، تب شدیدی

است که فوران دارد و شعله می‌زند بر پیرمرد

ساخورده‌ای که گورها در انتظار دیدار او هستند!)

پیامبر گفت: فَنَعَمْ إِذَا! فَمَا أَمْسَى مِنَ الْغَدِ إِلَّا

مَيِّتًا^۲.

«بنابراین، همین طور است. شب را به فردا

نیاورد مگر آنکه مگر او را در بر گرفت».

إشكال هفتم: این مرد: حارث بن نُعْمَان در

میان صحابه شناخته شده نیست، بلکه این نام از قبیل

نام‌هائی است که معرکه‌گیران بازاری در سر گذرها

در معرکه می‌آورند، از نوع همان افسانه‌ها و

داستان‌های عَنَتْر و دَلْهَمَه، و مردم در بیان اَسامی

^۱ أَوْ تَفُورٌ - خ ل.

^۲ «صحیح بخاری»، طبع امیریّه بولاق، ج ۴، ص ۲۰۲ در کتاب مناقب، و در «أشعثیات»، ص ۲۰۰ کتاب الجنائز، باب عیادة المرضی، حضرت صادق از پدران‌شان یکایک تا امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و در پایان این عبارت را اضافه دارد که: آن مرد در آن مرد، و رسول خدا بر جنازه او نماز نخواندند.

صحابه پیامبر خدا که از آنها، در حدیث چیزی بیان شده است، حتی احادیث ضعیفه، کتابها نوشته‌اند، مثل کتاب «استیعاب» ابن عبدالبر، و کتاب ابن مندیه و ابونعیم اصفهانی و حافظ ابو موسی و نحو ذلک، و هیچیک از آنها نامی از این مرد نبرده است، و از اینجا فهمیده می‌شود که: در روایات ذکری از او نشده است.

چون این بزرگان از مصنفین آنچه را که از اهل علم روایت شده است ذکر می‌کنند، نه احادیث داستان‌سرایهای بازاری را همانند «تنقّلات الأنوار» بکری کذاب و غیره.^۱

جواب: در پاسخ این اشکال سزاوار است اکتفا کنیم به آنچه شیخ الإسلام

^۱ «منهاج السنّة» ابن تیمیّه ج ۴، ص ۹ تا ص ۱۴.

إِمَامُ الْحُفَّازِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَلِيٍّ كِنَانِي عَسْقلَانِي شَافِعِي مَعْرُوفٌ بِه ابْنِ حَجْرٍ
مَتَوَلَّدٌ فِي سَنَةِ ٧٧٣، وَ مَتَوَفَّى فِي سَنَةِ ٨٥٢ هِجْرِي
قَمْرِي فِي مَقْدَمَةِ كِتَابِ الْإِصَابَةِ فِي تَمْيِيزِ الصَّحَابَةِ
أُورِدَهُ اسْت.

تمام کتب رجال و تراجم، عشری از اسامی

صحابه را نیاورده‌اند

همان طور که علامهٔ امینی هم در پاسخ این
اشکال عین کلام ابن حجر را آورده‌اند.^۱
زیرا که تمام کتابهای معجم در ذکر صحابه،
استیفای اسامی آنها را نکرده است، و هر کس
بقدر سعهٔ اطلاع و قدرت احاطی خود چیزی
نوشته است، و شخص متأخر آمده، و چیزی بر
او افزوده است، و مع ذلك عُشری از اَعراب
اسامی صحابه در این کتاب‌ها ذکر نشده است، و
اصولا قابل ذکر هم نبوده است.

زیرا صحابی بر اصطلاح عامه همان طور که ابن

حَجْرٍ مِي كُوِيْد: مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

مُؤْمِنًا وَ مَاتَ عَلَى الْإِسْلَامِ^٢ «آن کسی است که در حال

^١ «الغدير»، ج ١، ص ٢٦٤ تا ص ٢٦٦.

^٢ «الإصابة»، ج ١، ص ١٠.

ایمان پیغمبر را ملاقات کرده باشد، و با اسلام هم مرده باشد». گر چه در بین ملاقات و مردن، مرتد شده باشد، همچون أشعث بن قیس که پس از ایمان مرتد شد، و سپس در زمان خلافت أبو بکر دو مرتبه به اسلام بازگشت.^۱

و علی هذا افرادی که پیامبر را مؤمناً دیده باشند، و در میان کوه‌ها و فلوات زندگی کرده باشند، و یا در شهرها و قرآء و قصبات منزل داشته باشند، بقدری زیاد است که قابل شمارش و بیان نیست، و بلکه أصولاً شمارش آنها و بیان اسامی همه آنها ممتنع است. و اما آنچه ابن حجر عسقلانی در کتاب الإصابة بعد از حمد و صلوة آورده است، این است که گوید: أَمَّا بَعْدُ: از شریف‌ترین علوم دین، علم حدیث رسول الله است، و از جلیل‌ترین راه شناخت حدیث، تمیز و تشخیص أصحاب رسول خداست، از آن کسانی که بعداً آمده‌اند.

و در این موضوع بسیاری از حافظان حدیث، بر حسب اطلاع هر یک از آنها

^۱ «الإصابة»، ج ۱، ص ۱۲.

تصنیفی در این باب نموده‌اند. و اوّلین کسی را که من شناختم که در این موضوع تصنیف کرده باشد، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بُخَارِي است که کتابی مستقل نوشته و أَبُو الْقَاسِمِ بَغَوِيّ و غیره از او نقل کرده‌اند.

و حلیفة بن خياط و مُحَمَّد بن سَعْد و از قرنای او همچون يَعْقُوب بن سُفْيَان، و أَبِي بَكْر بن أَبِي خَيْثَمَة، اَسَامِي صحابه رسول خدا را با جماعتی از طبقه مشایخ خود، در یکجا جمع نموده‌اند.

و پس از ایشان جماعتی در این باب تصنیفاتی کرده‌اند، همچون أَبُو الْقَاسِمِ بَغَوِيّ، و أَبُو بَكْر بن أَبِي دَاوُد، و عَبْدَان و زمانی کوتاه قبل از ایشان مانند مَطِين، و سپس بعد از آنها جماعتی مانند أَبُو عَلِيّ بن سَكَن و أَبُو حَفْص بن شَاهِين و أَبُو مَنْصُور مَآوَرَدِيّ و أَبُو حَاتِم بن حَبَان و همچون طَبْرَانِي در ضمن «معجم کبیر» خود. و سپس مانند أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بن مُنْدَة و أَبُو نَعِيم، و پس از آنها عُمَر بن عَبْدِ الْبَرّ که کتاب خود را اِسْتِيعَاب نام نهاده است، چون پنداشته است که آنچه در کتب قبل از او آمده است، او در این کتاب جمع نموده است.

و معذک اَسَامِي بسیاری از صحابه از قلم او افتاده است، و بر این اساس أَبُو بَكْر بن فَتْحُون

ذیلی بر کتاب «استیعاب» نوشته، و نام آنها را که از ابن عبدالبرّ فوت شده است او آورده است. و نیز جماعت دیگری بر «استیعاب» ذیل‌های لطیفی نوشته‌اند، و تصانیفی گرد آورده‌اند. و أَبُو مُوسَى مَدِينِيّ بر کتاب أَبُو مُنَدَّة ذیل بزرگی نوشته است.

و در عصرهای این جماعت مصنفین، خلائق بسیاری بودند که آنها نیز در این موضوع تصنیفاتی کرده‌اند که شمارش آنها مشکل است. تا در اوائل قرن هفتم عَزَّالْدَيْنِ ابنِ أَثِيرِ کتاب کاملی در این موضوع نگاشت، و نام آن را اُسْدُ الْغَابَةِ گذارد، و در آن کتاب بسیاری از مطالب مصنّفات سابق را جمع کرده است، ولی معذک از روش متقدّمین از خودش پیروی کرده، و در تعیین صحابی با غیر صحابی خَلَط نموده است، و از یادآوری و هشدار بر بسیاری از اشتباهات و اوهام واقعه در کتب قبل از خود نیز غفلت ورزیده است.

و بعد از او حَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ذَهَبِي در کتاب خودش، خصوصاً اسامی صحابی را از اُسْدُ الْغَابَةِ جدا کرده، و زیاداتی نیز از اسامی صحابه، از خودش ذکر کرده است، و در عین حال کسانی را که به غَلَط، صحابی ذکر شده‌اند، و آنان که صحبتشان با رسول خدا صحیح نبوده است، یادآوری کرده است. و لیکن با وصف این حال، نه تنها استیعاب نام همه را نیاورده است، بلکه نزدیک به استیعاب هم نشده است.

و برای من در اثر تَتَبَع نام بسیاری از صحابه پیدا شده است، که در کتاب ذَهَبِيّ و اَصْل ذَهَبِي نیست در حالی که آن صحابه همان شرائطی را دارند که ذَهَبِيّ و ابن اَثِير در صَحَّت صحبت ذکر کرده‌اند.

و بنابراین، من کتاب بزرگی را گرد آوردم که در آن صحابی را از غیر صحابی جدا نمودم. و با وصف این خصوصیات، برای ما وقوف و اطلاع بر اسامی عشری از آن اصحابی که اَبُو زُرْعَةَ رَازِيّ ذکر کرده است حاصل نشده است زیرا که اَبُو زُرْعَةَ گفته است:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحِلْتُ كَرَدْتُ، در حالی که کسانی که آن حضرت را دیده بودند، و یا از او شنیده بودند زیادتر از یکصد هزار انسان، از مرد و زن بوده است، که همه آنها از

پیامبر سماعاً و یا رؤیة^۱ روایت کرده‌اند.

صحابه پیامبر از یکصد هزار تن بیشتر بوده‌اند

ابن فَتْحُون در ذیل «استیعاب» می‌نویسد که این یکصد هزار انسان را أَبُو زَرَعَه در جواب کسی گفته است که از او از خصوص راویان از رسول خدا پرسیده است، تا چه رسد به صحابی‌هایی که راوی نبوده‌اند.

و معهدنا تمام اَسامی که در «استیعاب» آورده شده است با اسم، و یا با کنیه، و یا با هردو، سه هزار و پانصد نفر می‌باشد. و ابن فَتْحُون گفته است: او نیز طبق همان شرائطی که ابن عبد البرّ، صحابی را معین کرده است، قریب به همین مقدار یعنی سه هزار و پانصد نفر، اِستدراک آورده است.

^۱ سماعاً یعنی خودش بدون واسطه از پیامبر شنیده است، و رؤیة یعنی پیامبر را دیده، ولی روایت را بواسطه شخص دیگری از پیامبر روایت کرده است.

و من می گویم که: به خطِّ حافظِ ذَهَبیّ در پشت کتابش به نام تجرید است، دیدم، نوشته بود: شاید جمیع این نفرات به هشت هزار نفر برسد، اگر زیادتر نباشند کمتر نیستند.

و پس از این، به خطِّ ذَهَبیّ دیدم که جمیع کسانی که احوالشان در اُسْدُ الْغَابَةِ آمده است، هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفرند. و آنچه گفتار اَبُو زَرَعَه را تأیید می کند، آن است که در صحیحین آمده است که: در قصّه تبوک، کعب بن مالک می گوید: مردم به قدری زیاد بودند که هیچ دفتری نمی توانست نام آنها را به شمار درآورد.

و از ثَوْرِي در آنچه با سند صحیح، خطیب از او تخریج کرده است، وارد شده است که او گفته است: هر کس علی را بر عثمان مقدم بدارد، بر دوازده هزار نفر که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در وقت مرگ، از آنها راضی بوده است، عیب گرفته است. و نَوَوِي گفته است: و این قضیه بعد از رحلت رسول خدا به دوازده سال بوده است، بعد از آنکه بسیاری در خلافت اَبُو بکر در جنگ های رده کشته شده اند، و همچنین در جنگ های فتح کشته شده اند، که اَسَامِي آنها به هیچ وجه ضبط نشده است، و پس از آن در

خلافت عمر کشته شده‌اند، و نیز در طاعون عمومی که آمد، و در طاعون عمّواس^۱ و غیرها از بین رفته‌اند که از جهت کثرت به شمار نمی‌آید، و علت مخفی بودن نامهای ایشان آنست که: اکثر آنها اعراب بوده‌اند، و اکثر آنها در حجّة الوداع حضور یافته‌اند. و الله أعلم.^۲

و در طی بحث غدیر آوردیم که: کسانی که در حجّه الواع با رسول خدا بوده‌اند، یکصد هزار نفر و یا بیشتر بوده‌اند، و طبعاً و طبیعتاً إحصاء^۱ اسامی این افراد غیر ممکن است، کجا می‌توانند این کتب مصنّفه در احوال صحابه، یکایک نام

^۱ عمّواس، قصبه‌ای است در شام، که شش میل از راهی که از رملّه به بیت المقدس می‌رود، با رملّه فاصله دارد. در سنه ۱۸ طاعون از آنجا انتشار یافت، و بعداً در زمین شام منتشر شد، و جماعت بسیاری از صحابه که در شام بودند که از بسیاری قابل شمارش نیستند بواسطه این طاعون بمردند.

^۲ «إصابة»، ج ۱ ص ۳ تا ص ۶.

آنها را بیاورند، زیرا غالباً آن اعراب در بیابانها منتشر بوده‌اند، و در شهرها حضور نمی‌یافتند، مگر در اوقات معین و برای اغراض مخصوص و پیامبر را در این اوقات زیارت می‌نموده‌اند، و غالباً هم روایتی از پیامبر نقل نمی‌کرده‌اند.

مُصَنِّفین نام کسانی را برده‌اند که مشهور و معروف بوده، و ذکرشان در روایت ساری و جاری بوده است.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: این إشکال مرد خرده‌گیر، بی‌اساس است، و از میزان انصاف خارج است، و در عین اینکه ممکنست عدم ذکر او در عداد صحابه، بواسطه ارتداد اخیر او بوده باشد.

اشکال به شیخ محمد عبده در بازگو کردن

اشکالات ابن تیمیّه

و در تفسیر المنار که سیّد محمد رشید رضا، مطالب شیخ محمد عبده را جمع‌آوری کرده است، در عین اینکه حدیث غدیر را قبول دارد، و روایت می‌کند، گرچه برای معنای ولایت همان طریقه مخالفان را پیموده است، و از بیان حقّ خودداری کرده است، او نیز در آیه **سأل** **سائل** نظیر این إشکالات را از ابن تیمیّه گرفته،

و بازگو می کند.^۱

و علامه استادنا المعظم طباطبائی رضوان الله

علیه در المیزان إجمالاً جواب کافی می دهند.^۲

و حقاً از مثل شیخ محمد عبده که ادعای

حریت، و آزادمنشی، و آزاد فکری می کند، چقدر

نازیباست که چنان گرفتار همان آراء و افکار

عامه است، که در هر جا سخنی از تشیع و ولایت

پیش می آید، با کمال عدم انصاف می گذرد، و

برای حق تنازل نمی کند، و خلاصه مطلب

نمی تواند خود را بشکند، و در برابر عظمت حق

تسلیم شود.

و از اینجا به دست می آوریم که از این

روشن فکری ها که اسیر نفس اماره، و نگاهداری

از نفس مستکبره و شخصیت طلب است، انتظار

فهم و إدراک، و امید انقلاب و حرکت به سوی

واقع و جهان حقیقت را نمی توان داشت.

^۱ «تفسیر المنار» ج ۶، ص ۴۶۴.

^۲ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۶، ص ۵۶، تا ص ۵۹.

ابن طباطبای اصفهانی متوفی در سنه ۳۲۲، از
بزرگان سادات حسنی گوید:

در این ابیات همان طور که در «ثمار القلوب»
ثعلبی ص ۵۱۱ آمده است: ابو علی رستمی را
مخاطب کرده است:

۱ ای که دشمنیات را برای من پنهان
می داری، آن را ظاهر کن، و آنچه در توان داری
در گزند من برکش، و یا واگذار!

۲ درباره آنان که با من عداوت می کنند،
خداوند پیوسته با من است و الطاف و عنایات او
مشکور است، پس بنابراین تو متحیر مباش، و
کار خودت را بکن!

۳ من اتکاء و اعتماد دارم به دعای جدّم محمّد
مصطفی که درباره پدرم، صبح غدیر خم کرد، تو
بر حذر باش!

۴ خداوند از میراث آن دعا ما را سعادت مند
نموده، درباره آنان که دشمنی می کنند و یا
دوستی می ورزند، تو شکیباً باش!

شیخ الاسلام حمّوئی از طریق أبو الحسن

واحدی با اسناد متصل خود، از عبد الله بن فضل
رافعی در بصره آورده است که گفت: شنیدم ربیع
بن سلّمان می گفت: من به شافعی گفتم: در اینجا
قومی هستند که شکیبائی در استماع فضیلتی
برای اهل بیت را ندارند، و چون یک نفر بخواهد
فضیلتی برای آنها بگوید،

می‌گویند: این مرد رافضی است. شافعی این ابیات را انشاد کرد:

۳

- ۱- چون در مجلسی سخن از علی، و دو سبطِ او، و از فاطمهٔ رشیدهٔ طیّبهٔ پر بهره، به میان آورند.
- ۲- و در این میان بعضی از آنان سخن از غیر آنان گویند، یقین بدان که او پسر زن فاحشه و بلند صداست.
- ۳- و چون نامی از علی و یا پسران او به میان آید خود را با روایات پست مضمون و واهی مشغول می‌کند.
- ۴- و می‌گوید: ای جماعت از این‌گونه سخن‌ها در گذرید، که از روایات رافضیان است.
- ۵- من به سوی خداوند مُهِیْمَن و مُسَيِّطِر بَرَاءت می‌جویم از انسان‌هایی که محبّت اولاد فاطمه و منسوبان او را رفض می‌دانند.
- ۶- صلوات و درود پروردگار من برای اهل

بیت رسول خدا باشد؛ و لعنت خداوند برای آن
مردمان جاهلی روش.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ
وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ وَ أَمَامَ الْمُوَحِّدِينَ وَ رَحْمَةَ
اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. إِنَّا بِكَ نَشْكُو وَ نَلُودُ وَ نُوَالِيكَ وَ مِنْ
أَعْدَائِكَ نَتَبَرَّأُ.

درس صد و سی و یکم تا صد و سی و
چهارم: عید غدیر، عید بزرگ اسلام و
روز تهنیت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن

إلى قيام يوم الدين؛ ولا حول و لا قوّة إلاّ

بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا
مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا
وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ . قَالَ
اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي
أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ^۱.

«عیسی بن مریم عرض کرد: بار پروردگارا

برای ما از آسمان مائده‌ای فرو فرست، که برای

اول ما و آخر ما (خود ما و یاران ما و کسانی که

بعد از ما می‌آیند) عید باشد، و برهان و نشانه

روشن از جانب تو باشد، و روزی برای ما

بفرست، و تو از میان روزی فرستندگان، مورد

انتخاب و اختیار ما هستی!

خداوند فرمود: من آن مائده آسمانی را برای

شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما که بعد

از نزول مائده کافر شود (و پس از نزول انکار

^۱ آیه صد و چهارده و صد و پانزده از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

کند، و کفر ورزد، و این مائده را پنهان کند، و
اعتراف ننماید) پس من او را به عذابی مبتلا
می‌کنم که هیچ یک از عالمیان را به آن عذاب
مبتلا نکرده باشم».

روز غدیر خمّ، روز عید است

دریافته‌ایم

۱ - روز غدیر غیر از دو عید فطر و قربان، برای من عید است، روزی است که سادات و پادشاهان (و یا شیران) در آن روز مسرور و خوشحال می‌گردند.

۲ - آن روز، روزی است که علی مرتضی در آن به شرف امامت و ولایت کلّیه الهیه نائل شد، و لذا برای مرتضی از جانب خداوند تشریف و تمجید یعنی شرف و مجد و کرامت و علو برقرار است.

۱ - «یک مرد ناصبی (دشمن اهل بیت و ناسزاگوی در حق آنها) که در عداوت شدید بود، در روز عید غدیر، با چهره گرفته با من روبرو شد.»

۲ - و به من گفت: بگو به من که امروز کدام روز است؟ من به او گفتم: «امروز عید امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است.»

از «أمالی» ابوعبد الله نیشابوری، و «أمالی»

شیخ أبو جعفر طوسی، در خبری از أحمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت رضا سلام الله علیه وارد است که إِنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي السَّمَاءِ أَشْهَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ. إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْفِرْدَوْسِ قَصْرًا لِبَنَةِ مِنْ فِضَّةٍ، وَ لِبَنَةِ مِنْ ذَهَبٍ، فِيهِ مِائَةُ أَلْفِ قُبَّةٍ حَمْرَاءَ، وَ مِائَةُ أَلْفِ خِيْمَةٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ، تُرَابُهُ الْمِسْكُ وَ الْعَنْبَرُ، فِيهِ أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرٌ مِنْ خَمْرٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ لَبَنٍ، وَ نَهْرٌ مِنْ عَسَلٍ، حَوَالِيهِ أَشْجَارٌ جَمِيعِ الْفَوَاكِهِ، عَلَيْهِ الطُّيُورُ، وَ أَبْدَانُهَا مِنْ لَوْلُوءٍ، وَ أَجْنِحَتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ، تَصُوتُ بِاللَّوَانِ الْأَصْوَاتِ. إِذَا كَانَ يَوْمَ الْغَدِيرِ وَرَدَ إِلَى ذَلِكَ الْقَصْرِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقَدِّسُونَهُ وَ يَهْلَلُونَهُ.^٢

فَطَّائِرَ تِلْكَ الطُّيُورِ، فَتَقَعُ فِي ذَلِكَ الْمَاءِ، وَ تَمَرِّغُ عَلَى ذَلِكَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ فَإِذَا اجْتَمَعَ

^١ «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٥٤٠.

^٢ حَوْلٌ وَ حَوْلَى وَ حَوَالٍ، وَ حَوَالِي، به معنای اطراف محیط به چیزی است، گفته می شود: قَعَدَ حَوْلَهُ حَوْلِيهِ وَ حَوَالِهِ وَ حَوَالِيهِ یعنی در جهات محیط به آن چیز و یا آن کس. و باید دانست استعمال لفظ حَوَالِي به کسر لام که امروزه در السنه شایع شده است غلط است. می گویند: شهر ری در حَوَالِي طهران است، این غلط است باید بگویند، در حَوَالِي طهران است. و حَوَالِي به کسر لام و تشدید یاء، جمع حَوْلَى است، به معنای کره خر و گوساله و ما شابهها که یک سال از عمرش گذشته باشد.

الْمَلَائِكَةُ طَارَتْ فَيَنْفُضُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّهُمْ فِي

ذَلِكَ الْيَوْمِ لَيَتَّهَدُونَ نِثَارَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

فَإِذَا كَانَ آخِرُ الْيَوْمِ، نُودُوا: أَنْصِرُوا إِلَى مَرَاتِبِكُمْ!

فَقَدْ أَمِنْتُمْ مِنَ الْخَطَرِ وَالزَّلَلِ إِلَى قَابِلٍ فِي هَذَا الْيَوْمِ تَكْرِمَةً

لِمُحَمَّدٍ وَعَلَى الْخَبَرِ.^۱

«حضرت امام رضا عليه السلام گفتند: پدر

من از پدرش روایت کرده است که: روز

^۱ «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۴۰.

غدیر در آسمان‌ها مشهورتر است از روی زمین، خداوند تعالی در بهشت فردوس قصری دارد که یک خشت آن نقره، و یک خشت آن از طلاست، و در آن صدر هزار قبّه (اطاقی که سقف آن به شکل گنبد مستدیر است) و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است، خاک آن مشک و عبیر است، و در آن چهار نهر است: نهری است از خَمَر (شرابِ مَسْت کننده) و نهری است از آب، و نهری از شیر، و نهری است از عسل.

در اطراف و جوانب آن قصر درختانی است که همه گونه میوه‌ها را دارند، و بر آنها پرندگانی است که بدن‌هایشان از لؤلؤ و بالهایشان از یاقوت است، و به انواع نعمه‌ها و آوازه‌ها نغمه‌سرائی دارند. چون روز غدیر شود اهل آسمان‌ها داخل این قصر می‌شوند، و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نمایند، و تهلیل می‌گویند. آنگاه این مرغان به پرواز درمی‌آیند، و خودشان را در آب می‌افکنند و سپس از آب بیرون آمده، و بدن‌های تر و تازه خود را در آن مُشک و عبیر می‌مالند.

و چون فرشتگان جمع شوند، همه این مرغان به پرواز می‌آیند، و آن مشک و عبیر بدن خود را، بر آنان می‌پاشند، و آن ملائکه در آن روز آنچه بر

سر فاطمه عليها السلام نثار شده است، برای
همدیگر به رسم هدیه می‌برند.

چون روز غدیر، به پایان می‌رسد، ندائی به
آنان می‌رسد: برگردید! و در منازل و مراتب خود
مستقر گردید! خداوند به جهت گرمی داشتی که
برای محمد و علی نموده است، شما را از هر
خطری و از هر لغزشی، تا سال دیگر چنین
روزی در مصونیت و امن قرار داده است».

خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در

فضیلت غدیر

و از مصباح المتهجد شیخ طوسی در خطبه
غدیر وارد است که: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: إِنَّ هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ الشَّانِ، فِيهِ وَقَعَ الْفَرَجُ، وَ رُفِعَ
الدَّرَجُ وَ صَحَّتِ الْحُجَجُ، وَ هُوَ يَوْمُ الْإِيضَاحِ وَ
الْإِفْصَاحِ عَنِ الْمَقَامِ الصَّرَاحِ، وَ يَوْمٌ كَمَالِ الدِّينِ، وَ
يَوْمُ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَ يَوْمُ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ، وَ يَوْمٌ
تَبْيَانِ الْعُقُودِ عَنِ النِّفَاقِ وَ الْجُحُودِ، وَ يَوْمُ الْبَيَانِ عَنِ
حَقَائِقِ الْإِيمَانِ، وَ يَوْمُ دَحْرِ الشَّيْطَانِ، وَ يَوْمُ الْبُرْهَانِ،
هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُتِبَ تَوْعَدُونَ، هَذَا يَوْمُ الْمَلَأِ
الْأَعْلَى الَّذِي أَنْتُمْ عَنْهُ مَعْرِضُونَ، هَذَا يَوْمُ الْإِرْشَادِ وَ
يَوْمُ الْمِحْنَةِ لِلْعِبَادِ، وَ يَوْمُ الدَّلِيلِ عَلَى الرُّوَادِ، هَذَا يَوْمٌ
أَبْدَى خَفَايَا الصُّدُورِ وَ مَضْمَرَاتِ الْأُمُورِ، هَذَا يَوْمٌ

النُّصُوصِ عَلَى أَهْلِ

الْخُصُوصِ، هَذَا يَوْمٌ شَيْثٌ، هَذَا يَوْمٌ إِدْرِيسَ، هَذَا
 يَوْمٌ يُوشَعَ، هَذَا يَوْمٌ شَمْعُونَ.^١ هَذَا يَوْمُ الْأَمْنِ الْمَأْمُونِ،
 هَذَا يَوْمٌ إِظْهَارِ الْمَصُونِ مِنَ الْمَكْنُونِ، هَذَا يَوْمٌ إِبْلَاءِ
 السَّرَائِرِ.

فَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: هَذَا يَوْمٌ هَذَا
 يَوْمٌ...

فَرَأَقِبُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، وَاتَّقُوهُ وَاسْمَعُوا لَهُ وَ
 أَطِيعُوهُ! وَاحْذَرُوا الْمَكْرَ وَلَا تُخَادِعُوهُ! وَفَتَّشُوا
 ضَمَائِرَكُمْ وَ لَا تُوَارِبُوهُ وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
 بِتَوْحِيدِهِ وَ طَاعَةِ مَنْ أَمْرَكُمْ إِنْ تُطِيعُوهُ! وَ لَا
 تَمَسُّكُوا وَ لَا يَجْنَحَ بِكُمْ الْغَىُّ فَتَضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ
 الرَّشَادِ بِاتِّبَاعِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي طَائِفَةٍ ذَكَرَهُمْ بِالذَّمِّ فِي
 كِتَابِهِ:

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَانَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ رَبَّنَا
 أَتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنَا كَبِيرًا.^٢ وَ قَالَ
 تَعَالَى:

وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ
 اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ

^١ در «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٥٤٠ این مقدار از خطبه را ذکر کرده
 است آنهم از وسط آن، اصل این خطبه در «مصباح» شیخ بسیار طویل است
 و در صفحات بزرگ بیست و یک سطر، پنج صفحه را شاغل شده است.
^٢ آیه ٦٨، از سوره ٣٣: احزاب.

عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ^۱.

أَفْتَدْرُونَ الْإِسْتِكْبَارُ مَا هُوَ؟ هُوَ تَرْكُ الطَّاعَةِ لِمَنْ

أَمُرُوا بِطَاعَتِهِ وَالتَّرَفُّعُ عَلَى مَنْ نُدِبُوا إِلَى مُتَابَعَتِهِ وَالْقُرْآنُ

يَنْطِقُ مِنْ هَذَا عَنْ كَثِيرٍ، إِنَّ تَدَبُّرَهُ مُتَدَبِّرٌ زَجْرَهُ وَ وَعَظُهُ

إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ^۲.

^۱ ترکیبی از آیه ۴۷، از سوره ۴۰: غافر و آیه ۲۱، از سوره ۱۴: ابراهیم.

^۲ «مصباح المتهدج» ص ۵۲۴ تا ص ۵۲۹ و قبل از بیان خطبه گوید: روایت کردند برای ما جمعی از ابو محمد هارون بن موسی تلعبری که: او گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن أحمد خراسانی حاجب در ماه رمضان سنه ۳۳۷ و او گفت: روایت کرد برای ما سعید بن هارون ابو عمرو مروزی در حالی که عمرش از هشتاد سال گذشته بود، و او گفت: روایت کرد برای ما فیاض بن محمد بن عمر طوسی در طوس سنه ۲۵۹ در حالی که سنش به نود سال رسیده بود که او در حضور حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود در روز غدیر و در حضور آن حضرت جمعی از خواص او بودند که آنها را آن حضرت برای صرف افطار در محضر خود نگه داشته بود، و به منزل‌های آنان طعام و خیرات و صیله‌ها و خلعت‌ها حتی انگشتری و کفش فرستاده بود و هیئت و لباس و حال مخصوصان خود را و خدمتگزاران خود را تغییر داده بود و آلات و اسباب آن مجلس را نیز تغییر داده بود به اسبابی که سابقاً در آن مجلس نبود، و مرسوم نبود که در کار باشد و خلاصه تازگی داشت و آن حضرت از تقدّم روز غدیر و فضیلت آن نقل می‌نمود و از جمله بیانات آن حضرت این بود که: حدیث کرد برای من هادی پدرم از جدّم حضرت صادق و او گفت: حدیث کرد برای من پدرم باقر از حضرت سیّد العابدین، از پدرش حضرت حسین که او گفت: در بعضی از سال‌های خلافت پدرم اتفاق افتاد که روز جمعه و غدیر با هم شدند. پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام پنج ساعت که از روز گذشت بالای منبر رفت و حمد خدا را به جای آورد حمدی که مثل آن شنیده نشده بود، و ثنای او را به جای آورد ثنائی که غیر پدرم بدان ثنا توجّه نکرده بود، و آن مقدار از گفتار او که حفظ شده است این است که: الحمد لله الّذی جعل الحمد من غیر حاجة منه الی حامدیه طریقا من طرق الاعتراف بلاهوئیته و صمدانیته و ربّانیته و فرقانیته تا آخر خطبه که حاوی نفیس‌ترین معارف و حکم و بیان حقیقت روز عید غدیر است.

«امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبه، فرمودند: حقّاً امروز روزی است که شأن و منزلت بزرگ دارد، که در آن فرَج و گشایش واقع شد، و درجه و مرتبه بالا رفت، و حجّت‌ها تصحیح شد و آن روز واضح ساختن و پرده برداشتن و روشن کردن، از مقام خالص و صریح و بی‌شائبه است، و روز کمال دین است و روز پیمان استوار عهد معهود، و شاهد و مشهور است، و روز انکشاف و وضوح پیمان‌ها از نفاق‌ها و انکار است، و روز بیان و پرده‌برداری از حقایق ایمان است، و روز منع کردن و دور نمودن شیطان است، و روز برهان است.

این روز جدائی بین حق و باطل است که به شما وعده داده شده است! این روز عالم ارواح مجرّده است، که شما از آن روی گردان هستید؟ این روز ارشاد و هدایت است، و این روز محنت و سختی برای بندگان خدا است، و روز راهنمایی و دلالت بر پیشگامان حقیقت، و پویندگان معرفت، و جویندگان معنی است، و این روزی

و این خطبه را بتمامه با مقدّمات آن که سخنان حضرت رضا علیه السلام است، سیّد ابن طاوس رضوان الله علیه با سند متصل خود از شیخ طوسی نقل کرده است. (إقبال ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۴).

است که پنهانی‌های در سینه‌ها را ظاهر کرد، و
أُمُور مَخْفِيَّةٍ و

پنهان را آشکارا ساخت، و این روز نصّ و تصریح بر خواصّ است، این روز شیث است، این روزِ ادريس است، این روزِ یوشع است، این روزِ شمعون است، این روزِ امن و امان، و در حفظ و صیانت درآمده است، این روزِ اظهار و ابراز آن چیزی است که از سر مصون و محفوظ از عالم مکنون سر به درآورد، این روزِ آشکار نمودن نیت‌ها و پندارها است.

و پیوسته آنحضرت می‌فرمود: این روز چه است، این روز چه است.

پس ای مردم! خداوند عز و جل را مراقب باشید! و در حفظ و مصونیت او درآئید، و گوش به او فرا دهید! و فرمان او را اطاعت کنید، و از مکر و حيله پرهیزید! و با خدا خدعه نکنید! و از دل‌ها و پندارها و نیت‌های خود بحث و تفحص به عمل آورید! و با خدای خود با گول و خدعه عمل نکنید!

و به خداوند عز و جل با توحید او، و با پیروی نمودن از کسی که خدا امر کرده است که از او اطاعت کنید! تقرب و نزدیکی جوئید! و به ضلالت آویزان نشود، و گمراهی و انحراف شما را از حق منحرف نکند! تا در نتیجه از راه رشد و

کمال باز مانید و گمراه شوید، در اثر پیروی کردن از آن کسانی که خودشان گمراه شدند، و مردم را گمراه کردند. خداوند عزیز گفتار، دربارهٔ جماعتی که از آنها در کتاب خود مذمت نموده است، می‌گوید:

(آنها می‌گویند:) «ما از بزرگان خود و از پیشوایان خود پیروی نمودیم، و آنها ما را از پیمودن راه راست منحرف کرده، به کجی و ضلالت کشانیدند. بار پروردگارا! ایشان را دو چندان از عذاب بده! و دورباش و لعنت سخت و بزرگی برایشان مقدر کن.»

و خداوند می‌فرماید: «و در آن وقتی که مُسْتَضْعَفَان با مستکبران در میان آتش با هم به بحث و محاجه می‌پردازند، ضعفاء به آنانکه استکبار ورزیده‌اند، می‌گویند: ما پیرو شما بودیم، و تابع و به دنبال شما بودیم، اینک آیا شما ما را از عذاب، گرچه به مقدار مختصری باشد می‌رهانید؟! مستکبران در پاسخ می‌گویند: اگر خدا ما را راهنمایی کند و دستی بگیرد، ما نیز شما را راهنمایی می‌کنیم!»

آیا می‌دانید استکبار چیست؟! استکبار ترک اطاعت از آن کسی است که

خداوند امر به اطاعت از او را نموده است، و سرکشی و بلندپروازی از پیروی نمودن کسی که امر به پیروی از او شده است. و قرآن دربارهٔ افراد بسیاری از این قبیل سخن می‌گوید، و بیان دارد، اگر تدبّر کننده‌ای در قرآن تدبّر کند، قرآن او را موعظه می‌دهد، و تهدید و تحذیر می‌کند».

فَنَجْكَرْدِيَّ كَوَيْد:

۱ - تو البتّه البتّه عید غدیر خمّ را انکار مکن!
چرا که آن در وضوح، همچو خورشید تابان بلکه درخشان‌تر است.

۲ - در آن روز امامت حضرت حیدر، و کمال او و جلالت او است، که تا روز قیامت پیوسته بیان می‌شود.

بشنوی گوید:

۱ - روز غدیر برای کسی که دارای ولایت است، عید است، و در نزد

نواصب و دشمنان اهل بیت فضل آن مورد انکار
است.

۲ - روزی است که در آسمان به عنوان عهد
و میثاق در آن عید حضور می‌یابند و مجتمع
می‌گردند، و در آن روز، همان معهود و پیمان
استوار الهی برقرار شد.

۳ - و زمین بواسطه میراث از آسمان علامت
و نشانه عید را در خود ظاهر کرد، تا شخص
ثابت قدم و اصیل و استوار پیروی کند و انقیاد
نماید، و شخص حسود و حقود، دست باز دارد
و جلوگیر شود.

أبیات بَشْنوی کردی، درباره عید غدیر

و نیز بَشْنوی گوید:

۱ - و به تحقیق که حضور یافتند در عید غدیر، و گوش‌های خود را فرا راه گفتار رسول خدا بدون کتمان و اختفا نهادند.

۲ - که: آیا من به شما از همه مردم به شما اولویّت ندارم؟! گفتند: بلی! ای افضل از همه انس و جن!

۳ - پس پیامبر در میان چوب‌هائی که منبر کرده بودند، به خطبه برخاست، و با بلندترین صدا، آشکارا نداد در داد،

۴ - و حیدر را طلب کرد، در حالی که قوم، همگی لال و خموش و با دل‌های ذلیل و شکسته بودند، و جمعی در پشت سر، و جمعی در برابر او قرار داشتند.

۵ - و در پاسخ رسول خدا، حیدر لبیک گفت و با اجابت با سرعت رو به سوی پیامبر آورد، با چهره‌ای که همچون ماه شب چهاردهم، در میان شاخه درخت صنوبر می‌درخشید.

۶ - پیامبر با علی حیدر بر فراز منبر ملاقات و دیدار کرد، و مرحبا گفت، و سپس مصطفی او را به سوی خود بالا برد، و بر بالای منبر حیدر ظاهر و مُطَهَّر برای مصطفی، شخص دوّم قرار گرفت.

۷ - و پیامبر، دو بازوی علی را بلند کرد، و سوگند به خدا در حالی که دورترین قوم و نزدیک آنها گوش به سخنان پیغمبر می‌داد، درباره او چنین گفت:

۸ - علی برادر من است، فرقی میان من و او نیست، همانند هارون نسبت به موسای کلیم پسر عمران.

۹ - و او وارث علم من است، و خلیفه و جانشین من است بر اُمّت من، در فردا که جسمم

را ببینم و تهی کنم.

۱۰ - پس ای پروردگار من، تو ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت او را دارد، و دشمن آن کس باشد که او با علی دشمنی می نماید، و غضب و خشم خود را بر بدخواه و بدگوی علی قرار بده!

باری عید غدیر را عید گویند، به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمه که در آن روز در خم غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبه رسول الله، و گرفتن دو بازوی علی را بطوری که سپیدی زیر بغل هر دو معلوم شد، و نشان دادن و معرفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ به پیرو نصب آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطاء ولایت کلّیه الهیه، و نزول آیه اِکْمَالِ دین و اِتْمَامِ نعمت، و آیه تَبْلِیغِ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و اُبّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرد رحلت رسول

خدا، و بالأخره آن پی آمدهای سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر برمی گردد، و عود می کند، و خود را نشان می دهد، و آن برکات نازله پیوسته بر اهلش فرو می آید و می ریزد.

معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم

زیرا که کلمه عید از مادهٔ عَوَدَ است یعنی بازگشتن. در «أقرب الموارد» گوید: عید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد، گفته می شود، و بعضی گفته اند: برای هر حادثهٔ مهمی. ابن اعرابی گوید: برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجدّدی عود می کند. اصل کلمه عید، عَوْد بود، چون واو ساکن بود، و ما قبلش مکسور بوده، آن را به یاء قلب نمودند، عید شد، و جمع آن اعیاد و تصغیر آن عیید آید، که از واحد إعلال شده بنا کرده اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمهٔ عود که به معنای چوب است، و جمع آن أعواد و تصغیر آن عَوید می آید. و در اصل ماده گوید: عَادَ إِلَى كَذَا يَعُودُ عَوْدًا و عَوْدَةً و مَعَادًا یعنی برگشت، و به سوی آن چیز

شد. و گفته شده است: بعد از إعراض و انصراف بازگشت کرد.

و نظیر همین گفتار را در «صَحَاحُ اللُّغَةِ» و در «مِصْبَاحُ الْمُنِيرِ» ذکر کرده است، و در مصباح إضافة کرده است که: وَ عَيَّدْتُ تَعْيِيدًا يَعْنِي مَنْ فِي مَرَامِ عِيدِ حُضُورِ پيدا کردم.

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوائف و مِلَل و نَحَل کلمه عید را به چه معنی استعمال می کنند؟ و برای وضوح این مطلب می گوئیم: در نزد هر طائفه و جماعت، و هر مِلَّت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیّت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد، به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می کنند، و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می گذرانند و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است، ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می کنند، و نفس و روح خود را از یادبود آن اشراب و متمتع

می سازند.

دنیای پرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می گیرند، پادشاهان پس از لشکرکشی و خونریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می گیرند، و طاق نصرت می بندند، و آن خاطره پیروزی را همه ساله اعاده می کنند.

ایرانیان قدیم نوروز را عید می گرفتند، به جهت آنکه سبزه از زمین می روید و درختها سبز می شود و فصل خرمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده، و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابداً با معنویات و روحانیات سر و کار ندارند، و ارزش های انسانی را فقط در ماده و سبزه می جویند، و در حقیقت با عید بهائیم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند، و در مرغزارها و مراتع می چرند، و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است، برای آنها بدان شکل، و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سید ابن طاوس (ره) روز بلوغ فرزند خود را

عید می گیرد

سید ابن طاوس در کتاب «کشف المحجّة» روز تولّد پسرش را عید نمی گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف در آمدن او را عید می گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوم گوید: ای فرزند من: محمّد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای همنشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سالها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن، و صدقات و خدمات برای خداوند بخشنده عقل و خرد بجای آور، که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است، و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سنّ بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می دانستم از احوال او که خداوند

جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آن را در کتاب *الْبَهْجَةُ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ* ذکر کرده‌ام.

فصل صد و چهارم: و اگر خداوند همان طور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یکصد و پنجاه دینار تصدّق می‌دهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود، اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد، و با این مال من در خدمت خداوند اشتغال ورزم زیرا که مال مال اوست، و من مملوک او هستم و تو هم بنده او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جائی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود.^۱

^۱ فصل ۱۰۳ و ۱۰۴ از طبع سنگی ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵. سید ابن طاوس همان طور که در فصل سیزدهم از این کتاب می‌گوید، نام آن را کشف المحجّة لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ و یا إسعاد ثَمَرَةِ الْفُؤَادِ عَلَي سَعَادَةِ الدُّنْيَا و الْمَعَاد و یا كَشْفِ الْمَحْجَّةِ بِأَكْفِ الْحُجَّةِ گذارده است، و همچنان که در فصل نهم از این کتاب می‌گوید: عمر او داخل در سنه ۶۴۹ هجریه قمریه شده است، و چون روز نیمه ماه محرم قبل از ظهر در سنه ۵۸۹ در شهر حِلّه سَیْفِیّه متولد شده است بنابراین در نیمه محرم سنه ۶۴۹، داخل در شصت و یک سالگی شده است، و در این وقت سن پسر بزرگ او محمّد شش سال تمام، و داخل در هفت سال شده است و سن پسر کوچکش علی دو سال تمام و داخل در سه سال شده است. این کتاب را بصورت وصیتنامه‌ای برای دو فرزندش محمّد و علی و آن کسان از اهل او و از جماعت او که امید انتفاع آنها را از این کتاب دارد، و برای صاحبان مودّت و محبت خود نوشته است، گر چه

ولی اُدیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اُهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جبّاران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتّع می‌شده‌اند، اُعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

معنای عید فطر و عید قربان

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. أمّا در فطر به جهت

خطابات در این کتاب با نام و خطاب ولدی محمد است. فلهدا شیعیان به این کتاب اُرج کامل می‌نهند و علماء عامل و طلاب فاضل پیوسته آن را در جیب خود نگه می‌داشتند و در حضر و سفر با خود داشتند و مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی دائی پدر حقیر توصیه به حقیر می‌نمود که همیشه این کتاب را در جیب داشته باشم.

آنکه در یک ماه تمام مردم دست از زیاده‌روی در شهوات برداشته، روزها روزه، و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایام همچون انفاق در راه خدا، و تلاوت بیشتری از کلام خدا، و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس اماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است، و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است، زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت، و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس

دادن تا آمادهٔ برکات و نزول موائد آسمانی گردد.
شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل
شب، و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و
زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام
و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب
سرمدی مشغول بودن، و در روز عید نیز غسل
دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در
صحرا بجای آوردن، و آن را با کیفیتی خاصّ، در دو
رکعت و با نه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر
تهلیلات گشودن که: **اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا
هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.

و امّا در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء
و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب
و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی
بیت الله الحرام من کُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ روان شده، و طواف
و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است،
بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب
را به اِذْنِ دُخُولِي که از حضرت او دریافت کرده است،
در مزدلفه آرمیده، و

سپس به منی آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از احرام است، به شکرانه قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین حال شیرین و لذت بخش عید بگیرد، و الحمد لله بگوید، و به مراسم عید که آنهم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او اعلان وحدت و توحید ذات و اسماء و صفات و افعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ** و **لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أْبَلَانَا.**

و نه تنها خود حجّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمائی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است، عید بگیرند، و به دنبال اعمالی که در ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجه به جای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای

جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز جُمعه عید است، چون روز اجتماع مردم به

نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و به همین

جهت اسلام نام آن را جُمعه گذارد، یعنی روز اجتماع و

بهم پیوستگی امت مسلمان، و در قبل از اسلام آن را یَوْمُ

الْعُرُوبَةِ می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به

وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت و تارك

آن را لعنت فرستاد. و لیکن شرط صحّت آن با جماعت

و در تحت نظر و امامت امام عادل و یا منصوب از

ناحیه اوست. در زمان حضور امام، خودش اقامه

می‌کند، و در زمان غیبت بر فقیه عادل جامع الشرائط

که به أدله نیابت عامّه، متکفل وظائف امام است

واجب است اقامه کند.

نماز جمعه واجب است به وجوب مطلق، نه

به وجوب مشروط، مانند حج نسبت به

استطاعت، بلکه مانند نماز ظهر است نسبت به

طهارت و غسل و وضوء. و بنابراین امام و حاکم

شرع، شرط انعقاد و صحّت و شرط واجب است

نه شرط

و جوب. فلہذا اگر امام در غیبت بود و فقیہ جامع الشرائط قدرت بر حکومت نداشت، و در تقیہ بسر می برد، بواسطہ ترک نماز جمعہ، ہمہ مردم گنہکارند بہ جهت ترک نماز عینی تعیینی کہ حائز اہمیّت سرشاری است.

و بر ہمہ آنها واجب است قیام کنند و تشکیل حکومت اسلامی دهند، تا آن امام غائب ظہور کند، و یا فقیہ مقبوض الید، مبسوط الید گردد، و بتواند اجراء حدود کند، و منع از ثغور اسلام بنماید، و از جملہ وظائف حاکم، تشکیل نمازهای جمعہ در قلمرو حکومت اوست.

أفرادی کہ در زمان حکومت جائزہ نماز جمعہ نمی خوانند، معذّب می شوند کہ: چرا تشکیل حکومت اسلامی ندادہ اید؟! کہ بتوانید نماز جمعہ بخوانید، گر چه با نداشتن حاکمی چنین، نماز از آنها صحیح نیست و مردود است. و بہ همین جهت کہ روز جمعہ، روز عید و اجتماع است، و مردم پاک و پاکیزہ می شوند، و از خطاها و گناہان یک ہفتہ گذشتہ بیرون می آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعہ نیز دارای اہمیّت و خصوصیتی برای تہیّو و آمادگی وظائف روز می شود، کہ از سایر شبها ممتاز می گردد.

عید غدیر، افضل اعیاد

أما عیدِ غدیر، که اشرف و افضل اعیاد است، به جهت ربط امت با امام، و وحدت دل‌های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه، و روندگان طریق مودت و محبت و ایثار و انفاق، و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفحات قدسیّه سبحانی، و ارتباط ملک با ملکوت است. عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حق، و خروج از فرعونیت نفس اماره، و انداختن ریسمان ذلّ رقیّت حضرت سبحان است، و اقرار و اعتراف به یگانه خاصّه از خواصّ درگاه با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن، و بدون شائبه و تعارف به حقّ و حقیقت و واقعیت در آمدن، و از زمره بهائم خارج شدن، و به صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قدّوس و سبّوح را:

به حصر ولایت در قرآن کریم به **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ** پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را به: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ** با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای اللهمّ وَالِ مَنْ

وَالْأَهْ قَرَارِ كَرَفْتَن، وَ اَز نَفَرین خَانْمَان سوز وَ عَادِ
مَنْ عَادَاهُ بیرون شدن، وَ اسْتَقْبَالِ اَز وَ اَنْصُرُ مَنْ نَصْرَهُ،
وَ اسْتَدْبَارِ اَز وَ اَخْذَلُ مَنْ خَذَلَهُ نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مولی
الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام را بر روی دو
دست پیغمبر معظم، در فراز منبر برآمده بر
پالانهای اشتران، در زیر درختان سمراوات وادی
جُحْفَه در غدیر خم، و نمایش دادن ولایت را به
کافه مردم، و نزول ملکوت و جبروت در این
عالم ملک است که: هان ای دشمنان علی و ای
مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با
شکایت‌هایی که از علی می‌کردید، آزار و اذیت
می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار
شکایت نیست، و در خور اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاه‌باز بلند پرواز
سیدره‌نشین کاخ عرفان است. او از خود شما به
جان‌های شما نزدیکتر است، و ولایتش بیشتر
است. او تکویناً و تشریحاً سید و سالار و سرور
و سپهسالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید، تا همه
ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان
مصری نشان داد که ای زنانی که مرا در عشق این
جوان، مورد ملامت قرار داده‌اید، و می‌گویید: تو
که ملکه عزیز مصر هستی، ملکه و جاهت و

زیبائی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان
گمنام که بنده شما و زر خرید شماست شده‌ای؟!
زلیخا زنان مصر را دعوت کرد، و در یک خانه
دو در قرار داد، و به هر یک از آنها یک ترنج و
یک کارد داد که: یوسف می‌آید، و از اینجا عبور
می‌کند، شرط ادب شما اینست که همین که او را
دیدید، با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج
خوشبو و معطر ببرید، و به او به رسم هدیه
تعارف کنید!

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی
زنان مصری عبوری نموده، و از در دیگر خارج
شد. همین که زنان چشمشان به آن جمال که
نمونه‌ای از جمال حضرت حق بود افتاد، و
خواستند ترنج را ببرند، و به یوسف تقدیم کنند،
سر از پا شناختند، و دست از ترنج شناختند،
دستهای خود را بجای ترنج بریدند، و خون
جاری شد، و نفهمیدند.

یوسف که خارج شد زلیخا زنان مصری را
گفت: این چه وضعی است؟ این چه کیفیتی
است؟! چرا لباسهای سپید خود را خونین
کرده‌اید؟ چرا دستهایتان را بریده‌اید؟

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود

نمودند، و یکباره گفتند: **حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ**

كَرِيمٌ^۱: **سُبْحَانَ اللَّهِ** این جوان نیست مگر فرشته‌ای

بلندپایه!

زلیخا گفت: **فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ**^۲. این

همان جوان زر خرید و بنده ماست، که شما مرا
درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد، تا
همه مردم ببینند، و بدانند که آن جوانی که از او
بدگوئی می‌کردند، و بغض و کینه و أحقاد بدریه
و حُئِنِّيَّه و شرف و منزلت عظیم او، از جهت
شجاعت و علم و عرفان و ایثار، و حالات
روحی، و جذبات سبحانی و غیرها به آنها اجازه
نمی‌داد، در مقابل او خاضع باشند و اُبَّهت و
جلالت او را گردن نهند، و حَسَدَهای دیرین،

^۱ قدری از آیه ۳۱ و ۳۲، از سوره ۱۲: یوسف.

^۲ همان.

مانع می‌شد که بَند طوع او را بر گردن نهند، اینک بر روی دستهای پیامبر خاتم الأنبياء والمرسلین سَيِّدٌ وُلْدِ آدَم، شفیع پیغمبرانِ سَلَف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه می‌شود، که اسلام و ایمان در او منظوی است، و عملی مقبول نیست مگر به پیروی از او، و از منهاج او و سُنَّتِ او. اوست قسیم بهشت و دوزخ. اوست میزان عدل و نَصِفَت. اوست مخزن أسرار و گنجینه معرفت. اوست از هر مؤمنی به او اولاتر و نزدیکتر. اوست حامل قرآن. اوست فرقان بین حقّ و باطل. اوست مأمور به جنگ بر تأویل کتاب خدا، همچنانکه پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن. اوست لوادارِ دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین. اوست شهید در محراب عبادت در بیت خدا همانطور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

عید غدیر نمایشگر این تجلیات، و بروز و إبراز و ظهور و إظهار این واقعیات است.

و به همین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر شهرهٔ آفاق گردد، و در زبان‌ها ساری و جاری شود. و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد، تا حجّتی قائم برای متابعان امام حقّ و مقتدای اُمّت شود. فلهدا پیوسته ائمّه طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند، و با مخالفان به آن احتجاج می‌نمودند، و اصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی العزّة والاحترام و علماء سلف، خلفاً عن خلف در مجالس و محافل، و در مجتمعات با ذکر اشعار و قصائد آبدار، به رغم مرورِ دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و طریّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

ائمّه شیعه و شیعیان، عید غدیر را زنده نگه

می‌دارند

امامان معصومین سلام الله علیهم اجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و إنفاق در این روز نموده، و با عنوان عید، و نام و نشانهٔ عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخص طائفةٔ امامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهر مولى أميرالمؤمنين عليه السلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصهٔ آن حضرت

است. رجال شیعه از قبائل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند، و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده، و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همه مقامات و درجات اوست می خوانند، و از کتاب و سنت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجّت‌های دامغه بازگو می کنند.

و در تمام شهرها و حتی قرآء و قصبّات، روز غدیر، روز عید رسمی است، و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعم از شیعه و سنی، این روز را محترم می شمارند، و به آداب عبادی و امور حسبی و قُربی مشغول می شوند.

سنت عید گرفتن در روز غدیر، به این داستان، خلود و دوام بخشیده است، و متن غدیر را ثابت و محقق، و گذشتگان آن را به آیندگان می سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر، و صلّه ارحام و ضعفاء و توسعه بر عیال، و زینت بستن، و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن، و إحسان و برّ و گسترش خیرات و مبرّات در این روز، همه و همه از موجبات بقاء این اثر جاوید است، تا مردم

به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند، و تفحص
و تجسس از اصل قضیه بنمایند، و شاخه‌های ایمان
در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان امروزه که در اثر
غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملی باستانی،
و عیدهای مجوسی و زردشتی شده‌اند، و غالباً
در ایام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نو
تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت
زشت را ترک نموده، و عید غدیر را که ستون
ایمان است به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز
برای دیدن‌ها و سرورها، و تجدید لباس‌های
کهنه به لباس‌های نو قرار دهند، تا یکسره دیو
زشت طبیعت جای خود را به فرشته رحمت
دهد، و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل
و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی حساب
و غافلگیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال،
گذشته را به آینده متصل می‌کند و رشته را دوام
می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و
خودسری را منکوب، و مبارزه با آن را جاودان
می‌کند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

عید غدیر، در نزد سائر مسلمین از عامه

أوّل آنکه این عید، اختصاص به شیعه ندارد،
 گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقه خاصی به
 آنست، أمّا از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن،
 سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این
 روز را محترم می‌شمارند، و عید می‌گیرند، و روی
 همین اصل است که مسعودی گفته است: پیامبر
 اکرم دربارهٔ أمير المؤمنين علی بن ابی طالب (رضی
 الله عنه) در غدیر خم گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ
 مَوْلَاهُ. و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجّه بوده
 است. و غدیر خم نزدیک ابی است که معروف است
 به خرار در ناحیه جحفه، وَوُلْدُ عَلِيٍّ وَشِيعَتُهُ يُعَظَّمُونَ
 هَذَا الْيَوْمَ.^۱ و اولاد علی و شیعیان او این روز را
 معظّم می‌دارند.

و محمد بن طلحه شافعی گوید: تَرَمَذِيٌّ در
 صحیح خود، با إسناد خود از زید بن أرقم روایت
 کرده است که: رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
 فَعَلَيْهِ

^۱ «التَّنْبِيْهِ وَ الْإِشْرَافِ» ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲.

مَوْلَاهُ و با این لفظ فقط ترمذی آورده و چیزی بر آن نیفزوده است. ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت، و موضعی را که در آن بیان کرد آورده‌اند، و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حِجَّةِ الْوَدَاع بود، در روز هجدهم از ذوالحِجَّة، و موضع ما بین مکه و مدینه در محلی که به آن خَمِّ می‌گفتند، در غدیری که آنجا بود. و به همین مناسبت آن را روز را غدیر خَمِّ نام نهادند. و خود امیرالمؤمنین در شعری که سروده‌اند، و ما در گذشته آوردیم، نام غدیر خَمِّ را برده‌اند. و این روز عید شد، و موسم و محلّ اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ رَا بِهِ فِي مَنزِلَتِ رَفِيعِ تَخْصِيصٍ وَ تَشْرِيفِ دَادٍ، وَ أَحَدِيٍّ مِنْ مَرْدَمِ رَا فِي مَنزِلِهِ وَ مَرْتَبِهِ بِأَعْلَى شَرِيكِ نَكْرَدَانِيْدٍ.^۱

و ابن خَلِّكَان در ترجمهٔ أحوال المُسْتَعْلِي پسر المُسْتَنْصِرِ بِاللَّهِ آورده است که: بُوِيْعَ فِي عِيْدِ غَدِيْرِ خُمِّ وَ هُوَ الثَّامِنُ عَشْرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سَبْعِ وَ ثَمَانِيْنَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ.^۲

^۱ «مَطَالِبُ السُّؤْلِ»، ص ۱۶.

^۲ «و فَيَاتِ الْأَعْيَانُ»، طبع بیروت، ج ۱ ص ۱۸۰.

«مُسْتَعْلَىٰ فِي رَوْضِ عِيدِ غَدِيرِ خَمٍّ، مَرْدَمٌ بِأَوْبِهِ
خِلَافَتِ بَيْعَتِ كَرَدَنَدِ، وَ أُنْ رَوْزِ رَوْزِ هَجْدَهْمِ اَز
شَهْرِ ذَوَالْحِجَّةِ سَنَةِ ٤٨٧ اَز هَجْرَتِ بُوْدِ».

و عَلَامَةُ اَمِيْنِي كُوِيْدِ كِه: اِبْنِ خَلِّكَانِ نِيْزِ دَرِ
تَرْجَمِهِ الْمُسْتَنْصِرِ بِاللّٰهِ عِيْدِيْ اَوْرَدِهِ اَسْتِ كِه: اَوْ
دَرِ شَبِّ پَنْجَشَنْبِه، دَوَازْدِهِ شَبِّ مَانْدِهِ بِه اٰخِرِ مَاهِ
ذَوَالْحِجَّةِ سَنَةِ ٤٨٧ وَفَاتِ يَافْتِ.

آنگاه ابن خَلِّكَانِ گوید: این شب همان شب
عید غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحجّه، و
آن غدیر، غدیر خمّ است (با ضمّ خاء و تشدید میم)
و من جماعت کثیری را دیده‌ام که می‌پرسند: این
شب در چه موقع از ذوالحجّه بوده است؟ و این
مکان بین مکه و مدینه است، و در آنجا غدیر آبی
(برکه و آبگیر) است و گفته می‌شود که در آنجا
نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم صلی الله
علیه و آله از مکه شرفها الله تعالی در سال حجّه
الوداع باز می‌گشتند، و به این مکان رسیدند، بین
خود و علی بن ابی طالب عقد برادری بستند و گفتند:
عَلِيٌّ مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ

مُوسَى . اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ
انصُرْ مَنْ نصرَهُ، وَ اخذُلْ مَنْ خذَلَهُ.

و شیعیان به این روز تعلق و وابستگی بزرگ دارند. و حازمی گوید: غدیر خم یک وادی است بین مکه و مدینه در جحفه که در آنجا غدیری است، و پیامبر در آنجا خطبه خواندند، و آن وادی معروف است به شدت و خامت و ترس، و زیادی حرارت. الخ کلام ابن خلکان.

وَ ثَعَالِبِيٍّ در «ثمار القلوب» بعد از آنکه شب غدیر را از شبهای مشهوره و معروفه در نزد اُمَّتِ شمرده است، گوید: و آن شب شبی است که فردای آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نصرَهُ، وَ اخذُلْ مَنْ خذَلَهُ. و شیعه این شب را بزرگ می دارد، و به قیام و عبادت تا به صبح می گذراند.^۱

و از مؤیدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و اُمَّهات المؤمنین (زنهای رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند. و معلوم است

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۶۸ و ص ۲۶۹.

که تهنیت از خواص عید و ایّام سرور است.

دوّم: آنکه تاریخ زمان این عید، به زمانی

دوردست برمی‌گردد، که همین طور متّصلاً تواریخ

نشان می‌دهد، تا می‌رسد به زمان و عصر رسول خدا

که ابتدایش همان روز عید غدیر سنّه دهم از هجرت

بعد از حجّة الوداع است، که رسول خدا برای برپا

کردن این مراسم در بیابان وسیع، و در حضور

جماعات معظم از مسلمین، مقررّ و مستقرّ حکومت

خود را بعد از خود، از جهت وجهه دنیویّه و دینیّه

معین کرد، و برای حضار از آنها مستوای شامخ و

ممشای واضح را جیلاً بعد جیلٍ و نَسْلاً بعد نَسْلِ

مشخص نمود، و فرمود: فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ بَايَد

حضار به غائبین برسانند، و این مشهد عظیم را بعد

از ورود خود در اوطان بازگو کنند، و علی هذا آن

روز موسم عظیم و روز مشهودی بود، که هر شخص

متحلّ و متعلّق

به اسلام را در برابر چنین بنیانگزاری متین برای
إمامت و خلافت مسلمانان مسرور و فرحمند
می ساخت، و بدین موهبت کبری، مبتهج و
خوشحال می نمود، که راه شریعت و أنوار احکام آن
إدامه می یافت، بطوری که آراء فاسده و أهواء کاسده
نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح
شائق به وصول معنویات بتوانند با این منهج تا روز
بازپسین در مسیر خود حرکت کنند، و به کمال
نفسانی و تمامیت خود از قوه و استعداد به فعلیت
نائل آیند.

و کدام روزی در خور آن است که از غدیر،
أعظم و اکبر و أشرف باشد؟ با آنکه إکمال دین
و إتمام نعمت، و بیان شاهراه طریق، و تمسک به
عُرْوَةُ الْوُثْقَى حَقّ، در این روز مقرر شد. پس
عیدی أعظم است که قرآن کریم به توسط
جبرائیل، حامل أمين و حی إلهی با زبان و إرشاد
و خطابه و أمر و انشاء حضرت رسول اللهی، آن
را پایه ریزی کرده، و بر این أساس متین، استوار
ساخته است.

شاهان باید به عوض تاجگذاری، عید غدیر را

عید کنند

اگر چه امروزه شاهان به خطا و زلّت، و جفا و غفلت، روز قرار بر أريكه سلطنت و بر عريشه حکومت خود را عید می گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و حبور، و چراغانی و نقل پاشی، و إلقاء خطبه‌ها و سرودن قصائد و شعرها، و گستردن سفره‌های رنگین طعام، تشکیل می دهند و در بین اقوام و أجيال این رویه مرسوم است، و لیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریّات بردارند، و از این مجازها عبور کنند، و همگی مجتمعاً و متّفق الكلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و إمارت انصاف، و روز پیشوائی حقّ و ولایت عظمای خداوندی است عید بگیرند، و مردم و امّت را به این راه و روش دعوت کنند. فَنِعَمَ الْمَنْهَجُ الْقَوِيمُ.

در آن روزی که نصّ از جانب رسول خدا که:

لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

می باشد، آمد که عید بگیرند، و به تمام معنی الكلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند، و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، در زیادی کارهای مقربّ إلى الله از روزه، و نماز، و دعا، و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت

گفتن خودداری نکنند، و کف دست راست خود
را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده،
مصافحه کنند، و با شکر و سپاس حضرت ایزد
منان

به پاس چنین موهبتی بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

«حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد
که ما را از تمسک‌کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین
و ائمه علیهم السلام قرار داد.»

و همچنین از انواع وجوه برّ و إحسان، از قبیل
اعطاء انگشتی و خلعت و لباس، و هدیه عطر و
عود و عبیر و إطعام برادران مؤمن بالأخصّ
ضعفاء و فقرا و ارحام و أهل علم و طلاب توأم
با عمل، و سلاک راه خدا از شوریدگان و عاشقان
مؤلی الموالی علیه السلام بنحو اتمّ و اکمل،
بجای آورند.

مصافقه و بیعت با مردم با امیرالمؤمنین علیه

السلام در روز غدیر

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه،
حضرت رسول خدا امر کردند برای امیرالمؤمنین
چادری و خیمه‌ای افراشتند و امر کردند که
مؤمنین بیایند، و به خود آن حضرت تبریک و
تهنیت گویند، بر اثر تماتیت نعمت، و کمالیت
دین که با پیوند ولایت به نبوت ثمر بخشیده، و
میوه تر و تازه حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ انصار

و مهاجرین و سرشناسان آنها بیایند، و به
 امیرالمؤمنین علیه السّلام تهنیت گویند و به عنوان
 اِمارت مؤمنین به لفظ السّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین
 سلام کنند، و اِمارت و ولایت او را گردن نهند،
 همچنان که به شیخین: أبو بکر و عُمَر و زوجات
 خود امر کردند که: بر امیرالمؤمنین وارد شوند، و
 تهنیت گویند، و سلام به اِمامت و حکومت بنمایند،
 در برابر این مقام عظیمی که حائز شده است، و
 مصدر امر و نهی در ادارهٔ امور مسلمانان به عنوان
 خلافت رسول الله قرار گرفته است.

علامهٔ امینی گوید: مُحَمَّد بن جریر طَبْری در
 کتاب الْوَلَایَةِ، حدیثی را با اِسناد خود از زید بن
 اَرْقَم تخریج کرده است که مقداری از آن را بیان
 کردیم، و در آخرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و
 آله و سلّم می گوید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا: اَعْطَيْنَاكَ عَلٰی ذٰلِكَ
 عَهْدًا عَنْ اَنْفُسِنَا وَ مِثَاقًا بِالْاَسْتِنَانَا وَ صَفَقَةً بِاَيْدِنَا، نُؤَدِّيهِ
 اِلٰی اَوْلَادِنَا وَ اَهَالِنَا، لَا نَبْغِيْ بِذٰلِكَ بَدَلًا وَ اَنْتَ شَهِيدٌ
 عَلَيْنَا وَ كَفٰی بِاللّٰهِ شَهِيدًا. قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ! وَ سَلِّمُوا
 عَلٰی عَلِيٍّ بِاَمْرَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ!

وَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ
وَ خَائِنَةَ كُلِّ نَفْسٍ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ
وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا.^۱

قُولُوا مَا يُرْضِي اللَّهَ عَنْكُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ
غَنِيٌّ عَنكُمْ.^۲

«ای جماعت مردم! بگوئید: ما از جانب
نفوس خودمان، عهد و پیمان دادیم، و با
زبان‌های خود میثاق نهادیم، و با دست‌های خود
مصافحه به بیعت و پذیرش، با تو ای پیغمبر
داده‌ایم که: این ولایت علی را به اولادمان و به
اهل و عشیره‌مان برسانیم و اداء حق کنیم که
هیچگاه به جای ولایت علی، بدل و عوضی
نجوئیم، و بر این عهد استوار باشیم! و تو ای
پروردگار، شاهد و گواه بر ما هستی! و کافی
است که خداوند شهید و حاضر و گواه باشد.

آنچه را که من به شما گفتم، بگوئید! و بر علی
به عنوان امیر و پیشوای مؤمنین سلام کنید، و
بگوئید:

سپاس و حمد مختص خداوندی است که ما

^۱ آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح.

^۲ آیه ۷، از سوره ۳۹: زمر.

را بدینجا و بدین امر ولایت هدایت کرد، و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، هیچ‌گاه ما چنان نبودیم که بتوانیم هدایت شویم.

خداوند از هر سر و صدائی خبر دارد، و هر نفس خائن را می‌شناسد، پس هر کس که این عهد و میثاق را بشکند، شکست بر نفس خودش وارد ساخته است، و هر کس که وفا کند به آنچه که خداوند با او پیمان نهاده است، پس خداوند البته به او اجر و پاداش عظیمی عنایت می‌کند.

بگوئید، آنچه را که خداوند را از شما راضی می‌کند، و اگر کفران نمائید، پس خداوند از شما بی‌نیاز است!»!

زید بن أرقم گوید: در اینجا مردم مبادرت

کردند به گفتار سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا

«شنیدیم، و با جانهایمان امر خدا و رسولش را پذیرفتیم

و

گردن نهادیم».

و اولین کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله مصافقه کرد (دست داد به عنوان بیعت و پذیرفتن پیمان) ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و زبیر، و سپس باقی مهاجران و انصار بودند، و سپس باقی مردم پیوسته بیعت می کردند، تا نماز ظهر و عصر را با هم در یک زمان به جای آوردند، و این مصافقه و بیعت مردم به طول انجامید، تا آنکه پیامبر نماز مغرب و عشاء را با هم در یک زمان به جای آوردند، و تا ثلث از شب که سپری شد پیوسته بطور پی در پی بیعت و مصافقه صورت می گرفت.

و أحمد بن محمد طبری شهریه به خلیلی در کتاب مناقب علی بن ابیطالب که در سنه ۴۱۱ در قاهره تألیف شده است، از طریق شیخ خود محمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن این روایت را آورده است، و در آن روایت گوید: مردم برای بیعت نمودن با علی بر یکدیگر پیشی می گرفتند و می گفتند:

سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا لِمَا أَمَرَنَا اللهُ وَ رَسُوْلُهُ بِقُلُوْبِنَا وَ
أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ جَمِيعِ جَوَارِحِنَا ثُمَّ أَنْكَبُوا عَلَيَّ
رَسُوْلِ اللهِ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ بِأَيْدِيهِمْ.

«شنیدیم، و با جانهایمان، و دل‌هایمان، و زبانهایمان، و با تمام اعضاء و اجزاء بدنمان

إطاعت کردیم، و پذیرفتیم آنچه را که خداوند و رسول او به ما امر کردند. و سپس با دست‌های خود خود را به روی رسول خدا، و به روی علی می‌انداختند برای بیعت».

بیعت ابوبکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

به ولایت

و اولین کسانی که به عنوان پیمان و بیعت دست دادند با رسول خدا، ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند و پس از آنها باقی مهاجرین، و مردم بنابر اختلاف طبقات، و مقدار منزلت آنها، تا جائیکه نماز ظهر و عصر در وقت واحد خوانده شد، و نماز مغرب و عشاء نیز در وقت واحد خوانده شد، و پیوسته تا ثلث از شب در بیعت و مصافقه پی در پی می‌آمدند، و رسول خدا هر وقتی که فَوْجی بعد از فَوْج دیگر می‌آمدند می‌گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ «سپاس و حمد، اختصاص به خداوندی دارد که ما را بر همهٔ اهل عالم برتری داد».

و این مصافقت و بیعت از آن به بعد، رسم و سنت شد، و کسانی که حقی در این امر نداشتند آن را برای خود به عمل آوردند.

و در کتاب النَّشْرُ وَالطِّيَّ گوید: و مردم
مبادرت می کردند به بله بله گفتن که نَعَمْ نَعَمْ سَمِعْنَا
وَ أَطَعْنَا أَمْرَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، آمَنَّا بِهِ بِقُلُوبِنَا. و بر پیغمبر و
علی هجوم می آوردند و ازدحام می نمودند، تا نماز
ظهر و عصر در یکجا خوانده شد، و باقی آن روز نیز
به بیعت اشتغال داشتند، تا نماز مغرب و عشاء نیز با
هم خوانده شد، و هرگاه دسته‌ای برای بیعت
می آمدند رسول خدا می گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
عَلَى الْعَالَمِينَ.

و مَوْلَى وَلِيُّ اللَّهِ لَكَهْنُوى در کتاب مِرَاتُ
الْمُؤْمِنِينَ در ذکر حدیث غدیر گوید: عمر پس از این با
علی دیدار کرد و گفت: هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ أَصَبَحْتَ
وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ «گوارا باشد ای پسر
أبو طالب! صبح کردی و شب کردی، در حالی که آقای
من و آقای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای هستی». وَ
كَانَ يَهْنِيءُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ صَحَابِيٍّ لَأَقَاهُ «و هر صحابی
که امیرالمؤمنین را دیدار می کرد، به او تبریک و تهنیت
می گفت».

و مورخ ابن خاوند شاه متوفی در ۹۰۳ در رَوْضَةُ

الصِّفَا در جزء دوم، از ج ۱ ص ۱۷۳ بعد از بیان

داستان غدیر گوید: سپس رسول خدا در خیمه‌ای
مختص به خودش نشست، و امر کرد تا امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در خیمه دیگر بنشیند، و امر کرد تا
کافه مردم علی را در خیمه خودش تهنیت گویند، و
چون مردان از تهنیت گفتن فارغ شدند، پیامبر زنهای
خود را (أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ) را امر کرد تا اینکه به نزد علی
در خیمه او بروند، و تهنیت گویند. آنها رفتند و تهنیت
گفتند. و از کسانی که از صحابه که علی علیه السلام را
تهنیت گفت، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بود که گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا
ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ.

و مورخ غياث الدين متوفی در سنه ۹۴۲ در
حَبِيبُ السَّيْرِ، در جزء سوم، از ج ۱، ص ۱۴۴
گوید: و پس از آن امیرالمؤمنین به امر پیغمبر
صلی الله علیه و آله در خیمه دیگری مختص به
خودش نشست، مردم برای ملاقات و زیارت او
می رفتند، و او را تهنیت می گفتند، و در میان آنها
عمر بن خطاب بود که گفت:

بَخُّ بَخُّ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى

كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و سپس پیغمبر زنهای خود را

(امّہات المؤمنین را) امر کرد تا بر علی وارد شوند، و

تهنیت و تسلیم شیخین با امیرالمؤمنین علیه

السّلام به ولایت

روایات وارده در تهنیت شیخین: عمر و أبو بکر بسیار است، بزرگان حدیث و تفسیر و تاریخ از اهل تسنن در کتب خود آورده‌اند، و جماعت راویان و مورخان این حدیث به قدری است که نمی‌توان آن را سبک شمرد، بعضی بطور ارسال مسلم روایت کرده‌اند، و بعضی با مسانید صحیحه، و رجال موثقی که منتهی به صحابه‌ای مانند ابن عباس و برآء بن عازب و أبوهریره و زید بن ارقم می‌شود. و مرحوم علامه امینی آن روایات را در کتاب شریف الغدیر از شصت کتاب معتبر و مشهور آنان که مؤلفان آنها از مشاهیر و اعظام مشایخ عامه هستند آورده است.^۲

و ما در اینجا فقط از چند کتاب نقل می‌کنیم:

۱ - أبو اسحق ثعلبی در تفسیر الکشف و

البیان با سند متصل خود از برآء بن عازب روایت

کرده است که او گفت: ما چون با رسول خدا در

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲.

^۲ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۲ تا ص ۲۸۳.

حجّة الوداع در غدیر خمّ فرود آمدیم، رسول خدا
 اعلان کرد که: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. و در زیر دو درخت،
 زمین را برای رسول خدا جارو کردند، پیامبر دست
 علی را گرفت، و گفت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. پیامبر گفت: هَذَا مَوْلَىٰ مَنْ أَنَا
 مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! و به دنبال
 این، عمر علی را دیدار کرد و گفت: هِنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ
 أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

۲ - شیخ الإسلام حمّوی در فرائد السمّطین،

با سند متصل خود از شهر بن حوشب از ابوهریره
 آورده است که: هرکس در روز هجدهم ذوالحجّه
 روزه بگیرد، خداوند برای او اجر شصت سال روزه
 را می نویسد. و آن روز، روز غدیر خمّ است، در آن
 هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم
 دست علی علیه السّلام را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ
 مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ
 عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ!

در این حال عمر بن خطّاب به علی گفت: بَخِّ بَخِّ

لَكَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ
 مُسْلِمٍ.^۱

^۱ «فرائد السمّطین» ج ۱، باب سیزدهم، ص ۷۷.

۳ - خطیب خوارزمی با يك سند متصل خود از

براء بن عازب روایت کرده است که: ما با رسول خدا

از حجّ مراجعت می کردیم. آنگاه عین متن روایتی را که

ما از ثعلبی در «کشف و بیان» آوردیم، آورده است، و

در پایان نیز گوید: عمر بن خطّاب، علی را دیدار کرد و

گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ

مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و با سند دیگر متصل خود، از

أبوهریره، متن روایتی را که ما را از حمّونی در «فرائد

السّطین» آوردیم، روایت کرده است، و در پایان نیز

گوید: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا ابْنَ

أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۱

۴ - أحمد بن حنبل، در «مسند» خود با سند

متّصل، از عدیّ بن ثابت، از برآء بن عازب آورده است،

که او گفت: ما با رسول خدا در سفری بودیم، و در

غدیر خمّ فرود آمدیم، و در میان ما ندا داده شد:

الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و در زیر دو درخت را برای رسول خدا

^۱ «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی و طبع حروفی، ص ۹۴.

جارو زدند، و نماز ظهر را به جای آورد و دست علی را گرفت و گفت: **أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟** گفتند: آری و در حالیکه دست علی را گرفته بود گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.** و پس از این عمر با علی ملاقات کرد و گفت: **هَيْنَأُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!**^۱

۵ - حافظ أبو بکر خطیب بغدادی، از حبشون

بن موسی بن ایوب^۲ با سند

متصل روایت می کند که از شهر بن حوشب، از

^۱ «مُسْنَدُ أَحْمَد حَنْبَلٍ»، ج ۴، ص ۲۸۱.

^۲ خطیب در «تاریخ بغداد» پس از ذکر این روایتی که در آن ثواب روزه شصت ماه برای روز عید غدیر وارد شده است گوید: این روایت به حدیث حبشون معروف است، و این طور گفته شده است که او متفرد به این روایت است، و به تحقیق که در ذکر این روایت، أحمد بن عبد الله نیری از حبشون متابعت کرده است. و خطیب بعد از ذکر این روایت که در ترجمه احوال حبشون در باب حاء ذکر کرده است گوید: حبشون ثقة است، و در بصره - از بغداد - ساکن بوده است و همچنین گوید: ازهری^۳ به ما خبر داده است که علی بن عمر حافظ به او گفته است که: حبشون بن موسی بن ایوب صدوق است. و این روایت را از حبشون، ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النہایة» ج ۵ ص ۲۱۴ روایت کرده است و گفته است علاوه بر حبشون، أحمد بن عبد الله بن أحمد نیری آن را روایت کرده است. و احمد بن عبد الله نیری و حبشون هر دو نفر صدوق هستند، و هر دو نفر از علی بن سعید رملی از ضمیره روایت کرده اند.

أبوهريره که او گفت: کسی که روز هجدهم از ماه ذوالحجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز غدیر خم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را گرفت و گفت:

أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ گفتند: بلی یا رسول الله!

پیامبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. پس

از این عمر بن خطاب گفت: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتُ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ! و در این حال خداوند نازل کرد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. و کسی که روز

بیست و هفتم از ماه رجب را روزه بدارد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز اولین روزی است که جبرائیل علیه السلام بر مُحَمَّد صلی الله علیه و آله نازل شد. و این روایت به نام روایت حَبَشُون مشهور است.^۱

۶ - حافظ ابن عساکر دمشقی، با دو سند از

براء بن عازب روایت می‌کند که: ما با رسول خدا

حج کردیم، و پس از آنکه داستان نزول و خطبه

^۱ «تاریخ بغداد»، ج ۸، ص ۲۹۰. و وفات خطیب بغدادی در سنه ۴۶۳ بوده است.

را در غدیر خمّ شرح می‌دهد، در یک روایت می‌گوید: عمر بن خطاب گفت:

هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيَّ كُلِّ

مُؤْمِنٍ!^۱ و در روایت دیگر می‌گوید: عمر به او گفت:

هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ!^۲

و با دو سند دیگر از ابو هریره روایت می‌کند:

سند اول همان روایتی است که ما از «تاریخ بغداد» به

روایت حبشون نقل کردیم^۳ و سند دوم روایتی است که

از ابو بکر بن مرزقی ذکر می‌کند، و در پایان آن عمر

می‌گوید: بَخُّ بَخُّ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ

مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۴

و همچنین در تفسیر گفتار شافعی که ولّاء را به

معنای ولّاء اسلام گرفته است، قول عمر را ذکر کرده

است. ابن عساکر با سند خود از ربیع بن سلیمان روایت

می‌کند که من از شافعی شنیدم، که در معنای گفتار

^۱ «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۴۷ و ص ۴۸ حدیث شماره ۵۴۶ و شماره ۵۴۷.

^۲ همان.

^۳ «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۷۶ و ص ۷۷ حدیث شماره ۵۷۶ و شماره ۵۷۷.

^۴ همان.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب: مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ می گفتم: مراد ولاءِ اسلام است،
همانطور که خداوند عزوجل می گوید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ
مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.^۱

تهنیت عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز

غدیر خم

و اما گفتار عمر بن خطاب به علی: أَصْبَحْتَ

مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ! می گوید: وَلِيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ.^۲

باری از آنچه ما مفصلاً در معنای ولاء ذکر

کردیم، همچون آفتاب روشن شد که: این تفسیر شافعی

غلط است، و مراد از ولاء ایمان، ولایت به همان معنای

إمارة و إمامة و سروری و پیشوائی است که ملزوم

قرب، و آن ملزوم معنای اول و واقعی آن است که:

الْوَلَاءُ حُصُولُ الشَّيْئَيْنِ فَرَايِدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا

لَيْسَ مِنْهُمَا. و علی کل تقدیر، شاهد ما از گفتار شافعی

^۱ آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد: ای پیغمبر مطلب از این قرار است که خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده اند، و حقاً که کافران مولائی ندارند.

^۲ «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۸۷ حدیث شماره ۵۸۸.

استشهاد به حدیث عمر در تهنیت است.

۷ - حافظ أبو القاسم حَسَنَکَانِی در «شواهد

التنزیل» در تحت روایات وارده در آیه مبارکه:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا شَشْ روایت

ذکر کرده است، که در دو تای آنها تهنیت عمر

ذکر شده است.

اوّل از حاکم پدرش، از أبو حفص شاهین، با

سند خود از أبو هریره، که در آن ثواب روزه روز غدیر

آمده است، و در پایان دارد که عمر بن خطاب گفت:

بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ.^۱

دوّم از أبو بکر یزدی، با سند خود از أبو هریره

نیز که در آن أجر و پاداش

^۱ «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۶، حدیث شماره ۲۱۰.

شصت ماه روزه در روز غدیر ذکر شده است. و پس از قضیه خطبه رسول خدا و اعلان ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، عمر بن خطاب گفت: بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ كُلِّ مُؤْمِنٍ! و خداوند نازل نمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**.^۱

۸ - فخر رازی در ذیل آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا**

أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ گوید: وجه دهم آن است که: این آیه در فضیلت علی بن ابی طالب نازل شده است، و چون این آیه فرود آمد پیغمبر دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. پس عمر علی را ملاقات کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! این قول ابن عباس، و برآء بن عازب، و محمد بن علی است.^۲

۹ - شهرستانی در «مِلَلٍ وَنَحَلٍ» گوید: و مثل

آنچه جاری شده است در کمال اسلام و انتظام حال، در وقتی که گفتار خداوند تعالی نازل شد به: **يَا أَيُّهَا**

^۱ «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث شماره ۲۱۳.

^۲ «تفسیر فخر رازی»، طبع دار الطباعة العامرة، که در هامش آن «تفسیر أبو السعود» است، ج ۳، ص ۶۳۶.

الرَّسُولُ بَلَغَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
 بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ، و چون رسول خدا به غدیر خم
 رسید، امر فرمود تا زیر درخت‌ها را پاک کنند، و ندا
 دادند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. و پس از آن در حالی که بر
 روی جهاز اشتران قرار گرفت، گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
 فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ
 انصُرْ مَنْ نصرَهُ! وَ اخذِلْ مَنْ خذَلَهُ! وَ ادِرِ الْحَقَّ مَعَهُ
 حَيْثُ دَارَ. و سه بار گفت: هَلْ بَلَغْتُ؟ آیا تبلیغ
 کردم؟

إمامیه مُدَّعَى هستند که این نصّ صریح است.
 و ما تأمل و دقت می‌کنیم که به چه کیفیّت و به
 چه معنایی پیامبر صلی الله علیه و آله مولای کسی
 بوده است، همان گونه ولایت را درباره علی
 عمومیت می‌دهیم. و صحابه از معنای تولیت
 همان را فهمیده‌اند که ما فهمیده‌ایم، حتی اینکه
 عمر در وقتی که با علی روبرو شد، گفت:

طُوبَى لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ

مُؤْمِنَةٍ.^۱

عمر و ابوبکر معنای ولایت را همان امامت

فهمیده‌اند و لیکن از این حقیقت عدول

کرده‌اند

۱۰- ابن حجر هیتمی متوفی در سنه ۹۷۳، بعد

از بیان حدیث: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ که در جواب

بریده فرمود، که أَوْلَاً گفتم: یا بُرَيْدَةُ أَلَسْتُ أَوْلَى

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! چنین

گوید که: ما بر فرض تسلیم بر اینکه مراد از مَوْلَى، أَوْلَى

باشد، ولیکن تسلیم نمی‌شویم که مراد اولوئیت در

إمامت است، بلکه مراد اولوئیت در پیروی و متابعت و

قُرْب به رسول خداست، مثل گفتار خداوند: **إِنَّ أَوْلَى**

النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ. و ما هیچگاه دلیل قطعی

و یا دلیل ظنی بر نفی این احتمال نداریم، بلکه همین

احتمال متعین است، زیرا که أبو بکر و عمر همین معنی

^۱ «المَلَلُ وَ النِّحْلُ» که در حاشیة «الفصل» طبع شده است، ص ۲۲۰ و ص

و بهترین دلیل برای این احتمال، فهم أبو بکر و

عمر است که آنها چون حدیث را شنیدند به علی گفتند:

أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و این

حدیث را دار قطنی تخریج کرده است.^۱

منظور ما از روایت شهرستانی و ابن حجر

هَيْتَمِيّ، استشهاد به تهنیت شیخین بود به

حضرت مولى الموالى أمير المؤمنين عليه السلام،

نه به معنی و مرادی که آنان در معنای ولایت از

نزد خود آورده‌اند، و آن معنی را بر فهم أبو بکر

و عمر تحمیل کرده‌اند. زیرا ما در طی دوره

«امام‌شناسی» در مجلد پنجم و هفتم به وضوح به

اثبات رسانده‌ایم، که ولایت یک معنی بیشتر

ندارد، و آن عبارت است از رفع حجاب بین دو

چیز، بطوری که غیر از ذات آن دو چیز، چیز

دیگری در بین نباشد، و لازمه این معنی، قرب و

سیطره و امامت از جانب خداوند است، در وقتی

که ولایت بین بنده و خدا تحقق پذیرد. و همه

صحابه بدون استثناء همین معنی را فهمیده‌اند

زیرا ایشان عرب بوده‌اند، و به حاقّ معنای آن

علم داشته‌اند.

^۱ «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ»، ص ۲۶.

عمر و أبو بكر نیز همین معنی را فهمیده‌اند،
و بر همین اساس با علی سلام کرده، و بیعت
نموده و تهنیت گفته‌اند، و لیکن بعداً عملاً از
التزام بدین معنی

تجاوز و عدول کرده‌اند، و اِمامت الهیّه را به
دسائس از آن اهل بیت، و علی بن ابی طالب سلب
کرده، و به خود اختصاص داده‌اند، و غاصب این
مقام گردیده‌اند.

شیعه می‌گوید: شیخین خیانت کرده‌اند، و
عالمّاً عامداً خلافت و اِمامت را از اهل بیت
رسول خدا بیرون برده‌اند، و در این صورت کجا
می‌توان به فهم آنها استدلال کرد؟ آیا این استدلال
غیر از مصادره به مطلوب است؟ و هیچیک از
اهل تسنن و عامّه نمی‌توانند، فهم این دو نفر را
به دلیل عملشان دلیل بگیرند، زیرا عمل آنها
صراحتاً تجاوز و تعدی بوده است.

غَزَالِيّی در کتاب سِرُّ الْعَالَمِيْنَ از این حقیقت پرده

بر می‌دارد و صریحاً می‌گوید: عمر در جواب رسول

خدا به حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

پاسخ مثبت داد، و با تسلیم و رضایت به اِمامت و

ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ

لَقَدْ اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ كَفَتْ.

و این الفاظ دلالت بر تسلیم و رضا و تحکیم اِمارت

علی دارد، و لیکن به واسطه غلبه هوای نفس امّاره،

در اثر محبت به ریاست، و بر دوش گرفتن بار خلافت،

و برافراشتن پرچم‌های بزرگ، و نیز به علّت به حرکت در آمدن اشتیاق قلبی آنها در صدای بهم خوردن پرچم‌های لشکر و در هم ریختن اسبان تازی با مردان جنگی، در فتح شهرها و گشودن کشورها، ایشان را از جام شراب هوای نفس اماره مست کرد، تا به همان خلاف دیرین جاهلیّت خود بازگشتند، و حقّ را به پشت سر انداختند، و با ثمن بخش و بهای بی‌ارزشی، پیمان خداوند را فروختند و چه معامله بد و زیانباری کردند.

و رسول خدا پیش از آنکه مرگ او فرا رسد، گفت: دوات و کاغذی بیاورید، برای آنکه إشکال امر شما را از بین ببرم، و برای شما بگویم که چه کسی بعد از من استحقاق خلافت را دارد. عمر گفت: این مردک را رها کنید که هجر می‌گوید و اختلاط بهم رسانده است! و یا بواسطه غلبه مرض، هذیان می‌گوید و گفتارش نامعقول است!^۱

^۱ «سیر العالمین»، طبع نجف، مطبعة نعمان، سنة ۱۳۸۵، ص ۲۱. و مادر ج ۸ از «امام شناسی»، درس ۱۱۸ تا ۱۲۰ در ص ۲۴۸ - ۲۴۹ به اثبات رسانده‌ایم که سیر العالمین از غزالی است. و علیهذا به تشکیکی که جناب دانشمند محترم آقای سید جعفر مرتضی عاملی در نسبت این کتاب به غزالی کرده‌اند

تحلیل شیعه از یکایک عمل صحابه

شیعه یکایک کردار ایشان را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد، و علی العمیاء و کورکورانه به عنوان مارک سلف صالح، و برچسب صحابی پیغمبر، با آنها معامله عدالت و تقوی نمی‌کند، بلکه با ذره‌بین‌های قوی تجزیه و جرح و تعدیل به عمل می‌آورد، و هر صحابی را که سخنش با عملش مطابق نباشد، ردّ می‌کند، و هر صحابی را که طبق قرآن و سنت رسول خدا عمل نکند، مردود می‌شمرد، و تمام کتابهایی را که عامه از فضائل و مناقب شیخین و همراهان و دست اندرکارانشان نوشته‌اند، با دیده شک و تردید و إبهام می‌نگرد، و قبول نمی‌کند، و نمی‌تواند قبول کند، زیرا با این تاریخ وسیع و گسترده‌ای که در روایت سازی در مناقب شیخین و معاویه و عثمان و أمثالهم داریم، کجا می‌توان به یک

– در مجله‌ای که به نام سترائنا منتشر می‌شود، در شماره دوم، سال اول، پائیز ۱۴۰۶، ص ۹۷ و ص ۹۸ – نباید توجه کرد، زیرا اولاً عدم اجتماع غزالی با مُعرّی در حیات، دلیل بر تصرّفی در این خصوص می‌شود نه در اصل کتاب و همه ابواب آن. و أبو حامد نیز ممکن است در نسخ با این حامد اشتباه نوشته شده باشد، و کتبی را که نام برده‌اند و در آن کتاب، غزالی بخود نسبت داده است و در صورت کتب غزالی نیست، در صورتی که عین این کتب با مطالب محتویّه در آن، انتسابش به مصنّف دیگری محقق نشود نمی‌توان از غزالی بشمار نیاورد، زیرا ممکن است از کتبی باشد که خود او تصنیف کرده و بعد از مردنش مفقود شده باشد و کم لها من نظیر.

منقبت از آنها یقین حاصل کرد. و نویسندگان این صحاح و مسانید و سائر کتب، چون از وُعَاظ السَّلَاطین هستند، و بر طبق مرام و عقیده خود، و طبق مذهب و مَمَّشای خود، این کتب را گردآوری کرده‌اند، از درجه اعتبار ساقط است. و ما که از کتب عامّه روایاتی را که در فضائل اهل بیت و در مثالب اعداء آنها ذکر می‌کنیم از جهت حجیت است، بلکه از جهت فنّ جدال و محکوم کردن و مُفَحَم نمودن خصم است، با مسلماتی که خود بر آنها اعتراف دارند. و خلاصه مکتب تشیع مکتب حقّ و بررسی واقعیّات است و کنار زدن اباطیل و موهومات.

در اینجا مناسب است داستان تشیع یک فقیه

سنی مذهب را که از مستنصریه

بوده است، به دست عالم جلیل و فقیه نبیل: سید ابن طاوس رحمة الله علیه، در اینجا ذکر کنیم تا کیفیت ورود شیعه، و مکتب شیعه در بحث روشن شود، و دانسته شود که همه عالم تسنن به ناچار باید به حق اعتراف کند، و دست از پیروی خلفاء غاصب بردارد، و به ناچار باید از مکتب اهل بیت پیروی کند زیرا که

مَاوَرَاءَ الْعُبَادَانِ قَرْيَةٌ^۱.

بحث سید ابن طاوس، با فقیه سنی مذهب در

حرم کاظمین علیهما السلام

سید علی بن طاووس در کتاب «كشْفُ الْمَحَجَّةِ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ» در فصل نود و هشتم می گوید:

بدان ای فرزند من! من در حرم مطهر مولانا حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی علیهم السلام، بودم که یک فقیهی سنی از مدرسه مستنصریه بغداد، بدانجا آمد. و این فقیه پیش از این نیز با من تردد داشت و گاهی به سراغ من می آمد. در این وقت چون دیدم جای آن دارد که در مذهبش با او معارضه کنم، گفتم: ای فلان! نظر تو چیست درباره اسبی که از تو گم شود،

^۱ مثالی است که در عرب مشهور است. یعنی از آن سوی آبادان، قریه‌ای دیگر نیست. کنایه از آنکه مطلب در اینجا تمام است و راه گریزی نیست.

و به من متوسّل شوی در پیدا کردن آن، و یا آنکه
اسبی از من گم شود، و برای پیدا کردن و ردّ آن
به تو متوسّل شوم! آیا پیدا کردن و ردّ کردن این
اسب، کار خوبی و یا کار واجبی است؟! گفت:
آری!

گفتم: اینک هدایت گم شده است، یا از من
و یا از تو! و مصلحت در آن است که بنشینیم و
انصاف دهیم، و در نفس‌های خود بنگریم، ببینیم
که این هدایت از چه کسی گم شده است، تا آن
را به او برگردانیم! گفت: آری.

گفتم: من با تو احتجاج نمی‌کنم و استدلال
نمی‌نمایم با آنچه أصحاب من از شیعه نقل
کرده‌اند، زیرا که آنها در نزد تو متّهم هستند، تو
هم احتجاج و استدلال مکن به آنچه أصحاب تو
از عامّه نقل کرده‌اند، زیرا که آنها در نزد من و یا
بنابر عقیده من متّهم هستند، و لیکن ما احتجاج
و استدلال به قرآن می‌کنیم، و یا به

آنچه بین اصحاب من و اصحاب تو اجماعی و
اتفاقی است، و در آن خلاف نیست، یا به آنچه
اصحاب من برای تو، و اصحاب تو برای من روایت
کرده‌اند! گفت: این عین انصاف است!

گفتم: نظر تو درباره روایات بخاری و مسلم
در دو کتاب صحیح خودشان چیست؟! گفت:
حق است بدون شک!

گفتم: آیا می‌دانی که مسلم در صحیح خود،
از زید بن ارقم روایت کرده است که پیغمبر صلی
الله علیه و آله ما را در خم مخاطب قرار داد و در
خطبه گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ أَدْعَى
فَأَجِيبَ وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ
عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذَكِّرْكُمْ
اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

«ای مردم من بشری هستم و نزدیک است که
از طرف خدا مرا بخوانند، و من اجابت کنم و
بمیرم. و من در میان شما دو چیز نفیس و
گرانقدر از خود باقی می‌گذارم: کتاب خدا و
عترت من که اهل بیت من هستند! من خدا را
درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم! من خدا را
درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم!»

گفت: این مطلب صحیح است!

گفتم: می‌دانی که مسلم در صحیح خود، در

مسند عائشه روايت کرده است از رسول اکرم
صلى الله عليه و آله و سلم که چون آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا**.

«خداوند حَقّاً إرادۀ کرده است که فقط از شما

أهل البيت هر گونه پلیدی و رجس را بزدايد، و
به مقام طهارت و پاکی مطلق برساند» نازل شد،
آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسين
عليهم السلام را جمع کرد و گفت: اينها أهل بيت
من هستند؟

گفت: آری! اين مطلب صحيح است.

گفتم: آیا می دانی که بخاری و مسلم، در دو
صحيح خود روايت کرده اند که: طائفة أنصار بعد
از رحلت رسول خدا در سقيفة بنی ساعده جمع
شدند، تا با سعد بن عباده بيعت کنند، و آنها در
پی ابوبکر و عمر نفرستادند، و در پی هیچیک از
مهاجرین نفرستادند، تا اینکه چون خبر اجتماع
أنصار به ابوبکر و عمر و

أبو عبیده رسید، آنها به سقیفه آمدند، و أبو بکر به آنها گفت: من برای خلافت بر شما یکی از این دو نفر: عمر و أبو عبیده را می‌پسندم! عمر گفت: من مقدم بر تو نمی‌شوم! و عمر با أبو بکر به خلافت بیعت کرد، و آن افرادی که از انصار بیعت کردند، با أبو بکر بیعت کردند، و علی و بنی هاشم تا شش ماه از بیعت امتناع کردند.

و دیگر اینکه بُخاری و مُسلم گفته‌اند، در آنچه را که حَمِیدی از صحیح آن دو در یک جا گرد آورده است که: در زمان حیات فاطمه علیها السَّلَام برای علی علیه السَّلَام در بین مردم منزلت و مکانتی بود، و همین که پس از شش ماه از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه رحلت کرد، وجوه مردم از علی علیه السَّلَام انصراف نمودند.

و چون علی علیه السَّلَام دید که: مردم از او برگشته‌اند، خارج شد و با أبو بکر مصالحه کرد؟ گفت: این سخن، صحیح است.

گفتم: نظر تو چیست درباره بیعتی که از آن، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف کرده‌اند؟ آن اهل بیتی که رسول خدا آنها را جانشین و خلف بعد از خودش قرار داده است، و درباره آنها مردم را مخاطب ساخته و گفته

است: من خدا را دربارهٔ اهل بیتم به یاد شما می‌آورم! و دربارهٔ آنها گفته است که: آیهٔ تَطْهِیر نازل شده است، و آنها هم نه تنها در یک مدّت کوتاهی از بیعت با ابو بکر تخلف ورزیده‌اند، تا اینکه بتوان گفت بواسطهٔ بعضی از مشاغل شخصی بیعت را به تأخیر انداخته‌اند، بلکه این تأخیر بیعت، بعَلّت طعن و وارد کردن اشکال در خلافت ابو بکر بدون شک بوده است، آنهم در مدّت شش ماه. و اگر کسی از بیعت بواسطهٔ غضبی که بر خلیفه دارد، و یا بواسطهٔ شبهه‌ای که برای او پیدا شده است، تخلف ورزد، و آن غضب در زمان کوتاهی برمی‌گردد، و آن شبهه نیز در زمان کوتاهی زائل می‌شود، و نیازی بدین مدّت طولانی یعنی شش ماه ندارد.

و به مقتضای حدیث بخاری علی با ابو بکر بیعت نکرد، مگر پس از آنکه فاطمه علیها السّلام رحلت کرده بود، و دیده بود که: وجوه مردم از او برگشته‌اند. و در این صورت و کیفیت برای مصالحه با ابو بکر بیرون رفت.

و این صورتِ حالی است که بیانگر آن است که او در حال اختیار و رضایت

بیعت نکرده است.

و بُخاری و مُسَلِم نیز در این حدیث، روایت کرده‌اند که: اُحدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا زمانی که علی علیه السّلام بیعت کرد.

گفت: من در هیچیک از کارهائی که سلف و صحابه انجام داده‌اند، طعن و اِشکال وارد نمی‌کنم!

گفتم: این است قرآن که گواهی می‌دهد که آنها در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله کارهائی را به جای آورده‌اند که به هیچ وجه نمی‌توانند و توانائی آن را ندارند که ورود طعن و اِشکال را بر خودشان اِنکار کنند - و این در حالی بود که پیغمبر حیات داشت، و مردم به او امید داشتند، و از او می‌ترسیدند، و وحی خداوندی بر او نازل می‌شد، و اَسرار و مخفیّات آنها را برای پیغمبر بیان می‌کرد.

و چون جائز باشد برای آنها مخالفت با پیغمبر در زمان زندگی پیغمبر که مورد رجاء و مورد خوف آنهاست، بنابراین در حال مرگ پیغمبر که نه اُمید دارند، و نه ترسی دارند، و دیگر وحی هم نازل نمی‌شود که از نیّات مخفی، و کارهای سرپوشیده، و اَسرار ایشان به پیغمبر خبر دهد. در این صورت مخالفت آنها با پیغمبر اَقرب است و نزدیکتر.

گفت: در کدام جای قرآن، مخالفت آنها ذکر

شده است؟

گفتم: در مخالفت ایشان در حال خوف،

خداوند جل جلاله می فرماید:

و يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ
عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ^۱.

«(و خداوند شما را یاری کرد) در روز حُنین،

در آن وقتی که بسیاری لشکر و سپاه شما، شما

را به شگفت درآورد، و هیچ آن بسیاری و کثرت

سپاه شما، کاری برای شما نکرد. و زمین با این

فراخی آن بر شما تنگ شد، و سپس شما پشت

کرده، و رو به فرار گذاشتید!»!

أصحاب تواریخ گفته اند که در آن حال همه

گریختند، و با پیغمبر نماند مگر

^۱ آیه ۲۵، از سوره ۹: توبه.

هشت تن: عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَبَّاسٌ وَ فَضْلُ بْنُ
عَبَّاسٍ وَ رَبِيعَةَ وَ أَبُو سُفْيَانَ: دو پسران حارث بن
عبدالمطلب و أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَ عُبَيْدَةَ پسر امّ ایمن. و
نیز روایت شده است: ایمن پسر امّ ایمن. و خداوند
درباره مخالفت آنها در حال امن گفته است:

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ
تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ
مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.^۱

«و زمانی که کار لهوی را ببینند، و یا تجارتی
را بنگرند، به سوی آن می شتابند، و تو را در حال
نماز هنگام قیام تنها می گذارند! بگو: آنچه در نزد
خداست از لهو و تجارت، بهتر است و خداوند
بهترین روزی دهندگانست.»

جمعی از مورخان ذکر کرده اند که: پیامبر در
روز جمعه مشغول خواندن خطبه بود، که به
مردم خبر رسید که: شترانی زینت شده که متعلق
به بعض صحابه بود، آورده است. مردم برای
تماشای آنها شتافتند، و پیامبر را به حال قیام تنها
گذاشتند، در حالی که در آن شتران چیزی نبود
که به ایشان منفعتی بخشد. حالا گمان و پندار تو
چیست اگر خلافتی برای آنها حاصل شود که
امید منفعت در آن و ریاست در آن را داشته

^۱ آیه ۱۱، از سوره ۶۲، جمعه.

باشند؟!

و خداوند راجع به بدی معاشرت آنها با

پیغمبر گفته است:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ
حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ.^۱

«و اگر تو سخت رفتار و سنگین دل باشی، از

اطراف تو پاشیده می‌شوند، و متفرق می‌گردند،

بنابراین از گناهانشان بگذر، و برای آنان مغفرت

طلب کن، و در امور با آنها مشورت کن!»

و اگر در سوء صحبت و بدی برخوردشان با

پیغمبر، معذور بودند، خداوند نمی‌فرمود: از

گناهانشان بگذر و برای آنها آمرزش بخواه! و تو

می‌دانی که در صحیح مسلم و بخاری وارد است

که: آنها با پیغمبر معارضه کردند، در وقتی که

^۱ آیه ۱۵۹، از سوره ۳: آل عمران.

غنیمتی آمده بود و پیغمبر سهمیه مؤلفه قلوبهم^۱
را از سهمیه آنان بیشتر قرار داد.

بیان سید ابن طاوس در موارد مختلفی که

صحابه مخالفت رسول الله کرده‌اند

و معارضه کردند با پیغمبر که چرا در حال
فتح مکه، اهل مکه را عفو نمود، و از ایشان انتقام
نگرفت.

و معارضه کردند با پیغمبر که چرا می‌خواهی
کعبه را تغییر دهی؟ فلماذا پیغمبر که می‌خواست
ساختمان کعبه را به همان حدود زمان ابراهیم
علیه السلام برگرداند، از خوف معارضه ایشان،
دست از این اقدام برداشت.

و معارضه کردند با پیغمبر در هنگامی که
برای تبرئه صَفْوَانَ بْنِ مُعَطَّلٍ که عائشه را قذف
کرده بود، خطبه می‌خواند، به طوری که پیغمبر
نتوانست خطبه را به پایان برساند.

گفتم: آیا می‌دانی که تمام این مطالب در
صحیح مسلم و بخاری است؟! گفت: صحیح
است!

^۱ مؤلفه قلوبهم جماعتی از کفار هستند که به جهت آنکه دست از جنگ و معارضه با مسلمین بردارند و یا به جهت تألیف قلوب و نرم شدن دل‌هایشان به اسلام تا آنکه بالأخره اسلام بیاورند، سهمیه‌ای از زکوة برای آنها در قرآن کریم مقرر شده است.

گفتم: دربارهٔ اینکه ایشان چیز کمی را از دنیا
بر پیغمبر ترجیح دادند، و بر پیامبر انتخاب و
اختیار کردند، خداوند می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ**^۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که
بخواهید با پیغمبر به تنهایی سخن گوئید، و
نجوی کنید، قبل از این راز گفتن صدقه‌ای باید
بدهید» و تو می‌دانی که آنها از محادثه و نجوای
با پیامبر، امتناع کردند، برای آنکه به دادن یک
گرده نان و یا کمتر از آن مبتلا نشوند. و علی بن
أبی طالب علیه السلام ده درهم صدقه داد، برای
ده بار نجوایی که با پیغمبر کرده بود، و سپس این
حکم نسخ شد، بعد از اینکه عار و فزاحت و
رسوایی را برای ایشان تا روز قیامت بجای
گذارد، زیرا خداوند آیه فرستاد:

^۱ آیه ۱۲، از سورهٔ ۵۸: مُجَادَلَه.

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ.^۱

«آیا از اینکه پیش از راز گفتن با پیغمبر صدقه
دهید، از فقر ترسیدید؟! پس حالا که صدقه
نداده‌اید، و خدا هم شما را بخشید، اینک نماز را
بپای دارید...»

بنابر آنچه گفته شد، اگر در روز قیامت، در
موقف عرض در پیشگاه خداوند جلّ جلاله،
حاضر شوی، و در محضر رسولش حاضر شوی،
و از تو بپرسند: چطور از گروهی تقلید کردی در
أعمالشان و کردارشان، و حال آنکه مثل این امور
وحشت‌زا را از آنها دیده بودی؟ کدام عذری و
کدام حجّتی برای تو در نزد خدا و رسولش باقی
ماند، در اینکه از این گروه تقلید و تبعیت
نموده‌ای؟!!

فقیه مستنصریّه مبهوت شد، و در حیرت
عظیمی فرو رفت.

من به او گفتم: آیا ندانسته‌ای که در صحیح
بخاری و مسلم در مسند جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ و غیر او
وارد است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله در
أحادیث بسیاری گفته‌اند:

لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَكَلَاهُمْ أَثْنَا عَشَرَ
خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

^۱ آیه ۱۳، از سوره ۵۸: مُجَادَلَه.

«پیوسته این دین استوار و ثابت است، تا وقتی که دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند، که همگی از قریش می‌باشند.» و در بعضی از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و آله که در صحیحین وارد است، بدین عبارت است:

لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَكَّلَاهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

«پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمانی که دوازده خلیفه بر آنها حکومت کنند، که همگی آنان از قریش می‌باشند» و امثال این عبارات، همگی متضمّن این عدد دوازده می‌باشد.

آیا تو در اسلام سراغ داری طائفه‌ای را که معتقد به ولایت این عدد دوازده باشند، غیر از طائفهٔ امامیه؟! پس اگر این احادیث صحیح است، همان طور که خودت بر عهده گرفتی که آنچه را که بخاری و مسلم روایت می‌کنند صحیح است، پس این احادیث مصحح عقیدهٔ امامیه است، و شاهد بر صدق روایات اسلاف

و گذشتگان ایشانست! و اگر دروغ است پس به چه علّت شما آنها را در کتب صحاح خود روایت کرده‌اید؟!

گفت: من چکنم با آنچه را که بخاری و مسلم، دربارهٔ پاکی و تزکیهٔ ابو بکر و عمر و عثمان، و دربارهٔ پاکی و تزکیهٔ پیروان و متابعان آنها روایت کرده‌اند؟!

گفتم: تو می‌دانی که در صدر بحث، من با تو شرط کردم که احتجاج نکنی و استدلال ننمائی به آن احادیثی که أصحاب تو از عامّه در بیان آنها متفرّد هستند! و تو می‌دانی که انسان گر چه در أعلا درجه و بزرگترین مقام عدالت باشد، و برای خودش به یک درهم و کمتر از آن شهادت دهد، شهادت او قبول نیست؛ و اگر در همان حال شهادت دهد بر علیه بزرگترین أهل عدالت، به هر چه شهادت دهد، از اُموری که شهادت اُمثال او در آن اُمور پذیرفته می‌شود، شهادتش مقبول است؟!

بخاری و مُسَلِم، اعتقاد به إمامت این قوم دارند، و بنابراین شهادت آنها بر نفع قوم شهادتی است بر أساس اعتقاد نفوس آنها، و بر اصل معتقداتشان، و به جهت تقویت ریاستشان و منزلتشان در قلوب مردم.

توبه فقیه سنّی از متابعت خلفاء و رجوع به

إمامت أئمة عليهم السّلام

فقیه مُسْتَنْصِرِیّه گفت: سوگند به خداوند که میان من و میان حقّ، عداوتی نیست، نیست این گفتار تو مگر واضح و آشکارا که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، و من از آن عقیده‌ای که داشته‌ام به سوی خداوند تعالی توبه می‌کنم، و بازگشت می‌نمایم.

و چون این فقیه مستنصریّه از شروط توبه فارغ شد، ناگهان مردی از پشت سر من آمد، و خود را به روی دست‌های من انداخت، و هیّ می‌بوسید و گریه می‌کرد.

گفتم: تو کیستی؟! گفت: به اسم من چه کار داری؟! من در پرسش از نام او جدّیت کردم، تا این حدّ که به او گفتم: تو اینک صدیق من هستی! و یا صاحب حقّی بر من هستی! و بر عهده من است که پاداش دهم و جزا و کفایت کنم! آن مرد از بیان اسم خود امتناع کرد.

من از آن فقیه مستنصریّه پرسیدم: این مرد

کیست؟! گفت فلان بن فلان از

فقهای مدرسه نظامیه بغداد است، که الآن من نام

او را به خاطر ندارم.^۱

بیان ابن طاوس در علت افضلت عید غدیر بر

سایر اعیاد

و مرحوم سید ابن طاوس رضوان الله علیه در

«إقبال» راجع به عید غدیر گفته است:

فَصَلُّْ در آنچه ذکر می کنیم از فضل خداوند

جلّ جلاله، و عنایتی که به عید غدیر دارد که

بیش از سایر اعیاد است، و در آن متّی که در این

عید، بر بندگان خود نهاده است.

بدان که هر عید جدیدی که خداوند جلّ

جلاله مقداری از جود و احسان خود را بر عبّد

سعیدش افاضه کند، حقّاً افاضه و اطلاق این احسان

از طرف خداوند جلّ جلاله، برای کسی است که به

معرفت خداوند و معرفت رسول او صلی الله علیه و

آله و معرفت امام زمانش ظفر یافته باشد، و ایمانش

صحیح باشد، چون به نقل متظافر و مستفیض از

صاحب شریعت نبویّه رسیده است که: مَنْ مَاتَ وَ

لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته

^۱ «كشْفُ الْمُحَجَّاتِ»، فصل ۹۸، طبع سنگی، ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵.

باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

و این عید غدیر، در هجدهم ذوالحجه است، که در آن خداوند و رسول او از راه روشن و طریق واضح پرده برداشتند، و برای آن کسی که او را برای امامت اختیار نموده بودند، تصریح به عمل آوردند.

و بدان که: منت و احسان خداوندی بر کشف این مهم، و سختی و مشکلاتی که به لطف او در تحقق امر ولایت صورت گرفت، نزدیک است که از امتحانی را که به صاحب نبوت عظیم الشان نمود، زیادتر گردد.

زیرا که پیغمبر مبعوث صلوات الله و سلامه علیه، در ابتدای امرش در مکه مبعوث شد، برای قومی که چوب و سنگ را می پرستیدند، که نه این چوبها و سنگها می توانستند ضرری را از خود دفع کنند، و نه منفعتی برسانند، و نه خطاب کسی را گوش فرا دارند، و نه پاسخی بدهند. و تمامی عقل های اهل عالم وجود گواهی می دهد که: کسانی که این بتها را خدایان خود اتخاذ کنند، و خداوند

معبود را رها کنند، مردمی جاهل و نادان می‌باشند.

این از یکسو، و از سوی دیگر میان اهل مکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رسالت او عداوتی نبوده است، و بین آنها و بین او کشتاری واقع نشده، و خونی ریخته نشده بود که ریزنده آن رسول خدا باشد، که طبعاً این‌گونه امور، و عقلاً از پذیرش نبوت او مانع می‌شد.

و اَمَّا مُؤَلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ
که خداوند جلّ جلاله، بر زبان رسولش، در روز غدیر تنصیص و تصریح به امامت او نمود، اهل اسلام در وضعیتی و موقعیتی بودند که شبهات عقول، و اندیشه‌ها بر مردم گسترش یافته بود، و راه تأویل چیزهایی را که توان تأویل آن را نداشتند، باز شده بود.

و أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بطوری بود که در راه خداوند جلّ جلاله، و در راه پیروی و متابعت از پیامبر با جلالش، با بسیاری از مردم مخاصمه نموده بود، و خون‌های بسیاری از نیاکان و اسلاف آنها، و از بزرگان آنها، و از امثال آنها ریخته بود. و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر واحدی گام برمی‌داشت در دشمنی با کسی که با رسول خدا دشمنی کند. و این رویه او بود از اوّل امرش تا به آخر، بدون مراعات

آنکه دل‌های دشمنان را از مردانشان نگهداری کند. و آن‌قدر برای او از کرامات و عنایات پدید آمده بود که اقتضا می‌کرد که صاحبان مقامات نسبت بدو حَسَد و رزند و بالتیجه نسبت به دشمنی‌هایی که برای امامت او داشتند، و حَسَدی که بر زندگی و حیات او می‌کردند، و بواسطهٔ تنفّر طباع مردم از اینکه او عمل نمی‌کند مگر به سیرهٔ رسول خدا، و بدون سستی و مداهنه در همان سیره و خطّ مشی رسول خدا گام برمی‌دارد، دشمنی‌ها و عداوت‌های بیشتری برای او به وقوع پیوست، که به مراتب بزرگتر و بیشتر بود از دشمنی‌هایی که در وقت بعثت رسول خدا علیه أفضل الصلوات می‌نمودند، و بالأخره دشمنی‌ها به حدّی رسید که ما در فصل سابق مفصّلاً آوردیم. آنگاه گوید:

فَصَلُّ أَبُوهُلَالَ عَسْكَرِيْ كَمَا اَزْمَخَالْفِيْنَ
وَمَعَانِدِيْنَ اَسْتَدْرِكْتَابِ الْاَوَائِلِ كَلَامِ جَلِيْلِيْ رَا
دِرْ سَبَبِ عِدَاوَتِ مَرْدَمِ بَا مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ اَبِيْطَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْرَدَهٗ اَسْت:

خطبه ابو الهيثم ابن تيهان در علت حسد قریش

با أمير المؤمنين عليه السلام

او در مدح أبو الهيثم بن التيهان^۱ گوید: او اولین کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتداء امر نبوتش بیعت کرده است. و پس از آن با اسناد خود از أبو الهيثم بن تيهان روایت کرده است که: إِنَّهُ قَامَ خَطِيْبًا بَيْنَ يَدَيِ امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّ حَسَدَ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ عَلَيَّ وَجْهَيْنِ:

أَمَّا خِيَارُهُمْ فَتَمَنَّوْا أَنْ يَكُونُوا مِثْلَكَ مُنَافِسَةً فِي الْمَلَاءِ وَارْتِفَاعِ الدَّرَجَةِ.

وَأَمَّا شِرَارُهُمْ فَحَسَدُوا حَسَدًا أَثْقَلَ الْقُلُوبَ وَأَحْبَطَ الْأَعْمَالَ. وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَأَوْا عَلَيْكَ نِعْمَةً قَدَّمَهَا إِلَيْكَ الْحِظُّ وَأَخْرَهُمْ عَنْهَا الْجِرْمَانُ فَلَمْ يَرْضَوْا أَنْ يَلْحَقُوا حَتَّى طَلَبُوا أَنْ يَسْبُقُوا فَبَعُدَتْ وَاللَّهِ عَلَيْهِمُ الْغَايَةُ وَسَقَطَ الْمِضْمَارُ.

فَلَمَّا تَقَدَّمَتْهُمْ بِالسَّبْقِ وَعَجَزُوا عَنِ اللَّحَاقِ بَلَّغُوا مِنْكَ مَا رَأَيْتَ، وَكُنْتَ وَاللَّهِ أَحَقَّ قُرَيْشٍ

^۱ در «إصابة» ج ۴ ص ۲۰۸ گوید: أبو الهيثم بن التيهان با فتح دو نقطه‌ای فوقانی و با کسر آن، ابن مالک بن عتيق بن عمرو است و بعضی گفته‌اند: اسم او مالک است. در غزوه بدر حضور داشته و در بیعت عقبه حاضر بوده است. پیغمبر بین او و عثمان بن مظعون عقد اخوت بستند. و اکثر گفته‌اند که در جنگ صفین شهید شده است.

بِشُكْرِ قُرَيْشٍ، نَصَرْتَ نَبِيَّهُمْ حَيًّا وَ قَضَيْتَ عَنْهُ
الْحُقُوقَ مَيْتًا.

وَاللَّهِ مَا بَغَيْتُهُمْ إِلَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَا نَكْتُوا إِلَّا
بِيعَةِ اللَّهِ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا. وَ نَحْنُ
مَعَاشِرُ الْأَنْصَارِ أَيْدِينَا وَ الْأَسِيتْنَا مَعَكَ! فَأَيْدِينَا عَلَى
مَنْ شَهِدَ وَ الْأَسِيتْنَا عَلَى مَنْ غَابَ.

«أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ فِي بَرَابَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدَ خُطْبَةِ بِيَاخَسْتِ وَ
كَفَتْ: حَسَدَ قُرَيْشٍ بِأَنَّكَ بَرَّكَتُكَ وَ قَسَمَ أَنَّكَ:

أَمَّا خُوبَانُ أَنْهَا أَرْزُو مِي كَرْدَنْدَ كِه هَمَانْدَ تُو
بَاشَنْدَ، بِه جِهْتِ مَبَاهَاتِ وَ مَفَاخِرْتِي كِه دَر بَيْنِ
مَرْدَمِ پِيدَا كَنْدَ وَ دَر جِهْ وَ مَقَامِ رَفِيعِي بِيَابَنْدَ. وَ أَمَّا
بَدَانُ أَنْهَا بَر تُو حَسَدِ وَرَزِيدَنْدَ، بَكُونِه آي كِه دَل هَا
رَا سَخْتِ وَ سَنَكِينِ كَرْدَ، وَ أَعْمَالِ رَا حَبْطِ وَ نَابُودِ
سَاخْتِ، بِه عِلْتِ اَيْنَكِه دِيدَنْدَ نَعْمَتِ هَايِي دَر تُو
وَ جُودِ دَارْدَ، كِه كَامِيَابِي وَ بَهْرَه بَر دَارِي وَ حَظًّا وَ اَفْرُ
أَنْهَا رَا بِه سُوِي تُو پِيشِ آوَرْدَه اسْتِ، وَ حَرْمَانِ وَ
خُسْرَانِ وَ زِيَانِ، أَنْهَا رَا اَز ايشَانِ دُورِ سَاخْتَه
اسْتِ. وَ بِنَابَر اَيْنِ رَا ضِي نَشْدَنْدَ وَ اِكْتِفَا نَمُودَنْدَ بِه
أَنْكِه بِه تُو بَر سَنْدَ وَ مَلْحَقِ كَرْدَنْدَ، تَا اَيْنَكِه
خُوَا سْتَنْدَ بَر تُو پِيشِي كِيرَنْدَ وَ مَقْدَمِ

شوند. و سوگند به خدا که: در این میدان مسابقه، هدف و غایت از ایشان دور شد، و میدان و مسابقه ساقط شد و فرو ریخت.

و چون در این مسابقه از همه آنها مقدم شدی و پیشی گرفتی، و ایشان فرو ماندند و عاجز شدند از آنکه به تو برسند، آنچه دیدی درباره تو دریغ نکردند! و سوگند به خدا که سزاوارترین کسی بودی از قریش که قریش شکر و سپاس تو را بجای آورند! پیامبرشان را در حال حیات یاری کردی! و حقوقی را که بر عهده او بود در حال ممات ادا کردی! و سوگند به خدا این ستم و ظلمی که بر تو می کنند، بر نمی گردد مگر به خود آنها، و نشکستند مگر عهد و پیمان خداوند را، و در این بیعت و پیمان دست خدا بالای دست آنهاست. و ما گروه انصار چنین هستیم که دستهایمان و زبانهایمان با توست! با دستهایمان می جنگیم با هر کس که بر علیه تو حضور داشته باشد، و با زبانهایمان با هر کس که غائب باشد، و در اینجا نباشد!»^۱

و همچنین مرحوم سید ابن طاوس گوید: مُصَنَّفُ كِتَابِ النَّشْرِ وَالطِّيِّ گوید: أَبُو سَعِيدِ خُدْرِيٍّ گفت: ما با رسول خدا از غدیر خم بیرون نیامده

^۱ کتاب «إقبال» ابن طاوس، ص ۴۵۹ تا ص ۴۶۱.

بودیم که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

و بر اثر این آیه پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ وَ

رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. و این

آیه نازل شد:

الْيَوْمَ يَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا
تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ.^۲

صاحب کتاب «نشر و طی» می گوید: حضرت

صادق علیه السلام گفته اند: يَيْسَ الْكُفْرَةَ وَ طَمِعَ

الظَّلْمَةَ: «کافران مایوس شدند، و ظالمان طمع

بستند».

و من می گویم: مُسْلِمٌ در صحیح خود با

إِسْنَادِش به طَارِقُ بْنُ شَهَابٍ روایت می کند که:

جماعت یهود به عمر گفتند: اگر بر جماعت

یهود این آیه نازل می شد:

^۱ آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

^۲ همان.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ
رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا آن روزی که نازل شده بود،
علامت و تاریخ می‌گذاریم، و آن روز را عید
می‌گرفتیم.^۱

و نزول این آیه را در روز غدیر جماعتی از
مخالفین (سُنّی‌ها) روایت کرده‌اند، و ما در کتاب
«طرائف» ذکر کرده‌ایم. و مصنّف کتاب «نشر و
طیّ» گوید: و روایت شده است که خداوند در
روز مباحله، علی را بر دشمنان عرضه کرد، همه
از عداوت برگشتند، و در روز غدیر او را بر
دوستان عرضه کرده همه دشمن شدند، چقدر ما
بین این دو مرحله تفاوت است!^۲

روز غدیر در نزد رسول خدا و جمیع امامان علیهم السّلام، عید است

باری تمام این مزایا و خصوصیات و نزول
آیات، به روز غدیر أهمیّت و جلالی می‌بخشد
که رسول اکرم صاحب الرّسالة الخاتمیّه، و ائمّه
طاهرین: خلفای به حقّ او را، و بدنبال آنها
مؤمنان را مسرور و شاد می‌نماید، و این همان

^۱ این روایت طارق بن شهاب را همان طور که در «تیسیر الوصول» ص ۲۲۲
آورده است، مُسَلّم و بخاری و ترمذی و نسائی و مالک در کتب خود
آورده‌اند.

^۲ اقبال، ص ۴۵۸.

حقیقت و معنایی است که ما از عید در نظر داریم.

فُرات بن ابراهیم کوفی از محمد بن ظهیر، از عبد الله بن فضل هاشمی، از حضرت امام جعفر صادق از پدرش، از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ، وَ أَتَمَّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ النُّعْمَةَ وَ رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: روز غدیر خمّ با فضیلت ترین عیدهای امت من است، و آن روزی است که خداوند تعالی ذکره، مرا امر کرد به نصب برادرم علی بن ابی طالب را شاخص و پیشوا برای امتم، تا به او پس از من هدایت یابند. و آن

^۱ «تفسیر فرات بن ابراهیم».

روزی است که خداوند در آن دین را کامل نمود،
و نعمت را بر امت من تمام کرد، و پسندید و راضی
شد که اسلام دین آنها باشد».

و بر اساس همین عید و معنای عید است که
رسول خدا فرمود: هَنْئُونِي! هَنْئُونِي! به من تبریک
بگوئید، به من تهنیت بگوئید! زیرا تهنیت و تبریک
از مختصات عید است، آنهم چنین عیدی.

أَبُو سَعِيدٍ خِرْغُوشِي نِشَابُورِي بِإِسْنَادِ خُودِ
بِرَأْيِ بَنِي عَازِبٍ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ وَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ خُدْرِي
رَوَايَتٌ كَرَّمَهُ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
وَ سَلَّمَ: هَنْئُونِي! هَنْئُونِي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبُوءِ وَ
خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ. فَلَقِيَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: طُوبَى لَكَ يَا أَبَا حَسَنِ! أَصْبَحْتَ
مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.^۱

«و پس از بیان خطبه پیامبر فرمود: به من
تهنیت گوئید! به من تبریک گوئید! زیرا که حقاً
خداوند تعالی، مرا به نبوت اختصاص داده است،
و اهل بیت مرا به ولایت اختصاص داده است. و
به دنبال آن عمر بن خطاب با امیرالمؤمنین دیدار

^۱ کتاب شرف المصطفی.

کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای أبو الحسن!
صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر
مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای هستی!»

و به پیروی از رسول خدا، أمير المؤمنين علیه
السّلام روز غدیر را عید گرفتند، همچنان که در
خطبه آن حضرت که از کتاب «مصباح المتهدّج»
نقل شد، یافتیم، و ائمه طاهرین علیهم السّلام این
روز را شناختند، و آن را عید نام نهادند، و تمام
مسلمین را امر کردند که عید بگیرند، و فضائل
آن روز را منتشر کنند، و ثواب‌هایی که برای
اعمال برّ و حسنات و خیرات در آن روز بطور
أضعاف مضاعف است، برای مردم بازگو کنند.

روایات وارده در افضلیت عید غدیر

فرات بن ابراهیم نیز با سند متصل خود، از
فرات بن أحنف، از حضرت صادق علیه السّلام
روایت کرده است که گفت به آن حضرت گفتم:
فدایت کردم! برای مسلمانان عیدی هست که از
عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه، أفضل

باشد؟!

حضرت فرمود: آری افضل اعیاد و اعظم اعیاد و اشرف اعیاد، در نزد خداوند از جهت قدر و منزلت، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل نمود، و بر پیامبرش محمد این آیه را فرستاد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

من گفتم: آن روز، چه روزی است؟

حضرت فرمود: انبیاء بنی اسرائیل رویه‌شان این‌طور بود که: چون می‌خواست یکی از آنها عقد وصیت و امامت را برای کسی بعد از خودش ببندد، و این کار را انجام می‌داد، آن روز را عید می‌گرفتند.

و بنابراین افضل اعیاد، روزی است که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان شاخص و امام نصب کرد، و در آن روز نازل کرد آنچه را نازل کرد، و در آن روز دین کامل شد، و نعمت بر مؤمنان تمام شد.

من گفتم: کدام روزی است آن روز در سال؟!

حضرت فرمود: روزها جلو و عقب می‌روند، و چه بسا روز شنبه است و یکشنبه و دوشنبه تا آخر ایام هفته.

من گفتم: بنابراین چه کاری سزاوار است که

ما در آن روز بجا بیاوریم؟! حضرت فرمود: آن

روز عبادت، و نماز و شکر و حمد خداوند
است، و روز سرور است، به جهت آنکه خداوند
به واسطه ولایت ما بر شما منت گذارده و احسان
نموده است، و بنابراین من دوست دارم که شما
در آن روز، روزه بگیرید!^۱

محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم،
از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن
راشد، از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که او گوید: به حضرت گفتم: فدایت
شوم! آیا مسلمانان عیدی غیر از عیدین (فطر
وأضحی)

^۱ «تفسیر فرات بن ابراهیم»، سوره مائده، و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۱۵.

گفت: آری ای حسن! عیدی است که از آن

دو عید، أعظم و أشرف است!

فتم: کدام روز است آن عید؟!

گفت: روزی که أميرالمؤمنین علیه السلام در

آن، به عنوان علم و شاخص و امام برای مردم

نصب شد!

گفتم: فدایت شوم! چه کاری سزاوار است

که ما در آن روز انجام دهیم؟!

گفت: ای حسن! در آن روز، روزه بگیر، و بر

محمد و آل محمد بسیار صلوات بفرست، و به

سوی خداوند از آن کسانی که به آنها ستم

نموده‌اند، براثت و بیزاری بجوی! چون پیغمبران

علیهم السلام ستّشان این بوده است که به

أوصیای خود امر می کرده‌اند که: روزی را که در

آن، وصیّ به مقام وصایت نصب می‌شود، عید

بگیرند.

گفتم: پاداش کسی که در آن روز، روزه بدارد

چیست؟!

گفت: ثواب روزه شصت ماه! و و تو روزه

روز بیست و هفتم از شهر رجب را نیز وامگذار!

زیرا که آن روزی است که نبوت برای مُحَمَّد

صلی الله علیه و آله نازل شده است، و ثواب آن

مثل روزه شصت ماه است برای شما.^۱

و همچنین کَلْبَنِيَّ، از سهل بن زیاد، از عبد
الرَّحْمَنِ بن سالم، از پدرش روایت کرده است
که او گفت: از حضرت صادق علیه السَّلَام
پرسیدم: آیا برای مسلمین، عیدی غیر از جمعه و
أضحی و فِطْر، هست؟!

گفت: آری! از جهت احترام عیدی هست که
از آنها أعظم است!

گفتم: فدایت شوم! آن عید، کدام عید است؟!

^۱ «فروع کافی» طبع مطبعة حیدری، کتاب صیام، باب صیام الترغیب، ج ۲، ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹، و این روایت را سید ابن طاوس در «إقبال» از روایت علی بن حسن فضال در کتاب صیام از حسن بن راشد روایت کرده است، و در آن وارد است که آن روز روز هجدهم ذوالحجه است و مستحب است انسان در آن روز روزه بگیرد و به انواع اعمال خیر به سوی خداوند عزّ و جلّ تقرّب جوید. (ص ۴۶۵) و دیگر در «مصباح المتهجد»، شیخ طوسی روایت کرده است ص ۵۱۲ و ص ۵۱۳. و دیگر در «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۱۵ وارد است.

گفت: روزی است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در آن روز امیر المؤمنین علیه
السّلام را نصب نمود، و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ^۳
مَوْلَاهُ!

گفتم: آن روز چه روزی است؟!

گفت: چه کار داری به روزش؟ چون سال
پیوسته در گردش است.^۱ و لیکن روز هجدهم از
ماه ذوالحجّه است. گفتم: چه کاری سزاوار است
که ما در آن روز بجای آوریم؟!

گفت: ذکر خداوند عَزَّ ذِكْرُهُ را بنمائید، با
روزه و عبادت، و ذکر محمّد و آل محمّد! چون
رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه

^۱ در اینجا چون سائل می خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای
شمسی بداند، حضرت او را منع می کنند، و می گویند: مناطِ حساب و تعیین
روزها و اعیاد و غیرها، با شهور قمریّه است نه شمسیه و عید غدیر روز
هجدهم ذوالحجّه است و لیکن به حسب شهور شمسیّه روز مشخصی
نیست، زیرا پیوسته روزها در گردش است، و هر روز ماه قمری در یک روز
خاص از ماه شمسی قرار نمی گیرد بلکه پیوسته دور می زند و گردش
می کند، یک روز عید غدیر مثلاً در بهار و ماه حمل است و یک روز در جوّزا
و یکروز در تابستان است و ماه سرطان، و هکذا، و چون مدار امور شرعیّه
و حساب با شهور قمریّه است دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیّه فائده ای
ندارد و لهذا به سائل گفتند: وَمَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ إِنَّ السَّنَةَ تَدُورُ؟ و این روایت
و همچنین روایتی را که اخیراً از فرات بن ابراهیم نقل کردیم که حضرت در
آن می فرماید: روزها جلو می افتد و عقب می افتد دلیل است بر عدم جواز
استناد به شهور شمسیه، زیرا در آن روایت نیز سائل می گوید: قلت: وأیّ
یوم هو فی السنة فقال لی: إِنَّ الْأَيَّامَ تَتَقَدَّمُ وَتَتَأَخَّرُ وَرَبَّمَا كَانَ فِي السَّبْتِ الْخ.
و ما در ج ۶ از «امام شناسی» در مجلس ۸۳ تا ۹۰ ص ۱۴۷ تا ص ۲۱۵، و نیز
در رساله مستقلّی به عنوان «رساله نوین در بناء اسلام بر سال و ماه قمری»
بطور کافی در این موضوع بحث کرده ایم.

السّلام را وصیّت کرد که: این روز را عید بگیرد،
و همچنین انبیاء علیهم السّلام این کار را
می کردند که به اوصیای خود سفارش می کردند
که عید بگیرند، و لهذا اوصیای انبیاء نیز روز عید
غدیر را عید می گرفتند.^۱

سیّد ابن طاوس بعد از نقل این دو روایتی که
ما از «کافی» نقل کردیم گوید: از جمله کسانی
که در فضل غدیر روایت کرده اند: شیوخ
مَعَظْمُون: أَبُو جَعْفَرٍ

^۱ «فروع کافی»، طبع حیدری ج ۲، ص ۱۴۹، و کتاب «إقبال» ص ۴۶۵. و
«مصباح المتهدد» ص ۵۱۲. و «بحار الأنوار» ج ۹ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶.

ثواب عمل خیر در روز غدیر معادل ثواب

هشتاد ماه است

مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوَيْهٍ، وَ مُفِيدُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نِعْمَانَ، وَ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ طُوسِي هَسْتَنْد كِه جَمِيعاً بَا اِسْنَادشَان اَز حَضْرَت صَادِق عَلِيه السَّلَام رَوَايْت كَرْدَه اَنْد كِه: اِنَّ الْعَمَلَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ: ثَامِنَ عَشَرَ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ الْعَمَلَ فِي ثَمَانِينَ شَهْرًا.^۱

«تحقیقاً که عمل در روز غدیر که هجدهم ماه ذی حجه است، معادل با عمل در هشتاد ماه است».

و در حدیث دیگری همگی ایشان با اِسْنَادشَان اَز حَضْرَت صَادِق عَلِيه السَّلَام رَوَايْت كَرْدَه اَنْد كِه: صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمِّ كَفَّارَةُ سِتِّينَ سَنَةً.^۲

«روزه گرفتن در روز غدیر خم، كفارة گناهان شصت ساله است».

و از جمله راویان در فضیلت غدیر، مصنف کتاب النّشر و الطّیّ می باشد که، با اِسْنَاد خود از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن ظهیر، از عبد الله بن فضل

^۱ «إقبال»، ص ۴۶۵.

^۲ «إقبال»، ص ۴۴۶ و در «مصباح المتهجد»، ص ۵۱۲، از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده است.

هاشمی از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش
 عليهم السلام روایت کرده است که قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَوْمٌ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي،
 هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ فِيهِ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ
 أَبِيطَالِبٍ فِيهِ عَلَمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ بَعْدِي. وَهُوَ الْيَوْمُ
 الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَأَتَمَّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ النُّعْمَةَ وَ
 رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

«پیامبر فرمود: روز غدیر افضل عیدهای امت
 من است، و آن روزی است که خدا مرا امر کرد
 که در آن روز علی بن ابی طالب را شاخص و
 مقتدای امت قرار دهم، و نصب کنم، تا پس از
 من بواسطه او هدایت یابند. و آن روزی است که
 خداوند در آن دین را کامل کرد، و نعمت را بر
 امت من تمام نمود، و راضی شد که برای آنها
 اسلام، دین باشد.»

و سپس فرمود: مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي
 وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ بَعْدِي يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا
 اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ سُنَّتِي. وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ

المُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ زَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَبْوَالِئِمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ.^۱

«ای جماعت مردم! علی از من است، و من از علی هستم، از سرشت من آفریده شده است، و او پس از من در آنچه از سنت من اختلاف کند، سنت مرا مبین می‌کند و روشن می‌سازد و حقّ و واقع را واضح می‌نماید. و اوست امیر و سالار مؤمنان، و پیشوای وضو سازندگان سفید پشانی که آثار نورانیت مسح بر ناصیه، و پاهایشان مشهود است (و یا پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه‌های بهشت) و رئیس مؤمنان، و بهترین اوصیای پیامبران، و شوهر سیده زنان عالمیان، و پدر امامان راه یافتگان».

و از جمله روایان فضیلت غدیر، محمد بن علی بن محمد طرازی در کتاب خودش است که با اسناد متصل خود روایت می‌کند از مُفَضَّل بن عُمَر از حضرت صادق علیه السلام که: چون روز قیامت شود، چهار روز را به سوی خداوند عزّ و جلّ هدیه می‌برند، همچنان که عروس را به سوی حجله خود می‌برند: روز فطر و روز اُضحی و روز جمعه و روز غدیر خمّ. و روز غدیر خمّ در بین روز فطر و اُضحی و روز جمعه،

^۱ «اقبال» ص ۴۶۶.

مانند ماه است در بین ستارگان.

و خداوند به غدیر خمّ می‌گمارد فرشتگان
مقربّ خود را که رئیس آنها در آن روز جبرئیل
علیه السّلام است. و می‌گمارد پیامبران خود را
که رئیس آنها در آن روز مُحَمَّد صلی الله علیه و
آله و سلّم است. و می‌گمارد اوصیای انتخاب
شده خود را که رئیس آنها در آن روز
أَمیرُ الْمُؤْمِنین است. و می‌گمارد اولیای خدا را که
رؤسای آنها در آن روز سلمان و أبو ذرّ و مقداد
و عمّار هستند.

و اینها غدیر را به بهشت وارد می‌کنند،
همچنان که چوپان گوسپندان خود را به آب و
گیاه وارد می‌کند.

مُفَضَّلُ می‌گوید: **من گفتم: ای آقای من! تو**

مرا امر می‌کنی که در آن روز، روزه بگیرم؟ حضرت

به من گفت: ای وَالله! ای وَالله! ای وَالله!

عید غدیر، روز نزول جمع خیرات و برکات

است

عید غدیر روزی است که خداوند توبهٔ آدم علیه السّلام را پذیرفت، و به سپاس آن روزه گرفت. و روزی است که خداوند تعالی ابراهیم را از آتش نجات بخشید، و شُکراً لله تعالی روزه گرفت. و روزی است که موسی علیه السّلام هارون را مقتدا و پیشوا ساخت، و به جهت سپاس خداوند، آن روز را روزه گرفت. و روزی است که عیسی علیه السّلام وصی خود شمعون صفا را معرفی کرد، و شُکراً لله عزّوجلّ، آن روز را روزه گرفت. و آن روز روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را پیشوا و امام مردم قرار داد، و در آن روز رسول خدا وصی خود را معین کرد، و تحقیقاً که آنروز، روزِ روزه، و قیام نماز، و إطعام، و صلّه برادران دینی است، و در آن روز وسائل رضای خداوند رحمن، و موجبات به خاک مالیده شدن بینی شیطان موجود است.^۱

بیان ابن طاوس (ره) در فضائل علی

علیه السّلام

سیّد ابن طاوس پس از بیان این روایات،

^۱ «إقبال»، ص ۴۶۶.

فَصَلِّ رَا دَرِ عِلَّلٍ وَ مَوْجِبَاتٍ فَضْلَ عِيدِ غَدِيرٍ
آورده است، و چنین گوید: فَصَلِّ در پاسخ کسی
است که پرسیده است: چرا روز غدیر این همه
دارای فضیلت است؟ و چون فهمش کوتاه بوده
است، نتوانسته است از این روایات وارده،
حقیقت آن را إدراک کند.

بدان برای دانستن اینکه چرا در عید غدیر
شرافتی است که برای هیچ یک از اوصیای
پیامبران، و اعیان و رجال مردم، در طیّ زمان‌ها و
مرور دهور گذشته نبوده است، جهاتی است:
جهت أوّل اینکه: خداوند جلّ جلاله نفس
علی علیه السّلام را نفس پیغمبر صلیّ الله علیه و
آله قرار داده است، در آیه مباهله و چنین فرموده
است:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ
نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ.^۱

^۱ آیه ۶۱ از سوره ۳: آل عمران: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَلِهِمْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «پس هر کس با تو مجادله کند و محتاجه
نماید، درباره عیسی بن مریم که او خداست و یا پسر خداست، پس از آنکه
از جانب خدا علم و اطلاع به حقیقت مطلب و مخلوق بودن او برای تو
حاصل شد، پس بگو: بیائید ما و شما پسران و زنان و نفس‌های خودمان را
بخوانیم و مباهله کنیم، و در حقّ یکدیگر نفرین و دعای به هلاکت بنمائیم،
و از خدا بخواهیم تا لعنت و دور باش از رحمت خدا را برای دروغگویان
قرار دهیم.»

و ما در کتاب «طرائف» آورده‌ایم که: مخالفین ما

از اهل سنت آورده‌اند که: اَبْنَاءُ: حَسَن و حَسین، وَ

نِسَاءُ: فَاطِمَه، وَ اَنْفُسَنَا: علی بن ابیطالب علیه السّلام

می‌باشند.

جهت دیگر، از جهت تعظیم و تکریم علی

علیه السّلام در مجرای تعظیم و تکریم رسول

خدا جاری شده است. پس مولانا علی علیه

السّلام داخل است در هر چه رسول خدا داخل

است، از آن مقام رفیع. و اگر ما فقط از همین یک

نقطه نظر به علی بنگریم، کافی است که در تعظیم

روز غدیر، اکتفا کنیم.

جهت دیگر، ما در «طرائف» از مخالفین

روایت آورده‌ایم که نور علی علیه السّلام در اصل

خلقت، از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله است و

این بینه و برهانی است برای تعظیم منزلت آن دو

بزرگوار.

جهت دیگر آنکه مولانا علی علیه السّلام در

أُمَّتِ رَسُولِ خِداست.^۱

^۱ حضرت استاد ما علامه طباطبائی رضوان الله علیه در جلد ۱ از «المیزان»

ص ۳۲۲ تا ص ۳۲۷ بحث جامع و مشبعی دارند، در اینکه مراد از اُمَّتِ وَسَطِ

در آیه شریفه ۱۴۳ از سوره ۲: بقره: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا

شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا شامل یکایک از افراد اُمَّتِ

نیست. زیرا عنوان شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ اِطْلَاعِ بر أعمال دنیاست و اَسْرار

آن‌هاست که تا چنین علمی برای کسی نباشد، مورد عنوان شاهد و شهید بر

جهت دیگر، آنکه بهر مقدار، احترام
منصوص علیه به خلافت محفوظ باشد، این امر
تعظیم آن کسی است که این خلیفه نایب از طرف
اوست: وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام نایب است از
جانب خدا و رسول خدا، در هر رحمت و رأفتی،
و امان است از هر آفت و مخافتی.

جهت دیگر، آنکه خداوند جلّ جلاله
می فرماید:

مردم در روز قیامت نمی توان بوده باشد. و لا محاله اُمّتِ وسط باید افرادی
خاصّ از اُمّت بوده باشند که به اسرار و نیّات مردم از باطن مطلع بوده، و
تحمل شهادت کنند و در روز قیامت اداء شهادت بنمایند و این درباره
خصوص ائمه اطهار علیهم السّلام و اولیای خداست که بر اعمال مردم گواه
و پیغمبر بر اعمال آنها گواه است.
فعلی هذا روی این بیان امیرالمؤمنین علیه السّلام حقّاً از اُمّت رسول الله
است، و داخل در زمره این دسته و بس.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۱.

أمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام،

مجموعهٔ اسلام است

و علی علیه السلام به مقتضای این وصف امر
به معروف، و نهی از منکر، آن چنان که ابدا قابل
انکار نیست، و قابل دفع نیست، رئیس است از
طرف خدا و رسول خدا بر این امتی که بهترین
امت هاست. و ریاست او اعظم است از هر
رئیزی، در شرافت قدمت کار، و در بلندی همّت
و ارادهٔ استوار، و در کمال نصیب و بهره‌ای که
داشته است.

جهت دیگر آنکه: به نصّ خداوند جلّ جلاله،
و رسول او صلوات الله علیه، امتحاناتی که برای
مَوْلَانَا عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ پیش آمده
است، می‌یابیم آنها را که اعظم است، از هر
امتحانی که برای اوصیای پیغمبران سراغ داریم،
از بسیاری حسودان، و دشمنان دین: آنان که علی
با ایشان مخاصمه نمود، و در راه خداوند ربّ
العالمین جهاد نمود، و در یاری و نصرت سیّد
المرسلین قیام کرد، و عقل‌های با انصاف گواهی
می‌دهند که: درجات منازل در فضل، منوط و

^۱ آیهٔ ۱۱۰، از سورهٔ ۳: آل عمران.

مربوط به زیادی امتحاناتی است که از جانب خداوند مالک الاسباب مقرر می‌گردد.

جهت دیگر آنکه: **مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام** در حفظ اسلام و مسلمین، و در صیانت رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** در بسیاری از مقامات، چنان کرد که کثیری از قوای مردم جهان، از آن فرو ماندند.

و بنابراین خداوند **جَلَّ جَلَالُهُ** و رسول او **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** به شرف این فضل آشکار، او را در تمکین این مقام مکین پاداش دادند، مثل آنکه در فراش و رختخواب رسول خدا در مکه خوابید، و شب را به روز درآورد، و از این کار عاجز بودند تمام افرادی که با پیغمبر نزدیک بودند، زیرا یک دسته از این عمل گریزان بودند، و یک دسته ناتوان و فرومانده، و لهذا تمام شهادت‌هائی که در دنیا و آخرت به واسطه مهاجرت تحقق یافت، مولانا علی، چون روح و خون پاک قلب خود را در راه رسول الله فدا کرد، او اصل و بنیاد این نتایج و ثمراتی است که به واسطه نبوت رسول خدا در عالم پیدا شد.

و جهت دیگر آنکه: **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام** سوره براءت از مشرکین، و طرح و **إِلْغَاءِ عَهْدِ**

آنها را برای آنها خواند، و ادای این مهم نمود، چون به خاتم النبیین چنین نازل شد که: إِنَّهُ لَا يُؤَدِّيَهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ «این آداء پیغام و قرائت سوره برائت و إلغاء عهود مشرکین، را برای مشرکین، یا باید تو خودت انجام دهی، یا مردی که از تو باشد!» و آن کسی که قائم مقام نبوت بود مَوْلَانَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

و جهت دیگر آنکه: مقامات مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در بدر و خیبر و حنین و أحد و یکایک از موافقی بود که از شدت و سختی به حدی بود که: ممکن بود پدر فرزند خود را تنها گذارد و فرار کند.

و جهت دیگر آنکه: کشتن مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بود عَمْرُوبِنُ عَبْدُودٌ را که او بسیار عظیم الشأن بود، و ما در کتاب «طرائف» از مخالفین خود از عامه مردم روایت کرده‌ایم که پیغمبر گفت: لَضْرَبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرُوبِنِ عَبْدُودٍ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «ضربه‌ای که علی به عمروبن عبدود زد، از جمیع اعمال امت من تا روز قیامت افضل است». و در حدیث دیگر است:

لَضْرَبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

«ضربه‌ای که علی در روز غزوه خندق زد،

أفضل است از عبادت جنّ و انس».

و نیز در وقتی که مَوْلَانَا عَلِيّ در مقابل

عَمْرُوبِنِ عَبْدِودّ قرار گرفت، پیغمبر گفت: بَرَزَ

الإِسْلَامَ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ «تمام اسلام در برابر تمام

کفر ظاهر شده است».

حالا پندار تو چیست درباره مردی که پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَافِهِ وَسَلَّمَ می بیند؟! آیا

می توان إدراک او را به بیان و تبیان نمود؟ و به

فضل و مقام او پی برد؟

و خداوند بر گوینده این بیت رحمت خود را

بریزد که گفت:

«آنچه در حیطة سخن و گفتار است تمام

می شود، و هنوز به وصف او نرسیده است. آیا

می شود چیزی که فانی است و تمام می شود،

محیط بر چیز باقی و غیر قابل فنا گردد؟»

و جهت دیگر آنکه: نصّ و تصریح از خداوند

جَلَّ جَلَالُهُ، و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَافِهِ وَسَلَّمَ

خِلاَفَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْدِه‌اَنَد، كِه قَائِم مَقَام
جَمِيع فِضَائِل نَبَوَّت اَسْت، وَ اَيْن مَقَام وَ دَرجِه‌اَي
اَسْت كِه تَوْصِيف مِّن نَّمِي تَوَآنَد بِه حَقِيقَت اَن بَرَسَد.
وَ خَدَاوَنَد جَلِّ جَلَالِه كَافَّة اَسْت: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ
مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.**^۱

«اِي پيامبر دربارهٔ علي آنچه را كه از جانب
پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ كن و
اگر ابلاغ نكني، اصلاً رسالت خود را
نرسانيده‌اي! و خداوند تو را از مردم حفظ
مي‌كند». و ما در كتاب «طرائف» و در همين
كتاب «اقبال» از مخالفين، رواياتي نقل كرده‌ايم
كه مراد از اين آيه، تبليغ ولايت علي عليه السلام
است، در روز غدير، بدون شك.

و جهت ديگر آنكه: عنايات خداوند جلِّ
جلاله به مَوْلَانَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه واسطهٔ مكرّر
شدن آيات و معجزات و كرامات بِه پايه‌اي رسيد
كه خلق عظيمي كه تا بِه حال هم باقى هستند،
دربارهٔ او اعتقاد نمودند همان را كه بعضي از
مسيحيان دربارهٔ عيسي عليه السلام معتقد بودند،
بِه اينكه او خداوند ربِّ العالمين است، و واجب
است كه عبادت‌ها را براي او انجام داد.

^۱ آيهٔ ۶۷، از سورهٔ ۵: مائده.

و جهت دیگر آنکه: مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام
عذاب کرده است کسانی را که درباره او مدعی
خدائی و الوهیت بوده‌اند، همان طور که صاحب
نبوت ربّانیّه او را امر به چنین عذابی نموده است،
و لیکن مع ذلک این تعذیب چیزی از اعتقاد آنها
نکاسته است، بلکه آنها ملتزم شده‌اند که او ربّ
العالمین است.

و هیچ گاه ندیده‌ایم که معبودی عذاب کند
عبادت کنندگان خود را به چنین عذابی، در حالی
که آن عبادت کنندگان از روی جدّ و اجتهاد،
مقیم بر عبادت او بوده‌اند. و این دلیل است بر
اینکه ظهورِ فَضْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام، عقل‌ها و
بصیرت‌ها را پاره کرده است، تا به سر حدّی که
بدین پایه روشن رسیده است.

و ما قدرت نداریم که شرح فضائل مولانا علی
علیه السَّلَام را تفصیلاً بدهیم. و در کتاب
«طرائف» شمّه‌ای که دلالت بر مقام ارزشمند و
بزرگ او می‌نمود، بیان

کردیم، و قرآن شریف به نعمت‌هایی که خداوند بر بندگانش بطور اطلاق و سریان بر اساس صفت جمال خود ارزانی داشته است، گویاست، آنجا که گوید:

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا^۱ و این

نعمت ولایت و امامت او، از آن نعمت‌هایی است که به شمارش و احصاء در نمی‌آید. چون امیرالمؤمنین علیه السلام رئیس و پیشوای قومی است که بدان نعمت‌ها ظفر یافتند، و برای خود تحصیل کردند و به دست آوردند.^۲

عظمت روز غدیر، و ثواب روزه در آن عید

و شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» از داود بن کثیر رقی، از ابی هارون: عمار بن حرّیز عبّدی روایت کرده است که گفت: وارد شدم در روز هجدهم از ماه ذوالحجّه بر حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت روزه بود، فلماذا به من گفت: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ عَظَّمَ اللَّهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَكْمَلَ لَهُمْ فِيهِ الدِّينَ، وَ تَمَّمَ عَلَيْهِمُ النِّعْمَةَ وَ جَدَّدَ لَهُمْ مَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ.

^۱ آیه ۳۴، از سوره ۱۴: ابراهیم: و اگر نعمت‌های خداوند را بشمارید، به تعداد آنها دست نخواهید یافت!
^۲ «إقبال»، ص ۴۶۶ و ص ۴۶۷.

«این روز عظیمی است که خداوند احترامش

را بزرگ شمرده است بر مؤمنین، و دین را برای آنها کامل کرده است، و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی را که از آنها گرفته است، در این روز تجدید کرده است.

در آن مجلس از آن حضرت پرسیده شد:

ثواب روزه، در این روز چیست؟!!

حضرت فرمود: **يَوْمُ عِيدٍ وَ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ، وَ**

يَوْمُ صَوْمٍ شُكْرًا لِلَّهِ «روز عید و سرور و شادمانی، و

روز روزه گرفتن است به شکرانه آن برای خداوند»
و روزه در این روز، معادل شصت ماه روزه از ماههای حرام است.

و هر کس دو رکعت نماز بخواند در این روز،

هر وقت که بخواهد، و افضل آن نزدیک زوال و

ظهر است و این ساعت، همان موقعی است که

امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم، امام و

پیشوای مردم شد، و این به جهت آن بود که

در آن ساعت نزدیک به منزل بودند، - پس هر کس نماز گزارد در این وقت دو رکعت، و پس از آن سجده کند، و صد مرتبه شُكْرُ اللَّهِ بگویند، و به دنبال آن، دعائی را که خواهد آمد بخواند^۱ بعد از آنکه سر از سجده برداشت، و سپس سجده کند و صد بار حمد خدا را بجای آورد، و شکر خدا را بجای آورد، و این حمد و شکر را در سجده انجام دهد؛ کسی که این اعمال را انجام دهد، مانند کسی است که در روز غدیر حاضر بوده، و با رسول خدا بر ولایت امیرالمؤمنین بیعت کرده است، و مقام و درجه او مثل کسی است که از صَادِقین بوده باشد، آنان که در موالات مولایشان، با خدا و رسول او به صدق رفتار کردند در آن روز غدیر، و مثل کسی است که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و با امیرالمؤمنین علیه السّلام و با حسن و حسین علیهما السّلام، به مقام شهادت رسیده است، و مثل کسی است که در چادر و خیمه حضرت قائم علیه السّلام از نجباء

^۱ این روایت را تا اینجا در «مصباح المتهجد» ص ۵۱۳ آورده است.

و نقباء بوده، و در تحت لوای آن حضرت باشد.^۱

و شیخ صدوق با سند متصل خود، از حسن بن راشد، از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده است که: او گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مسلمانان چند عید دارند؟! گفت: چهار عید.

گفتم: من عیدین (فطر و اضحی) و جمعه را می دانم.

حضرت گفت: أعظم و أشرف از این اعیاد،

روز هجدهم از ذوالحجّه است، و آن روزی است که

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أمير المؤمنين عليه

السّلام را به عنوان مقتدا و پیشوا و شاخص برای مردم

نصب کرد. من گفتم: در آن روز بر ما چه لازم است

که انجام دهیم؟ حضرت گفت: لازم است بر شما که

روزه بگیرید، شُكْرًا لِلَّهِ وَحَمْدًا لِلَّهِ با آنکه خداوند در هر

ساعت سزاوار شکر است. و همچنین انبیاء به اوصیای

خود امر می کردند که: روزی را که در آن وصی به

وصایت منصوب می شود، عید بگیرند. و کسی که

^۱ این تتمه را در «إقبال» در ص ۴۷۳ و ص ۴۷۴، آورده است.

روزه بدارد، أفضل است از عمل شصت سال.^۱

روایت حمیری در عظمت عید غدیر، و نماز

وارد در آن

سید در «اقبال آورده» است از محمد بن علی طرازی در کتاب خود با اسنادش به عبد الله بن جعفر حمیری که او گفت: روایت کرد برای ما هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیثی از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام که به حضار خود، از موالیان و شیعیان خود گفت: آیا می شناسید روزی را که خداوند اسلام را به آن مشید نمود، و علائم و آیات دین را بدان ظاهر کرد، و آن روز را عید برای ما و موالی و شیعه ما قرار داد؟! گفتند: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. آیا روز فطر است آن روز، ای آقای ما؟! گفت: نه.

گفتند: آیا روز عید قربان است؟!

حضرت گفت: نه! آن دو روز، بزرگ و شریف هستند، و لیکن روز امناء دین از آن دو روز اشرف است، و آن روز هجدهم ذوالحجه است. رسول خدا چون از حجة الوداع فارغ شد،

^۱ «خصال»، طبع مطبعة حیدری، باب الأربعة. ص ۲۶۴.

و به غدیر خم رسید، خداوند عزّ و جلّ جبرائیل را امر نمود، تا در آستان قرب ظهر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز فرود آید، و او را امر کند تا قیام به ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بنماید، و او را به عنوان رئیس و سیّد قوم برای مردم پس از خود منصوب کند، و او را بعد از خود خلیفه و جانشین خود قرار دهد.

جبرائیل به نزد پیامبر آمد، و به او گفت: یا حبیبی! خداوند تو را سلام می‌رساند، و می‌گوید: امروز باید قیام کنی به ولایت علی علیه السّلام، برای آنکه پس از خودت برای امت سیّد و رئیس باشد، تا مردم به عنوان شاخص در امور خود به او رجوع کنند، و به منزله خود تو، نسبت به امت بوده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا حبیبی جبرئیل! من می‌ترسم از دگرگونی اصحاب خودم، که به او ظلم و ستم کنند، و او را به مهلکه و شدت بیفکنند، و آنچه را که از بغض و کینه و حسد، از او در دل پنهان دارند ظاهر سازند!

جبرائیل عروج کرد، و درنگی نکرد که به امر خدا هبوط نمود، و گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ
إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ!

پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی وحشت و

ترس و دهشت (ذَعِرًا مَرْعُوبًا خَائِفًا) برخاست

در حالی که ریگهای بیابان به شدت داغ بود، و دو قدم مبارک از حرارت آفتاب سوخته بود، و امر کرد تا آن مکان را نظیف کند، و آنچه از خار در زیر چند درخت است پاک کند، و این کار انجام شد.

پس از این ندا داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ مُسْلِمِينَ
مجمع شدند، و در ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر مهاجر و انصار هم بودند، و به خطبه برخاست، و داستان ولایت را ذکر کرد، و همه مسلمین را در پذیرش آن ملزم ساخت، و به آنها اعلام نمود که: خداوند او را به چنین قیامی و اقدامی امر کرده است. جماعتی گفتند با خود آنچه را که گفتند، و با خود به رازگوئی و نجوی پرداختند.

چون صبح روز عید غدیر شود، لازم است که ابتدای روز (صَدْرِ نَهَارِ) غسل کرد، و اینکه مؤمن نظیف‌ترین لباس‌های خود را بپوشد، و فاخرترین آنها را در بر کند، و عطر و طیب استعمال کند، و دست به دعا بگشاید و بگوید: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ وَلِيِّكَ عَلَيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَرْتَنَا بِمُؤَالَاتِهِ وَطَاعَتِهِ وَ أَنْ نَتَمَسَّكَ بِمَا يُقَرِّبُنَا إِلَيْكَ وَ يُزِلُّنَا لَدَيْكَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ!

اللَّهُمَّ قَدْ قَبِلْنَا أَمْرَكَ وَ نَهَيْكَ وَ أَطَعْنَا لِنَبِيِّكَ وَ
 سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا فَ نَحْنُ مَوَالِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام وَ
 أَوْلِيَائِهِ كَمَا أَمَرْتَ نُوَالِيهِ، وَ نُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ، وَ نَبْرَأُ
 مِمَّنْ يَبْرَأُ مِنْهُ وَ نُبْغِضُ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ نُحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُ،
 وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام مَوْلَانَا كَمَا قُلْتَ وَ إِمَامُنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَا أَمَرْتَ.^۱

و چون وقت ظهر فرا رسید، با بصیرت و
 سکون و وقار و هیبت و خشوع، در جای خود
 قرار گیر و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا فَضَّلَنَا فِي دِينِهِ
 عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ وَ عِنْدَ وَفِي نَعِيمِ الدُّنْيَا مِمَّنْ عَمَدَ وَ
 هَدَانَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ شَرَّفَنَا
 بِوَصِيِّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَمَاتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

^۱ بار پروردگارا! امروز روزی است که تو ما را به ولایت ولی خودت، علی
 علیه السلام مُشَرَّف کردی! و او را امیر مؤمنان قرار دادی! و تو ما را به
 موالات و اطاعت او امر نمودی! و به ما امر کردی که به آنچه ما را بتو نزدیک
 می کند، و امر و نهی علی ما را مقرب درگاه تو می سازد، تمسک کنیم! بار
 پروردگارا! ما امر تو را و نهی تو را پذیرفتیم! و اطاعت از پیغمبر تو کردیم!
 و تسلیم شدیم و راضی گشتیم! پس ما از موالیان علی علیه السلام هستیم،
 و از موالیان اولیاء او هستیم همان طور که به ما امر فرمودی تا ولایت او را
 داشته باشیم، و با کسی که با او دشمنی می کند دشمن باشیم، و بیزار و متنفر
 باشیم از آن کسی که از او بیزار است، و مبعوض داشته باشیم کسی را که
 علی را مبعوض دارد و دوست داشته باشم آن کس را که علی را دوست دارد.
 و علی علیه السلام همچنان که تو گفتی مولای ماست، و همچنان که امر
 کردی بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله امام ماست.

عليه السّلام، اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ نَبِيُّنَا كَمَا أَمَرْتَ وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا
أَقَمْتَ وَ نَحْنُ مَوَالِيهِ وَ أَوْلِيَاؤُهُ.^۱

نماز و دعای وارد در روز عید غدیر

و پس از آن برخیز و دو رکعت برای خدا نماز
شکر بجای آور: در رکعت اول حمد و سوره
قدر، و در رکعت دوم حمد و سوره توحید را
بخوان، و قنوت بگیر و رکوع بنما و نماز را تمام
کن و سلام بده، و پس از نماز خود را به سجده
بیفکن و در حال سجده بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نُوجِّهُ وَجُوهَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا
الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوِلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ؛ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَ بِكَ نَسْتَعِينُ
فِي أُمُورِنَا.

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَجُوهَنَا، وَ أَشْعَارُنَا، وَ

^۱ حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را در دین خودش، برتری و
فضیلت بخشید، بر آن کسی که انکار کرده و از جاده حق انحراف ورزیده
است، و در نعمت‌های دنیوی بر بسیاری از آن کسانی که آنان را مبتلا به رنج
و تعب و درد ساخته است، و ما را به محمد پیامبر خود که درود بر او و آل
او باد هدایت بخشیده است، و ما را به وصی او و خلیفه او در زمان حیات
و مماتش امیرالمؤمنین علیه السّلام رهبری نموده است. بار پروردگارا!
محمد صلی الله علیه و آله همان طوری که تو امر کردی پیغمبر ماست، و
علی علیه السّلام همان طور که تو او را اقامه نمودی و بپا داشتی، مولای
ماست، و ما از موالیان و اولیاء او می‌باشیم.

أَبْشَارُنَا، وَجُلُودُنَا، وَعُرُوقُنَا، وَأَعْظُمُنَا، وَأَعْصَابُنَا، وَ
لُحُومُنَا، وَدِمَائُنَا.

اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَ لَكَ نَخْضَعُ، وَ لَكَ نَسْجُدُ
عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ، وَ وِلَايَةِ عَلِيٍّ صَلَوَاتِكَ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، حُنَفَاءَ مُسْلِمِينَ، وَ مَا نَحْنُ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ وَ لَا مِنَ الْجَاهِدِينَ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَاهِدِينَ الْمُعَانِدِينَ الْمَخَالِفِينَ
لَأَمْرِكَ وَ أَمْرِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
اللَّهُمَّ الْعَنِ الْمُبْغِضِينَ لَهُمْ لَعْنَا كَثِيرًا لَا يَنْقَطِعُ أَوَّلُهُ وَ لَا
يَنْفَدُ آخِرُهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَثَبِّتْنَا عَلَى
مُؤَالَاتِكَ، وَ مُوَالَاةِ رَسُولِكَ وَ آلِ رَسُولِكَ وَ مُوَالَاةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَ أَحْسِنْ مُنْقَلَبَنَا يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا.^۱

و سپس بخور و بیاشام و اظهار سرور و
شادمانی کن، و برادرانت را اطعام کن، و در بر و
إحسان به آنها زیاده روی کن! و به جهت إعظام و
بزرگداشت این روزت، در برآوردن حاجات
برادرانت اقدام کن! و به جهت خلاف با آنان که در

^۱ بار پروردگارا! ما در این روز عیدمان که تو ما را به ولایت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السّلام شرف بخشیدی، چهره‌ها و صورتهای خود را
متوجه تو می‌کنیم، و به تو توکل می‌نمائیم، و در امور خود از تو یاری
می‌طلبیم! بار پروردگارا برای تو سجده کرده است چهره‌های ما، و موهای
ما، و پوست‌های ما، و رگ‌های ما، و استخوان‌های ما، و اعصاب ما، و
گوشت‌های ما، و خون‌های ما. بار پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم، و
برای تو خضوع داریم و برای تو سجده می‌نمائیم بر ملت ابراهیم و دین
محمد و ولایت علی که درود تو بر تمام آنها باد! ما پیوسته از باطل به سوی
حق می‌گراییم و از تسلیم شدگان اسلام‌آوران می‌باشیم، و از مشرکان و
منکران نمی‌باشیم! بار پروردگارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست
برای منکران و متجاوزان و مخالفان امرت و امر رسولت صلی الله علیه و
آله. بار پروردگارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای دشمنان و
بغض‌داران ایشان، لعنت بسیاری که اوّل و آخر نداشته باشد. بار پروردگارا!
درود خود را بر محمد و آل محمد بفرست و ما را بر موالات خودت و بر
موالات رسولت و آل رسولت و موالات امیرالمؤمنین علیه السّلام ثابت مدار.
بار پروردگارا! در دنیا بما حسنه عنایت بفرما و در آخرت بما حسنه عنایت
بفرما و آینده ما را نیکو بگردان ای آقای ما، و ای مولای ما.

این روز، اِظْهَارِ غَمٍّ و حُزْنٍ و اُنْدُوهِ كَرْدَنْد، ضَاعَفَ
اللَّهُ حُزْنَہُمْ و غَمَّہُمْ، توبہ برادرانت پیوند، و در قضاء
حوائج آنها کوشا باش!

و علامه امینی آورده است: با اسناد کلینی، از
حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی
همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن
حسین عبدی، که او گفت از حضرت اباعبدالله
علیه السلام شنیدم که می گفت:

صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ فِي كُلِّ عَامٍ
مِائَةَ حِجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ

^۱ «إقبال»، ص ۴۷۴ و ص ۴۷۵.

مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ، وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ -

الحديث^۱.

«حضرت صادق علیه السلام می گفت: روزه

گرفتن در روز غدیر خم، معادل است در هر

سالی که انجام داده شده، در نزد خداوند، با صد

حَجِّ مَبْرُورٍ و با صد عمره مَبْرُورَه پذیرفته و قبول

شده، و آن روز بزرگترین عید خداوند است.»

و در «مختصر بصائر الدرجات» با اسناد خود

از محمد بن علاء همدانی واسطی، و یحیی بن

جریح بغدادی روایت نموده است که آن دو نفر

گفتند: ما با یکدیگر به قصد ملاقات و دیدار

أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقِ قُمِّي: صاحب و راوی از امام

أَبِي مُحَمَّدٍ عَسْكَرِيِّ، و متوفی در ۲۶۰ در شهر قم،

روان شدیم، و در را کوفتیم، دخترکی عراقیه از

منزل به سوی ما آمد، و ما از او پرسیدیم که

می خواهیم أحمد بن اسحاق را زیارت کنیم!

دخترک گفت: او مشغول انجام اعمال عید

است، زیرا که امروز روز عید است!

ما تعجب کردیم و با خود گفتیم: سُبْحَانَ اللَّهِ!

أعياد شيعه چهار است: قربان و فطر و جمعه و غدیر -

^۱ «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۸۶ و ص ۲۸۷.

و از کتاب «النَّشْرُ وَ الطِّيُّ» از حضرت رضا علیه السَّلام، در ضمن حدیث طویلی آمده است که: روز غدیر روز تهنیت است، و چون مؤمنی برادرش را ببیند، بگوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ^۲.

«حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را از چنگ زندگان، و درآویختگان به ولایت امیر مؤمنان و امامان طاهرین علیهم السَّلام قرار داد.»
و از کتاب محمد بن علی طرازی، از حضرت صادق علیه السَّلام، در ضمن حدیثی آمده است که: چون برادر مؤمنت را در روز غدیر دیدی، بگو:

^۱ همان.

^۲ «إقبال»، ص ۴۶۴.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنَا مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُوفِينَ بِعَهْدِهِ الَّذِي عَهْدَهُ
إِلَيْنَا وَمِيثَاقِهِ الَّذِي وَاتَّقْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وِلَاةِ أَمْرِهِ وَ
الْقَوَامِ بِقِسْطِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْجَاحِدِينَ وَ
الْمُكَذِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ.^۱

«حمد و سپاس، مختصّ خداوندی است، که

ما را بدین روز مکرّم و گرامی داشت، و ما را از
مؤمنین قرار داد، و ما را از وفا کنندگان به عهد
خود که با ما عهد نمود، و به میثاق خود که ما را
بر آن ملتزم ساخت، از ولایت والیان امرش و برپا
دارندگان آئین قسط و عدلش قرار داد، و ما را از
منکران و ردّ کنندگان روز پاداش ننمود.»

دعا و روزه و زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

در عید غدیر

و در روز غدیر دعاهای مختصر و مطوّل وارد
شده است، و ادعیه مطوّله را مرحوم سیّد ابن
طاوس، اعلی الله تعالی درجته، از حضرت
صادق، و از بعضی از کتب عتیقه، و روایت شیخ
مفید آورده است.^۲

و در آن روز، زیارت مخصوصه مولی الموالی

^۱ «إقبال»، ص ۴۷۶.

^۲ «إقبال»، ص ۴۷۶ تا ص ۴۹۳.

أميرالمؤمنين عليه السلام وارد است که آن حضرت را
 از نزدیک و یا از دور زیارت کنند، از جمله زیارتی است
 که از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است، و
 ابن طاوس از عده‌ای از مشایخ شیعه، از ابو عبد الله
 محمد بن احمد صفوانی، در کتاب خود، با اسنادش به آن
 حضرت آورده است که: اگر در روز غدیر، در مشهد
 مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام بودی، بعد از نماز و
 دعا به قبر آن حضرت نزدیک شو! و اگر دور بودی
 اشاره و ایفاء کن! و این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ
 وَوَالِيَّكَ وَأَخِي نَبِيِّكَ وَوَزِيرِهِ وَحَبِيبِهِ وَخَلِيلِهِ وَمَوْضِعِ
 سِرِّهِ وَخَيْرَتِهِ مِنْ أَسْرَتِهِ وَوَصِيِّهِ الْخ. ^۱

و از جمله زیارات، زیارت امین الله معروف
 است، که ابن طاوس، در زیارت غدیر آورده
 است. سید گوید: فَصَلِّ در آنچه ما ذکر می‌کنیم
 در تعیین زیارت مولانا علی علیه السلام در روز
 غدیر.

^۱ «إقبال»، ص ۴۹۳ و ص ۴۹۴.

زیارت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در روز

غدیر

بدانکه ما در کتاب مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ بسیاری از روایات طویله را که از انجام آن خصوص چنین میقاتی یعنی روز غدیر تنگ است، آورده‌ایم، چون در روز غدیر بخصوصه، زیارت‌هایی وارد شده است که در کتاب مَسْرَّةِ از کتاب «مَزَارِ» ابْنِ أَبِي قُرَّةٍ وارد است. و آنها زیارت‌های روز غدیر است که ما آنها را از جماعتی تا برسد به ابن ابی قُرَّةٍ روایت می‌کنیم:

از جمله آنکه ابن ابی قُرَّةٍ می‌گوید: به ما خبر داد محمد بن عبدالله که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد حسن بن یوسف بن عمیره که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد جابر بن یزید بن جَعْفَى، از حضرت ابو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ خانه مسکونی خود را، چادری از مو قرار داد، و در بیابان سکنی گزید، و چندین سال در بیابان درنگ کرد، زیرا که کراهت داشت در میان مردم باشد، و مخالطه و ملابسه و رفت و آمد داشته باشد.

و دأبش این بود که: از محلّ اقامت خود در بیابان برای زیارت پدرش و جدش علیهما السَّلَام به عراق می‌رفت، و کسی را از این کارش

آگاه نمی کرد.

حضرت مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فرمود: پدرم که سلام خدا بر او باد، برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه عراق شد، و من فقط و فقط با او بودم، و جاننداری همراه ما نبود، جز دو ناقه‌ای که بر آن سوار بودیم.

و چون به نجف که از بلاد کوفه است، رسید، و در نجف به محلّ دفن امیرالمؤمنین رسید، آنقدر گریست، که بر محاسنش از اشکهای چشمانش جاری شد و پس از آن گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، و تا رسید به جمله: مَشْغُولَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ. در این حال گونه خود را به روی قبر گذاشت و گفت: اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَاللَّهُ تَا رَسِيدٌ بِه جَمَلَه: وَ غَايَةُ رَجَائِي، فِي مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ.

جابر جعفی گوید: حضرت باقر علیه السلام به من گفتند: این کلام را کسی نمی گوید، و بدین دعا احدی از شیعه ما در نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، و یا قبور

یکی از ائمه علیهم السّلام دعا نمی کند مگر آنکه دعای او در طیّ محفظه‌ای از نور نوشته می‌شود، و به خاتم محمد صلی الله علیه و آله مهر می‌خورد، و همین طور محفوظ می‌ماند تا آن را به قائم آل محمد علیه السّلام بسپارند، و قائم آل محمد با او به بشارت و تحیّت و کرامت ملاقات می‌کند. انشاء الله.^۱

جابر گوید: من این حدیث را از حضرت باقر برای حضرت صادق علیه السّلام نقل کردم، آن حضرت فرمود: این را اضافه کن که: چون خواستی از یکی از امامان وداع کنی بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ!
 أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ! آمَنَّا
 بِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَبِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ! اللَّهُمَّ
 لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي وَلِيَّكَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنِي
 ثَوَابَ مَزَارِهِ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُ وَيَسِّرْنَا الْعُودَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ
 اللَّهُ!^۲

^۱ این زیارت را تا اینجا در «مصباح المتهدج» ص ۵۱۴، و ص ۵۱۵ مرسلأ از جابر جعفی روایت کرده است.

^۲ سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد ای امام! من تو را به خدا می‌سپارم و سلام و رحمت خدا برای تو باشد! ما به رسول خدا ایمان آوردیم، و به آنچه شما آورده‌اید و به آن دعوت کرده‌اید ایمان آورده‌ایم! بار پروردگارا! از ثواب زیارت مزار او که بر ما واجب کردی، ما را محروم منما و بازگشت به این زیارت را برای ما آسان بنما انشاء الله تعالی.

ابن طاوس پس از نقل این زیارت معتبره، از کتاب «مزار» ابنِ اَبی قُرَّة می گوید: من می گویم: حضرت صادق علیه السّلام هم قبر امیرالمؤمنین علیه السّلام را به نحو همین زیارت، با نظیر همین عبارات، زیارت کرده‌اند و به جهت خوف اِطاله، من از ذکر آن خودداری می کنم.

و جدّ من اَبوجَعْفَر طُوسِيّ^۱ این زیارت را برای روز غدیر از جابر جعفی از

حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که:

م مَوْلَانَا عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اميرالمؤمنين را با این زیارت در روز غدیر، زیارت کرده‌اند، و در الفاظ آن اختلافی است، و وداع نیز ذکر نشده است.^۲ و از جمله اعمال عید غدیر، روزه داشتن است که: در طیّ مطالب این بحث بسیاری از روایات خاصّه و عامّه در فضیلت روزه این روز،

^۱ علی بن طاوس از طرف پدر از اولاد طاوس است، و طاوس از اولاد حضرت امام حسن مجتبی است، بدین ترتیب: علی بن موسی بن جعفر بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاوسی بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن المثنی بن الإمام المجتبی الحسن بن علی بن اَبی طالب علیهما السّلام (الکنی و الألقاب) ج ۳ ص ۲۹۹ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۱) و از طرف مادر نوه دختری ابن ادریس، پسر نوه دختری شیخ طوسی است و برادر پدری و مادری سیّد أحمد بن طاوس است (ریحانة الأدب، ج ۸، ص ۷۶).

^۲ «إقبال» ص ۴۷۰ و ص ۴۷۱.

گذشت، و ثواب شصت ماه روزه، و هشتاد ماه روزه، و شصت سال روزه، و شصت ماه روزه در ماههای محرم، در آنها ذکر شده بود.

اینک روایتی نقل می‌کنیم از ابن طاوس از کتاب محمد بن علی طرازی از ابو الحسن عبد القاهر که دربان حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام بوده است که او می‌گوید: حدیث کرد برای من ابو الحسن: علی بن حسان واسطی، در شهر واسط، در سنه سیصد، و او می‌گوید: حدیث کرد برای من علی بن حسن عبدلی، و او گفت: شنیدم از ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق بر او و بر پدران و پسران او درود باد که می‌گفت:

صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمْرِ الدُّنْيَا
لَوْعَاشَ إِنْسَانٌ عُمَرَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَوْ صَامَ مَا عُمِّرَتِ الدُّنْيَا
لَكَانَ لَهُ ثَوَابُ ذَلِكَ. وَصِيَامُهُ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
مِائَةَ حِجَّةٍ وَمِائَةَ عُمْرَةٍ وَهُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ.

وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَ تَعَيَّدَ فِي هَذَا
الْيَوْمِ، وَ عَرَفَ حُرْمَتَهُ وَ اسْمُهُ فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ
الْمَعْهُودِ، وَ فِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَ الْجُمُعِ

«روزه داشتن در روز غدیر خمّ معادل است با روزه داشتن عمر دنیا، اگر فرضاً انسانی بقدر عمر دنیا، عمر کند، و به اندازه عمر دنیا روزه بگیرد، در این صورت ثواب این روزه‌ها برای او خواهد بود.

روزه داشتن در روز غدیر، در نزد خداوند عزّ و جلّ بقدر ثواب صد حجّ و صد

^۱ «إقبال»، ص ۴۷۶، و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۲۰، ص ۳۱۴.

عُمره است، و در روز غدیر بزرگترین عید است. و خداوند عزّ و جلّ پیغمبری را مبعوث نکرده است، مگر آنکه در این روز مراسم عید گرفتن را بپا داشته است، و حرمت این روز را شناخته است. اسم روز غدیر در آسمان روز عَهْدِ مَعْهُود است و در زمین روز مِيثَاقِ مَاخُودِ و روز جَمْعِ مَشْهُود است».

ثواب افطار دادن، در روز عید غدیر

و از جمله مَثُوبَات و قُرْبَات، در روز غدیر، افطار دادن مؤمنین است که در آن تأکید شده است.

سیدابن طاووس از کتاب «النَّشْرُ وَالطَّيِّبُ» روایت

مفصّلی را در فضیلت روز غدیر ذکر می کند، که از جمله فقرات آن، این است که حضرت رضا علیه السّلام می فرماید: وَ يَوْمٌ تَفْطِيرِ الصَّائِمِينَ، فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِمًا مَوْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فِئَامًا^۱ وَ فِئَامًا إِلَى أَنْ عَدَّ عَشْرًا، ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي مَا الْفِئَامُ؟! قَالَ: لَا! قَالَ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَ هُوَ يَوْمٌ التَّهْنِئَةِ يُهْنِي بَعْضُكُمْ بَعْضًا.^۲

^۱ فِئَامٌ در لغت به معنای جماعت از مردم است و در اینجا بخصوص حضرت می فرماید که: این جماعت از مردم را که ثواب روزه دادن دارد، منظور یکصد هزار نفر است.

^۲ «إقبال»، ص ۴۶۴.

«روز غدیر روز افطار دادن روزه‌داران است.

پس کسی که در آن روز یک روزه‌دار را که مؤمن باشد، افطار دهد، مانند آن است که یک فِئام، و یک فِئام دیگر، تا آنکه آن حضرت ده فِئام را شمردند، اطعام کرده باشد. و پس از این سخن حضرت فرمود: می‌دانی یک فِئام چیست؟!

گفتم: نه! حضرت فرمود: یک فِئام، صد هزار نفر است.

و روز عید غدیر، روز تهنیت و مبارک باد گفتن است، و از شما بعضی بعض دیگر را تهنیت می‌گویند!

باری بر اساس آنچه را که در «معادشناسی» آورده‌ایم^۱ که ثواب و پاداش عمل بر حقیقت و باطن عمل است، و بر نیت و درجه خلوص و ربطی که عمل با خدا پیدا می‌کند، و رفع حجاب و پرده می‌نماید، و تقرّب واقعی به خدا می‌آورد، روشن

می‌شود که: چگونه این مَثوبات عظیم و جزاهای گرانقدر بر اعمال روز غدیر مترتب می‌گردد، زیرا تا عمل از روی إخلاص نباشد، و شائبه ریا و سُمعَه و

^۱ در مجلس نهم و دهم از جلد اول، و در مجلس شصت و سوم از جلد نهم.

سایر أغراض باشد، ارزشی ندارد. پس حقیقت صحّت أعمال منوط و مربوط به عدم انکار خدا، و پیامبر خدا، و از جمله ولایت است، که چون طبق خط مشی الهی در صراط مستقیم قرب، راه را می‌پیماید، مورد قبول واقع می‌شود. و بهر اندازه که عمل از چاشنی محبّت و خلوص و صفا و وفا و واقعیت بیشتر اِشْراب شده باشد، قیمتش افزون‌تر می‌شود.

روز غدیر که روز تمایز حقّ از باطل، و روز تشکیل صفوف جنود الهی، در برابر تشکیل جنود شیطانی است، روز امتحان و بلاءِ عظیم است، و روز جدا شدن ظاهر و صورت، از حقیقت و واقع و معنی و باطن است.

روز غدیر که روز محاربه و لشکرکشی شیطان با خداست، و روز تجلّی ولایت است، هر کس در صفّ مؤمنین قرار گیرد، و فرمایش رسول خدا را صحّه بگذارد، و آیات نازلّه در قرآن را بپذیرد، و ولایت علی را طوّعاً و رَغْبَةً بدون اِکراه و اِجبار بر طوق گردن نهد، و طوّع و تبعیت را به جان و دل در آغوش روان و روح خود بگیرد، معلوم می‌شود که چقدر ارزش و بها دارد. و بنابراین روز غدیر روز امتحان نهائی

است، روز قبول شدن و مردود شدن است. و همه می‌دانند که زحمات یک سال، و یا یک دوره، و یا یک عمر، عمر محصل، در یک روز امتحان تجلی می‌کند. پس هر ساعتی از روز امتحان ارزش ساعت‌ها را دارد، و شاگرد مدرسه اگر در اوقات عادی یک هفته و یا بیشتر هم اگر أحياناً به مدرسه نرود، قابل جبران است، ولی تعطیل یک ساعت در روز امتحان مساوق و مساوی با خطّ باطل کشیدن بر روی تمام رنجها و تعب‌ها و تحمّل مشکلات سالانه است.

حالا اگر کسی روز غدیر را محترم بدارد، کلام خدا و رسول خدا و خلیفه خدا را محترم داشته است. پس یک روز غدیر معادل با عمر دهر، و یک ساعت آن معادل با روزها و ماه‌ها، و یک دقیقه و لحظه آن مساوی با روزهای دیگر است و هَلُمَّ جَرّاً.

و علی هذا اگر کسی بدون إلیزام و إکراه، یک روز غدیر را با روزه مستحبی به مهر

علی و به محبت ولایت، و به پاسخ مثبت دادن به ندای حق، لبیک گوید، هر لحظه از تشنگی و گرسنگی را که می‌برد، مساوق با روزها و ماه‌ها از سایر ایام است و لذا هیچ تعجیبی که ندارد هیچ، بلکه طبق موازین عقلیه و فطریه، این پاداش‌های عظیم برای عاملان، در روز عید غدیر که بدون شک ناشی از پذیرش ولایت و ربط با آن حضرت است، صحیح و ثابت است.

این است مکتب شیعه، و این است سعه و گشایش و واقعیت و اوج محبت و مودت و ایثار و حقیقتی که از آن موج می‌زند، و همچون فواره فوران دارد. أمّا بیچاره و مسکین مکتب عامه است که خشک و بدون محتوی، چون برسند به روایتی صحیح که از رسول خدا رسیده است بر آنکه: روزه در روز غدیر معادل با شصت ماه روزه است، خود را گم می‌کنند، و می‌گویند: چطور می‌شود روزه یک روز آنهم مستحب نه واجب، ثواب شصت ماه روزه را داشته باشد؟!

ذهبی و ابن کثیر، ثواب روزه عید غدیر را

منکرند

ابن کثیر دمشقی روایتی را که ما سابقاً از

«تاریخ بغداد» آوردیم - و ذکر کردیم که خطیب تصریح به عدالت و وثوق راوی آن: حبشون خلّال، و أحمد بن عبد الله بن أحمد نیری دارد - در کتاب «البدایة و النّهایة» خود آورده است. و چون در آن از رسول خدا مذکور است که روزه روز غدیر ثواب شصت ماه روزه را دارد، آن را انکار می کند. و عبارت ابن کثیر این طور است: و اما حدیثی که ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابو هریره روایت می کند که:

قَالَ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ. مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كُتِبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا.

«ابو هریره گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، گفت: هر کس که من مولای او و سرپرست و رئیس او هستم، اینک علی مولای اوست. و خداوند این آیه را فرستاد: در امروز من، دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خودم را برای شما تمام نمودم. ابوهریره گفت: مراد از آن روز، روز

غدیر خمّ است، هر کس روز هجدهم از ذوالحجّه را روزه بگیرد، برای او ثواب شصت ماه نوشته می‌شود».

ابن کثیر در اینجا گوید: این حدیث جداً منکر است، بلکه کذب است، چون مخالف است با آنچه را در صحیحین از عمر بن خطاب آورده است که: این آیه در روز جمعه روز عرفه نازل شده است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موقف عرفات وقوف داشتند. و همچنین گفتار او که روزه هجدهم ذوالحجّه که روز غدیر خمّ است، معادل با روزه شصت ماه است، نیز صحیح نیست، زیرا که در حدیث صحیح بدین مضمون روایت شده است که: روزه ماه رمضان معادل ده ماه است، چگونه روزه یک روز معادل شصت ماه می‌شود؟ این کلام باطل است.

و شیخ ما حافظ أبو عبدالله ذهبی بعد از ذکر این

حدیث گفته است: هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ جَدًّا.

و این حدیث را حبشون خلال و أحمد بن عبدالله بن احمد نیری و این دو نفر در نقل حدیث صادق و صدوق هستند از علی بن سعید رملی از ضمیره روایت می‌کنند.

ذهبی گفته است: متن این حدیث را از

روایت عمر بن خطّاب و مالک بن حُوَیْرث و
أنس بن مالک و أبو سعید و غیرهم به اَسانید
واهیة روایت کرده‌اند. و نیز ذهبی گفته است:

و صدر حدیث متواتر است، و من یقین دارم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گفته است.
و اَمَّا اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةُ زیادی است که اَسناد آن
قوی است. و اَمَّا روزه، صحیح نیست، و سوگند به
خدا، این آیه نازل نشده است مگر در روز عرفه قبل
از چند روز به غدیر خمّ مانده، و الله تعالی اعلم.^۱

این بود یکایک از عبارات ابن کثیر، که ما عین
ترجمه آن را ذکر کردیم، تا در نقل عبارت
رعایت امانت شود.

و در پاسخ ذهبی و شاگرد دنباله‌رواش
می‌گوئیم: طبق قاعده و قانون باب

^۱ «البدایة و النّهایة»، ج ۵ ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.

تبادل و تراجیح در علم اُصول، دو روایت صحیحه اگر در متن با هم معارضه کنند، در صورت فِقدان مرجّحات، در اثر تعارض، هر دو ساقط می‌شوند و باید رجوع به دلیل دیگری نمود.

روایت وارد از عمر بن خطّاب، که در صحیحین آمده است بر فرض صحّت سندش، باید معارضه کند با روایت خطیب بغدادی، زیرا که آنهم صحیح السّند است. به چه دلیل و به چه مرجّحی شما آن را اصل قرار دادید؟ و روایت خطیب را به واسطه اختلاف متن آن، با آن، ساقط نمودید؟!!

رُواتِ روایت خطیب عبارتند از: أَبُو هُرَیْرَةَ و شَهْرَ بن حَوْشَبِ أَشْعَرِيّ و مطر بن طهمان و رَاقِ أَبُو رَجَاءِ خِرَاسَانِيّ و أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ شَوْذَبِ و ضَمْرَةَ بن رَبِيعَةَ قُرَشِيّ و أَبُو نَصْرٍ عَلِيّ بن سَعِيدِ رَمَلِيّ و حَبْشُونَ بن مُوسَى بن أَيُّوبِ خَلَّالٍ و حَافِظُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيّ بن عمر دارقطنی. و این افراد در نزد عامّه همگی عدول و ثقات و اُعْلَا درجه شُرَائِطِ قبولِ خبر را حائزند، و روایتی را که آورده‌اند در اصطلاح، روایت صحیحه است، و بدلخواه نمی‌توان آن را مردود شمرد، و از آنجا که در مضمونش با روایت عمر بن خطّاب مخالفت دارد، آن را نادیده گرفت.

فتاوی و قضاوت‌های عامّه چون برای حفظ

مذهب خودشان است حجت نیست

و از اینجا بدست می‌آوریم که در کتب عامّه، چون بنای صحّت و وثاقت و قبول و ردّ، بر اساس مذهب آنهاست، نه بر اساس قاعده تراجیح، فلذا این روایات بکلی از اعتبار ساقط می‌شود، زیرا روی اصل بناء مذهب و طرفداری از خلفاء، روایت وارده از آنها، مورد اتّهام و همانند شخص مدّعی است که خود را گواه و شاهد بر دعوای خود قرار دهد.

و ثانیاً نزول آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در

روز غدیر چنانکه در سابق مفصّلاً روی آن بحث کردیم. مؤیّد است به روایاتی دیگر که ابن مردویه، و طبری، و خطیب، و ابونعیم و سجستانی و حسّکانی و ابن عساکر و غیرهم در کتب خود روایت نموده‌اند. و این روایات مؤیّد و مرجّح روایت حبّشون است، در مقابل روایت عمر.

و ثالثاً همان طور که سابقاً گفتیم، ممکن است

آیه در دو بار نازل شده باشد، در روز عرفه به نحوی، و در روز غدیر به نحوی، زیرا که در روز عرفه هم همان طور که

از خطبه رسول الله پیدا است، قضیه ولایت به میان آمده، و روی آن تأکید شده است.

ابن کثیر می گوید: چون در روایت آمده است که: روزه عید غدیر، معادل روزه شصت ماه است، و این گفتار باطل است، این بطلان نیز موجب ضعف اصل روایت می شود.

باید به او گفت: چرا روزه غدیر، معادل شصت ماه نباشد؟ جواب می دهد: چون روزه مستحبی است، و از روزه ماه رمضان که واجب است مهم تر نیست، و ثواب یک ماه رمضان ثواب ده ماه است. در همین امسال که به حج مشرف بودیم شبی در مسجد الحرام با یکی از علمای وهابیه بحث به میان آمد، و درباره روزه غدیر عین کلام ابن کثیر را دیکته شده، حفظ کرده بود، و گفت: چون این روایت روزه یک روز را پاداش شصت ماه می دهد، و این نامعقول است، پس این روایت حجیت ندارد.

یک جوان شیعه از اهل بحرین در پهلوی ما نشسته بود به او گفت: این سقاهائی که تو اینک می بینی در مسجد الحرام می گردند، و با این رنج و زحمت، ظرف های سنگین آب را به نقاط مختلف مسجد می رسانند، در هر ماه حقوقشان چقدر است؟! گفت: حداکثر پانصد ریال

سعودی!

جوان گفت: اگر یک روز مَلِک (پادشاه سعودی) برای زیارت و طواف در مسجد آید، و یک نفر از این سقاها، ظرف تمیزی را آب کند، و مقداری گلاب در آن بزند، و با یک شاخهٔ گُل، و یا یک برگ سبزی با کمال احترام و ادب به او تقدیم کند، و مَلِک یک اسکناس هزار ریالی به او بدهد، آیا مَلِک کار زشتی کرده است؟

گفت: نه! جوان گفت: مطلب از این قرار است که: أُجرت ماهیانه و شهریهٔ سقا که به حسب توزیع بر روزها، هر روز بیست و شش ریال و کسری می‌افتد، و أُجرت او در تمام مدّت یکساعتی که مَلِک در مسجد است، دو سه ریال بیشتر نمی‌شود، و آن را هم اتّفاقی روی شهریهٔ عمومی خود می‌گیرد، چطور عطای یک هزار ریال بلاعوض در قبال کار غیر واجب او صحیح است، و ممدوح عُقلاء؟

همین طور است روزه غدیر که موهبتی از طرف مالک و مَلِک الملوک و ربّ الأرباب است، نسبت به بنده مخلص و مؤمنی که به محبّت و ولایت علی علیه السّلام، در این آستان خواسته است با یک روز روزه، عرض ادب کند. آن مرد وهّابی هیچ پاسخی نداشت که بگوید، و به سکوت فرو رفت. **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ**.^۱

تمام ثوابها و پاداشها، تفضّل و احسان است

فخر رازی در ذیل آیه: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ**

**أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ
إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ
عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَذُوقُونَ
فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ**.^۲

^۱ آیه ۲۵۸، از سوره ۲: بقره: پس مات و مبهوت شد کسی که کفر ورزیده است.

^۲ آیه ۵۱ تا ۵۹، از سوره ۴۴: دخان: تحقیقاً مردمان با تقوی و خدا ترس در مقام امن و امان منزل دارند، در بهشتها و زیر درختان سر بهم آورده، و در کنار چشمهها آرمیدهاند، و بر تن خود لباس هائی از استبرق و سندس که حریر و نازک و سبز رنگ است کردهاند، و بر روی تختها روبروی هم نشسته و به تماشای یکدیگر اشتغال دارند. از هر میوه‌ای که بخواهند در کمال امنیت بر ایشان حاضر می‌کنند، و غیر از یک بار مردنی که در دنیا بمردند، دیگر به هیچ گونه طعم و مزه مرگ را نمی‌چشند، و پروردگارشان

گوید: أصحاب ما به این آیه احتجاج و استدلال نموده‌اند بر اینکه: ثواب که از جانب خدا می‌رسد، از باب تفضّل و إحسان است نه از باب استحقاق. چون خداوند تعالی بعد از آنکه اقسام ثواب متّقیان را شمرده است مبین ساخته است که تمام این پاداش‌ها بر سبیل فضل و إحسان حاصل شده است، از جانب خداوند تعالی. و پس از این گفته است: این است فوز عظیم و پیروزی بزرگ. و أصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند که: تفضّل و إحسان، درجه بالاتری دارد از پاداشی که از روی استحقاق باشد، زیرا خداوند بعد از آنکه از این ثواب‌ها و پاداش‌ها تعبیر به فضل کرده است، گفته است: این فضل و إحسان، فوز عظیم است.

و نیز بر همین مطلب دلالت دارد، که اگر پادشاهی عظیم المنزله به اجیری اجرتش را بدهد، و به شخصی دیگر لباسی را به عنوان خلعت بدهد، آن خلعت از

آنها را از عذاب دوزخ محفوظ داشته است. تمام این پاداش‌ها به عنوان فضل و إحسان و رحمت خدای تست، و تحقیقاً اینست فوز عظیم و پیروزی بزرگ.

آن اجرت، گران قدرتر است.^۱

و ابن کثیر خودش در تفسیر این آیه کریمه

گفته است: در روایت صحیح از رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم وارد است که چنین گفته است:

اعْمَلُوا وَ سَدِّدُوا وَ قَارِبُوا وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا لَنْ يَدْخِلَهُ

عَمَلُهُ الْجَنَّةَ! قَالُوا: وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: وَ لَا

أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ.^۲

«عمل کنید! و کارهایتان را از روی احکام و

سداد و متانت انجام دهید! و خود را به خدایتان

نزدیک کنید! و بدانید که: عمل هیچ فردی او را

داخل در بهشت نمی‌نماید! گفتند: ای رسول

خدا عمل تو هم، ترا داخل بهشت نمی‌کند؟

گفت: و نه من! مگر آنکه پروردگار مرا در

رحمت و فضل خود بپوشاند، و فضل و رحمتش

مرا فرا گیرد».

و از اینجا بدست می‌آوریم که: ثواب و

پاداش خداوندی به مقدار انکشاف عمل از

^۱ «تفسیر فخر رازی»، طبع مطبعة سعادت، ج ۷، ص ۴۷۷.

^۲ «تفسیر القرآن»، ابن کثیر، طبع دار الفکر، ج ۶، ص ۲۶۲. و این روایت را

در «صحیح بخاری» طبع بولاق سنه ۱۳۱۲، ج ۸، کتاب رقاق، ص ۹۸ و

ص ۹۹ از ابو هریره و عائشه روایت کرده است، و در روایت ابو هریره، این

جمله را اضافه دارد که: سَدِّدُوا، وَ قَارِبُوا وَ اغْدُوا، وَ رُوْحُوا، وَ شَيْءٌ مِنَ الدُّجَّةِ،

وَ الْقَصْدَ وَ الْقَصْدَ تَبَلَّغُوا!

حقیقت ایمان است. هر چه ایمان و خلوص بیشتر باشد، مثبت افزون تر است. و معلوم است که ایمان و إخلاص که از صفات و حالات نفسی است، از اعمال بدنی و خارجی که مشهود است، از واجبات و محرّمات و مستحبات و مکروهات، دقیق تر و لطیف تر و ظریف تر است برای إرائة بنده در مقام امتثال، و نمایشگر مقدار محبّت و واقعیت اوست. و همین اعمال مستحبّی و نوافلی است که بنده از روی طوع و رغبت انجام می دهد، بدون إلزام و ایجاب، و او را به بارگاه قرب می کشاند، و در حرم امن و امان الهی جا می دهد، و جلیس و آنیس و کلیم و حبیب خدا می کند. و در این صورت دیگر، عنوان ثواب شصت ماه روزه نیست. بلکه شصت سال است، و یا به اندازه عمر روزگار و دهر است، چنانچه در بعضی از روایات دیگر آمده است، و بطور کلی وقتی که بنده در عمل و نیّت از حدود و

تعیّن خارج شود، و به لاتعیّن پیوندد، آنجا جز خداوند و جمال او و جلال او و دریای بی کران عظمت او، و اقیانوس بی‌منتهای علم و حیات و قدرت او چیزی نیست. آنجا دیگر حدّ و مقدار و اندازه و کمّ و کیف و این و متی و جدّه و فعل و انفعال نیست. آنجا عالم توحید لم یزلی و لایزالی است. آنجا دریای ژرف و عمیق ایقان و ایمان و گم شدن در جلّوات ربّانیّه و نفحات سبحانیّه است.

حدیث قدسی در آثار نوافل

در «صحیح بخاری» با سند متصل خود از ابو هریره روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنَّهُ بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدْتَنِي عَنْ

نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ^۱.

«خداوند حَقّاً گفته است که: هر کس با یکی

از اولیاء و دوستان من دشمنی ورزد، من با او

إعلان جنگ می‌دهم. و هیچگاه بنده من به

^۱ «صحيح بخارى» طبع بولاق، ج ۸، كتاب رقاق ص ۱۰۵. صدر این حدیث را تا جمله و إن سألتی أعطیته در ص ۶۸ از كتاب «كلمة الله» آورده است و در ص ۵۱۹ از همین كتاب گفته است: أصل این حدیث أول در «محاسن» برقی از عبد الرحمن بن حماده از حنان بن سدير از حضرت صادق عليه السلام و دیگر در كتاب «كافی» جلد دوّم ص ۳۵۲ با سه سند آمده است: اول از أبو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی که هر دوی آنها از ابن فضال، از علی بن عقبه، از حماد بن بشیر از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. دوم از جماعتی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، از ابان بن تغلب از حضرت باقر عليه السلام روایت نموده است. سوم از عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از معلی بن خنیس از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا عليه السلام روایت نموده است. و این حدیث را در بسیاری از کتب آورده‌اند، و عامّه با ألفاظ مختلفی روایت کرده‌اند. آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه در كتاب لقاء الله گوید: این حدیث قدسی متفق علیه بین جمیع أهل اسلام است و غزالی در «إحياء العلوم» در كتاب محبت و شوق به خدا در ج ۴ ص ۲۶۳ آورده و عراقی در ذیل صفحه آن را از حدیث بخاری از أبو هریره شمرده است. و ما در مجلس نهم از دوره «معادشناسی» در جلد اول آورده‌ایم. و ذیل این حدیث را یعنی عبارت ما تَرَدَدْتَ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ را با اختلاف ألفاظ در «أمالی» شیخ طوسی طبع نجف سنه ۱۳۸۴ ج ۲ ص ۲۹ و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۶ ص ۱۵۲ از «أمالی» طوسی نقل کرده است، و همچنین در «محاسن» برقی با دو سند دیگر یکی از فضیل از أبو حمزة ثمالی از حضرت صادق عليه السلام. دوّم از ابن فضال از أبو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق عليه السلام آورده است (محاسن برقی كتاب الصّفوة و النّور و الرحمة من المحاسن، باب الانفراد ص ۱۶۰) و ما در مجلس هشتم از جلد اول دوره «امام‌شناسی» ذکر کرده‌ایم.

چیزی که محبوب‌تر باشد، در نزد من، از آنچه را که بر او واجب کرده‌ام، تقرّب نجسته است.

و پیوسته و بطور مُدام بنده من به واسطه نوافل و مستحبّات به من تقرّب می‌جوید، تا سر حدّی که من او را دوست می‌دارم، و چون او را دوست داشتم، من گوش او هستم که با او می‌شنود، و چشم او هستم که با او می‌بیند، و دست او هستم که با او می‌گیرد، و پای او هستم که با او راه می‌رود. و اگر از من چیزی بخواهد، حقّاً من به او عطا می‌کنم، و اگر از چیزی به من پناه آورد، او را البته پناه می‌دهم. و من در کاری که خودم فاعل و بجاآورنده آن بودم، هیچوقت تردّد و درنگ نکردم مانند توقّف و تردّدی که درباره گرفتن نفس مؤمن نمودم، زیرا که او مرگ را دوست نداشت، و من دوست نداشتم او را رنجیده کنم».

و در روایات، پاداش‌های فراوان برای اعمال مستحب بسیار است، مانند روزه داشتن در دهه ذوالحجّه که ثواب روزه یک سال دارد، و هر شب آن مساوق شب قدر است.^۱

و مانند روایت عبد الله بن عمر که می‌گفت:

^۱ «سنن ابن ماجه» طبع دار إحياء الكتب العربيّة ج ۱ ص ۵۵۱ باب صيام العَشْرِ، و «إحياء العلوم» ج ۱ ص ۲۱۳.

ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بودیم
که: روزه روز عرفه را معادل دو سال روزه
می دانستیم.^۱

و درباره روزه بیست و هفتم از ماه رجب آمده
است که: ثواب شصت ماه روزه

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۴۰۷ از طبرانی در «أوسط».

و أمثال این روایات که کتب عامّه مشحون از آنهاست.

آری ابن کثیر و أمثاله باید بدانند که گناه از روایت نیست، گناه از لفظِ غدیر، و روز عید و نزول آیهٔ اِکمال، و لفظِ عَلِيٍّ و مَوْلى و أمثالهاست که در این روایت آمده است، و این الفاظ هم گناهی ندارند، جز آنکه عالم بشریت را به سعادت مطلقه و توحید و کمال نفسانی و دوری از بهیمنیت و شیطنت دعوت می کنند. **وَمَا نَقْمُوا**

مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.^۲

«آنها چیزی را علت انتقام قرار ندادند، مگر ایمان به خداوند عزیز حمید که در مؤمنان بود.»

وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۳

«و آنها انتقام نکشیدند مگر به علت اینکه خدا و رسولش آنها را از فضل خود بی نیاز و غنی کرده بود.»

^۱ «سیرهٔ حلیّه» ج ۱ ص ۲۷۲ از دمیاطی در سیره اش.

^۲ آیهٔ ۸، از سورهٔ ۸۵: بروج.

^۳ آیهٔ ۷۴، از سورهٔ ۹: توبه.

درس صد و سی و پنجم: عمامه بستن رسول

خدا بر سر امیرالمؤمنین علیهما السلام در روز

عید غدیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ

عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اِنَّا لَا
نُضِیْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا. اُولٰٓئِكَ لَهُمْ جَنَّٰتُ
عَدْنٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیْهَا مِنْ
اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ یَلْبَسُوْنَ ثِیَابًا خُضْرًا مِنْ
سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِیْنٍ فِیْهَا عَلٰی الْاَرَائِكِ
نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا.^۱

«تحقیقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و

اعمال شایسته و نیکو به جای می‌آورند، البته ما

پاداش و مزد کسی را که کار شایسته و نیکو

بجای آورد، ضایع نخواهیم نمود - از برای ایشان

بهشت‌های عدن است که در زیر درختان

سربه‌هم آورده آنها نهرهایی در جریان است. آنها

در این بهشت‌ها به زیورهایی از دستبندهای طلا

آراسته می‌شوند، و لباس‌های سبزفام از سندس

و استبرق (عالی‌ترین نوع از دیبا و حریر)

می‌پوشند، و بر روی تخت‌ها تکیه می‌زنند،

خوب پاداشی است، و نیکو محلّ تکیه زدن بر

^۱ آیه سی‌ام و سی و یکم، از سوره کُهِف: هجدهمین سوره از قرآن کریم.

مرفق، و آرمیدن بر اریکه و تخت».

در این آیه مبارکه لباس بهشتیان را سبز رنگ،
و از نوع سندس و استبرق که بهترین انواع حریر
است، قرار داده است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ. فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ.^۱

«حقاً که مردم با تقوی و خدا ترس که در
وقایه و حفظ و عصمت خداوندی هستند، در
مقامی امن و محلی که هیچ گزندی و خاطره‌ای
در آن وجود ندارد، قرار دارند - در بهشت‌های
سرپوشیده شده از درخت، و در کنار
چشمه‌سارها و جویبارها - از سندس و استبرق
بر تن می‌پوشند، و روبروی یکدیگر می‌نشینند».

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ
لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ
الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ.^۲

«تحقیقاً خداوند داخل می‌کند آنان را که
ایمان آورده‌اند، و کارهای نیکو و شایسته انجام
داده‌اند، در بهشت‌های برین، که درختان آنها از
کثرت درخت سر بهم آورده است، و در زیر آن
درختان نهرهایی جاری است. ایشان در آن
بهشت‌ها از دستبندهائی که از طلاست آراسته
می‌شوند، و همچنین به لؤلؤ آراسته می‌شوند. و
لباس آنها در آن بهشت‌ها حریر است. و به سوی
گفتار طیب و سخن پاک و پاکیزه هدایت

^۱ آیه ۵۱ تا ۵۳، از سوره ۴۴: دُخان.

^۲ آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۲۲: حجّ.

می‌شوند، و به سوی صراط‌پسندیده، و راه
شایسته و مورد ستایش و تعریف و تمجید،
هدایت می‌شوند».

لباس اهل بهشت، حریر سبز فام است

در این آیات مبارکات نیز لباس اهل بهشت
را از سندس و استبرق و حریر شمرده است.
این نوع لباس، جزا و پاداش و یا تجسم
لباسهای تقوی و پوشش‌های ساده و بدون
آلایشی است که در دنیا داشته‌اند. چون زینت
کردن به طلا و پوشیدن لباس حریر و ابریشم
خالص در شرع اسلام بر مردان حرام است.
مردان و زنان مؤمن و با تقوی که در خطّ مَشْئِیِ
أصالت و تحقیق و ولایت گام برمی‌دارند، و
لباس‌های آنان ساده و اقتصادی است، در روز
قیامت به چنان لباسهای استبرق و

حریر ملبّس می گردند.

أمیر مؤمنان علیه افضل التّحیّة و السّلام، در خطبه همّام در صفات متّقیان، در مورد لباسهایشان می فرماید: **وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ** یعنی لباس آنها اقتصادی است. و ایشان در قضاء شهوات و میول نفسانیّه خویشان، فقط بقدر حاجت در ضرورت زندگی و ادامه حیات اکتفا می کنند.

و علی هذا انفاق در اُمور شخصیّه، همانند لباسی است که فقط قامت آنها را می پوشاند، و لیکن در خیرات و مبرّات و ایثار، توسعه می دهند، و تا شعاع وسیعی را زیر پوشش می گیرند.

بهترین لباس آنست که انسان را از خدا به غیر

خدا مشغول نکند

در «مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ» گوید: **قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:** زینت بخش ترین لباس برای مؤمن، لباس تقوی است. و نرم و ملایم ترین آن، ایمان است. **قال الله تعالى: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ^۲** «و لباس تقوی، آن لباس پسندیده و اختیار شده است». و اما لباس ظاهر، نعمتی است از جانب

^۱ «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۱.

^۲ آیه ۲۶: از سوره ۷: أعراف.

خداوند تعالی که بدان عورت‌ها و قبائح بنی آدم پوشیده می‌شود. و آن کرامتی است که خداوند بدان فقط اولاد بنی آدم را مکرم و گرامی داشته است، آن کرامت و بهره‌ای که دیگر از سایر موجودات را بدان مکرم و گرامی نداشته است. و لباس برای مؤمنان آلت و سببی است برای بجا آوردن آنچه خداوند بر آنها واجب کرده است.

و سپس می‌گوید: **وَ خَيْرَ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ**
عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ شُكْرِهِ وَ
طَاعَتِهِ، وَ لَا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَ الرِّيَاءِ وَ التَّزِينِ
وَ التَّفَاخُرِ وَ الْخِيَلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَ مَوْرَثَةُ
الْقِسْوَةِ فِي الْقَلْبِ^۱.

«و بهترین لباس تو آن لباسی است که تو را از خداوند عز و جلّ به غیر خدا مشغول نکند! بلکه تو را به یاد او و شکر او، و طاعت او نزدیک کند! و تو را بر خودپسندی، و ریاء، و زینت‌بندی، و تفاخر، و استکبار، و بلندپروازی نیندازد،

^۱ «مصباح الشریعة»: باب هفتم.

زیرا که اینها از آفت‌های دین است، و به جای گذارنده سختی و قساوت در دل».

در اینجا می‌بینیم که حضرت صادق علیه السلام بهترین لباس را آن شمرده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این گفتار جامع و کاملی است که می‌توان از آن فروع و کثیره‌ای را متفرّع نمود.

زیرا از نقطه نظر جنس لباس، و نوع آن، و از جهت کهنگی و نُو، و از جهت ارزش و کم‌قیمتی، و از سایر جهات فقط این میزان را داده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این کلام کلی و عامی است که به حسب مصادیق مختلف، لباس‌های متفاوتی را شامل می‌شود.

زیرا بعضی اگر لباس متجمل و نو بپوشند، از یاد خدا غافل می‌شوند، اینها نباید بپوشند. بعضی اگر لباس کهنه و وصله‌ای بپوشند، پیوسته نظر و توجّهشان به آن کهنگی و پینگی است، آنها نباید بپوشند، زیرا همین که توجّه ایشان به لباس مشغول شد، خواه از جهت زیبایی، و خواه از جهت کهنگی، این توجّه، توجّه به غیر خداست. لباس باید طوری باشد که: عادی باشد، و برای پوشنده آن تفاوتی نیاورد، و کهنه و یا نو،

وصله‌دار و یا بدون وصله، کاملاً عادی باشد، و
توجه پوشنده را به خود جلب نکند، و إلا این
جلب توجه ممدوح نیست.

و همچنین به تنقیح مناط قطعی از این عبارت

می‌توان استنتاج کرد که: خَيْرُ مَعَاشِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ

اللَّهِ. وَ خَيْرُ دَارِ سُكْنَاكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، وَ خَيْرُ

رَفِيقِكَ مَنْ لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، وَ خَيْرُ زَوْجَتِكَ مَنْ لَا

يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ! وَ خَيْرُ بَنِيكَ مَنْ لَا يَشْغَلُونَكَ عَنِ اللَّهِ!

وَ خَيْرُ وَطَنِكَ! وَ خَيْرُ عُمُرِكَ! وَ خَيْرُ عِلْمِكَ! وَ خَيْرُ

عَمَلِكَ! وَ هَلُمَّ جَرًّا!

«بهترین کسب و کار تو آن است که تو را از

خدا مشغول نکند، و بهترین عیش تو آن است که

تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین خانه

مسکونی تو آن است که تو را از خدا مشغول

نکند، و بهترین رفیق و دوست آن است که تو را

از خدا مشغول نکند، و بهترین زن تو آن است که

تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین پسران تو

آناند که تو را از خدا مشغول نکنند، و همچنین

بهترین وطن... و بهترین عمر...

و بهترین علم... و بهترین عمل...».

محدث قمی از شیخ ابراهیم بیجوری، شارح شمائل محمدیه نقل کرده است که: او در باب لباس‌های کهنه را اختیار می‌نمود، و اکثراً لباس او از جنس خَشِن و زَبُر و درشت بود، و چون لباس می‌پوشید بر یک نوع واحد اقتصار نمی‌نمود، بلکه لباسهای متنوع می‌پوشید، و هیچ‌گاه نفس او طلب لباس گرانقیمت نمی‌کرد، بلکه اقتصار می‌نمود بر حسب آنچه ضرورت اقتضا کند. و گاهی نیز لباس سنگین و بلندپایه می‌پوشید. یک بار برای او حُلَّه‌ای را به رسم هدیه آوردند که به سی و سه شتر و یا ناقه خریداری کرده بودند، و حضرت آن را فقط یک مرتبه پوشیدند.

تا آنکه می‌گوید: سابقین از ما در کهنگی لباس، و کم ارزش بودن آن، به جهت کوچک شمردن آنچه را که خداوند کوچک شمرده است، از پیغمبر اکرم تبعیت می‌کردند، چون می‌دیدند که: أَهْل لَهْو و غفلت با لباس و زینت بر همدیگر تفاخر می‌جویند، و لیکن الآن دل‌ها سخت شده، و آن حقیقت در بوتهٔ نسیان سپرده شده است، و مردم غافل، کهنگی و بی‌ارزشی لباس را شبکه و دامی برای صید دنیا قرار داده‌اند، و کاملاً مطلب به عکس شده است.

مردی ژنده‌پوش، بر جمال و هیئت لباس شاذلی

ایراد گرفت، او در جواب گفت: ای مرد! این هیئت و

لباس من می‌گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ، و لیکن هیئت و لباس تو

می‌گوید: ای مردم به من چیزی بدهید!

و در «نهج البلاغه» است که چون

أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدند که لباس کهنه

پینه‌زده پوشیده است، و از علّت آن پرسیدند، در

جواب گفت: این لباس قلب را خاشع می‌کند، و

نفس را ذلیل می‌کند، و مؤمنان بدین لباس اقتدا

می‌کنند.

و در روایت از حضرت صادق علیه السّلام

آمده است که: لباس أمیرالمؤمنین علیه السّلام

عبارت بود از پیراهنی تا بالای میچ پا، و شلواری

تا میانه ساق پا، و ردائی که از جلو تا پستانها و

از پشت تا رانها را پوشانیده بود، و همه را

مجموعاً به یک دینار خریده بود، و چون بر تن

کرد دست به سوی آسمان بلند نموده عرض

کرد: بار پروردگارا حمد تو را به جای می‌آورم،

بر این لباسی که عنایت کردی! و پیوسته

مشغول حمد بود تا داخل منزل خود شد، و پس از آن گفت: این لباسی است که سزاوار است مسلمین مثل این را بپوشند.^۱

تَأْسَىٰ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

موجب نجات است

و معلوم است که تأسی به این بزرگواران، و اقتدا به سنت این رادمردان از اولیای خداوند متعال، چقدر برای سعادت دنیا و آخرت مفید است، و دور بودن از این نهج راستین چقدر افراد بشر را در منجلابِ عَفْنِ آراءِ و أهواءِ گرفتار و غرق می‌کند، که امید رهائی از آن بعید به نظر می‌رسد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام پس از شرح احوال پیامبرانی همچون حضرت موسی، و داود، و عیسی علیهم السّلام، پس از آنکه دعوت به تأسی به رسول الله کرده بود، دوباره دعوت به تأسی آن حضرت می‌کند.

در ابتدا می‌فرماید: **وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَ**

^۱ «سفينة البحار»، ج ۲ ص ۵۰۳ و ص ۵۰۴.

«و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تأسی کردن، و اقتدا کردن به او کفایت می‌کند، و راهنمای توست برای مذمت دنیا و عیب آن، و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی‌مقدار و پست می‌سازد، و بد و کریه و خراب و فاسد می‌کند.»

و پس از شرح مقداری از منهاج رسول الله می‌فرماید:

فَتَأْسِ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ: فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءَ لِمَنْ
تَعَزَّى، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ
لِلْأَثَرِهِ.

«پس تو ای مرد مسلمان تأسی کن به پیغمبر خودت، که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر، طیب و طاهرتر است - که درود باد بر او و بر آل او - زیرا که در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد.»

و باز پس از شرح مقداری از حالات و روش رسول خدا در خضوع و خشوع و

تواضع و إعراض از دنیا و زینت‌های آن که حتی از دل و چشم خود دور کرده بود، و دوست نداشت که ذکری و یادی از دنیا کند می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ
مَعَ خَاصَّتِهِ وَزُوَيْتٍ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ،
فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بَعْقَلِهِ أَكْرَمَ اللَّهِ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا أَمْ أَهَانَهُ؟!
فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ:
أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا
لَهُ، وَزَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.

فَتَأْسَى مُتَأَسِّ بْنِيِّهِ، وَاقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَجَ
مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا
بِالْجَنَّةِ وَمُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ..^۱

«و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که راهنمای توست بر بدی‌های دنیا، و عیوب و زشتی‌های دنیا، زیرا که با آن

^۱ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۸. و این خطبه را تماماً در کتاب «مکارم الأخلاق»، شیخ رضی الدین أبو نصر حسن بن فضل طبرسی، که از بزرگان و اعیان علماء شیعه است، و در قرن ششم می‌زیسته است، در ابتدای کتاب آورده است، و کتاب «مکارم الأخلاق» خود را بر این اساس پایه‌ریزی کرده است. «مکارم الأخلاق» از کتب نفیس و حاوی مطالب مهمه می‌باشد، و علمای راستین سابقین، آن را در سفر و حضر پیوسته همراه خود داشته‌اند.

خصوصیتی که داشت در نزد خداوند متعال،
مع ذلک در دنیا گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت
و تقرّب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف
دنیا از او دور شد، و به کنار رفت.

حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با
عقلش بسنجد، و با درایتش تأمل و تفکر کند که:
آیا خداوند با این‌گونه معامله‌ای که با مُحَمَّد
نمود، آیامی خواست او را گرامی بدارد، و یا آنکه
او را إهانت کند؟

اگر بگویند: خداوند دوست داشت مُحَمَّد را
إهانت کند، و پست و خوار به شمار آورد،
سوگند به خداوند بزرگ که دروغ گفته است. و
اگر بگویند: خداوند دوست داشت او را مکرّم و
محترم و معزّز و گرامی دارد، پس باید بداند که
خداوند غیر مُحَمَّد را که دنیا را بر او گسترش
داده است، إهانت کرده و خوار

شمرده است، آن دنیائی را که از نزدیکترین و مقرب‌ترین افراد به سوی خود، بر کنار زده است.

کلاه و لباس مسلمین باید مثل رسول خدا باشد

و بنابراین باید شخص پیروی کننده، و تأسی نمایند، به پیامبر خودش اقتدا کند و تأسی نماید و دنباله‌رو راه و خطّ مشی او باشد، و هر جا که او رفته است و داخل شده است، برود و داخل شود، و گرنه از خطر هلاکت روحی و معنوی مصون نخواهد بود، زیرا که خداوند محمّد را إمام و پیشوا و رئیس و رهبر و رایت و نشانه قیام قیامت قرار داده است، و بشارت دهنده بهشت، و ترساننده از عقوبت شمرده است».

و در قرآن کریم داریم:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ
كَثِيرًا^۱

«و حقّاً و تحقیقا از برای شما در رسول خدا، مادّه تأسی و جهت پیروی و تبعیت است، مادّه تأسی نیکوئی، برای کسی که آرزوی لقاء و دیدار خدا را داشته باشد، و روز بازپسین را، و یاد خدا را زیاد بنماید».

و از آنچه گفته شد بدست می‌آید که

^۱ آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب.

از هر جهت رسول خدا، اَلْگو و نمونه بارز و شاخص و قابل تأسی نیکوست، چه در امور دنیوی و چه اخروی، چه ظاهری و چه باطنی، چه فردی چه اجتماعی، چه در لباس و مسکن، و چه در غذا و خوراک، و چه در نکاح و امور زناشوئی، و چه در جنگ و صلح.

و تا وقتی که مسلمین در این امور از آن شاخص حقّ و متحقّق به حقیقت پیروی داشتند، کلاه ایشان ساده بود، و یا عمامه بر سر داشتند، و لباسشان گشاد بود، و کوتاه نیز نبود، و فراششان ساده و بدون تجمّل بود، و خانه و عیالشان نیز طبق آن منهاج بود، چه زندگانی‌های گوارا و توأم با عیش هنیئ، و آرامش دل و سکینه خاطر داشتند، و عمری را با صحّت و سلامت روح و عزّت و اطمینان فکر و ایقان و ایمان می‌گذرانیدند.

و درست از هنگامی که بواسطه سیطره غرب و غلبه کفار بر مسلمین، آن رسوم و آداب را از دست دادند، کلاه شاپو بر سر گذاشتند، و کراوات و زُنار که صلیب و علامت مختص مسیحیان است، بر گردن آویختند، و لباس‌های خود را تنگ و کوتاه کردند، بطوری که لباس مردان تا زیر کمر آنها قرار گرفت، و چون خم شوند، همه بدن آنها از زیر پارچه نمودار می‌شد، و بجای اِزار و سرداری و قبا، کت و شلوار پوشیدند،^۱ و محاسن خود را تراشیدند، و بطور

^۱ طبری و ابن اثیر جزری در تواریخ خود آورده‌اند و محدث قمی نیز از آنها نقل کرده است که: «وَلَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ فِي ثَلَاثَةِ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسَرَاوِيلٍ مَحَقَّةٍ يَلْمَعُ فِيهَا الْبَصْرُ يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ فَفَزَّرَهُ وَ نَكَّهَ لَكِيلاً يُسَلِّبُهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَبَسْتَ تَحْتَهُ التُّبَّانَ! قَالَ: ذَلِكَ ثَوْبٌ مَذَلَّةٍ وَ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. فَلَمَّا قَتَلَ سَلْبَهُ بِخَرْبِ بْنِ كَعْبٍ فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا.» (چون از اصحاب حسین بن علی علیهما السلام غیر از سه چهار نفری بیشتر نماندند، یک شلواری که بافت آن محکم بود طلب کرد، آن شلوار بقدری جالب بود که چشم در آن خیره می‌شد، و از بافته‌های یمن بود بدون شک، حضرت آن را شکافتند و علاوه با سر انگشتان خود آن را به قطعاتی خرد و پاره کردند که مبادا بعد از شهادت، آن را از پایش بیرون کنند و به غارت برند. بعضی از اصحاب گفتند: چه خوب است که در زیر آن یک تَبَّان می‌پوشیدی؟! (تَبَّان و تَبَّان شلوار کوتاهی را گویند که درازای لنگه‌های آن بقدر یک وجب است) حضرت گفتند: این لباس کوتاه، لباس اهل ذلت است، و برای من سزاوار نیست که بپوشم. و چون آن حضرت به درجه رفیعه شهادت رسیدند، بخر بن کعب روی آورده و آن را به غارت برد، و آن حضرت را عریان گذارد.) تاریخ الامم و الملوک طبری طبع مطبعة استقامت قاهره سنة ۱۳۵۸، ج ۴ ص ۲۴۵، و طبع دار المعارف مصر طبع دوم ج ۵ ص ۴۵۱ و الکامل فی التاریخ طبع بیروت ۱۳۸۵ ج ۴ ص ۷۷ و نفس المهموم ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵) و ایشان سراویل مُخَفَّفَه با فاء ضبط کرده‌اند، و این اشتباه است زیرا مخفف به معنای سبک است و مناسبت معنایش در اینجا کم است بخلاف محققه با

کلی چه مردان، و چه زنان، از رسوم کفر تقلید کردند، و از روی ژورنال‌های ایشان لباس دوختند، و تعیین نوع دوخت و مُدِ آن را نمودند، و بجای انگشتری نقره فیروزه و یا عقیق در دست راست، حلقه و یا انگشتری طلا در دست چپ نمودند، لباس ذلّت و اِسارت پوشیدند، و در تحت سیطرهٔ فکری دولت کفر، یک برده و اسیر شدند، و

همه گونه سعادت خود را از دست دادند، و برایگان مَحْو و نابود نمودند، و خاک نکبت و بدبختی و عسرت معیشت و زندگی ضَنک و مذلّت بار را با دست خود بر سر خود ریختند.

آخر به کدام ملّت و مذهب، و به کدام روش و آئین، و منطق عقل، و وجدان پاک، شخص به خود اجازه می‌دهد که هر روز ریش خود بتراشد؟! آیا در کتاب طبّ، مصلحتی در آن دیده شده است؟ و یا در کتاب آداب از آن علامت و

قاف یعنی محکم و بافت قوی. باری منظور از بیان این حدیث آن است که حضرت شلوار کوتاه را لباس ذلّت شمرده و از پوشیدن آن امتناع کردند. بر اساس همین سیرهٔ اسلامیّه است که امتّ مسلمان از پوشیدن لباس کوتاه مطلقاً خودداری می‌کنند بخلاف کفار که لباس کوتاه در میان آنها امر رایجی است.

نشانه‌ای هست؟ و یا در کتاب اقتصاد شرحی در ثمرات آن نگاشته شده است؟ به کدام منطق و حکمی شخص به خود اجازه می‌دهد، لباس تنگ بپوشد؟ و خود را به انواع امراض دچار کند؟ کراوات که زنار و صلیب است، و در پارسی آن را چلیپا گویند، و تا قبل از جنگ‌های صلیبی عیسویان بر کمی می‌آویختند، و بعد از آن در گردن آویختند، و آویختن آن از محرّمات اسلام، و از لباسهای مختصّه کفر است، که موجب بطلان نماز نیز می‌شود، آیا دارای منطق و برهانی است؟

انگشتی طلا و زینت ظاهر به طلا کردن، برای مردان که در حرمت آن شکی نیست، و موجب بطلان نماز نیز می‌گردد، دارای برهان و شاهی است؟ این نگین‌های زیبا و پرارزش را که اسلام جایز دانسته است همچون فیروزه، و یاقوت، و عقیق، و ذرّ، و زبرجد، و لؤلؤ و زمرد، را اگر در نقره بنشانند، و درست کنند، به مراتب زیباتر از پوشیدن انگشتی طلا نیست؟ آخر به چه حساب کورکورانه و علی العمیاء شخص مسلمان باید به خود اجازه دهد که چنین کارهایی را بکند، و فقط و فقط از روی صرف تقلید، و پیروی از کسانی که نه فرهنگ دارند، و نه دین، و نه شرف و فضیلت، و نه علم و تقوی،

و نه ایثار و حمیّت، و نه ناموس و غیرت، عمل
کند؟!

آیا آیه و لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ كَافِيَ
برای بیداری نیست؟ آری بحمد الله کافی است.
و امروز می‌نگریم که جوانان باهوش و درایت از
أُمَّتِ إِسْلَامٍ، همه آن آداب و رسوم پیران
سالخورده استعمارزده را به دور ریخته، و بر آن
منهاج لبخند تمسخر می‌زنند، و با چشمی باز، و
بصیرتی تیز، و هوشی سرشار، و تفحص و
تجسس قابل تقدیر، به فرهنگ

أصیلِ إسلامِ روی آورده، و هیچ رادع و مانعی را در جلوی پای نمی‌یابند، مگر آنکه با یورش‌های قوی و پی‌در پی، آن سد را درهم می‌شکنند، و بهمان نقطه هدف و نشانه پیامبر گرامی نزدیکتر می‌گردند، و از آن جام شراب بهشتی می‌نوشند، و به آن منهاج راستین و برنامه اساسی زندگی دلبستگی دارند، و روز به روز به آن واقعیت و ادراک وصول به حقایق اصیل، و زدودن اعتباریات پوچ، و افکار و اوهام بی‌پایه و اساس، بهتر واقف می‌گردند.

شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَ بَلَّغَهُمْ غَايَةَ مُنَاهِمُ
عَلَى النَّهْجَةِ الْمَرْضِيَّةِ.

أنواع کلاه و عمامه رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه بر سر

می‌گذاشتند، و گاهی نیز کلاه قلنسوه^۱ و یا بُرْطَلَه^۲ بر

سر داشتند. و بهترین سربند ایشان عمامه بوده است که

^۱ قَلَنْسُوءَةٌ وَقُلَنْسِيَّةٌ نوعی است از کلاه‌های سر، که به شکل‌های مختلف است. و جمع آن قَلَانِسٌ وَقَلَانِيسٌ وَقَلَاسٌ وَقَلَاسِيٌّ آید.

^۲ بُرْطَلٌ بر وزن قُنْفُذٍ وَ أُرْدُنٌ نوعی از قلنسوة می‌باشد، و بُرْطَلَةٌ چیزی است که بر سر می‌گذاشتند و مانع از تابش آفتاب بود.

از آن تحسین می کرده‌اند، و آن را تاج فرشتگان و تاج
عرب می‌شمردند.

مجلسی در «بحار الأنوار» گوید: بعضی
اوقات آن حضرت قَلَنْسُوه بر سر می گذاشتند و
به روی آن عِمَامه می بستند، و بعضی اوقات
قَلَنْسُوه بدون عِمَامه بر سر داشتند، و بعضی
اوقات عِمَامه بدون قَلَنْسُوه می بستند، و گاهی
بُرْطَلَه بر سر می گذاشتند، و گاهی قَلَنْسُوه تَیْهِيَّة
يَمَنِيَّة، و گاهی قَلَنْسُوه سفید مصرِيَّة (مضربه
نسخه بدل) و گاهی در جنگ‌ها قَلَنْسُوه‌ای که در
دو طرف آن مانند دو گوش آویزان بود، بر سر
داشتند. و گاهی آن قَلَنْسُوه از جنس ساج^۱ سبز
رنگ بود.

چه بسا رسول خدا قَلَنْسُوه را از سر
برمی داشت، و او را به عنوان حاجز و حجاب در
مقابل خود قرار می داد و نماز می خواند.^۲
و در بسیاری از اوقات آن حضرت عِمَامه بر
سر داشت از جنس خَزُّ سِيَاه

^۱ ساج درختی است بزرگ، و چوب آن از سخت‌ترین اقسام چوب است.
^۲ این مطالب را در «کنز العمال»، ج ۷، ص ۷۲ و ص ۷۳. از طبع دوّم،
حیدرآباد سنه ۱۳۷۸، آورده است.

رنگ، چه در سفرهایش و چه در غیر آن، و آن
عمامه را بر سر خود می‌پیچید. و چه بسا عمامه
نداشت و دستمالی را بر سر خود و یا بر پیشانی خود
می‌بست، و بسیار دیده می‌شد که آن حضرت
دستمال بر سر و یا پیشانی خود بسته است.

و یک عمامه‌ای داشت که آن را بر سر خود
می‌بست، و نام آن سَحَاب بود. پس آن را بر سر علی
بست، و به او بخشید که دیگر عمامهٔ علی بود. و چه
بسا علی با آن عمامه بیرون می‌آمد، و پیغمبر صلی
الله علیه و آله می‌گفت: **أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ** یعنی
علی با عمامه سحاب به سوی شما آمد!

و عائشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و
آله جُبَّةٔ پشمین در تن می‌کرد و عمامهٔ پشمین بر
سر می‌بست، و سپس از منزل بیرون می‌رفت و
برای مردم خطبه می‌خواند بر فراز منبر.

و من هیچکدام از خلائق را ندیده‌ام که خدا
آفریده است، از او نیکوتر در آن لباس و عمامه.^۱
در روز عید غدیر، رسول خدا صلی الله علیه
و آله بر سر امیرالمؤمنین علیه السّلام عمامه

^۱ «بحار الأنوار»، طبع کمپانی ج ۶، ص ۱۵۵، و طبع حروفی، ج ۱۶، ص
۲۵۰ و ص ۲۵۱، از کتاب نبوت نقل کرده است که از انس بن مالک روایت
می‌کند.

بستند، و این قضیه به جهت خصوص انتصاب او به مقام خلافت و امامت و ولایت بوده است، زیرا در این روز صاحب خلافت برای رسول خدا معین و مشخص شد، و عنوان اِمارت و حکومت و خلافت مقام نبوت و حمل اعباء ولایت بدو سپرده شد، و طبعاً باید در آن روز تاجگذاری کرد، و لیکن نه مانند تاجگذاری شاهان جائر و سلاطین جابر، که از آشک چشم ارامل و ایتام، و بیوه‌زنان، و خون دل اطفال یتیم و محرومان، عقیق و یاقوت و درّ و برلیان ساخته، و بر کلاه زرین خود می‌نهند.

بلکه به عنوان علامت و نشانه فخر و شرف فضیلت امامت حقه الهیه و ولایت کبرای حقیقه ربوبیه، رسول اکرم خاتم السُّفراءِ المکرّمین، أفضل الأنبياء و المرسلین، یگانه جانشین و قائم مقام خود را که همچون نفس خود دارای ارزش و

مقام و منصب است، به جلو می‌طلبد، و عمامهٔ سحاب خود را بر سر او می‌بندد، بطوری که دارای دو طرف می‌باشد، یکی از جلو آویزان است که کوتاه‌تر است، و دومی از پشت سر آویزان است، که بلندتر است. و این عمامه چند دور بر سر علی پیچیده شده و بدین صورت مُتَوَجِّح به تاج کرامت، و علامت ولایت گردیده است. آنهم عِمَامَةُ سَحَابِ که از مَخْتَصَّاتِ عَمَائِمِ رسول الله بوده است. مانند نگین انگشتی که سلطان از دست درآورد و در انگشت جانشین خود کند، و یا تاج را از سر خود بردارد، و بر سر او گذارد، و یا ردآء و عبا و لباس خاص خود را که بر تن دارد بر او بپوشاند، اینها همه علامتِ إِعْطَاءِ مَنْصِبِ است.

باری عمامه در عرب، یک نوع لباس محترم و معظَّمی بوده است که اشراف و بزرگان آنها بر سر می‌نهادند، و به منزلهٔ تاجی بوده است که ملوک پارس بر سر می‌نهادند.

ابن اثیر جزری مَجْدُ الدین، در حدیث قُتَّادَه آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: **الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ** «عمامه‌ها، تاجهای عرب است».

آنگاه در شرح و تفسیر این عبارت گفته است:

تیجان جمع تاج است، و آن عبارت است از چیزی که

برای شاهان از طلا و جواهر می‌ریزند. و معنای این که

بگوئی: **وَ قَدْ تَوَجَّهْتُ** این است که: من تاج را بر او نهادم.

و مراد و مقصود رسول خدا از این کلام آن است که

عِمَامَه برای عرب، به منزله تاج است برای پادشاهان،

چون عرب‌ها غالباً در بیابان که هستند، یا سر برهنه

هستند، و یا قلنسوه بر سر دارند، و عمامه در میان آنها

کم است.^۱

عمامه، تاج عزت است

و سیوطی در «جامع الصغیر» آورده است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ

وَضَعُوا عِزَّهُمْ.^۲

«عمامه‌ها، تاجهای عرب می‌باشند، و بنابراین

هر وقت آنها را کنار بگذارند، عزت خود را کنار

زده‌اند». سیوطی این روایت را از امیرالمؤمنین

^۱ «النهاية»، ماده تَوَجَّ، ج ۱، ص ۱۹۹.

^۲ «جامع الصغیر» طبع چهارم، جلد دوم، ص ۷۰ و «کنز العمال» ج ۱۹ ص

عليه السلام روايت کرده

است، و آن را حدیث صحیح شمرده است.

و عبدالرؤف مناوی در حاشیه «جامع الصغیر»

آورده است که: رسول خدا فرمود:

الْعَمَائِمُ تِيْجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوهَا وَضَعَ اللهُ

عِزَّهُمْ^۱.

«عمامه‌ها، تاجهای عرب هستند، و چون آن

تاج‌ها را کنار بگذارند، خداوند عزّت آنها را کنار

می‌زند».

و زبیدی در «تاج العروس» گوید: تاج به معنای

إكلیل است، و به معنای نقره و عمامه آمده است، و در

این قسم که به معنای عمامه آید از باب تشبیه است، و

جمع آن تیجان و أتواج آید. و عرب عمامه را تاج نام

می‌نهد. و سپس حدیث رسول الله را آورده و آنچه را

که ما در اینجا از جزری در نهاییه ذکر کردیم، آورده

است، آنگاه گفته است: وَ تَوَجَّهْ، أَيْ سَوَّدَهُ وَ عَمَّمَهُ

یعنی او را رئیس و سید نمود و عمامه بر سرش نهاد.^۲

و نیز زبیدی در ماده عمم گوید: وَ عِمَامَه بَا

^۱ «كنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» که در هامش «جامع الصغیر» سیوطی طبع شده است، طبع چهارم، حرف العین، ص ۲۱.

^۲ «تاج العروس»، ماده توج، ج ۲، ص ۱۲.

کسره، عبارت است از مَغْفَر و بَيْضَه^۱ که با لفظ عِمَامَه از آن دو چیز بطور کنایه آورده می‌شود. شیخ ما گفته است که: بعضی از شارحین کتاب شمایل، با فتحه ذکر کرده‌اند، و آن غلط است. و أصل معنای آن چیزی است که بر سر می‌پیچند، و جمع آن عَمَائِم، و عِمَام با کسره آید. تا آنکه گوید:

و از باب مجاز است که عُمَمَ با ضمه به معنای سیادت یافته و آقا شده استعمال نمایند، به عنایت آنکه تاجهای عرب عِمَامَه‌هاست. و هر گاه در لغت عجم درباره تاجگذاری ماده تاج استعمال شود، در بین عرب می‌گویند: عِمَامَه بر سر بسته

^۱ مَغْفَر، کلاه بافتگی است از حلقه‌های فولاد که همچون شب کلاه، رزمندگان در زیر کلاه و قلنسوه خود می‌گذارند. و بَيْضَه با فتحه باء به معنای کلاه خود است.

است. و شاعر گوید: وَ فِيهِمْ إِذْ عَمَّ الْمُعَمَّم.

و هر گاه عرب بخواهند کسی را به عنوان

سیادت و پیشوائی تعیین کنند، بر سر او عِمَامَةٌ حَمْرَاءُ

(قرمز رنگ) می‌بندند، و پارسیان چون به شاهان خود

تاج گذارند بدان مُتَوَّجٌ گویند، همچنانکه عرب مُعَمَّم

گوید: وَ عَمَّم رَأْسَهُ یعنی بر سر او عمامه بست مانند عُمِّ

با ضمه.^۱

و شیخ شَبْلَنْجِي گوید: از جمله لقب‌های

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَاحِبُ التَّاجِ

است، و مراد از تاج در اینجا عمامه است، چون

همانطور که در حدیث وارد شده است الْعَمَائِمُ

تِيحَانُ الْعَرَبِ.^۲

و بر همین قاعده و اصل بود که رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در روز غدیر عَلِيُّ بْنُ

أَبِي طَالِبٍ را پس از آنکه به ولایت منصوب کرد، و

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فرمود و او را با لقب

أمیر المؤمنین نام نهاده و به سمت اِمَارَتِ آنان

منصوب نمود، و فرمود تا اصحاب و زنان خود به او

^۱ «تاج العروس»، مادة عَمَم، ج ۸، ص ۴۱۰.

^۲ «نور الأبصار»، ص ۲۵.

با لفظ اِمَارَت به السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامٌ
 كُنْد و تهنیت گویند، او را با عمامه که هیئت
 مخصوصی است و حکایت از جلال و عظمت
 می کند، مُعَمَّم نمود، و بدین تاج مُتَوَجَّح ساخت و به
 این اِکْلِيل مُکَلَّل فرمود، و با دست مبارک خود
 عِمَامَةُ سَحَاب را بر سرش بست، و در آن مجتمع
 عظیم بدین عمل نشان داد که: او دارای اِمَارَت و
 ولایت و حکومتی است، همانند خود رسول اکرم
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با این تفاوت که رسول
 خدا أَصْل است و او فرع، و او قائم مقام و جانشین
 پس از اوست..

شیخ الإسلام حَمَوِي پس از بیان دو روایت
 دربارهٔ غدیر خم، و آوردن اشعار حَسَّانِ بْنِ ثَابِت، با
 سند متصل خود از ابوراشد از علی بن ابیطالب علیه
 السَّلَام روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ
 اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِنِينَ هَذِهِ
 الْعِمَامَةُ. وَ الْعِمَامَةُ [هِيَ] الْحَاجِزُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ
 الْمُشْرِكِينَ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلِيٍّ لَمَّا عَمَّمَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ
 بِعِمَامَةٍ سَدَلَتْ طَرْفَهَا عَلَيَّ

بستن رسول خدا عمامهٔ سحاب را بر سر علی علیه السّلام

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند در روز غزوهٔ بدر، و غزوهٔ حنین، با
فرشتگانی که بدین عمامه معمم شده بودند مرا
یاری کرد، و عمامه حدّ فاصل میان مسلمین و
مشرکین است.»

این گفتار را رسول خدا به علی علیه السّلام
در حالی گفت که در روز غدیر خمّ، او را به
عمامه‌ای که طرف آن را بر دوش علی انداخته
بود معمم کرد.»

و نیز حمّوئی با سند متصل دیگر از أحمد بن
عیسی بن عبد الله معروف به ابی طاهر، از پدرش از
جدّش از حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام
روایت کرده است که گفت: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي:
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَّمَ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِمَامَتَهُ السَّحَابَ، فَأَرْخَاهَا مِنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ [لَهُ]:

^۱ «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۵ و ص ۷۶ حدیث شماره ۴۱.

أَدْبِرْ فَأَدْبِرَ [فَ] قَالَ: هَكَذَا جَاءَتْنِي الْمَلَائِكَةُ.^۱

«روایت کرد برای من پدرم، از جدّم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را با عِمَامَةُ سحاب خود مُعَمَّم نمود، و دو طرف آن را از جلو و پشت آویزان کرد، و پس از این به او گفت: رو بیاور! علی رو آورد. و سپس گفت: پشت کن! علی پشت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این طور ملائکه به نزد من آمدند.»

و نیز حَمُوئِي با سند متصل دیگر، از ابو راشد حرّانی، از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده است که او گفت: عَمَمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَ طَرَفَهَا عَلَيَّ مِنْكِبِي، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِنٍ بِهَذِهِ الْعِمَامَةِ.^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خُمّ بر سر من عمامه‌ای بست، و کنار آن را بر دوش من انداخت و گفت: خداوند مرا در روز جنگ بَدْر و حُنَين به ملائکه‌ای که بدین شکل از عمامه معمم شده بودند، تأیید کرد و نصرت نمود.»

^۱ «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۵ و ص ۷۶ حدیث شماره ۴۲.

^۲ «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۶ حدیث ۴۳.

و علامهٔ اُمینی گوید که: حافظ عبد الله بن اَبی

شَیبه، و اَبوداود طَیالسی، و

ابن منیع بغوی، و أبو بکر بیهقی، همان طور که در «کنز العمال» آمده است از علی علیه السلام آورده‌اند که:

عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَهَا خَلْفِي (وَ فِي لَفْظٍ:
فَسَدَلَ طَرَفَهَا عَلَيَّ مِنْكِبِي) ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّنِي يَوْمَ
بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمُونَ هَذِهِ الْعِمَّةَ. وَ قَالَ: إِنَّ
الْعِمَامَةَ حَاجِزَةٌ بَيْنَ الْكُفْرِ وَ الْإِيمَانِ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا به عمامه‌ای معمم نمود که کنارش را بر پشتم آویخت، (و در عبارت دیگری آمده است که: کنارش را بر دوشم آویخت) و سپس گفت: خداوند مرا در روز بدر و حنین، به فرشتگانی که این گونه عمامه بر سر بسته بودند تأیید کرد». و پیامبر گفت: «عمامه، حدّ فاصل و حاجز بین ایمان و بین کفر است».

آنگاه امینی گوید: این روایت را سیّد أحمد قشاشی در کتاب السَّمَطُ الْمَجِيدُ، از طریق سیوطی از اعلام اربعه روایت کرده است. و در «کنز العمال» از مسند عبد الله بن شخیر،

^۱ این حدیث را در «کنز العمال» طبع دوم حیدرآباد، ج ۱۹ ص ۲۲۲، از طیالسی و بیهقی، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است.

از عبد الرحمن بن عدی بحرانی، از برادرش عبد الأعلى بن عدی روایت کرده است که: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعَمَّمَهُ وَارْخَى عَذْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ.** (الدیلمی)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را فرا خواند، و او را مُعَمَّم کرد، و کنار عمامه را از پشت سرش آویخت».

عمامه، تاج ملائکه و تاج عرب است

و از حافظ دیلمی از ابن عباس آمده است که **قَالَ: لَمَّا عَمَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِالسَّحَابِ، قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! الْعِمَامَةُ تِيْجَانُ الْعَرَبِ.**

«چون رسول الله صلی الله علیه و آله علی را به عمامه سحاب عمامه بست، به او گفت: ای علی عمامه تاج عرب است».

و از ابن شاذان، در «مشیخه» او از علی بن ابی طالب آمده است که: **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَدَأَ بِرَأْسِهِ فَنَزَلَ بِرَأْسِهِ وَارْخَى بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ**

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ.

وَأَقْبِلْ عَلَيَّ أَصْحَابِي فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَكَذَا تَكُونُ تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با دست خود عمامه بر سر علی بن ابی طالب بست، و برای آن عمامه، دو دنباله، یکی را از پشت، و دیگری را از پیش رو قرار داد، و سپس فرمود: پشت کن! علی پشت کرد. و پس از آن فرمود: رو کن! علی رو کرد.

رسول خدا رو به أصحاب خود نموده و گفت: تاجهای ملائکه این گونه است.»

و حافظ أبو نعيم در كتاب مَعْرِفَةُ الصَّحَابَةِ وَ مَحَبَّةِ الدِّينِ طَبْرِي در الرِّيَاضِ النَّصْرَةِ از عبد الأعلى بن عدی نهروانی روایت کرده است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَعَمَّمَهُ وَ أَرْخَى عَذْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ..

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روز غدیر خمّ فرا خواند، و عمامه بر سرش بست، و کنار عمامه را از پشت سرش آویخت.» و این روایت را علامه زرقانی در «شرح

المواهب» آورده است.^۱

روایات وارده در فضیلت عمامه بر سر نهادن

و مولی علی متقی هندی روایاتی را در فضیلتِ عمامه از رسول خدا ذکر کرده است، که بعضی از آنها از این قرار است: باوردی از رکانه آورده است که:

الْعِمَامَةُ عَلَى الْقَلَنْسُوتِ فَصَلُّ مَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ، يُعْطَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُلِّ كَوْزَةٍ يَدُورُهَا عَلَى رَأْسِهِ نُورًا.

«عمامه را چون بر روی کلاه قلنسوه (فینه و مشابه آن) ببندند، علامت شناسائی ما از مشرکان خواهد بود. بهر دوری که عمامه را بر سرش بپیچد، در روز قیامت نوری به او داده می شود».

و از «مُعْجَمِ كَبِيرِ» طبرانی از ابن عباس آورده

است، و نیز از طبرانی از اسامه آورده است که: اِعْتَمُوا

تَزُدَادُوا حِلْمًا!

«عمامه بر سر خودتان بپیچید! زیرا حلم و

بردباری شما را زیاد می کند».

و از بیهقی در «شعب الإیمان» از خالد بن

معدان مرسلأ آورده است که:

^۱ الغدير، ج ۱، ص ۲۹۱.

إِعْتَمُوا خَالِفُوا الْأُمَّمَ قَبْلَكُمْ!

«عمامه بر سرتان ببندید! و بدین صورت با امت‌هائی که قبل از شما بوده‌اند خلاف کرده‌اید».

و از دیلمی در «مسند الفردوس» جابر آورده است که:

رَكَعَتَانِ بِعِمَامَةٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«دو رکعت نماز خواندن، با عمامه بهتر است، از هفتاد رکعت بدون عمامه».

و از ابن عساکر از عبد الله بن عمر آورده است که:

صَلَاةٌ تَطَوُّعٌ أَوْ فَرِيضَةٌ بِعِمَامَةٍ تَعْدِلُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةً بِلَا عِمَامَةٍ وَ جُمُعَةٌ بِعِمَامَةٍ تَعْدِلُ سَبْعِينَ جُمُعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«یک نماز مستحبی و یا واجبی گزاردن با عمامه، برابر است با بیست و پنج نماز بدون عمامه. و خواندن نماز جمعه با عمامه برابر است با هفتاد نماز جمعه بدون عمامه».

و از طبرانی از ابن عمر، و از بیهقی در «شعب الایمان» از عباد آورده است که:

عَلَيْكُمْ بِالْعِمَائِمِ، فَإِنَّهَا سِيَمَا الْمَلَائِكَةِ. وَ ارْخُوا لَهَا خَلْفَ ظُهُورِكُمْ!

«بر شما باد به بستن عمامه، چون عمامه

داشتن نشانه و علامت فرشتگان است، و کناره

آن را به پشت‌هایتان رها کنید، تا آزاد باشد».

إِتُّوا الْمَسَاجِدَ حَسِرًا وَ مُعَصِّينًا! فَإِنَّ الْعَمَائِمَ

تِيَجَانُ الْمُسْلِمِينَ!

«به مساجد بیائید با صورت‌های باز بدون

لثام، و سرهای خود را بیچید؟ زیرا که

عمامه‌هایی که بر سر دارید، تاجهای مسلمانان

است».

و از دیلمی از عمران بن حصین آورده است

که:

الْعَمَائِمُ وَقَارٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَ عِزٌّ لِلْعَرَبِ، فَإِذَا

وَضَعْتَ الْعَرَبُ عَمَائِمَهَا وَضَعَتْ عِزَّهَا.

«عمامه وقار مؤمن و عزت عرب است، و

چون عرب عمامه را کنار زند، عزت خود را کنار

زده است».

^۱ «کنز العمال» طبع دوّم حیدرآباد سنه ۱۳۹۱، جلد نوزدهم، ص ۲۲۲. و ص

و نیز از دیلمی از رکانه آورده است که:

لَا تَزَالُ أُمَّتِي عَلَى الْفِطْرَةِ مَا لَبَسُوا الْعِمَائِمَ عَلَى

الْقَلَانِسِ^۱.

«پیوسته امت من بر فطرت اسلام هستند، تا

وقتی که بر روی فینه‌های خود عمامه ببندند».

باری همان طور که در این احادیث کثیره

دیدیم، سنت اکید است که مسلمین عمامه بر سر

ببندند، و آن عزت و شرف است، و موجب

قبولی نماز و پاداش آن بأضعاف مضاعفه، زیرا

این لباس پیامبر و امیرالمؤمنین است. و لیکن

باید دانست که آن عمامه‌ای که در شرع مطهر

وارد است، مانند عمامه‌های فعلی معمولی

نیست، زیرا اولاً دو سه دور بیشتر نمی‌پیچد، و

ثانیاً باید دو طرف آن از جلو و عقب رها باشد،

نه آنکه داخل لفافه‌ها کنند.

و همچنین مستحب است که انسان مطلقاً و

بالأخص در حال نماز، و در حال خطبه جمعه و

عیدین ردا بر دوش بگیرد. و ردا غیر از عبائی

است که امروزه معمول است بلکه حله‌ای است

به شکل لباس إحرام که آن را بر دوش می‌افکنند.

امید است با توجه به حقایق اسلام، گرایش‌ها از

عادات و رسوم به همان حقیقت بازگشت کند.

^۱ همان کتاب، ص ۲۲۳.

چقدر بیدار و باهوش، استعمار کفر بر مسلمان
یورش برد، و در کودتای فرهنگی و ادبی با
إصرار، و ابرام و شکنجه، و زندان، اولاً عمامه‌ها
را از سرها برداشت. سابقاً عمامه لباس خاص
فقهاء و علماء نبود، بلکه تمام طبقات مردم عمامه
بر سر داشتند، یا بدون فینه، و یا روی فینه
می بستند.

استعمار مردم را به کُمیساریا می برد، و
عمامه‌ها را از سر برمی داشت، و قباها را می برید،
و عباها را می گرفت، و می گفت: لازم است
متّحد الشکل شوید! کدام شکل؟ شکل
اروپائی‌ها. شبانگاه بر سر بگذارید و کت و
شلوار بپوشید. در ادارات دولتی هم تراشیدن
ریش، و آویختن زَنار و کراوات از واجبات بود.
می گفتند: شرف انسان به لباس نیست، به علم
است، و علم در هر جا علم

است، و عالم در هر لباس عالم است.

غلط می‌گفتند، و مغالطه می‌نمودند. شرف انسان به لباس پیامبر است، و به طرز عمامه مولی، امیرمؤمنان است. عالم اگر در لباس پیامبر باشد، عالم دین است، لباس کفر، نماینده مکتب کفر و نمایشگر الحاد و انحراف است. سربازان هر کشوری را از شکل لباس و رنگ و آرم آن می‌شناسند. در زمان پهلوی که عمامه‌ها را از سر برمی‌داشتند و بهیچوجه اجازه عمامه نمی‌دادند، از یکی از علمای تبریز نقل شد که می‌گفت: روزی رئیس نظمیّه (رئیس شهربانی امروز) در منزل من آمد که بمن ابلاغ کند که باید عمامه‌ام را بردارم، و من ابا می‌نمودم. او گفت حضرت آقا علم به عمامه و لباس نیست، و انسان شخصیتش تفاوت نمی‌کند در لباس عمامه باشد، و یا در غیر آن، عمامه چه اثری دارد؟! من در جواب او گفتم: ما هم تا بحال خیال می‌کردیم عمامه تأثیری در شخصیت و علم ندارد، و عالم در همه لباس‌ها عالم است، اما از این اصرار و ابرام شما برای برداشتن عمامه برای ما شبهه‌ای پیدا شده است که مبادا عمامه تأثیر داشته باشد. فلذا در نگهداری عمامه خودمان کوشا هستیم.

لله الحمد و له المنة که اینک آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

باری ما در اینجا بحث از غدیر خمّ را که تا
جای امکان، در شرح ابّحاث آن کوتاهی
نکردیم، و له الشکر که به این طرز نفیس از خامه
برون ریخت، خاتمه می دهیم و به سائر ابّحاث
باقیمانده از دورهٔ دروس امام شناسی می پردازیم.
و له الحمد فی الاولی و الآخرة، و آخر دعوانا أن
الحمد لله ربّ العالمین. عصر روز بیستم شهر
ربیع المولود یکهزار و چهارصد و شش هجریّه
قمریّه در مشهد مقدس علی شاهدها آلاف التحيّة
و الإکرام پایان پذیرفت.